

تذکرہ
محاسن الناس

میر نظام الدین علی شیری نوالی

بسمی ہستام

علی اصغر حکمت



انشارات منوچری

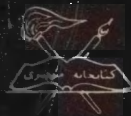
تهران - خیابان جمهوری اسلامی مقابل سینما اروپا تلفن ۳۱۶۲۱۸

۱۰۰۰ ریال

مذكرة مجالس النفاس

٤

مير نظام الدين علي شيرازي



سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

۵۰/۸۸۸

۶/۲

اسکن شد

۸ - کلیه
تعداد ۸۱۰۵۰

تذکره

مجالس المفاسد



میر نظام الدین علی شپروائی

بسی و اہتمام

علی اصغر حکمت



تذکره مجالس النفاثس

از: امیرعلیشیرنوائی

بسعی و اهتمام — علی اصغر حکمت

تیراژ: ۳۰۰۰

ناشر: کتابفروشی منوچهری خیابان جمهوری اسلامی

چاپ اول ۱۳۶۳

چاپ گلشن

حق تجدید چاپ این کتاب بموجب قرارداد از طرف ورثه مرحوم

علی اصغر حکمت به کتابفروشی منوچهری واگذار شد.

مقدمه مصحح

در سال تحصیلی ۱۳۱۹ - ۱۳۲۰ نویسنده این سطور در دانشکده ادبیات در موضوع تاریخ ادبی ایران در قرن نهم هجری مطابق با قرن پانزدهم میلادی درسی میگفت و برای تهیه این درس باسناد و مآخذ تاریخی آن عصر مراجعه میکرد. یکی از منابع مهم تاریخ ادبی آن عصر که محل استفاده واقع گردید کتاب *مجالس النفايس* تألیف میر علی شیر نوائی بود که همین کتاب حاضر است.

چون اصل این کتاب بترکی جفائاتی است، و نسخه ترکی آن با آنکه در تهران متمدد و فراوان و در دسترس میباشد ولی استفاده از آن کتاب متعسر مینمود، درصدد برآمد که نسخه ای از ترجمه فارسی آن بدست آورد، و آن ترجمه ای است بنام «لطائف نامه» که نسخه ای از آن در موزه بریتانیا در تحت شماره Add. 7669 موجود است. ولی بواسطه جنگ عالمگیر و قطع روابط که بحالی برای اینگونه امور ادبی باقی نمانده دسترسی بآن نسخه غیر ممکن بود، پس درصدد برآمد بلکه در ایران نسخه ای از آن حاصل نماید. بعد از تفحص بسیار معلوم شد آقای حاجی محمد آقای نخجوانی تبریزی از این ترجمه نسخه ای دارند. معزی الیه که از فضلاء و کتابدوست های ایران هستند و کتابخانه ذیقیمت و نفیس خود را همیشه از روی کمال کرم نفس بی مزد و منت در اختیار طالبان آثار علمی میگذارند، بمحض مراجعه کتاب خود را نزد بنده فرستادند و از الطاف خود بار دیگر بنده را قرین امتنان ساختند. بعداً اطلاع حاصل کرد که در کتابخانه آقای سعید نفیسی نیز از ترجمه *مجالس النفايس* نسخه ای موجود است ایشان نیز باقتضای فطرت کریم خویش آنرا ببنده امانت دادند.

بعد از مقابله آن دو نسخه معلوم شد که آن هر دو با آنکه ترجمه ای فارسی از اصل ترکی *مجالس النفايس* میباشد از حیث عبارت بکلی مختلف هستند، و از اتفاقات آنکه در زمان واحد ولی در دو شهر، یکی هرات و دیگری اسلامبول، بقلم دو مترجم یکی هراتی و دیگری قزوینی انجام گرفته است. و هر يك از آن دو دارای خصائص و مزایائی

است که در حد خود کتاب مستقل و نافعی میباشد. در این اثنا اطلاع حاصل گردید که در کتابخانه اسعد افندی جنب ایاصوفیه در اسلامبول نسخه خطی شماره ۳۸۷۷ از ترجمه قزوینی وجود دارد. پس برای حصول آن از دوست دانشمند معظم جناب آقای جمال حسنو . S. E. Mr. Cemal Hüsnü Taray سفیر کبیر دولت جمهوری ترکیه در تهران استمداد نمودم. ایشان نیز از مساعدت و یاری دریغ نکردند و در مدتی کمتر از چهل روز از آن نسخه عکس برداری شده و از طرف وزارت فرهنگ دولت ترکیه يك نسخه کامل مجاناً باین بنده اهدا فرمودند و بنده را از این خدمت بعالم ادب فارسی متشکر و سپاسگذار ساختند. نسخه ترجمه قزوینی ملکی آقای سعید نفیسی دارای نواقصی بود و جای اسامی بسیاری از شعر را راسفید گذاشته بود و از آن استفاده کامل حاصل نمیشد، ولی همینکه عکس نسخه کتابخانه اسعد افندی بدست آمد آن نواقص بکلی رفع شد و بهرجهت اسباب کار فراهم آمد.

پس از آن، سه نسخه از اصل ترکی بدست آورد که در این کتاب همه جا از آنها تعبیر به نسخه های - الف و ب و ج، شده است. دوتای اولی متعلق است به کتابخانه مدرسه عالی سیهسالار و سومی بکتابخانه شخصی مرحوم محمدعلی تربیت که بازماندگان آن مرحوم لطفاً به بنده امانت دادند.

پس هر يك از دو ترجمه فارسی را جدا گانه با نسخه های ترکی و سپس بایکدیگر مقابله نمود، و هر جا غلطی یا ابهامی بنظر فاتر رسید برقع و تصحیح و توضیح آن مبادرت کرد، تا آنکه بحمدالله دو نسخه جامع فراهم شد، و چون آن هر دو بشرحی که بعداً خواهد آمد جدا گانه دارای فوائد و اضافات بسیار بود که صرف نظر از آن نمی شایست، بنابر این هر دو را متوالیاً بعنوان قسمت اول و قسمت دوم این کتاب بطبع رسانید تا آنکه اهل فضل و ادب و دانش پژوهانی که نسبت بتاریخ ادب فارسی، خصوصاً در قرن نهم، توجه و عنایتی دارند از لطائف و ظرائف آن هر دو ترجمه علیحده بهره مند شوند.



این تصویر از مرصع موجود کتابخانه رضوی در مشهد عکس برداشته شده
 تولد (بتصریح خوانده میسر) ۱۷ رمضان ۸۴۴ هـ
 وفات (« ») ۱۴ جمادی الثانیه ۹۰۶ هـ

این استنساخ و مقابله در اواخر سال ۱۳۱۹ شروع و اینک که اواخر سال ۱۳۲۳ هجری شمسی است بیس از چهار سال زحمت مستدام بحمدالله بیابان رسید.



کتاب **مجالس النفايس** بزبان ترکی جفائائی یا ترکی شرقی، بقلم میر نظام الدین علیشیر متخلص بنوائی، در سال ۸۹۶ هجری یعنی ده سال قبل از وفات مؤلف تألیف شده است. و این کتاب فهرستی است از فضلا و شعرا و گویندگان قرن نهم که در آن با اختلاف نسخ ۳۸۵ تن کم و بیش از شعراء آن قرن رانام برده است. با آنکه کتاب **مجالس النفايس** در ترجمه احوال آنان راه تفصیل نرفته و غالباً باجمالی از ذکر نام و مولد و وفات اکتفا کرده، و از اکثر آنان بیش از یک مطلع یا یک بیت نقل نموده، معذک با همه کوچکی آئینه بزرگی است که منظره عظیم ادبیات فارسی در قرن نهم از صحائف آن منعکس می باشد، و در برابر خواننده دورنمائی از سیر شعر و فنون آن در سراسر ممالک فارسی زبان از سمرقند تا شیراز و از بدخشان تا تبریز نمایان میگردد و این جماعت گویندگان که از هر صنف و طبقه از سلاطین و امراء و وزراء و علما و مشایخ صوفیه و قضات و طلاب علم و سپاهیان و ارباب صنایع در بین آنها موجودند در حقیقت نماینده کامل ادبیات این قوم و ملت در طول مدت یکصد سال میباشند. از مطالعه این کتاب بخوبی مشهود میشود که شعر فارسی در آن مائه در سراسر شرق و وسط چه وزن و مقامی داشته است و بزرگان قوم از سلاطین و ملوک و وزراء و رجال علم تا چه پایه بآن اهمیت میدادند، و چگونه فن شاعری برای تربیت شاهزادگان و زینت و جمال مجلس پادشاهان و تکمیل فضائل صوری و معنوی وزرا و رجال از ضروریات شمرده میشده است. و همچنین از این تذکره کوچک بخوبی مستفاد میشود که در مدت پنجاه سال - یعنی از عصر تیمور تا آخر ایام سلطنت فرزندش شاهرخ - با آنکه مملکت ایران دچار تحولات عظیم سیاسی بوده است، اهل زمان نسبت بشعر و ادب تا چه میزان توجه و دلبستگی داشته اند. و نیز در نیمه دوم آن قرن یعنی در زمان سلطنت ابرو ابوسعید و سلطان حسین بایقرا در مشرق ایران، و از وزن حسن و سلطان یعقوب ترکمان آق قویونلو در مغرب ایران، در اثر علاقه شدید آن سلاطین

بزرگ و توجه امرا و صدور - که میرعلی شیر مؤلف کتاب خود یکی از آنان است - چه مقدار اهل فضل و ادب در این مرز و بوم بوجود آمده، و چگونه عواطف و احساسات و افکار خود را بزبان شعر بروز کاران باقی گذاشته اند. خاتم شعراء متقدمین و طلیمه متأخرین یعنی استاد نامی نورالدین عبدالرحمان جامی که از مفاخر ادبیات ایران است مولود همین عصر و زمان میباشد، و نام او در سرلوحه فصل چهارم این کتاب قرار دارد. و نیز از مطالعه این مجموعه قلیل الحجم و کثیر المعنی معلوم میگردد که در این عصر تنوع انواع شعر از چه مقوله بوده، و تأثیر اساتید سلف در آن بر چه منوال است. مثنویها، بسبک فردوسی و نظامی و امیر خسرو - در موضوعات رزمی و بزمی - و غزلها، بسبک سعدی و حافظ و باسلوب استاد مسلم آن عصر یعنی جامی، و قصیدهها، بطرز خاقانی و انوری و امیر خسرو چه مقدار عظیمی از این عصر بیادگار مانده است و نیز از این کتاب تحقیق میتوان کرد که ابتکارات و اختراعات ادبیه عصر چگونه بوده، که از آن جمله است ساختن اشعار مصنوع و قصائد مطول مزین با انواع صنایع بدیع و قوافی و بهجور کوناگون مانند قصاید و مثنویات کاتبی ترشیزی و اهلی شیرازی که در آن زمان رواج کامل داشته، و همچنین یک تفنن ادبی با «ا کرو باسی فکری» بصورت دیگری در این عصر ظاهر شده است که آن عبارت از توسعه و تشبیهن معمارائی است، که کتابهای شرف الدین علی یزدی و عبدالرحمن جامی آنرا یکی از فنون ادبی خاص و متداول آن زمان قرار داده است.

باری استفاده از این کتاب محدود بنکات ادبی نمیشد بلکه فوائد بسیار در تاریخ سیاسی و اجتماعی این عصر را نیز متضمن است :- از احوال و اوضاع و صفات خاصه و زندگانی سلاطین و شاهزادگان و وزراء و امراء آن عصر نکات جالب توجه بدست میتوان آورد. در نظر خواننده مجالس النفائس دربار هرات با کمال جلال و شکوه خود مجسم میشود که سلطان حسین میرزا بایقرا در آمرکز بر تخت سلطنت متمکن و گرداگر او جماعتی کثیر از شاهزادگان جوان و امراء جفائای صاحب طبل و علم و وزرا و رجال متمول و علما و دانشمندان صاحب قلم جمع شده اند که در مصاحبات و مکاتبات و مجالس ساز و سرور انواع لطائف شعری بکار میبرده اند.

در آن میان امیر نظام الدین علی شیر مانند آفتاب که مرکز نظام شمسی است نمایان است، و صدها کوب فروزان از شاعر و نویسنده و متکلم و معنایی و نقاش و مذهب و موسیقی دان اطراف آن مرکز دانش و ادب در سیر و حرکت بوده اند. و در برابر آن دربار باشکوه دستگاه صوفیه با صوامع و خانقاه‌ها و لنگرها مرکز بزرگان و مشایخ نقشبندیه و غیر آن است، که همه کعبه طائفان و مقصد سالکان وادی طریقت میبوده، و از اطراف بلاد ایران در آن شهر شهیر ازدحام میکرده اند و لطائف عرفانی را که در قالب بیان و معانی در میآوردند در حضور شیخ عرضه مینموده اند. و نیز در برابر چشم معنای خواننده بصیر، دیگر شهرهای بزرگ جلوه گر میگردد مانند سمرقند تخت گاه شاهزادگان تیموری و شیراز دارالعلم جایگاه دانشمندی مانند جلال الدین دوانی و سید صدر دشتکی، و از همه مهمتر تبریز نشیمن سلطان یعقوب آق قویونلو که مجتمع شعراء عراق و آذربایجان و فارس بوده است و در عالم ادب و شعر و هنرهای زیبا با دربار هرات رقابت‌ها میکرده است.

در ارتباط رشته تاریخ ادبیات ایران مجالس النفاثس شانی بسزا دارد. اگر کتبی که در شرح حال و مقال بزرگان سخن نوشته شده است از قدیم الایام تا زمان حال يك سلسله مرتب فرض کنیم حلقه‌ای که دو کتاب تذکرة الشعراء دولتشاه سمرقندی و تحفه سامی سام میرزای صفوی را بیکدیگر وصل کند همانا این کتاب و اضافات ترجمه‌های بی نظیر آن خواهد بود و در حقیقت آن «حلقه مفقوده» اینک موجود شده و این سلسله منفصل را بیکدیگر متصل کرده است.

از لحاظ تاریخ ادبیات ترکی، اهمیت مجالس النفاثس بیش از آنستکه در اینجا بتوان سخن گفت، زیرا گذشته از اینکه اصل کتاب ترکی فصیح جفاتیبی بقام پدر زبان ترکی - یعنی میرعلیشیرنوائی - تحریر شده است و خود اثری کامل و سندی متقن برنوسه و کمال آن زبان میباشد، در ضمن شرح احوال شاعران نیز بسیاری از ترکان پارسی گورانام برده است و اشاراتی مفید درباره آنان نموده و ابیاتی چند از سخنان ایشان استشهد کرده است که نزد محقق ادب ترکی شانی رفیع دارد. و شعر ترکی که در قرن نهم مراحل ابتدائی وجود را می‌بیمود چون طفلی نوزاد بود که در دامان

مربیان روشن نفس خود یعنی اساتید فارسی زبان پرورش مییافت. و این کتاب سیر تکاملی تاریخ آن ادبیات بزرگ را بهترین معرف است. باری این کتاب آنقدر نکات سودمند و فوائد ذیقیمت در مسائل ادبی و تاریخی و اجتماعی را متضمن است که سخن در آن بیش از این مافوق اقتضای مقال است.



در شرح حال و تاریخ زندگانی نظام الدین علیشیر مؤلف این کتاب متقدمین مؤلف و ارباب تواریخ و سیر چه در زمان او چه بعد از او تحقیقات بسیار کرده اند، و همچنین از متأخرین اهل تحقیق در اروپا و آسیا کتابها و مقالات عدیده درباره او نگارش نموده اند که فهرست مختصر آن عبارت است از:

حبیب السیر جلد سوم - جزء سوم. و مکارم الأخلاق: هر دو تالیف غیاث الدین خواندمیر

تحفه سامی طبع تهران - ص ۱۷۹

یادداشتهای اوزلی ص ۵۰ / Ouseley Notices,

یادداشتهای سیلوستر دسائی، جلد ۵ ص ۲۹۰ S. de Sacy, Notices et Extraits,

تاریخ الیوت، جلد چهارم صفحه ۵۲۷. Elliot's History.

Browne's Literary History of Persia Vol. III. جلد سوم ص ۳۸

و از همه مفصل تر مقاله ای است که موسیوبلن فرانسوی در «ژورنال آسیاتیک»

بسال ۱۸۶۱ در تحت عنوان Notice Biographique et Littéraire sur Mir

Ali-Chir Névaïi نگاشته است.

بعلاوه محققین ترك هم در ترکیه و همچنین اخیراً در ازبکستان در باره آن مرد

بزرگ که از فحول ادباء و نویسندگان ترك است تحقیقات فراوان کرده اند.

بنابر این در این مقدمه مختصر هر چه نوشته شود تکرار مکررات است. فقط

در اینجا بذکر بعضی نکات و فوائد که تا حدی تازگی دارد اکتفا مینماید:

۱ - آنچه از احوال امیرعلیشیر از متن و ترجمه های همین کتاب بدست میآید.

۲ - آثاری که از آن امیر در مملکت ایران - ناحیه خراسان - موجود است.

اول : احوال میرعلیشیر در این کتاب :

اولاً - فخری هراتی مترجم این کتاب بابی مخصوص در شرح احوال میرعلیشیر بترجمه خود افزوده است که مشتمل بر نکات و دقائق بسیار در بیوگرافی آنمرد بزرگ است ، (رجوع شود به صفحه ۱۳۳ از همین کتاب : قسم اول از مجلس نهم) ثانیاً - در متن کتاب نیز خود مؤلف در چند جا اشاره بر روابط و آشنائی های خود با بسیاری از رجال معروف معاصر نموده است ، و ثالثاً - مترجمین نکاتی و اشاراتی از زندگانی او ذکر نموده اند که فهرست تمام آنها در اینجا درج میشود :

الف) رابطه میرعلیشیر با امیر شاهی سبزواری ص ۲۴

ب) مسافرت میرعلیشیر در زمان طفولیت باتفاق پدرش به یزد و ملاقات با شرف‌الدین علی یزدی ص ۲۵ و ص ۱۹۹ .

ج) ملاقات با مولانا علاء شاهی و تبادل دو معما ص ۲۷ و ص ۲۰۲

د) درک خدمت شیخ صدرالدین رواسی ص ۲۸

ه) سرگذشت بیماری و غربت میر در مشهد و ملاقات با شیخ کمال تربتی ص ۳۲ و ص ۲۰۶

و) آشنائی و الفت میر با مولانا محمد معنائی ص ۳۸

ز) وصیت مولانا قبولی و نفال زدن میر بدیوان اوس ص ۴۳ و ص ۲۱۶

ح) روابط میر با سید حسن اردشیر ص ۵۴ و ص ۲۲۸

ط) روابط میر با امیر شیخوم سهیلی ص ۵۷

ی) مناسبات میر با مولانا بنائمی شاعر ص ۶۰ و ص ۲۳۲

یا) اشاره بآنچه از احوال مولانا درویش دیده است . ص ۶۲ و ص ۲۳۶

یب) مناسبات میر با پهلوان محمد ابو سعید ص ۸۹ و ص ۲۶۴

یج) ماده تاریخ مولانا برهان الدین در موقع اعطاء منصب مهر زدن دیوان بمیر ص ۹۱ و ص ۲۶۵

ید) ماده تاریخ وقفیه میر از خواجه خرد ص ۱۱۴ و ص ۲۸۶

یه) مناسبات میر با مولانا صاحب و مرثیه تاریخی او در وفات میر ص ۲۴۳

- (یو) تربیت میر درباره مولانا یاری شیرازی ص ۱۲۰ و ۲۹۹
 (یز) ملاقات و گفتگوی میربا مولانا ایازی ص ۲۱۷
 (یح) تربیت میر درباره مولانا هلالی ص ۲۴۲
 (یط) صحبت میربا مولانا مسعود ص ۲۶۶
 (ک) مصاحبت میربا مولانا فصیح‌الدین ص ۲۸۱
 (کا) میر در خدمت سلطان حسین بایقرا ص ۳۱۶



مجسمه میر علیشیر در تاشکند - ازبکستان

(کب) شرح حال

مختصر میر در ترجمه حکیم
 شاه محمد قزوینی ص ۳۵۷ .

این بیست و دو فقره

مطالبی است که در اصل و در

ترجمه کتاب مجالس مربوط

بهیات و زندگانی میر علیشیر

وارد است و با مراجعه بآنها بسیار

مطالب و فوائد بدست می‌آید

که شاید در منابع دیگر نباشد .

دوم - آثار میر علیشیر

در خراسان :

در این ایام که به

تصحیح این کتاب خاطر مشغول

بود در صدد برآمد که به آثار موجود آن امیر نامدار که در خراسان فعلی و در وقت حاضر باقی

است اشاره ای شود تا هم از این لحاظ در حدتاریخ و جغرافیا خدمتی شده باشد

که محققین را مفید واقع گردد و هم از آن مرد خیرخواه نیکوکار بقدر وسع حق شناسی

وسپاسگذاری نموده، و از نام او در این باب تجلیلی شایسته بعمل آید. برای انجام این مقصود از یکی از دوستان فاضل خراسانی یعنی آقای عبد الحمید مولوی مقیم مشهد استمداد نمودم.

ایشان نیز با خبرت و اوسمی که در جغرافیای آن ناحیه دارند اطلاعات ذیقیمتی جمع آوری کرده و برای این بنده ارسال داشتند که خلاصه آن اطلاعات را با مراجعه بکتابی مانند مطلع الشمس تألیف محمد حسن خان اعتماد السلطنه و تذکره الشعراء دولتشاه سمرقندی که خود معاصر امیر علیشیر بوده است ذیلامی نگارم:

بنا بر آنچه که معاصرین و تذکره نویسان در شرح احوال میر علی شیر نوشته اند آن مرد در حیات خود تأسیسات خیر و بناهای مفید بسیار داشته است. در همین کتاب در ذیل ترجمه حالات میر (مجلس نهم صفحه ۱۳۴) فخری هراتی عدد بناهای خیر او را ۳۷۰ ذکر میکند، ولی از آنها آنقدر که تاکنون بوسیله آقای مولوی تحقیق شد در خاک ایران از آنچه موجود است هفت بنای بیشتر بدست نیامد، و محققاً در خاک افغانستان و ترکستان مخصوصاً در اطراف شهر هرات که مسکن مألوف میر بوده است آثار زیادتری از او موجود میباشد که فعلاً برای نویسنده تحقیق درباره آنها میسر نیست. و نیز ممکن است که در خاک خراسان هم آثار دیگری از او هنوز موجود باشد که ذکر بانی آن از خاطر ها بمرور ایام محو شده و در محاق فراموشی افتاده باشد. بهر حال آن هفت اثر موجود عبارت اند از:

- ۱ - ایوان جنوبی صحن عتیق مقبره مطهر حضرت رضا علیه السلام در مشهد
- ۲ - مزار شیخ فریدالدین عطار در نیشابور
- ۳ - آب نهر خیابان در مشهد
- ۴ - رباط سنگ بست
- ۵ - رباط دیز آباد
- ۶ - سد آجری قریه طرق
- ۷ - بقعه امیر قاسم الانوار در قریه لنگر در خرگرد جام.

۱- ایوان جنوبی صحن عتیق حضرت رضا: که اصلاً بنای میرعلیشیر است، نمای خارج آن کاشی کاری و داخله ایوان باخشتهای مطلاترین شده است، و در پایه راست و بالای سردر ایوان و پایه طرف چپ سوره مبارکه مریم کتابت شده، و در خلال سطور کتیبه باکاشی زرد و خط کوفی ریزیک قسمت از سوره مبارکه یس را نوشته اند. این کتیبه ها که روی زمینه کاشی لاجوردی باکاشی سفید بخط نلک بسیار خوب نگاشته شده است، ورقم نویسنده از بین رفته و بناچار ابتداء و انتها و قسمتی از اواسط آن در سال ۱۰۵۹ بخط محمد رضا امامی اصفهانی تجدید شده است، و کتیبه پیشانی ایوان هم تعمیر شده. در سال ۱۰۸۵ باز بخط همان محمد رضا امامی در زمان شاه سلیمان صفوی دو باره درست کرده اند و عبارت کتیبه اینطور باقیمانده است:

«فی ایام دولة سلطان الاعظم والخاقان المعظم مالك رقاب الامم مولی ملوك العرب والعجم شاه سلطان حسین میرزا بايقرا بهادر خلداله ملكه - كتبه محمد رضا الامامی ۱۰۸۵»

و آقای مولوی مینویسد: حدس من این است که در زلزله سال ۱۰۸۴ که به بیشتر ابنیه قدیمه مشهد صدمه رسیده این ایوان احتیاج بتعمیر پیدا کرده، و نام کاتب اصلی و نام میر علی شیر بانی ایوان از بین رفته است. داخله ایوان و نمای سقف آنرا نادرشاه افشار باخشت ۳۰۳ مطلا مزین نموده و در دیوار جنوبی اشعاری بنام نادرشاه کتیبه شده است.

در مطلع الشمس بنقل از تاریخ قصص الخاقانی نوشته است (جلد دوم، ص ۳۲۹ طبع تهران): «سنه هزار و بیست سچقان نیل بهار این سال را شاه عباس در فرح - آباد مازندران گذرانده و از آنجا بقزوین و بیلاق لار و از آنجا بمشهد مقدس رفت و حکم بتوسیع صحن مقدس نمود. یعنی چون ایوان امیر علی شیر که در گاه روضه مطهره از آن جاست و در جانب جنوبی صحن واقع شده و روی بشمال دارد در يك گوشه صحن افتاده و بغایت بد نما بود، چنین مقضی شد که عمارات جانب شرقی صحن مبارك را منهدم ساخته اضافه فضای صحن نمایند بنوعی که ایوان

مذکور در وسط صحن واقع شود، و ایوان دیگر در مقابل آن که طرف شمالی صحن واقع و روی بجنوب داشته باشد و در ایوان دیگر بطرف شرقی و غربی عمارت کنند و مدخل صحن از ایوانهای شرقی و غربی باشد.

بالجمله مسلم است که بنای این ایوان و کتیبه های آن از آثار میرعلیشیر است که بعد ها - در طول چهار قرن بعد - یعنی از قرن دهم تا قرن سیزدهم - تعمیرات و مرمتها و اضافتهای بسیار در آن شده است.

۴ - مزار شیخ فرید لدین عطار .

در تذکره الشعراء دولتشاهی ص ۱۸۹ طبع لیدن چنین مسطور است :
 « قبر شیخ در بیرون شهر شاد یاخ در محلی که موسوم است بشهر بازرگان و عمارت آن زاویه مختصر و ویران بود . اما چون همواره رأی صواب نمای و خاطر مشکل کشای امیر جلیل خیر فاضل .

امین ملت و ملت بدو گرفته نظام یمین دولت و دولت بدو گرفته قرار
 نظام الحق والدین امیرعلیشیر عز نصره بالتأیید ومدعصره بالتأیید ، بتعمیر بقاع خیر مصروف است و احیای سنت سنیه اکابر ماضی میفرماید ، بر سر روضه منوره شیخ که ملتجای زوار است عمارتی ساخته که در دلکشائی پر نور تر از روضه رضوان و در فرح بخشی جان فزای تر از مرغزار جنان است و بزبان اهل زمان در تحسین این معدن خیرات و مرکز مبرات بدین بیت دائماً مترنم است :
 دو چیز اصل نجات است نام نیک و ثواب وزین چو در گذری کل من علیها فان .

ولی امروز از این بنای میرعلیشیر که دولتشاه بدان اشاره کرده جز سنگ مزار که مشتمل بر تاریخ نصب سنگ نیز میباشد اثری باقی نمانده ، و گنبدی که اکنون بر قبر عطار موجود است بنائی است مثنی و از خارج دارای هشت غرفه است که از چهار غرفه آن چهار در بمقبره باز میشود و در فراز آن گنبدی آجری ساخته شده ، و ظاهر بنا بسیار ساده و خالی از هر گونه تزیین و کاشی کاری است ، و فضای خارج مقبره که تخمیناً پانصد متر مربع میشود با دیوار کوتاهی محصور

است، و قبر شیخ عطار در زیر کنبد قرار دارد، و در مغرب قبر لوح سنگی که ظاهراً سنگ سماق است نصب است. و آنچه از آن سنگ میل مانند از خاک بیرون، از روی زمین تا سر میل نزدیک به سه ذرع است، و پایه آن در زیر خاک، و آنرا تراشیده و دارای هشت ترك است، و در دوره بالا بعد از صلوات بر نبی اسامی ائمه اثنی عشر منقور است، و سپس در پائین هشت ترك در طرف جلو سنگ مسطح و بصورت لوح تراشیده اند، و ابیات ذیل بخط ثلث بر آن منقور است:

| | |
|---------------------------------|------------------------------|
| هذه جنات عدن فی الدنا | عطر العطار مهجه من دنی. |
| قبر آن عالی مکان است اینکه بود | خاک راهش دیده چرخ کبود. |
| شیخ عالم شیخ عطار فرید | آنکه هستند اولیا او را مرید، |
| طرفه عطاری که از انفاس او | قاف تا قاف جهان شد مشکبو. |
| در دکانش کاشیان گیرد ملک | شیشه پر قرص لیمو شد فلک. |
| خاک نیشابور تا یوم القیام | آبرو دارد از این عالی مقام. |
| شد زرش را آب نیشابور کان | مولدش زروند و گرگانش مکان. |
| بود در شاپور هشتادو دو سال | سی و دو در شادباخ آسوده حال. |
| سال هجری یانصدو هشتاد و شش (۱) | شد بمیخ آن مه فر خورشید و ش. |
| گشت در وقت هلاکوخان هلاک | در شهادت شد شهیدش جان پاک. |
| عارفان کز دانه دل آکهند | خبر من هستی بمشتی که دهند |
| روح اله تعالی روحه | رب اکثر بره و فتوحه (کذا) |
| شد تمام این لوح و این عالی مکان | در زمان دولت شاه جهان |
| حضرت سلطان ابوالغازی حسین | ظل حق پشت و پناه خاقین |
| آن قدر قدر و قضاوت که دهر | دشمنش را میدهد از نوش زهر |

(۱) مؤلف مطلع الشمس (جلد دوم ص ۱۰۵) در باب این ابیات متمرض است که سال شهادت عطار بقول معروف در سال ۶۱۸ ه. در موقع قتل عام نیشابور بدست لشکریان تولی خان بن چنگیز بود نه در سال ۵۸۶ و نیز مربوط بزمان هلاکو نیست چه این پادشاه مقارن ۶۵۰ بطرف ایران حرکت کرده است.

تا شنیده عدل او نوشیروان
 از نهیب عدل آن شاه دایر
 خلد الله تعالی ملکه
 شد موفق حضرت میر کبیر
 کشته از اوصاف او نوشین روان
 شانه کرده ریش بز از پنجه شیر
 فی بحار العدل اجری فلکه
 آن ملاذ و ملجاء میرو فقیر
 چرخ پیش همتش چون خاک پست

و در اطراف این ابیات آیه الکرسی را تا « والله سمیع علیم » حکاکی
 نموده اند و در پشت سنگ از طرف دیگر در وسط آن این شعر حجاری شده است:
 ز مشرق تا بمغرب گرامام است علی و آل او مارا تمام است
 و در زیر آن بعدد هندسی رسم شده است « هشتصد ونود و یک » که ظاهراً سال
 انعام بنا باشد.

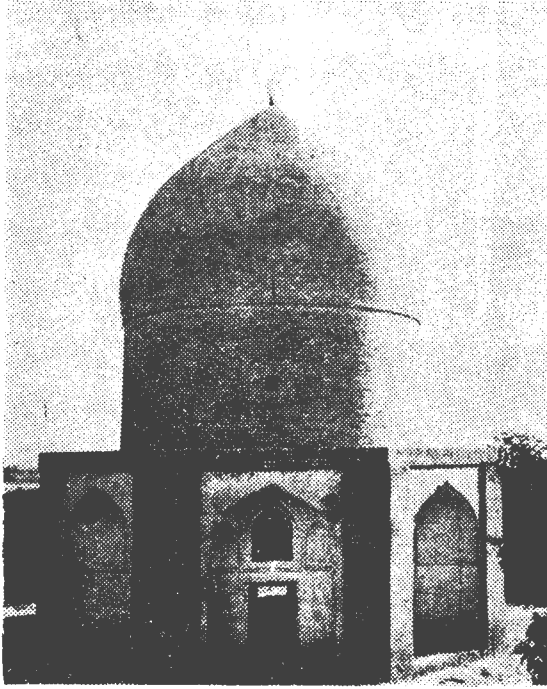
۳ - آب خیابان مشهد :

منبع این آب از چشمه « گللب » است که عوام « چشمه کیلاس » میگویند، و جوی آب
 چشمه را جوی خیابان میگویند، و این چشمه در دامنه یکی از شعب کوههای
 هزار مسجد واقع شده که در شمال جلگه مشهد امتداد دارد و شاهراه قدیمی
 شهر طوس برادگان و در جز به ابیورد و نسا از کنار این چشمه بوده است، و این
 چشمه در یک فرسنگ و نیم ساحل چپ رود « کشف رود » و در هفت فرسخی شمال
 غربی مشهد واقع است و آب آن چشمه سابقاً بشهر طوس میرفته است. در تاریخ
 روضة الصفا راجع باین چشمه چنین مینویسد:

« عین گلس بقرب شهر طوس است و سه چشمه است متقارب هم، از بابان
 کوه سیاه بیرون میآید و در غدیری جمع میشود که دور آن دو جریب میباشد و از
 آنجا چند جوی منشعب میگردد و اکثر سواد طوس از آنجا آب خورند » روضة
 الصفا - خاتمه ص ۱۴، طبع بمبائی.

بعد از آنکه در اواخر قرن هشتم طوس خراب و متروک گردیده و مشهد
 در قرن نهم آباد گشت، در اواخر آن قرن امیر علیشیر برای عمران و آبادی مشهد

ورفاه حال ساکنین آن آب چشمه کلسب را از مجرای طوس منحرف و بطرف مشهد جاری ساخت. جوئی که بامر میرعلیشیر احداث شده دارای اعوجاج و توارب است



مقبره شیخ عطار در نیشابور
ش ۱۳۳۳ هـ

باین جهت طول آن زیاده برده فرسنگ میباشد، و این جوی با کشف رود تقاطع نموده و در محل مزبور کف رود خانه را شفته نموده اند و در جاهائی که جوی با مجاری سیل تصادف مینموده با ساختن شتر گلوهای آجری جوی را از زیر مجاری سیل عبور داده و از خرابی آن جلوگیری کرده اند. در امتداد جوی ۱۴ آسیای دوسنگه ساخته اند که بعضی از آنها در شبانه روز سی خروار گندم آرد میکنند.

دولت شاه سمرقندی در شرح حال میرعلیشیر با اقدام امیر در ساختن مجرای این آب در مشهد اشاره نموده است و مینویسد:

« و بعنایت الهی چند وقت است تا همت عالی بر خیری گماشته که آب چشمه گل (کلسب) را که از مشاهیر عیون خراسان است و از منزهات جهان و دراعلی ولایت طوس واقع است بمشهد مقدسه رضویه آورد و مجاوران و مقیمان مشهد مقدس را از جور بی آبی خلاص سازد، و در این کار مدد همت اهل الله شامل حال این امیر کبیر است، چه احسانی است که جباران عالم و سلاطین در این کار عاجزند و قریب بده فرسخ شرعی است. منبع این آب که مجموع در ناهمواریها

وشکستگی ها آب می‌باید آورد، و این خیر بر جمیع خیرات شریفه اش شرف دارد و مشهد مقدس از این جوی رشك بهشت برین و غیرت نگارخانه چین خواهد شد، انشاء الله، قال النبی «افضل الاعمال سقی الماء...» ص ۵۰۶ طبع لیدن.



ایوان طلا صحن جنوبی آستان قدس
رضویه ۱۳۲۳ هـ . ش

گرچه صاحب تاریخ عالم آرای عباسی آوردن آب چشمه کلسب را به مشهد ضمن کارهای شاه عباس اول در سال ۱۰۲۱ ذکر کرده است، لیکن از قراریکه آقای مولوی مینویسد: «شاه عباس خیابانی در قطر غربی و شرقی مشهد طرح، و جوی چشمه را در وسط آن قرار داده، و اکنون آب مذکور در دو فرسخی شرقی مشهد بمصرف زراعت میرسد، و جمع بین گفته دولت‌شاه سمرقندی و اسکندر

بیک منشی بلرن کیفیت میسر است که بگوئیم - آب چشمه را میرعلیشیرنوائی بمشهد جاری ساخته و شاه عباس صفوی در موقعی که خیابان مشهد را طرح نموده مجرای همان آب را در وسط خیابان قرار داده و نویسنده تاریخ عالم آرا بطور تسامح گذراندن آب را از وسط خیابان منطبق بر ایجاد تمام جوی نموده و اینکار را جزو مائر شاه عباس دانسته است. در هر حال مسلم است که آوردن آب از چشمه کلسب بمشهد از کارهای خیرامیرعلیشیر است، و شاه عباس برای نگاهداری و تعمیر جوی مذکور موقوفاتی وقف نموده است و اینک آب چشمه و مزرعه جزو موقوفات آستانه قدس رضوی است و شصت زوج زراعت را آبیاری مینماید.

۴ - رباط سنگ بست : آن نیز از ابنیه خیر میرعلیشیر در خراسان میباشد. دولت‌شاه سمرقندی در تذکره خود نوشته است :

«... و رباط سنگ بست که بر سر چهارراه واقع است راهی از نیشابور بمرور راهی از طوس بهرات، او (ارسلان جاذب) ساخته است، و در روی زمین رباطی از آن عالی تر مسافران نشان نمیدهند و امروز و بران است و قبر ارسلان در رباط مذکور واقع است... و چون ضمیر منیر امیر کبیر عالم فاضل معین العلماء ربی الفضلا و مقصد الفقر الذی قصر لسان القلم عن وصف ذاته نظام الحق والدين علیشیر خلدالله تعالی ظلال دولته علی رؤس المسلمین دائماً بتجدید سنت سنیه اکابر مصروف است، در جنب آن رباط رباطی مجدد احداث فرمود که چشم روزگار چنان عمارتی ندیده و امروز مقصد مسافران و مطلوب مجاوران آن دیار است، و در زیبایی چون عروسی آراسته و در رعنائی چون بوستانی پیراسته. حق تعالی وجود شریف این معدن خیرات و میرات راهمیشه در پناه خود محفوظ دارد.» دولت‌شاه ص ۱۷۶ طبع لیدن.

آقای عبدالحمید مولوی در باب وضع فعلی این رباط چنین نوشته‌اند.
 «مزرعه سنگ بست در هفت فرسخی شرقی مشهد در سر دو راهی که از مشهد بطهران و از مشهد بهرات میرود واقع شده و اکنون ملک آقای حاجی حسین آقا ملک میباشد. قبر ارسلان جاذب در این محل است. علاوه بر قبر مذکور مناره بلند دارد، و آثار خرابه‌هایی در اطراف قبر دیده میشود، و آبادی سنگ بست و قبر ارسلان جاذب قریب نیم فرسخ از راه فعلی مسافت دارد، و اکنون در کنار راه شوسه - مشهد بطهران و مشهد بجم و هرات - رباطی واقع است که از ابنیه خیریه مرحوم میرعلیشیر است، و در بآن رو بمشرق باز میگردد، و بنای رباط در چهار طرف، و دو طبقه و آجری و سقف اطاقهای آن ضربی و در کمال استحکام ساخته اند و میتوان گفت که سالم و بدون خرابی است. در وقایع بعد از شهریور ۱۳۲۰ که محمد یوسف هزاره طغیان نموده بود در همین رباط سنگ بست زد و خوردی بین عده نظامی و سواران باغی در گرفت و عده‌ای از طرفین کشته شدند.»

۵. رباط دیز آباد:

باز دولت‌شاه سمرقندی در خاتمه کتاب خود در ذکر احوال میرعلیشیر بساختن

این رباط اشاره کرده است و گفته است :

« حالا در چند محل دیگر عمارات عالیّه احداث میفرماید مثل عمارت سرروضه حضرت سید عارف قاسم انوار و شیخ فریدالدین عطار قدس سرهماور باط دیز آباد بنواحی نیشابور که ثانی رباط ایاز خاص است بلکه از آن عالی تروسنگین تر.....»
ص ۵۰۶ طبع لیدن

واز وضع کنونی دیز آباد آقای عبدالحمید مولوی چنین نوشته است :

« دیز آباد دهی است در دوازده فرسخی جنوبی مشهد، کنار راه مشهدبتهران، و در حد فاصل بین مزارع نیشابور فعلی و دهات مشهد مقدس. آب این مزرعه از کوههای نیشابور رو بقبله جاری است، و در علیای دره که آب دیز آباد از آنجا جریان دارد دیز آباد علیا واقع، و ساکنین آن تماماً اسمعیلی و از بقایای اسمعیلیه نیشابور میباشند. دیز آباد از موقوفات قدیمی آستان قدس رضوی است و موقعیت آن قسمی است که در مقابل یکی از دره های نیشابور واقع و در تمام فصول باد شدیدی در این محل جریان دارد و شاید بهمین جهت آنجا را دیزباد یاد زیاد میکنند و یکی از آثار خیریه و مهم امیر علیشیر در آنجاست که عبارت از رباطی است آجری که تا کنون یا بر جاست و شبیه برباط سنگ بست، ولی عظمت آنرا ندارد.

۶ - بند آجری قریه طرق : آقای عبدالحمید مولوی ساختمان این بند را بامیر علیشیر نسبت داده و در نامه خود چنین نوشته است : در جلو رودخانه مغان و خان رود ساخته شده و قریه طرق بوسیله آب این بند ورود خانه زراعت میگردد. آنچه تا بحال تفحص شده برای بند مذکور مدرک تاریخی نیافته ولی چون در خراسان این موضوع اشتهار دارد و در ثبت استان قدس هم ساختمان بند بنام میر نظام الدین علیشیر است باید جز و آثار او منظور شود

۷ - بنای مقبره امیر قاسم الانوار تبریزی .

دولت شاه سمرقندی بنای این مقبره را بامیر علیشیر نسبت داده و گفته است :
« اليوم خاطر خطیر امیر کبیر نظام الملة و الدین علیشیر ... مایل

بعمارت روضه مطهر حضرت سید شده و بنیاد عمارتی نهاده که گردون بهزاران چشم بزبانی آن ندیده، امید که عنقریب چون تمنای صاحب دولتان باتمام رسد و چون علوهمت اهل دلان ارتفاع پذیرد دولت‌شاه طبع لیدن ص ۳۴۹ .

دروقت حاضر از این بنا و قصبه خرگرد تحقیقات بعمل آمد . آقای مولوی حدس میزنند که قریه لنکر در خرگرد جام همان محلی است که سید قاسم الانوار برای اقامت گزیده و در آنجا وفات یافته است و بنائی که در آنجا موجود است همان بقعه سید میباشد که میرعلیشیر ساخته است ، و در این باب شرحی نگاشته اند که نقل آن خالی از فایده نیست :

« در قسمت مقبره امیر قاسم الانوار سرابی تبریزی در این چندروزه تحقیقاتی از مطلعین نموده و خلاصه آن بشرح ذیل است :

در خراسان دوجا بنام خرگرد اشتهار داشته، اول خرگرد خواف است که در یکفرسنگی « روی » حاکم نشین خواف بوده، و دیگر خرگرد جام واقع در دوفرسنگی تربت جام .

مزرعه لنکر ملکی آقای حاجی حسین آقاملك از رودخانه جام « جامرود » مشروب میشود و پشت قلعه و خانه های فعلی آن مزرعه ، مقبره آجری کنبدی شبیه به کنبدبقعه هارونیه واقع در طوس ساخته شده . این مقبره همان بنای مرحوم امیر علیشیر نوائی است که بر مرقد امیر قاسم الانوار طرح نموده . و مزرعه خرگرددهی بوده که با آب قنات زراعت میشده و اکنون بایر است . حدس بنده این است که مزرعه لنکر را بمناسبت خانقاه و لنکر مرحوم میر قاسم الانوار بعدها بنام « لنکر » نامیده اند و این لنکر همان خرگرد سابق است . پس از خرابی قنات خرگرد نهری از رودخانه جام برای زراعت آنجا احداث و از آبادی قنات صرف نظر کرده اند باین جهت تدریجاً نام خرگردبه لنکر تعویض شده و از خرگرد سابق فعلاً بایره قنات آن معروف میباشد .

تکمله - وقف نامه میرعلیشیر :

در کتابخانه ملی ملك رساله خطی موجود است « بنام دیباچه موقوفات میرعلیشیر . »

که سابقاً متعلق بوده است بکتابخانه مرحوم علیقلی میرزا اعتضادالسلطنه، و این رساله بقرکی جهاتائی و بخط نستعلیق تحریری نگاشته شده و با جدول و تذهیب ظریفی آراسته است، در بیست و پنج صفحه ورق بزرگ شرح موقوفات مدرسه اخلاصیه هرات که میرعلیشیر بانی آن است درج شده، و مشتمل بر اطلاعات سودمند و نکات مفیده است.

برای تکمیل این باب و تمهیم فائده باستعانت از دوست دانشمند آقای اسمعیل امیر خیزی خلاصه از آن وقفنامه ترجمه و در اینجا درج میشود، امید که اهل تحقیق را بکار آید:

» بس از ستایش خداوند و منت پیمبر و مدح سلطان حسین باقر چنین گوید:

هر چند که حق سبحانه و تعالی در آفرینش جهان و نظم عالم نیازمند معاونی نبوده ولی حکمتش که کس از سر آن آگاه نیست چنین اقتضا کرده که اهل جهان در داشتن سلاطین و خلفاء با اقتدار ناگزیرند، و در بار شهریاران نیز برای تثبیت امور جمهور محتاج اشخاص بصیر و هوشمند میباشند، درین زمان فرخنده که سلطان صاحب قران سایه مرحمت برفرق جهانیان گسترده هر یک از بزرگان قوما در خور استمداد و لیاقت خود بشغلی سرافراز فرموده اند، اگر چه پدران من در حضرت آباء و اجداد سلطان هر یک گوهر کان شجاعت و شیریشه دلآوری بودند و بمناسب عالی سر بلند، اما من چون آن لیاقت در خود نمی دیدم ابواب هر گونه آرزو و مدعا را بر روی خود بسته و از امور دنیوی و منافع آن بکارهای اخروی و مصالح آن می برداشتم، که ناگاه نسیم هدایت از گلستان سلطنت بوژیید، و مقاصد هدایت از بارگاه خلافت برسید، و منشور دولت برسانید، و در آن چنین مرقوم فرموده بودند که: ای آسان جهان فضیلت و آفتاب سپهر دانش و درایت - هر چند در گلزار اندیشه و فکر کترب گلهای رنگین شکفته و صیت نظمت در جهان برفته، ولی از این چه نمره چیده ای و چه بهره یافته ای؟ اکنون که نیروی ما جهان را مسخر کرده است و روزگار اندوه و محنت سپری شده ترا نیز چشم بهت از خواب بیدار و صبح دولت نمودار گردیده، باید کمر خدمت در میان ببندی و در میان اقران سر بلند شوی. چون بر مضمون منشور آگاهی یافتم ناچار سر تسلیم پیش آوردم و میان بخدمت هشتم هر چند قطره را در جنب دریا و ذره را در پیش آفتاب نمودی متصور نیست با وجود این چون گلزار یتیم از خار سمه و ریا در امان و بوستان خدمت از چشمه سار صدق و صفا ریان بود، و هر لحظه مشام جان از شمیم نسیم هدایت سلطانی مطهر، و چراغ امیدم از پرتو مشعل تربیت صاحبقرانی منور میگشت، در خدمت آن حضرت بتثبیت امور جمهور میبرداختم و بر راهنمایی خرد بکارهایی ابتداء میکردم که سود دنیا و نفع آخرت در آن منظور بود تا سبب آسایش مردم و باعث رضای خالق گردد و بمنابت خداوندی در تمام آنها کامیاب شدم.

از آنجاییکه دست بیداد هیچگاه از تمدی کوتاه نیگردد، و صرصر ظلم از کشتن چراغ مظلوم و آتش کین از سوختن خرمن بیچارگان باز نمی ایستد، تا آنجا که ممکن بود بشکایت

دادخواهان رسیدگی می کردم، و دست متعديان از سر آنها کوتاه مینمودم و سلطان را از چگونگی امر آگاه می ساختم. با آنکه مردم از وضعیت و شریف و از سپاهی تا غیر سپاهی از دولت‌مند تا فقیر در کارهای خود بمن مراجعه می کردند من هم در اصلاح آن میکوشیدم، ولی از کسی طبع مزد نداشتم و از هیچکس منتهی قبول نکردم. هرچند در این باب رنج فراوان می بردم چون منت و مزدی در میان نبود آن رنج بر خود گوارا می دانستم.

برای آنکه مزرعه ما شام بی‌کبار بخشید بر حسب امر سلطانی بجیزی از زراعت اشتغال می ورزیدم. و چون درین شغل جانب شریعت و انصاف را کاملاً مراعات میکردم و از عنایت خداوندی نفع بسیار میبرد، و از عواید آن نعمت بخود با اندک مایه پوشاک و خوراک می ساختم، و بقیه آن صرف امور خیریه و بنای بقاع می نمودم. و ثواب تمام آن را وقف روزگار آنحضرت میکردم. و از جمله بقاعی که ساخته شد یکی این بود، که در سال ۸۸۰ حضرت سلطان در نزدیکی **کوشک مرغاب** قمعرا زمینی عنایت فرمودند که در آن زمین سرای و باغچه برای خود بسازم، و حقاً زمین خوش آب و هوایی بود و جوی **انجیل** از کنار آن جاری میشد. سی جریب از آن زمین را دیوار کشیده سرائی در آن ساختم و باغچه آنرا با درختان گوناگون و گل‌های رنگارنگ بیاراستم، در وصف آن همین بس بود که موبک همایونی چندین بار در آنجا نزول اجلال فرمودند، و همان کوشک مرغاب در میانه حد جنوبی و غربی این باغچه واقع بود. چون عمارت آن سخت حزن‌انگیز و کهنه بود آنرا با خاک یکسان کرده و بجای آن مدرسه و مسجدی بنا نهادم، و در طرف شمالی مسجد گنبدی ساخته که مقریان خوش آواز در آن قرآن تلاوت میکنند، و آنرا **دار الحفظه** (۱) می نامند، و در دو صفا شرقی و غربی مدرسه دو نفر مدرس معین شده که یکی درس اصول و فروع فقه و دیگری درس اصول و فروع حدیث می گویند، و در هر حلقه درس یازده تن طلبه مشغول تحصیل می باشند و این مدرسه چون از روی خلوص ساخته شد موسوم با **خالصیه** گردید. در مقابل این مدرسه اخلاصیه در حد جنوبی شارع عام خانقاهی ساخته شد که برای دوام دولت سلطانی هر روز در آن خانقاه بفقرا و مساکین اطعام، و هر سال برای محتاجان سالیانه داده میشود، و گنبدی در آن خانقاه بنا شده که در روزهای برف و باران اگر مردم آن محلات نتوانند بمسجد جامع بروند نماز جمعه را در آنجا بگزارند، و از خطیب و امام و مقرئین تا حدیکه لزوم داشت برای آنجا معین گردید. و هر چه از دکاکین و باغ و چشمه و مستغلات مهم از آنکه در خود هرات یا اطراف آن که در زمان دولت سلطانی از آن من بوده و در بیع و شرای آن‌ها شرایط شرعی کاملاً ملحوظ شده و دیناری از بهای آنها در ذمه من باقی نمانده است و بدین معنی اتمه اسلام و دیگران نیز واقف هستند وقف صحیح شرعی این بقاع نمودم.

بدرگاه فلك سرتب سلطانی معروض میدارد :

اکنون که روزگار جوانی سپری شده و زمان پیری رسیده و از دولت آنحضرت هر آرزویی که بردل داشتم، بدان کامکار آمدم، و بغیر از دو آرزو آرزوی دیگری در دل ندارم و امیدوارم که آن دو آرزو نیز بروفق مرام حاصل آید: یکی اینکه اجازه فرمایند که بزیارت خانه خدا مشرف شده و بقای دولت خداوند گاریرا از خداوند جهانیان مسئلت نمایم.

دومی آنکه، چون همواره مشمول عواطف خسروانه بوده و هستم میبخواهم در مقابل آن همه مراجع ملوکانه بقیه عمر را در مدح ذات همایون و صفات میمون سلطانی بآخر برسانم که نام نامی آن حضرت قرنهاى تمادى در صفحه روزگار پایدار و برقرار بماند، و با این همه ابتهالات و کثرت مشغله که برای فقیر روی آورده چنانچه از دمیده صبح تا غروب آفتاب بلکه شبها نیز آنی فارغ نیستم و تمام اوقاتم صرف رسیدگی بامور عامه است، متأسفانه از نیل بدان مقصد عالی بازمانده‌ام، مستندی آنکه این بنده را از این پریشانی خاطر و گرفتاری رهائی بخشند تا بفرایغ بال از پی مقصود بروم

مقدمات تمام شد اینک مجدداً موقوفه آغاز میشود : این موقوفات بدو قسمت است : يك قسمت در خود هرات و قسمت دیگری در توابع آن است که بترتیب ذکر میشود . در قسمت هرات :

- ۱ - تیم طایفه فروشان و تابع در بازار ملك دارای عمارت دو طبقه .
- ۲ - پنج باب دكان متصل بهم واقع در جنوب تیم مذکور بایکباب دكان دیگر .
- ۳ - یکباب دكان نمذ فروشی بابالا خانه واقع در شرق تیم مزبور .
- ۴ - یکباب تیمچه و چهار باب دكان متصل بهم واقع در دروازه عراق .
- ۵ - یکباب تیمچه دو طبقه واقع در دروازه ملك و هشت باب دكان در اتصال تیمچه .
- ۶ - یکباب تیمچه و دو باب دكان متصل بهم .
- ۷ - دو باب دكان واقع در کوچه زاغان .

قسمت توابع شهر :

- ۱ - در بلوك النجان در موضع فراشان يك قطعه باغ بمساحت ۲۸ جریب و ۲۳ جریب زمین متصل بهم .
- ۲ - يك قطعه باغ بمساحت ۱۸ جریب که دو جریب و نیم آن تا کستان است .
- ۳ - در بلوك انجیل یک قطعه زمین بمساحت چهار جریب .
- ۴ - در باد مرغان یک قطعه زمین > > جریب .
- ۵ - در محله خواجه شهاب : باغات و چند جریب زمین و دو قطعه تا کستان متصل بهم ۳۳ جریب .
- ۶ - در محله سفلی : دو قطعه باغ انکور بمساحت دوازده جریب متصل بهم .
- ۷ - > > : یک قطعه باغ بمساحت ۴ جریب .
- ۸ - > > : چند قطعه باغ بمساحت ۶۰ جریب .
- ۹ - > > : تا کستان ۲۶ جریب و ۴ جریب زمین .
- ۱۰ - > > : زمین ۱۸ جریب و يك باغ ۱۲ جریب .
- ۱۱ - > > : زمین ۱۹ جریب و باغ ۱۴ جریب .
- ۱۲ - > > : یک قطعه باغ بمساحت يك جریب و نیم .
- ۱۳ - در ولایت باد غیس : جمیع چشمه را تمام و کمال با چشمه مکمل (کذا) .
- ۱۴ - در ولایت هرات رود تمام باغات و درختان و سرای و باغچه با سایر اراضی آن . (این محدودات که حدود آنها در وقفیه مذکور است در اینجا بطور اجمال بیان گردید .)

حقوق سالیانه ارباب و غلایف که بقرار ذیل تأدیبه خواهد شد :

- ۱ - بهریك ازدوتن عالم مدرس يكهزار دويست عدد طلاويست وچهار بار غله كه يك ثلث آن جو ودونث گندم باشد .
- ۲ - درهر حلقه درس يازده طالب علم مشغول تحصيل ميباشند كه منجبت المجموع بيست ودوتن هستند بشش تن اولی كه قوی و عالی هستند بهر کدام ۲۴ عدد طلا و پنج بار غله ، بهشت تن متوسط بهر يك شانزده عدد طلا چهار بار گندم ، وهشت تن اخير بهر کدام ۱۲ عدد طلا و سه بار غله .
- ۳ - برای شش نفر حافظ يکيرا كه از ديگران خوش آواز تر است ، پانصد طلا و يازده بار گندم وجو بالنصافه وبهر کدام از ديگران يكصد وهشتاد عدد طلا و چهار بار گندم .
- ۴ - برای شيخ : نقد يکهزار عدد طلا و ده بار غله نصف گندم و نصف جو .
- ۵ - بواخط : نقد پانصد عدد طلا و ده بار گندم .
- ۶ - بامام كه در مسجد جامع خطيب بوده ومكتب هم می گیرد (كذا) نقد پانصد عدد طلا و گندم ده بار .
- ۷ - برای قری : نقد دويست طلا و گندم پنجبار .
- ۸ - طبياخ خانقاه : نقد دويست وهشتاد عدد طلا و پنج بار گندم .
- ۹ - طبق چی : نقد دويست طلا و پنج بار گندم .
- ۱۰ - يك فراش ودو خادم بهر کدام نقد يكصد طلا و گندم پنج بار .
- ۱۱ - متولی برای حفظ آبادی ونسق زراعت ولايات (۱) نقد سه هزار عدد طلا و سی بار غله ، از این مقدار چهار دانك خودش ميگيرد ودو دانكش را بدان دو ميدهد .
- ۱۲ - مشرف : نقد پانصد طلا و غله پنج بار .
- ۱۳ - صاحب جمع : نقد پانصد طلا و غله ... بار

رواتب :

رمضان : در ماه رمضان هر شب يازده من گندم و پنج من پالوده ازدوشاب و يا آب مویز با مصالحی كه لازم است سی طبق (۲) نان ، يك صد و پنجاه من حلوا ، ويست من گوشت ، ويست من گندم حلیم کرده يا پنجاه من نان قسمت کنند .

عاشورا : روز عاشورا چهل من گوشت با مصالح ديگر بقدر ضرورت آتش پخته با پنجاه من نان قسمت کنند .

ربيع الاول : در دوازدهم ربيع الاول پنج راس گوسفند با مصالح آن آتش پيزند با پنجاه من نان ويست من حلواي شکر .

رجب : در نيمه ماه رجب روز استفتاح بيست من حلوا و پنجاه من نان .

نيمه شعبان روز برات : سی من ... بيست من حلوا .

سال : چهار ماه سال كه قوس وجدی ودلو وحوت می باشد وهوا سرد است هر روز يكصد عدد نان ويست من گندم برای حلیم و گوشت نیز مرتب سازند واگر گوشت پيدا نشد آتش پخته وبفقرا بدهند وهشت ماه ديگر سال را هر روز بفقرا نان توزيع کنند .

(۱) معنای لغت درست مفهوم نگردید .

(۲) عبارت در اصل ناقص و گنگ بود .



تصویر سلطان حسین میرزا بایقرا منسوب با استاد بهزاد
 تولد محرم ۸۴۲ هـ. وفات ذیحجه ۹۱۱ هـ.
 (اقتباس از «نقاشی ایران - ارمناک ساکیمیان، ۵۹ Fig.)

شرایط

- ۱- متولی باید هر سال دو بست تا پوستین و دو بست تا کلاه و دو بست جفت کفش و دو بست تا پیراهن و دو بست تازی سرشلواری خریداری کرده با رباب استحقاق نسبت با استحقاق ایشان برساند و هر سال چهار صد ایرا بفروش و بوریو چراغ خانقاه و مسجد و مدرسه مصرف کند و هر چه برای خانقاه از سفره و دیک و طبق و قاشوق و غیره لازم باشد تهیه کند. فراش و خادم هر شب باید در مدرسه و مسجد و خانقاه و دارالحفاظ شمع روشن کنند.
- ۲- مقری و خادمها و فراش باید بهمدیگر کمک کنند. در میان مدرسه و خانقاه هر خرابی روی دهد سال بسال آنرا مرتب سازند تا آمد و رفت برای مسلمانان دشوار نشود.
- ۳- در سر هر سی سال متولی وقفیه را از سر نو نویسانده پس از مقابله با سجلات قضاة موشح دارد تا بمروور ایام بوسیده نگردد.
- ۴- هیچگاه گماشتگان صدور و متولیان در عمل این سرکار مداخله نباید بکنند، مادامی که موافق شرط واقف عمل میکنند از عمل این سرکار صورت جمع و خرج نباید بخواهند و هیچ چیز از آنان نباید بگیرند که بایشان حلال و مباح نخواهد بود چون فقیر در موقع وقف کردن این محدودات بر وقفیت آنها اقرار کرده و بتصرف شخصی از قبل خود واگذار کرده و او را متولی نمودم و قضاة عظام در ضمن مراقبه شرعی حکم بوقفیت کرده، و این محدودات را با سجلات خود موشح و با توقیعات خود موضح نمودند مخلص و مؤبد بودن این بقاع معلوم گردید (کذا) خداوند بجمع مومنان مبارک فرماید. آمین یارب العالمین.



اولین ترجمه فارسی مجالس النفائس که در این مجموعه بنام « قسمت اول - اطائفنامه و مؤلف آن » ترجمه فخری هراتی، درج شده است کتابی است بنام « لطائف نامه » که اصل نسخه‌ای از آن متعلق بکتابخانه آقای حاجی محمد آقا نخجوانی مدرک این طبع است. این نسخه بخط نستعلیق سبک هرات نوشته شده و خالی از اغلاط و سقطات نیست و در حاشیه آن بطور متفرق قطعاتی از « نحفه سامی » نگاشته اند. تاریخ کتابت آن بسال ۹۹۲ ه. ق. است که شصت و چهار سال بعد از تألیف اصل میباشد. و چنانکه گفتیم نسخه دیگر از همان ترجمه در موزه بریتانیا موجود است که بتاریخ رمضان ۹۶۵ ه. یعنی سی و هفت سال بعد از تألیف نوشته شده و متأسفانه دسترسی بآن برای نگارنده میسر نگردید. در متن کتاب هیچگونه اشاره بتاریخ آن ترجمه ندارد ولی چون مؤلف مذکور کتاب خود را بنام شاه اسمعیل بن حیدر (۱) و پسرش سام میرزا (۲) ولله او امیرالامرا درمیش خان (۳) که پیشکار کل مملکت خراسان بوده مصدر ساخته است، و آنگاه آنرا هدیه مجلس وزیر خراسان خواجه حبیب الله (۴) نموده و در این بیت اشاره بنام او کرده است:

(۱) شاه اسمعیل بن حیدر صفوی، متولد در ۸۹۲ و متوفی در ۹۳۰ جلوس ۹۰۵ ه. ق. مؤسس و بانی سلسله صفویه. رجوع شود بحیب السیر، احسن التواریخ روملو، عالم آرا تألیف اسکندر بیگ منشی، خلاصه التواریخ تألیف قاضی احمد بن شرف الدین حسین معروف بمیر منشی قمی

(۲) سام میرزا معزالسلطنه والدین ابوالنصر، متولد ۹۲۳، دومین پسر شاه اسمعیل، از طرف پدر فرمانفرمای مملکت خراسان شد در سال ۹۲۷ والی ملک خراسان گردید. بعد از وفات پدر و سلطنت برادر اکبر، شاه طهماسب، همچنان بر حکومت خراسان باقی ماند تا در سال ۹۳۶ پس از هجوم عبدالله خان اوزبک که شاه طهماسب بخراسان آمد حکومت آن ناحیه را برادر دیگر خود بهرام میرزا محول داشت، و بعد از حمله سوم عبدالله خان و سفر مجدد شاه طهماسب در سال ۹۴۱ مجدداً سام میرزا به حکومت خراسان نشست، ولی بعد از رفتن شاه یاغی گردید و بعداً بحبس افتاد.

(۳) درمیش خان شاملو - از امرای بزرگ قزلباش که نزد شاه اسمعیل دارای عزت و حرمت بسیار بود و ملقب به « انیس الحضرة » است و صاحب اختیار و اقتدار در سراسر خراسان گردید و در سال ۹۳۱ وفات یافت.

(۴) کریم الدین خواجه حبیب الله ساوجی - بانفاق سام میرزا در سال ۹۲۷ بوزارت خراسان آمد، در حبیب السیر نوشته است که وی حامل منشور حکومت خراسان بنام سام میرزا بوده است.

سپهر لطف و کرم آصف سلیمان جاہ «محب آل نبی» و ولی حبیب اللہ .
و نیز يك فصل تمام در خاتمه کتاب مخصوص ذکر میرزا شاه حسین وزیر (۱)
نموده و کتاب را بنام او ختم کرده است .

پس از مقایسه تواریخ احوال این اشخاص این نکته معلوم میشود که چون حکومت
سام میرزا در خراسان و ورود درمش خان لله او بهرات در سال ۹۲۷ هـ . ق . واقع شده و
قتل میرزا کمال الدین شاه حسین اصفهانی وزیر اعظم شاه اسماعیل در سال ۹۲۹ هـ . ق .
رویداده است ، از اینقرار کتاب لطائف نامه ، یا ترجمه فخری هراتی ، در سال ۹۲۸ هـ . ق .
باید تألیف شده باشد .

اصل این ترجمه با عبارتی منشیانه و با سلاست و انسجام تحریر یافته و حاکی از
سخنبدانی مؤلف آن کتاب است ، و اضافات بسیار از طرف مترجم باصل مجالس النفائس
ترکی الحاق شده ، و علاوه بر آن در آخر کتاب فصلی خاص بعنوان مجلس نهم باصل مزید
ساخته است ، و در آن فهرستی از یکصد و هشتاد و نه تن شاعر و گوینده که میرعلیشیر اسم
آنانرا نبرده است ذکر کرده که اول همه شرح حال مؤلف اصل ، یعنی خود میرعلیشیر نوائی
است ، و اشاراتی باحوال بسیاری دیگر از معاریف رجال و بزرگان تاریخی آن زمان شده که
دارای فوائد بسیار میباشد . (رجوع شود بصفحه ۱۳۲)

نکته قابل توجه در ترجمه این کتاب همانا ذکر سببی است که مترجم در مقدمه
مینماید و چنین میگوید :

«..... اما بسبب آنکه بعضی از مؤرخان و محادیمی که بعبارت اطلاع ترکی ندارند از لطافت امواج
الفاظ آن دریای بدایع و عمق معانی آن محیط صنایع بهره نداشتند نأسف تمام دست میداد ،
و مناسب آن میدید که این پرده را از پیش جمال آن دلفروز که چون مشک تاتار در مرتبه
ترکی پرده دار مانده بردارد ، و آن صورت زیبا را که تحریر خامه بدایع نگار خیال است
بی حجاب بنظر اهل فضیلت و کمال درآورد .»

(۱) اعتمادالدوله میرزا کمال الدین شاه حسین اصفهانی - وزیر اعظم شاه اسماعیل - در سال
۹۲۹ در عمارت هشت بهشت تبریز بدست مهترشاهقلی رکابدار کشته شد ، شرح قتل وی بتفصیل
در حبیب السیروم در احسن التواریخ و ملو ذکر شده است .

چنان معلوم است که در شهر هرات خواندن اصل مجالس النفائس ترکی برای خواص مشکل و متمذربوده است و با آنکه از حکومت میرزا شاهرخ (سال ۸۰۰ ه. ق.) تا سال ترجمه (۹۲۸ ه. ق.) شهر هرات تختگاه تیموریان و مسکن امراء و بزرگان جفائیه بوده معذک زبان فارسی بقدری متداول و غالب بوده است که در این مدت یکصد سال و اندی در خوانندگان آن شهر چندان تأثیر و نفوذی نداشته است.

مؤلف لطائف نامه، یعنی مترجم اول مجالس النفائس، بطوریکه در دیباچه متعرض شده فخری هراتی است. در نسخه موزه بریتانیا نام مؤلف فخری بن سلطان محمد امیری ذکر شده (رجوع شود بفهرست ریو ص ۳۶۵) ولی در نسخه آقای نخجوانی که مدرک نگارنده است اشاره بنام مؤلف در این عبارت این چنین است:

«تراب اقدام جرعه نوشان جام الفقر فخری سلطان محمد بن امیری» که ظاهراً کلمه فخری تخلص مؤلف سهواً یا عمداً برای احتراز از تکرار حذف شده است.

بهر صورت برای تحقیق در شرح احوال او بعضی از کتب تذکره که در دسترس بود مراجعه نمود و خلاصه از آنچه بنظر رسید ذیلاً مینگارد:

در تحفه سامی طبع تهران اشاره بنام او نیافتیم، ولی ریو در فهرست باستاناد تذکره الهی^(۱) میگوید: «مؤلف لطائف نامه فخری، سلطان محمد بن امیری» است و فخری یکی از قصیده سرایان شاه طهماسب است، و علاوه بر این کتاب تذکره ای از زنان شاعره نگاشته موسوم به «جواهر العجائب» که در سند بنام عیسی ترخان تألیف نموده، و دو دیوان غزلیات دارد موسوم به بوستان خیال و تحفه الحیب که دومی را بنام خواجه حبیب الله وزیر خراسان ساخته است.

در تذکره ریاض الشعراء واله داغستانی در شرح حال او مینویسد:

«مولانا فخری در زهد و ورع یگانه زمان و در تصوف نادره دوران است، چند مثنوی در سلك نظم کشیده، و از معاصرین شاه طهماسب مقفور ماضی بوده و اوراست:

(۱) الهی - مؤلف تذکره - عمادالدین محمد حسینی از سادات اسدآباد همدان و معاصر شاه عباس

اول است، در کشمیر در سال ۱۰۶۳ و فوت یافته.

جا کن درون دل که از این خوبتر شوی تو قطره چو در صدف آئی کهر شوی.

وله

خسته چشم و لبم که در تبهای شوق این مرا چند آنکه به میگردان بیمار داشت.

وله

خیال خال لب او مکن که دانه درد چو در زمین دل افتد فغان و ناله بر آید.

وله رباعی

نگار مست من از حال کس نمی پرسد گل است و هیچ ز احوال خس نمی پرسد

عجب نباشد اگر یاد من نکرد حبیب زمانه ایست که کس حال کس نمی پرسد.

وله

عالم بسوخت از وغم دل بر منش نسوخت دل سوختم ز بهر وی و دامنش نسوخت.

وله

نادیده ما زیار وفائی نمیرویم ورهم رسد جفا ز جفائی نمیرویم

هر جا که میرویم دیار حبیب ماست ما از دیار عشق بجائی نمیرویم.

در قاموس الاعلام ترکی در ذیل احوال مولانا فخری بن محمد امیری نیز شرح حال

مختصری آمده و میگوید :

«از اهالی هرات بود، بعد از ایفاء مراسم حج در زمان شاه طهماسب حسینی بصوب سند عزیمت کرد و مورد الطاف حاکم آنجا عیسی تر کنخان واقع گردید. در اواخر قرن دهم هجری بدروود زندگی گفت. تذکرة الشعرائی بنام « جواهر العجائب » و دوائر دیگر موسوم به « تذکرة النساء » و « تحفة الحبيب » از او بیادکار مانده است، باشعار او دسترس پیدا نکردم، (قاموس الاعلام جلد ۵ - چاپ اسلامبول)

ولی عجب است از شمس الدین سامی مؤلف قاموس الاعلام که ظاهراً او را اشتباه و سهوی روی داده و « فخری » را با « امیری » خلط کرد و تألیف لطائف نامه و همچنین بوستان خیال را به « امیری » نسبت داده و میگوید :

«امیری از شعراء ایران بوده و در زمان شاه طهماسب صفوی زیسته است، منظومه بنام « بوستان خیال » و چند مثنوی و اشعار دیگر دارد و همچنین تذکرة الشعراء میر علیشیر

نوائی موسوم بمجالس النفائس را از جفتائی بفارسی ترجمه کرده است. « قاموس الاعلام جلد دوم چاپ اسلامبول)

از تذکره ها فعلا بیشتر از این اطلاعی بدست نیامد و در خود کتاب نیز اشاراتی باحوال مؤلف نشده است که تاریخ زندگانی او را مفید باشد. تنها از خلال سطور این ترجمه برمیآید که فخری نزد خواجه حبیب الله ساوجی وزیر خراسان شأن و مقامی داشته و این ترجمه خود را بنظر او میرسانیده است. و از او به « ولی العمی » تعبیر میکند و بعضی اشعار را در این کتاب بر حسب امر او اضافه میکرده است (رجوع شود بصفحه ۲۱).



دومین ترجمه از مجالس النفائس که در قسمت دوم این کتاب بطبع رسیده است ترجمه دوم و مترجم آن در دار الخلافه اسلامبول در سال ۹۲۷ هـ. ق. شروع و در سال ۹۲۹ هـ. ق. پایان رسیده، و تاریخ آن مکرر در ذیل کتاب تصریح شده است (رجوع شود بصفحه ۱۸۲ و صفحه ۲۸۹ در ذکر احوال مولانا سائلی، و صفحه ۲۹۷ در ذکر احوال مولانا شهیدی، و صفحه ۳۵۹ در عنوان روضه دوم، و صفحه ۴۰۹ در ختم کتاب -). ماده تاریخی که برای اختتام آن در صفحه آخر ذکر شده این است « بگوش ملایک نهم عقد گوهر، که همان سال ۹۲۹ از آن استخراج میشود. بنابراین ترجمه فخری در هرات با این ترجمه تقریباً هر دو در زمان واحد انجام گرفته اند. و این ترجمه برخلاف ترجمه هرات که بنام شاه اسماعیل اول است بنام رقیب و خصم او یعنی سلطان سلیم خان بن سلطان بایزید خان بن سلطان محمدخان معروف بفتح مصدر میباشد. و مترجم آن موسوم به محمد بن مبارک القزوینی است که چون در دیار سلطان سمت طبابت داشته بعنوان حکیم شاه معروف بوده. در نسخه تهران که ظاهر آملوط بنظر میآید نام او را باین ترتیب ثبت کرده است: « شاه محمد بن حاجی مبارک شاه المتطبب » و در نسخه اسلامبول که معتبر و موثق است چنین آمده: « ابن المبارک محمد القزوینی المدعو بحکیم » و در آخر آن نسخه نیز چنین نوشته است: « علی ید مؤلفه العبد الفقیر الی الفنی الکریم، ابن المبارک محمد القزوینی الحکیم ».

و این مترجم هم مانند فخری هراتی يك فصل بر اصل کتاب افزوده است، یعنی فصول کتاب را به هفت بهشت تقسیم نموده و ترجمه مجلس هشتم را که مشتمل بر ذکر احوال سلطان حسین بایقراست بنقل مختصری از احوال او در مجلس هفتم اکتفا کرده، و کلیه اشعار ترکی او را حذف کرده، و در عوض فصلی را که خود اضافه کرده «بهشت هشتم» نامیده است، و آنرا بدو روضه تقسیم کرده: روضه اول در ذکر شعرای ماضی قبل از زمان سلطان سلیم خان، و روضه دوم در ذکر سلطان مذکور و شعرای دربار او (رجوع شود بصفحه ۳۱۷).

اما روضه اول، بیشتر از بهارستان جامی اقتباس شده و در غالب موارد مطالب و اشعار را عیناً از آن کتاب نقل نموده، و ظاهراً قدر و قیمت تاریخی مهمی ندارد، و در بسیاری از موارد با اشتباهات و سهوهای غریب دچار شده است.

ولی روضه دوم بهترین و مهمترین قسمت این کتاب است، و مطالب بدیع و اطلاعات نفیسی را متضمن است که خاص این کتاب میباشد و مطالبی دارد نادر، که در دیگر تذکره ها یافت نمیشود. زیرا شرح احوال کسانی است که معاصر با مؤلف بوده اند.

علاوه بر آن در متن ترجمه نیز اضافات و الحاقاتی دارد که آنها نیز در حد خود بسیار نافع و ذیقیمت میباشدند. از جمله، در بهشت ششم ذکر چهل تن از شعرای عراق و آذربایجان را نموده است که در عهد سلطنت سلطان یعقوب آق قویونلو و در دربار او میزیسته اند که آن را نیز بر اصل ترکی (مجالس النفاثس) اضافه کرده، و از آن جمله شرح حال نسبه مفصلی از مولانا جلال الدین محمد دوانی عالم بزرگ نیمه آخر قرن نهم را دارا میباشد که استاد خود مترجم بوده است. (رجوع شود بصفحه ۳۰۰).

سبک انشاء این ترجمه بوضاحت و روانی ترجمه فخری هراتی نیست و آن حسن انسجام و سلاست را ندارد، التزام به جمعهای بارد و تجنیسات متکلفانه تأثیرات محیط او را در عبارت فارسی وی ظاهر میسازد. ولی معذک ساده و روان و خالی از ترکیبات معقد و لغات نا مانوس است.

اما شرح احوال حکیم شاه محمد قزوینی مترجم: سه کتاب که مؤلفین آن متوطن در اسلامبول بوده اند بنظر نگارنده رسیده که در هر کدام کم و بیش اشاره ای بتاریخ زندگانی وی کرده اند.

۱ - كتاب الشقائق النعمانية في علماء الدولة العثمانية تأليف طاشكيري زاده (ج . اول ص ۳۷۱ - ۳۷۲ طبع مصر)

۲ - كتاب كشف الظنون تأليف حاجي خليفة

۳ - قاموس الاعلام شمس الدين سامي (جلد سوم)

در الشقائق النعمانية در ذكر علماء دولت سلطان بايزيد خان ذكر او را چنين کرده است :

« ومنهم العالم الفاضل الكامل الحكيم شاه محمد القزويني - كان رحمه الله تعالى من تلاميذ العلامة جلال الدين الدواني ، قرء عليه العلوم و كان ماهرا في علم الطب لانه كان من اولاد الاطباء ، ثم سافر الى مكة المشرفة و جاورها مدة ، ثم ان المولى ابن المؤيد ذكره عند السلطان بايزيد خان و اخرجه من مكة الى قسطنطينيه و عين له كل يوم مائة و عشرين درهما برسم الطب . ثم لما جلس السلطان سليم خان على سرير السلطنة صاحب معه و تقرب اليه ، و بلغ عنده المراتب العاليه ، و مات في ايام سلطاننا الاعظم (اراد السلطان سليمانخان) سلمه الله تعالى و ابقاه . وله كثير من المصنفات . احسنها و اطهرها تفسير القرآن العظيم من سورة النحل الى اخر القرآن و كتاب ربط السور و الايات و له حواش على نهافت المولى خواجه زاده و حواش على شرح العقائد العضديه للعلامة الدواني و له شرح الايساغوجي و شرح الموجز في الطب ، و له ترجمة حياة الحيوان بالفارسيه و غير ذلك من الرسائل و الكتب . »

واز اينقرار حكيم شاه محمد زمان سه سلطان يعنى بايزيد و سليم و سليمان را متواليا درك کرده است ، و ظاهراً ازندماء و نزديكان دو سلطان اخير بوده . و در آن كتاب همه جا آنان را بادب و احترام ياد نموده و اشاره بنزديكي خود با آنها کرده است . چنانكه از مصاحبت خود در سفر مصر با سلطان سليم خان بسال ۹۲۴ هـ . ق . ذكرى کرده است . (رجوع شود به صفحه ۲۵۰)

و در كشف الظنون حاجي خليفة در ذيل كلمه ايساغوجي بطور اختصار اشاره بنام او و سال و فاتش کرده از اينقرار :

« شرح ابی العباس احمد بن محمد الامدی و حکیم شاه محمد بن مبارک الفزوینی المتوفی
سنه ست وستین وتسعمائه »

بنابر این وفات او در ۹۶۶ ق. بهشت سال قبل از وفات سلطان سلیمان خان
اول وسی و هفت سال بعد از این ترجمه اتفاق افتاده است .
و در قاموس الاعلام ترجمه احوال او که بترکی ذکر شده چنین ترجمه می شود:
(جلد سوم)

« حکیم شاه محمد از مشاهیر علما و اطباء زمان سلطان بایزید ثانی است . اصلا
ایرانی و از اهالی شهر قزوین و از شاگردان جلال الدین دوانی بود . از آثار اوست تفسیری
مختصر و حواشی به « هدایه » و « نسفی » و « شرح بر ایساغوجی » و « کافیه » و تالیفی بنام
« موجز » . حیاة الحيوان دهیری را بترکی ترجمه کرد (با کلام صاحب الشقائق اختلاف
دارد) و ذیلی بتذکره الشعراء امیر علی شیر نوائی نوشته است . »

این بود اطلاعات مختصری راجع باحوال و آثار این مترجم که باقلت منابع بدست
آمده و برای معرفی اجمالی او کافی بنظر میآید .



در متمم فهرست موزه بریطانیا Supplement, No. 104 نسخه دیگری ذکر
ترجمه سوم
و مترجم آن شده که ظاهراً سومین ترجمه مجالس النفائس بفارسی است . این ترجمه ،
که اینجانب در ایران نسخه ای از آن سراغ نکردم ، بر حسب توصیف و
روایت ریو بدست شاه علی بن عبدالعلی انجام گرفته ، و شروع میشود باین عبارت : « بعد از
حمد معبود و درود بر نبی عاقبت محمود ، نموده میآید که فصیح ترین زبانیکه از آن شاعران
حکمت شعار بلطائف گفتار آیند . . . »

مترجم در مقدمه مختصر آن میگوید که چون زبان فارسی را در کتابت و تکلم ادبا
بر زبان ترکی رجحان میدهند ، خاصه در زمان سلطان زمان سلطان دین محمد ، از اینرو
بر حسب خواهش بعضی از دوستان تذکره الشعراء میر علی شیر را بفارسی نقل نموده است .
و دین محمد مذکور از سلاطین اوزبک ماوراء النهر و پسر جانی بیک خواهر زاده

عبدالله خان اوزبک، است در زمان سلطنت عبدالله و عبدالمؤمن حکومت يك قسمت از خراسان را داشته است و بعد از وفات عبدالمؤمن خان در سال ۱۰۰۶ هـ. ق. در هرات بتخت خانی نشست. ولی پس از اندکی از شاه عباس اول شکست فاحش یافته و بماوراء النهر گریخت و در حین فرار وفات یافت (رجوع شود به مرآت العالم و تاریخ مغول تألیف هوارت).
 بر حسب توصیفی که ریو از این نسخه مینماید طول نسخه ۷ $\frac{1}{4}$ اینچ، و عرض آن ۴ $\frac{1}{4}$ ، و هر صفحه سیزده سطر است، بخط نستعلیق ظریف، ظاهراً در قرن یازدهم کتابت شده باشد.
 و این ترجمه مشتمل است بر هفت مجلس از مجالس هشتگانه مجالس النفائس، و مجلس هفتم نیز در وسط بعد از شرح احوال میرزا الغ بیک منقطع میشود.



اصل ترکی مجالس النفائس مقدمه بلیغی دارد که متاسفانه در هیچ يك از دو ترجمه

موجود بفارسی نقل نشده، و آن مقدمه ابتدا میشود باین رباعی:

یوزحمد انکا کیم یاساب جهان بستانی

مقدمه ترکی
مجالس النفائس

آیلاب یوز زلف دین گل و ریحانی.

قیلیدی یا ساغاج بو باغ روح افزائی

نظم اهلین اینک بلبل خوش الحانی.

و در آن مقدمه میرعلیشیر پس از حمد و نعت، از استاد و مرشد خود عبدالرحمن جامی و کتاب بهارستان او ستایش کرده و کتاب خویش را بنام سلطان زمان حسین باقرا موشح و اشاره بتذکره الشعراء دولتشاه سمرقندی نیز نموده است.

و معلوم نیست چرا مترجمین هرانی و قزوینی این مقدمه را هیچکدام بفارسی ترجمه نکرده اند، چون این ناقص مینمود برای تکمیل موضوع و تتمیم فایده بران سر شد که ترجمه از آن مقدمه در اینجا بنگارد، ازینرو از دانشمند گرامی آقای اسمعیل امیرخیزی خواهش کرد که آنرا ترجمه نمایند. ایشان نیز باقتضای دوستی قدیم این تقاضا را پذیرفته و آنرا بانثری شیوا و نظمی دلاویز بفارسی درآوردند. اینک عیناً در اینجانبت میشود تا این نقیصه از ترجمه فارسی رفع شده باشد:

« صد حمد بدانکه ساخت بستان جهان گردش گل و ریحان زرخ و زلف بتان .
 آراست چو این گلشن روح افزا را شد اهل سخنش بلبل خوش الحان .
 و درود نامعدود بدان خلاصه معدوم و موجودی که

چون از بر اورنگ فصاحت بنشست هر نظم که ساخت زمرة نظم پرست
 هم رونق بازار کلامش بشکست هم نظمش بنمود بخاک اندر پست .

بر حضرت خرده بنیان خرد آئین معروض میگردد ، که بلندی مقام نظم را همین دلیل کافی است که کلام معجز نظام حضرت ملک علام که بواسطه جبرئیل خجسته فرجام بحضرت سیدالانام نازل شد در مقابل فصحای عرب بود که نظم خود را بازبور بلاغت و گوهر فصاحت آرایش داده و آوازه کوس دعوی باسمان رسانیده بودند . پس گویندگان علم نظم و استادان فن شعر که گوهر پاک دریای دقائق ولعل تاباک کان معانی میباشد ، گروهی بس ارجمند و قومی بسیار شرافتمند هستند . و برای آنکه نام نامی وصفات کرامی ایشان از صحائف زمان و صفائح دوران محو نگردد ، مصنفان در تصنیفات و مؤلفان در تألیفات خود فصولی آراسته و ابوابی پیراسته اند . و تألیفات خود را بذکر احوال این گروه زیب و زینت داده اند که از آنجمله یکی حضرت مخدومی شیخ الاسلامی مولانا نور الدین عبدالرحمن جامی مدظل ارشاده است :

نه فلك را عقل کرسنجد بمیزان خیال مینماید دربر دریای علمش قطره وار .
 تا بزاد از چشمه سار طبع او آب زلال چشمه حیوان بکیتی شد روان از هر کنار .

این بزرگوار عالیقدر در کتاب موسوم به « بهارستان » هشت باب باز کرده که هشت روزه بهشت از خجالت آن روی از مردم نهفته و در پشت پرده اختفا جای گزیده است . و آن کتاب را بزبور نام سلطان صاحبقران مذیل و بگوهر القابش مکملل نموده است . و یک روزه آنرا بنغمات این بلبلان موزون نوا و عندلیبان خوش آوا رشک نگارخانه چین و غیرت فردوس برین کرده است . و امیر دولتشاه نیز که در میان میرزادگان اصیل خراسان بزبور فضل و دانش بهره مند و بتاج سعادت فقر و قناعت سربلند است بنام سلطان صاحبقران کتابی موسوم به « تذکره الشعراء » نوشته است که حقاً در تألیف آن رنج فراوان بر خود نهاده است .

و این طبقه را خوب جمع آوری کرده است. و باز درین باب کتب و رسائل دیگری نوشته شده که اسامی شعرای گذشته و فصحای قدیم در آنها مذکور و احوالشان مسطور است.

شعرا و خوش طبعان این دور خجسته و روزگار فرخنده، که درین دولت و نتیجه تربیت سلطان صاحبقران در اغلب اقسام شعر خاصه در طرز غزل که از دیگر اقسام آن روح پرور و نشاط انگیز تر است سلاست و لطافت ترکیب را با وایل رسانیده و تراکت و غرابت معنی را تا آنجا که شرط است بجای آورده اند، چون اسامی ایشان در زمره آن جماعت منظور نگردیده و سخنانشان بدان ترتیب و قاعده مذکور نشده است، لذا بخاطر شکسته گذشت که باید ورقی چند بنگاشت و نامهای شعرا و ظرفای این عصر در آن ثبت نمود تا این نیازمندان نیز در ذیل شعرای بزرگوار گذشته مسطور آیند، و این پیروان در پی آن رهبران بروند.

بنابراین از زمان ولادت همایون سلطان صاحبقران تا روزگار دولت روز افزون که تا روز شمار و انقراض جهان پاینده و برقرار باد اسامی شعرائی را که این فقیر نام آنان را شنیده و خودشان را ندیده است و کسانی را که درک خدمتشان نموده و اما ازین دارفانی بسرای باقی ارتحال یافته اند و آنانی را که در این روزگار فرخنده زنده و مدیحه سرای ذات ملکونی صفات آنحضرت میباشند باید جمع آوری نمود تا از نتایج طبع هر کدام از آنان نمونه نوشته شود.

چون این مقصود بدست آمد بهشت قسمت منقسم گردید و هر قسمت بمجلسی موسوم گردید که مجموعاً به *مجالس النفائس* نامیده شد. و این تحفه که با ابتدای خوش شامل لطائف اهل نظم است امید است که بشرط بقای حیات با دعای شاه خاتمه یابد ..



علاوه بر سه نسخه فارسی که ذکر شد از نسخه های اصل ترکی مجالس
نسخ ترکی
 مورد مراجعه
 النفائس سه نسخه مورد مراجعه و مدرك مقابله اینجانب بود که بترتیب
 آنها را - الف و ب و ج - نامیده ام، و چگونگی هر يك از آن نسخ ثلاث
 از این قرار است:

نسخه الف: این نسخه متعلق بکتابخانه مدرسه عالی سپهسالار در تهران است و بشماره ۱۰۰ ثبت شده، و در ضمن مجموعه خطی تجلید شده که در آن مجموعه

اولاً يك لغت ترکی نوائی، و ثانیاً نسخه از مجالس النفاثس مورد بحث، و ثالثاً رساله در معرفت تقویم بفارسی همه یکجا مدون میباشند. تاریخ کتابت آن نسخه شهر صفر سال ۱۰۵۱ ه. میلان نیل و کاتب آن زال شاملو که بخط نستعلیق تحریری روی کاغذ ترمه نوشته است.

نسخه ب: این نسخه نیز متعلق به کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار و بشماره ۲۷۲۹ ثبت شده است و آن در ضمن مجموعه است مرکب از **مجمع الخواص ترکی** تألیف صادق کتابدار، و با نسخه مجالس النفاثس مورد بحث در یکجا جلد شده. تاریخ کتابت سادس عشر ذیحجه الحرام سنه ۱۰۳۰ و کاتب محمد زمان بن حسین خاتون آبادی است که بخط نستعلیق خوش خط روی کاغذ ترمه نوشته است.

نسخه ج: این نسخه که بیشتر از آندو مورد مطالعه و مراجعه بود متعلق بکتابخانه محمد علی تربیت است و تاریخ کتابت آن سیزدهم جمادی الاولی سال ۹۹۷ ه. ق. کاتب آن معلوم نیست، و آن اقدم نسخ موجوده است که یکصد سال با تاریخ تألیف فاصله دارد. ولی بد خط و مغلوط میباشد.

متأسفانه هر سه نسخه دارای اغلاط فاحش و غالباً بایکدیگر مختلف و مطالب آنها مشوش اند و با ترجمه های فارسی اختلافات زیاد دارند. مثل اینکه نسخ اصل مجالس النفاثس که همه از روی آنها استنساخ شده در آخر فصول با یکدیگر اختلاف داشته اند، و کمتر دو نسخه کاملاً منطبق میشود، ولی معذک کلیه هر سه نسخه برای اینجانب مورد استفاده واقع شد و دو فایده بزرگ از این مقابله حاصل گردید: یکی اینکه مطالبی که مترجمین از خود الحاق و اضافه کرده اند معلوم شد، و دیگر آنکه بعضی مطالب در اصل ترکی دیده شد که در ترجمه های فارسی نیامده است.

روش اینجانب در این مقابله و تصحیح آن بود که اسامی شعرا و متن شرح احوال ایشان و ابیات فارسی و ترکی را در هرش نسخه - سه ترکی و سه فارسی - بایکدیگر تطبیق میکرد و آنچه که مترجمین الحاق کرده بودند مابین دو علامت [] گذاشته و هر چه از نظر مترجم فوت شده در حاشیه تعرض شد. و هم چنین اختلافاتی که در اسامی و تخلص های شعرا و یا مابین بعضی کلمات ملاحظه گردید همه را در حاشیه با ذکر «نسخه بدل» متعرض

گردید، و هم چنین در هر يك از آن نسخ اگر حواشی مفیدی مشاهده شد که باصل الحاق شده و معلوم نیست که نویسنده آن که بوده است اینجانب نیز آنرا در حاشیه عیناً نقل کرد.

خاتمه : در خاتمه مقال - وظیفه خود میدانم از کسانی که در انجام اینکار ادبی باینده مساعدت قلمی یا قدمی نموده اند تشکر نمایم . البته ذکر اسامی شریفه آنان در اینجا اداء يك وظیفه اخلاقی و تکلیف وجدانی است . از آنجمله از فاضل دانشمند آقای احسان الله یار شاطر باید ممنون باشم که در مقابله و تطبیق نسخ و همچنین در غلط گیری اوراق بار و مساعد بنده بوده اند و از اوقات گرانبهای خود بسیاری در این راه پر زحمت مصروف داشته اند امید وارم انشاء الله بمراتب عالیه در علم و عمل از تقا یابند زیرا همه گونه شایستگی و لیاقت در ایشان بحمد الله موجود است . و دیگر آقای حاجی میرزا عبدالله نقه الاسلامی که از فضاء دانشمندان و جلسات عدیده نسخ ترکی را باتفاق ایشان با فارسی مقابله و اشعار ترکی را تصحیح میکردند .

طبع این کتاب مرهون همت و فتوت آقای ابو الحسن ابتهاج رئیس محترم بانک ملی ایران است که مانند يك مرد بلند همت و « جنتلمن » تقاضای اینجانب را فوراً پذیرفته و وسایل طبع این کتاب را در مطبعه بانک ملی ، که مثل سایر مؤسسات بانک بسیار منظم و مرتب و بکارمندان لایق کاردان آراسته است ، فراهم فرمودند ، و اگر این مساعدت مادی ایشان نمیبود هر آینه این خدمت ادبی انجام نمیگرفت .

تهران - اسفند ماه - ۱۳۲۳

علی اصغر حکمت

قسمت اول
ترجمہ
سُلطان محمد فخری ہراتی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ای نام تو مطلع کلام همه کس در نظم کلام تو نظام همه کس
بر صفحه هستی قلم تقدیرت تحریر کند نشان و نام همه کس

حمدی حدوثنای بی عد مالک الملک پادشاهی را که در دیوان توئی الملک من تشاء
از روی فضل و کمال هر کرا خواست بلباس پراساس انا جعلناک خلیفة فی الارض
بیاراست. و در دار الملک فاحکم بین الناس بالحق تاج موفور الابتهاج عزتش را بزبور
السلطان العادل ظل الله فی الارضین مزین ساخت. و از سر سروری بشرف سلطنت
گستری چتر عظمت و لوای ابهتش را بعلم عنایت انی جاعل فی الارض خلیفة در جهان
بجهانداری بر افراخت. رباعی

ای ملک تو ملک دل ارباب یقین در ملک تو شاهان جهان خاک نشین
بر خاک اگر نسیم لطف تو وزد خیزد ز پی سلطنت روی زمین.

و قادری که مصداق و تنزع الملک یمین تشاء خلعت خلافت را از دوش پادشاهان
بی داد و هوش باثر سوز سینه بی کینه مظلومان با جوش و خروش بر کشید و روز
نامجه نشان دولت ایشان را در دفتر خانه و تدل من تشاء بامضاء رسانید. شعر

چکویم بحمد چنین پادشاه که دانش بکنهش نبردست راه.
فرازنده چرخ فیروزه رنگ بر آرنده لعل رخشان زسنگ
بقدرت فروزنده نور و نار رساننده روزی مور و مار.

و درود نامحدود و صلوات نامعدود بران صاحب علو و عزت و مقام رفعت
مکان قاب قوسین او ادنی که غرض از بود و مقصود از نمود عالم و آدم جلوه وجود
با وجود و ظهور نور بی قصور او بود صلی الله علیه واله وسلم. رباعی

ای پادشاه تخت رسالت بکمال تعریف کمال تو نکنجد بخیال.
وصف تو چه حد کس که اوصاف ترا فرموده خداوند تبارک و تعال.

و برآل و اولاد عالی نژاد و متابعان و احفاد اجدادش خصوصاً آن صاحب اسرار نفايس مجالس قدس مصطفوی، و مخزن راز مجالس نفايس انس نبوی، شاه دلدل سوار، سلطان طغرای لا فتی، الاّ علی لا سیف الاّ ذوالفقار صلوات الله و سلامه عليهم.

امّا بعد: بمرض شريف غواصان کهر سنج دریای معانی و صرافان سربازار

سخندانی میرساند، دردی کس می فروشان مدام سحری و تراب اقدام جرعه نوشان جام الفقر فخری سلطان محمد بن امیری: که قبل از این هر گاه نظر درویشانه بر صحایف اوراق اطباق این نسخه بدیع که درر معانیش بجواهر الفاظ ترکی مزین بود و موسوم بمجالس النفايس، که اندکی از خزائن معانی و قدری از جواهر معادن نهانی عالیجاه معارف دستگاه، قدوة ارباب فضل و تحریر، میر نظام الدین علی شیر، می افتاد. از روی خوشحالی در خاطر م میگشت و بر زبان میگذشت که: رباهی

این بیکر انگیخته از کلک خیال واقع شده پاک و صاف چون آب زلال
مانند نگار بست بر اهل کمال سر تا قدمش لطافت و حسن و جمال.

اما بسبب آنکه بعضی اعزه و مخادیمی که بعبارت ترکی اطلاع ندارند از لطافت امواج الفاظ آن دریای بدایع و عمق معانی آن محیط صنایع بهره نداشتند، تأسف تمام دست میداد و مناسب آن میدید که این پرده را از پیش جمال آن دلفروز که چون ترك تاتار در مرتبه ترکی پرده دار مانده، بردارد و آن صورت زیبا را که تحریر خامه بدایع نگار خیالست بی حجاب بنظر اهل فضیلت و کمال در آرد. امّا بواسطه پریشانی اوقات و اختلاف احوال میسر نمیگردید، تا آنکه شاه جوان بخت جهان تخت، در دریای سیادت، گوهرکان ولایت و هدایت، یوسف مسند، سلیمان مکان، جمشید مکنّت، خسرو نشان، شهنشاهی که: بیت

صف حاجبان درش بی کمان همه شهر یارند و سلطان و خان.
شه انجم از آسمان برین بیا بوش اقتد بروی زمین.

سلطان بهرام صولت، فریدون فر، ابوالمظفر شاه اسمعیل بن حیدر خلد الله تعالی شانه و افاض علی العالمین برّه و احسانه جهت ملاحظه دین داری و اندیشه

شریعت پروری سربرسلطنت ممالک خراسان رحمت عن الافات والنقصان را بشاهزاده عالمیان وخرمی خاطر جهانیان، گوهر یکتای صدف شاهی، و جوهر گرانبهای فضل نامتناهی، نور حدیقه شجاعت وایالت، و نور حدیقه مرحمت و عدالت: شعر

نازنین شهزاده ای کز فیض فرخ مقدمش
آسمان نازش کنان گشت وزمین خوشحال شد.

طاعت آوردن به پیش تخت زرین پایه اش
- وایه ایام [شد] سرمایه اقبال شد.

معز السلطنه والدين والدنيا ابوالنصر سام میرزا خلدالله ملکه و سلطانه عنایت نموده
وعنان اختیار آن یگانه خزانه شاهی را [بکف] اقتدار خان خاقان حشمت عالیمقدار،
معدلت شمار، درمش خان کرامت فرموده. نظم

آن خان نامور که زمین در زمان او از روی قدر طعن بهفت آسمان کند
سهو و خطا بود که باحسان و عدل او دانا حدیث حاتم و نوشیروان کند.
که صحیفه تعلیمش را بزبور تعظیم شریعت گستری و تکریم رعیت پروری موشح
نماید، براین مضمون که: رباعی

ای عدل تو شرع مصطفی را حامی و زلطف تو خلق در نکو فرجامی
هم دشمن تو مباد از دوست بکام هم دوست نه بیند از تو دشمن کامی

وروز کار دولتش را موضح دارد، و این کمینه مستهام را توفیق رفیق
گشت که جهة تحفه مجلس رفیع خدام لازم الاحترام دستور اعظم ذوی الاحترام،
عالی رای ملک آرای، روشن ضمیر ا کسیر تأثیر، آصف آصف نشان، عطارد مکان: بیت

سپهر لطف و کرم آصف سلیمان جاه محب آل نبی و ولی حبیب الله.
امیدوار چنانم که تا سپهر بلند دهد ز چشمه خورشید آبروی بماء.
مباد رایت او که ز لشکر اسلام بحق اشهدان لا اله الا الله.

سلمه الله و ابقاه که از روی عزت و اقبال در تربیت اهل فضیلت و کمال

درخشنده کوكبى است بى شبه و مثال خصوصاً طبقه شعراء فصاحت شعار بلاغت انجام را كه بمقتضاء الشعراء اُمراء الكلام ايشانرا معزز و مكرم ساخت، ولو اى نشو و نماى آنانرا از كره خاك باوج افلاك برافراخت . بيت

درخشنده مهري بر اوج كمال نشاط دل اهل فضل و كمال .
بزرگى لباسى بيالاي اوست و كردم زمسند زندجاي اوست .

در ترتيب فارسى اين نامه لطف كوشيده مسمى به « لطائف نامه » گردانيد .
اميد كه چون بمطالعه ارباب دانش و بينش مشرف شود بمضمون ان نسيما او اخطانا
اگر كلمه با كلمه اى بسه و درهم رفته ، و يا نقطه يا نكته اى زياده و كم درسلك تقرير
و سطر نحر بر آمده باشد دامن كرم بر آن پوشانند و آب باران مرحمت محو گردانند .
شخن من تمام عيب آمد نبود از هنر در آن آثار .
سهل باشد بعبى آن ديدن زآنكه دارم بعبى خود اقرار .
هنرى آن بود كه عيب مرا پيش مردم هنر كند اظهار .

بر صحايف ضمير مهر تنوير و حواشى خواطر دريا مقاطر ا كسير تاثير ارباب
ذكاء و اصحاب شعر و انشاء پوشيده نماند كه : امير نظام الدين عليشير ناظم ان زمان
خود را از سادات عظام و علماء اسلام و مشايخ كرام و سلاطين كامكار و امراء نامدار
و وزراى عاليمقدار و ساير مردم را هشت قسم گردانيد در ضمن هشت مجلس ، و در
هر مجلس شمه از احوال و اوضاع ايشان بيان فرموده و از ابيات و اشعار هر يك
مطلعى يا بيشتر درسلك بيان ثبت نموده .

اين فقير اندیشه كرد كه چون تحف و هدايا در آئين تركان به نه عدد اشتهار
يافته جهت آنكه درين اوراق به هشت مجلس قراردادده چه تواند بود ؟ بعد از تأمل
بسيار و تخيل بيشمار بخاطر شكسته چنان قرار يافت كه از غايت التفات و عنايت كه
آن نادر عالم بدين طايفه داشته مجلس ديگر را براى سخن و رانى كه در اين زمان
شواهد معانى را بزبور نظم مزين ميسازند گذاشته تا از پى ايشان درين جريده
مذكور شوند و درمیان انام اسامى و نام ايشان بماند . و حالا روح آن بزرگوار امداد

این شکسته خاکسار نموده بدین جرأت ممتاز و سرفراز میگردداند . بنا بر آن مجلس دیگر در ذکر جمیل آنحضرت باعزه و مخادیمی که درین روزگار بدین فن اشتغال می نمایند ملحق میسازد و درین نامه شروع میکند . **و من الله التوفیق .**

مجلس اول

ذکر لطائف مخادیمی کرده است که در آخر زمان ایشان بوده اما بملازمت ایشان مشرف نشده . از آنجمله سالک اطوار و کاشف اسرار یعنی

۱ . امیر قاسم انوار قدس سره الغریز .

در نور ضمیر کاشف اسرار است عالی گهری که قدوه احرار است .

خورشید جمال و مشتری انوار است بی شبهه امیر قاسم انوار است .

و چنین نوشته است که هر چند رتبه ملازمان آنحضرت از پایه شاعری عالیتر است اما چون در ادای حقایق و معارف لباس نظم دلپذیرتر است التفات میفرموده اند و این مختصر را جهت تیمن باسم شریف آن بزرگوار ابتدا کردم .

آورده است که امیر قاسم از آذربایجان است ، و مولدش سراب ، که قریه ایست در نواحی تبریز ، و در جوانی مرید شیخ صدرالدین اردبیلی شده طریق آداب صوفیه را تکمیل کرد و از آنجا باشارت حضرت شیخ جانب خراسان آمد و در اندک فرصت خلق بسیار بملازمت آنجناب متوجه شدند چنانکه پادشاه زمان شاهرخ سلطان از هجوم عام دغدغه تمام بخود راه داد و ایشانرا طرف بلخ و سمرقند بسبیل سیر فرستاد . و گویند کسی که رخصت سفر سمرقند آورد امیر علیکه بود . و حضرت میرمدتی در آنجناب بودند و باز عزیمت دارالسلطنه هراة نمودند ، باز هم امیر زادگان جفتای بلکه همه آزادگان رزم آزمای از پیشتر بیشتر کمر بندگی بر میان جان بستند . چون روش ایشان پاک و نفسهای ایشان آتشناک بود مردم بخواندن و نوشتن ابیات و اشعار ایشان میل تمام کردند و این باعث ترتیب دادن دیوان شد ، و انیس العاشقین نام مثنوی فرمودند ، و ترجیع بندهم گفتند و بند ترجیع این است : بیت

توئی اصل همه پنهان و پیدا بافعال و صفات و ذات و اسما .

و برای تبرک این دو مطلع آن حضرت را نوشت . یکی این که : مطلع

درد تو که سرمایه ملك دوجهان است

المنة لله که مرا بر دل و جانست .

مطلع دوم این است : مطلع

رندیم و عاشقیم و نظر باز و جامه چاک

با دولت غم تو ز فکر جهان چه باک ؟

در محلی که از خراسان عزیمت عراق نمودند در راه بقصبه خرچرد جام

رحلت فرمودند و مرقد مبارک ایشان آنجاست . [حضرت میر دوم مطلع بی نظیر از آن

بزرگوار نوشته اند اما بعضی دردمندان را این دو مطلع خوشتر می آید . یکی این : مطلع

از حد گذشت قصه درد نهان ما ترسم که ناله فاش کند از جان ما .

مطلع دوم این است که : مطلع

نه از خطاست که در ابروی تو چین باشد تو نازنینی و ناز تو نازنین باشد .

بیت دوم خود بغایت نازک واقع شده است : بیت

بنفشه کر بلطافت شه ریاحین است به پیش سنبل زلف تو خوشه چین باشد . [

میرعلیشیر گفته که وفات او در سنهٔ خمس و نولاین و نمان مائه بوده و در

وزن رمل مسدس این مثنوی که حضرت مولانا جلال الدین رومی گفته که :

« بود در تبریز سید زاده ای ، گویا که مقصود مشارالیه است .

۴- میرمخدوم . امیر قاسم را بمشابه فرزند و محبوب بود . پدرش از مکه

معظمه زیارت مشهد مقدسه رضویه آمد و در مراجعت به نیشابور رسید و آنجا

کدخدا شده متوطن گردید . خدای تعالی اوراسه پسر عنایت فرموده . از همه خردتر

میرمخدوم بود که نام اصلیش سید محمد بود و بجهت تحصیل بهرات آمد و در محلی

که علوم ظاهر را تکمیل کرد ظهور شهرت امیر قاسم بود . بخدمت آن حضرت رفته

مقید شد و آنحضرت هم بتربیت و تکمیل او مشغولی نموده ریاضتهای عظیم رجوع

فرمود ، چون میرمخدوم باک طینت و صاحب دولت بود آن خدمتھارا چنان شایسته

و دلپسند کرد که حضرت بمضمون الآسماءُ تنزلُ من السماءِ او را میرمخدوم
نام نهاد. این مطلع از اوست: مطلع
مطرب بزن ترانه و ساقی بیار جام
خونش حلال باد که گفته است می حرام.
مزارش در نشابور بقریه مهرآباد است.

۳ - حافظ سعد (۱) از مریدان امیر قاسم. بود چون شوخ طبع و لاابالی بود
جوانان لوند و اوباش شهر هرات با او مصاحبت میکردند بدین سبب از او اطوار
ناشایست و کردار نابایست بظهور میآمد. چون حالش بحضرت میر معلوم شد او را
از دولت ملازمت محروم ساختند، و فرمود تا حجره ای که در خانقاه داشت ویران کرده
خاکش را بیرون انداختند و در آن محل حافظ مناسب حال غزلی گفت که مطلعش
این است: مطلع

مرا در عالم رندی برسوائی علم کردی

دلم بردی و جانم را ندیم صد ندم کردی.

بعد از آن حافظ بدولت ملازمت نرسید و در آن حرمان از عالم رفت.

این معما باسم احمد میرک از اوست: معما

سر می ندارم مدار و میار
بمان سعد را برسر کوی یار.

این مطلع نیز از اوست که: مطلع

نشان برتخته هستی نبود از عالم و آدم

که جان در مکتب عشق از تمنای تو میزد دم.

بروای عقل نا محرم که امشب با خیال او

چنان خوش خلوتی دارم که خود هم نیستم محرم.

غزل ساخته و بغایت خوب تمام کرده. این بیت هم از آن غزل است:

که دارد این چنین عیشی که در عشق تو من دارم

شرابم خون کبابم دل ندیمم درد و نقلم غم.

مقطع این است که : مقطع

مرا گویند سعد از عشق او حاصل چها داری؟

ملا متهای گونا گون جراحتهای بی مرهم .

۴ - خواجه ابوالوفا . از اولیای کبار است و مردم خوارزم خواجه را از

غایت صفات ملکی بفرشته تشبیه کرده «پیرفرشته» می گفته اند ، و علوم ظاهر و باطن خواجه درجه کمال داشته و در تصوف مصنفات خوب دارد ، و مشهورست که علوم غریبه هم میدانست اما از او ظاهر نمیشد بلکه از غایت استغراق پروا نمیکرد ، و در علم ادوار و موسیقی نیز مهارت داشت و از رساله ای که در آن باب نوشته معلوم است . اگر اوصاف خواجه علیحده نویسند معلوم نیست که در يك جلد گنجد . اینجا بيك رباعی اختصار کرد : رباعی

بد کردم و اعتذار بد تر ز گناه زیرا که در او هست سه دعوی تباه :
دعوی وجود و دعوی قوت و حول لا حول ولا قوة الا بالله .

مرقد مبارکش در خوارزم است .

۵ - مولانا حسین خوارزمی . مولانا در علم ظاهر شاگرد خواجه ابوالوفا

قدس سرّه بود و در علم باطن مرید بود و از مشاهیر زمان خود بود . «مقصد اقصی» تصنیف اوست ، و مثنوی مولانا جلال الدین رومی و قصیده برده را بزبان ترکی خوارزم شرح نوشته و ذکر مصنفات هم دارد . اما اخلاق و صفاتش منافی ضیاء علم باطن او بود . در زمان شاهرخ میرزا او را جهت يك بیت تکفیر کرده بشهر هرات آوردند چون مردی دانشمند بود چیزی برو ثابت نتوانستند کرد باز بديار خود رفت . مطلع آن غزل این است : مطلع

ای در همه عالم پنهان تو و پیدا تو هم درد دل عاشق هم اصل مداراتو .

مولانا را در فترات جین صوفی اوزبک^(۱) شهید کرد ، قبرش در پایان پای

خواجه ابوالوفاست .

(۱) نسخه الف ترکی : تن صوفی اوزبک

۶- شيخ آذرى . در اسفراین ظهور کرده شعرش شهرت گرفت ، و در سن كهولت ميلش جانب سلوك افتاد و بحج رفته برسم سیر متوجه هند گردید ، و بخدمت بسیار اكابر و مشایخ مشرف شد ، و همه ملوك آن ممالك مرید و معتقد او گشتند . گویند پادشاه جوانه كه والی كلبر كه بود يك لك زر تكلف كرد اما برسم خود جهت تعظیم تكلیف سر بر زمین نهادن هم فرمود ، شيخ بآن وجه سرفرود نیاورد و این بیت را گفت : نظم

من ترك هند و جیفه چپیال کرده ام

باد بروت جوانه بيك جو نمی خرم .

از هند برگشت و در اسفراین گوشه ای اختیار کرده بطاعت مشغول شد و بعضی كتب مثل «عجائب الدنيا» و «جواهر الاسرار» از شيخ است و ديگر مصنفات نیز دارد و دیوانش مشهور است . این مطلع از اوست : مطلع

باز شب شد چشم من میدان گریه آب زد

سیل اشك آمد شبیخون بر سپاه خواب زد .

قبرش در اسفراین است ، و خواجه او حده مستوفی كه فضایلش از شرح مستغنی است تاریخ وفات شيخ راه خسرو ، یافته ، و این فقیر تاریخ وفات مولانا طوطی نریشی را لفظ «خروس» یافت ، غرض كه در يك تاریخ وفات كردند .

۷- مولانا كانبی . از بی نظیران زمان خود بود ، و بهر نوع شعر كه میل كرد اورا معانی غریبه روی نمود بتخصیص در قصاید ، بلکه اختراعات كرد و بیشتر خوب واقع شد ، و مثنویات نیز دارد ، مثل تجنیسات ، ذوالبحرین ، ذوقافیتین ، حسن و عشق ، ناظر و منظور (۱) و بهرام و گل اندام . اما غزلیات و قصایدش خوبتر افتاد . در آخر عمرش جواب خمسه بنیاد کرده و آنجا دعویها ظاهر ساخته ظاهراً از این سبب اتمام نیافته ، [این فقیر را بخاطر میرسد كه مولانا كانبی را چندان سلیقه شعر بوده است كه اگر مثل سلطان صاحب قران ما پادشاه سخندانى او را مرثی میبود و عمرش اندك

(۱) ناصر و منصور (نسخه الف) .

وفا می نمود دل بسیار مردم را از شعر گفتن سرد میکرد اما از ضعف طالع بدین دولت مشرف نگردید، بهر تقدیر انصاف آن است که از عصر او تا امروز در همه اسلوب شعر کسی باو غالب محض نیست]. ابیات خوب او بسیارست اما درغزلیات او این مطلع بغایت نیکو افتاده: مطلع

ز چشم و دل بدن خاکیم در آتش و آبست

بچشم بین و بدل رحم کن که کار (۱) خرابست.

و درقصاید این مطلع او خوب واقع شده: قصیده

ای راست رو قضا بکمان تو چون خدنگ

بر ترکش تو چرخ مرصع دم پلنگ.

این بیت از آن قصیده از تعریف مستغنی است:

مرغابیان جوهر دریای تیغ تو هر یک بروزمع که سیاد صد نهنگ.

در استرآباد بمرض طائر سنه ۸۳۹ درگذشت و در محل رفتن این

قطعه را گفت: قطعه

ز آتش قهر و با کردید ناگهان خراب

استرآبادی که خاکش بود خوشبو ترز مشک.

اندران از پیر و برنا هیچکس باقی نماند

آتش اندریشه چون افتد نه ترماند نه خشک.

مزارش در استرآباد در گورستان نه کوران است.

۸- مولانا شرف خیابانی (۲). مرد درویش و نامرادست و همیشه بر سر

تاج نمده نهاده قورچوق^(۳) می بیچید و بمردم نیز آمیزشش کمتر می بود، و بیشتر

اوقات بتتبع خمسه مشغولی می نمود. واقعاً نسبت بحال خود بد نوشته است. در

خمسه اش در فضیلت عفو این بیت نیک واقع شده است: بیت

(۱) حال نسخه (۲) نسخه الف و ب: خیابانی ندارد (۳) قورچوق نند درازی است که

درویشان بدور کلاه بیچند (خلاصه عباسی).

بنزد کسی کو بدانش مهست ز مجرم کشی جرم بخشی بهست.

این مطلع هم از اوست : بیت

خواهم که چوب تیر شوم تا تو گاه گاه

بر حال من بگوشه چشمی کنی نگاه .

و در جواب آن بیت حضرت شیخ : بیت

حاصل دریا نه همه در بود يك هنراز آدمی پُر بود.

هم نيك گفته : بیت

بی هنری مایه صد غم بود صد هنر از آدمی کم بود .

۹ - خواجه عصمت (۱) . از بزرگان ماوراءالنهرست و علم ظاهر را تکمیل

کرده از غایت شوخ طبعی خود را بشعر منسوب ساخت و دیوانش شهرت گرفت

و بنام خلیل سلطان قصاید خوب دارد ، این مطلع از اوست : مطلع

دل کبابی است کزو شور برانگیخته اند

وز نمکدان خلیش نمکی ریخته اند .

و در تعریف دیوان اشعار خلیل سلطان قصیده ای دارد و مطلعش این است : مطلع

این بحر پُرکهر که جهانی است در برش

غواص عقل کُل نبرد پی بگوهرش .

قبرش در بخارا در حجره اوست :

۱۰ - مولانا خیالی . از بخارا است و شاگرد خواجه عصمت است ، بسیار

خوش خلق است و خوش طور ، این مطلع از اوست : مطلع

ای تیر غمت را دل عشاق نشانه خلقی بتو مشغول و تو غایب زمیانه .

بیت دوم نیز خوب واقع شده : بیت

که معتکف دیرم و گه ساکن مسجد یعنی که ترا می طلبم خانه بنخانه .

قبرش در بخارا است .

۱۱ - مولانا بساطی . از سمرقند بوده و در طبع شوخی تمام داشته اما بغایت عامی بوده است . این مطلع از اوست : مطلع
دل شیشه و چشمان تو هر گوشه برندش
مستند میادا که بنا که شکنندش .

قبرش در سمرقند است .

۱۲ - مولانا یحیی سبک . از فضلی ملک خراسان است و در بسیار علوم و فنون ماهر بوده ، و در فن عروض و صنایع مردم همه او را مسلم میداشتند و هر کس خواهد قوت طبع او را معلوم کند « شبستان خیال » نام کتابش را ملاحظه نماید . او فتاحی تخلص میکرد و آخر فتاحی تخلص کرد و خماری و اسراری نیز تخلص کرده ، و بتخلص فتاحی این مطلع از اوست : مطلع

ای که دور لاله ساغر خالی از می میکنی

رفت عمر این داغ حسرت را دوا کی میکنی؟

و بتخلص اسراری در تتبع آن غزل خواجه حافظ که : مطلع

ای فروغ حسن ماه از روی رخشان شما

آب روی خوبی از چاه زرخندان شما

این بیت از اوست که : بیت

اره برگ کنب ای بنگیان زان تیز شد

تا بُرد بیخ نهال عقل و ایمان شما (۱) .

[از رسائل منظومه مولانا یحیی یکی تعبیر خواب است و از مؤلفات نشر ،

شبستان خیال و حسن و دل است .]

مولانا مرد درویش و قانع بود و جهت آنکه گوشه اختیار کرده بود لطائف

(۱) کنب بفتح نین ریسمانی است که آن را از پوست کتان سازند و معنی برگ و تنم

بنگ (برهان)

طبعش کمتر شهرت گرفت، و در سنه اثنی و خمسين و ثمانمائۀ از عالم رفت .
میرعلیشیرکوید که در فن عروض شاگرد بواسطه مولانايم .

۱۳ . امیر اسلام غزالی . از اولاد محمد غزالی است ، تکمیل علوم ظاهر کرده
و مردی فانی صفت و بی تکلف بود ، و در علم طب و حکمت مهارت داشت ، و همیشه
بمجلس سلاطین و حکام میرسید ، و از غایت لطافت طبع بنظم اشتغال می نمود و کمال
نظم او در جواب این قصیده انوری : مصراع

چون مراد خویش را باملك ری کردم قیاس

معلوم میشود ، و آنرا در مدح علاءالدوله میرزا تمام کرده و هربیت (۱) او

تاریخ آن زمان است ، و مطلعش این است : مطلع

شاهد اجلال را بی ملك وی نبود لباس (سنه ۸۴۹)

ملك اجلال از جلال او کند مجد التماس . (سنه ۸۴۹)

میر در زمان هزار اسپان در بلخ می بود و در ایام سلطنت سلطان ابوسعید
میرزا عالم را وداع کرد .

۱۴ . سید هاشمی (۲) . با نسب و خوش طبع بود در ملازمت عبداللطیف

میرزا بسپاهی گری قیام می نمود ، این مطلع از اوست : مطلع

در بیابان عدم بودم بفکر آن دهن

شد پدید آن خط سبز و گشت خضر راه من .

۱۵ . قاضی محمد امامی . مرد متدین و خوش طبع بود ، و در قاضی القضاتی

خراسان متمکن شد و گاهی بنظم هم مشغولی میکرد و اشعارش در میان مردم شهر

هرات هست ، این مطلع از اوست : مطلع

گفتمش گل گل بر آمد رنگ رخسارت زُم

غنچه او در تبسم شد که از کلها چه گل ؟

قبرش در کورستان امامی قضاة است در کازرگاه ، [وفات او در شوال ۸۳۸

بعلت طاعون .]

(۱) مصراع نسخه (۲) در نسخه ترکی الف و ب (سید علی هاشمی) .

۱۶ - مولانا محمد عالم . از علمای شهر سمرقند بود و هم سبق و مصاحب الف یغ میرزا بود، بغایت دلیر و خیره و شوخ طبع بود، و در بحث بسیار سخنان گستاخانه میگفت، چنانچه عظیم الشان سلطنت تحمل نیاورد و او را حکم اخراج کرده مولانا بشهر هرات آمد و مقدم او را اینجا گرامی داشتند، و این مطلع از اوست : مطلع^(۱)

ما سیه روزیم و بدبختیم و خرمن سوخته

شمع مقصودی بعر خود شبی نفروخته.

مولانا در شهر هرات فوت شد .

۱۷ - مولانا قدسی . هروی الاصل و مرد شیرین گوی بود، و مرض لقوه داشت چنانکه از دهانش آب میرفت و ضبط نمیتوانست کرد و این بیت را در آن باب گفته : بیت

باوجود چنین دهن که مراست شعر گویم که آب از او بچکد.

این مطلع هم از اوست : مطلع

ای که منعم میکنی از دیدن آن گلفزار

حالت دل را نمیدانی مرا معذور دار.

۱۸ - مولانا روحی یازوی^(۲) . از جمله افاضل خراسان است، طبعش خوب و سلوکش مرغوب بود، و مناظره گل و بلبل و شمع و پروانه از اوست و در آن دو نسخه دقت بسیار نموده و اکثر خوش طبعان زمان او که در ولایت سرخس و یازر درون بودند شاگرد او بودند . این مطلع از اوست . مطلع

نمیخواهم که کس یابد ز سر^۳ حال آگاهی

و کر نه عالمی سوزم بیک آه سحر گاهی .

۱۹ - مولانا صاحب بلخی . [حضرت میر از مشارالیه بعضی چیزها نوشته

(۱) نسخه الف : ماسیه بختیم و بدبختیم و اختر سوخته . شمع مقصودی بعر خویشتن نفروخته .

(۲) نسخه الف : یازوی

بودند که این فقیر تحریر ترجمه آنرا ترك ادب دانسته مختصر ادا کرد]. مولانا در فن شعر ماهر بوده و در علم ادوار و موسیقی کامل و نادر، و در عملهای خود اشعار خود میانخانه ساخته است تا دلالت بر فضل او کند و از آن جمله عمل چهارگاه است که در میان مردم شهرت دارد؛ و گویند جو کی میرزا در مجلس خود غیر از آن نمیکذاشت که قوالان چیز دیگر گویند؛ و مطلع آن غزل که در عمل چهارگاه دارد این است: مطلع

همچو صبح از مهر رویت میزدم دمهای سرد

تا رسم روزی بکویت دل بسی شبگیر کرد.
 و قصیده مصنوع سلمان را جواب گفته و آنجا استعداد بسیار فهم میشود،
 و در جواب قصیده دیگر خواجه سلمان این مطلع ازوست: مطلع
 ز قامت تو به عالم قیامت بر خاست قیامتت قندت گریه و قیامت راست.
 و در غزلیات او این مطلع هم مشهور است: مطلع
 توئی کان نمک ما شور بختان خدا این داد ما را و ترا آن.
 مخلص سخن آنست که مولانا از مردم رذل طمع میکرده و قوت طامعه او بر عکس طالعی بوده و از آنجهت در نظر عزیزان خوار مینموده. مزارش در نواحی بلخ است (۱).

۴۰ - مولانا سیمی . مولانا از ولایت نسا بود و فضل بسیار داشت و در شعر و معما و انشاء اهل این فنون که در عصر او بودند او را مسلم میداشتند، و مشهورست که در یکروز دو هزار بیت بدعوی گفته و نوشته و جهت سجع مهر خود این بیت را گفته و فرموده تا حكاك نقش کرده: بیت
 یکروز بمدح شاه پا کیزه سرشت

سیمی دو هزار بیت گفت و بنوشت (۲) (۳).

(۱) دولتشاه او را معروف بشریفی نوشته و دیگر ابیات بتخلص شریفی از او نقل کرده.
 (۲) حکایت بیست من خرما با استخوان بیکدفعه خوردن هم از او مشهور است و در تذکره دولتشاه مسطور.
 (۳) در نسخه ترکی الف این بیت را باو نسبت داده است: بیت
 مگس مرده بود قلبه روی آشم شیش زنده بود کنجه روی نام.

اما غیر این بیت شعرا و در میان مردم کم است. باسم نجم این معما از اوست : معما
 نمی‌کنجد ز شادی غنچه در پوست چوسیمی نسبتش با آن دهان کرد. (۱)

۴۱ - مولانا علی آسی (۲) - از شهدست و در مقابله خمسه چند مثنوی
 گفته است چون بمقابله نمیتوان آورد گویا از آن سبب شهرت نگرفته است، و در
 يك كتابش که موسوم بنخیال و وصال است يك بیت دارد که هم در باب شعر خودش
 خدا بزبان او انداخته است : بیت

شعری که بود ز نکته ساده ماند همه عمر يك سواده

۴۲ - مولانا علی شهاب - از ولایت ترشیز بود و ملازمت سلطان محمد
 بایسنغر میکرد و شعر را پخته و روان میگفته است، و شعرا آن زمان از او بد میبرده‌اند، (۳)
 و مولانا سرتی پسر اوست و مجلس ذکر کرده خواهد شد. این مطلع از اوست : مطلع
 چو پرده از رخ چون آفتاب برداری

بجان و دل کندت مشتری خریداری .

۴۳ - مولانا محمد علی شغانی (۴) - وزیرزاده بود، جهت آنکه طبعش خوب
 واقع شده بود شعر میل بسیار داشت و مشغولی تمام میکرد و این بیت از اوست : بیت
 چنان غریق میم ساقیا که از گل من اگر گلی بدر آید شراب از او بچکد.

۴۴ - مولانا طالعی - مداح سلطان محمد بایسنغر میرزا بود. طبعش جانب
 غرابت میل تمام داشت و در مدح امام رضا علیه السلام قصیده گفته که مطلعش
 این است : مطلع

خشت خورشید زر اندودی که براوج سماست

بهر فرش روضه سلطان علی موسی رضاست .

(۱) غنچه هرگاه در پوست نکنجد نیچ ماند و از دهان میم خواسته

(۲) آتشی : (نسخه ب)

(۳) و شعرا آن زمان را بد میگفته است (اصل ترکی نسخه الف)

(۴) معبد شغانی : (نسخه ب)

۴۵ - مولانا طوسی - مثل کوی (۱) و شعرش عام فریب بود، سال عمرش
بصد رسید، و این مطلعش مشهورست : مطلع

زهی نوش لب لعلت حیات جاودان من
بدندان میگری لب را چه میخواهی زجان من

این مطلع هم از اوست : مطلع

بمن باشیدای خوبان خدا را خدا را دارم و باقی شما را. (۲)

۴۶ - مولانا سودائی (۳) از باورد (۴) بود اول خاوری تخلص میکرد،
از عالم غیب جذب باو رسیده از میان مردم بیرون رفته در کوه و بیابان میگردید
چون به حال خود آمده در میان (مردم) آمد سودائی تخلص کرد، و بنام 'بیسفر میرزا'
قصاید او بسیارست. غزل را نوعی میگفت. این مطلع از اوست : مطلع

عنبرت خال و رخت ورد و خطت ریحان است

دهنت غنچه و دندان در و لب مرجان است.

عمرش از نود گذشته بود (در سنه ۸۵۳ وفات کرد) و قبر او در باورد
بقریه سگان است. دو پسر غریب یادگار گذاشت (؟)

۴۷ - مولانا زاهدی - معاصر بابا سودائی بود؛ تتبع «دریای ابرار» امیر
خسر و کرده و جواب تعجیسات گانمی هم گفته، و در مناجات این بیت خوب افتاده است: بیت
زهره را جنک بارباب که داد لعل در سنگ یارب آب که داد؟

۴۸ - مولانا امیری - (۵) ترك بود نظم ترکی او هم نیک واقع شده ولی

شهرت نکرده در فارسی جواب خواجه، کمال این مطلع از اوست : مطلع

(۱) غزل گو: (نسخه ترکی ج)

(۲) در عراق از دنیا رفته است : (دو نسخه ترکی)

(۳) بابا سودائی : (نسخه ب)

(۴) ایبورد : (نسخه ترکی الف)

(۵) مولانا اسیری : (نسخه الف)

روز قسمت هر کسی از عیش بخش خود ستاند

غیر زاهد کور باضتها کشید و خشک ماند. (۱)

قبرش جانب بدخشان در ارهنگ و سر است .

۳۹ - مولانا بدخشی - مرد فاضل بوده است، و در زمان میرزا الغ یک

شعراى سهرقند او را بخوشگوئی مسلم میداشته اند و میرزا نیز با و التفات تمام داشته،

این مطلع ازوست : مطلع

ای زلف شب مثال ترا در بر آفتاب از شب که دید سایه که افتد بر آفتاب

۳۰ - مولانا محمد طالب جاجرمی - در شیراز نشو و نما یافته، و مزار او

در پایان پای خواجه حافظ است، و این رباعی او در سنک مزارش کنده بود که

فقیر یاد گرفتم : رباعی

در کوچه عاشقی به پیمان درست میگفت بمن اهل دلی روز نخست :

طالب مطلب کسی که آن غیرتو جست تو طالب او باش که او طالب تست .

۳۱ - مولانا برندق - ندیم شیوه و هزال بوده، و در ملازمت سلطان

بایر این میرزا عمر شیخ بوده، و شعراى آنزمان از زبان او ترسیده او را بلفظ

استادی خطاب میکرده اند. این مطلع از اوست : مطلع

لب شیرین تو با تنک شکر میماند در دندان تو با عقد کهر میماند .

۳۲ - مولانا جنونی - از شهر هرات بوده . شعرش خوبست اما در نظم

طبعش جانب هجو و هزل مایل بود، و در میان او و حافظ شربتی نزاع واقع شد

و او منازع را هجو کرد و مردم را بسیار خوش آمد چنانکه همه یاد گرفتند، و شعر

خوب او از این سبب بر طرف شد که او بهجو گفتن شهرت کرد. این مطلع از

اوست : مطلع

ز آنروی در آن حلقه زبونست جنونی

ای اهل جنون را بکمند تو زبونی

(۱) از اشعار ترکی این بیت بنام اوست :

بیما که دین تو یوب او یغودین یوموب کوز

نی بیما که دین نه او بقودین سالیب سوز

۴۴ - مولانا محمود عارفي (۱) - بغایت شاعر خوشگوی بود، و اهل زمان او را سلمان ثانی می گفتند. يك سبب حسن كلام بود و يك سبب ضعف چشم که چشم خواجه سلمان نیز ددمند بوده است، و قصیده که خواجه سلمان جهت درد چشم خود فرموده جواب گفت و مطلعش این است: مطلع

دردا که درد کرد سواد نظر خراب و ایام کرد چشمه چشم مرا پرآب (۲)

مولانا داعی هم آن قصیده را بدرد چشم خود جواب کرده و این بیت او خوب واقع شده است: بیت

به پلك سرخ دیده من داروی سفید باشد بعینه نمك سوده بر كباب .

اما مولانا عارفي (در) مناظره کوی و چوکان مثنوی هم گفته و همه ایاتش رنگین اقتاده، و این دوبیت در تعریف اسب از آنجاست: مثنوی

چون گوی سپهر کرد پستی میدان میدان چو گوی جستی .

هرگاه که در عرق شدی غرق باران بودی و در میان برق .

[این بیت او بسیار خوبست . بیت

هرگاه که در نبرد رفتی صد باد صبا بگرد رفتی .]

دیوان غزل دارد و این مطلع از اوست: نظم

عهد کردم که نیایم بدر از میخانه تا آن دم که مرا یر نشود پیمانه .

قبرش در شهر هری است . (۳)

- (۱) مولانا عارفي: (نسخه الف و ب)
- (۲) دردا که درد کرد سواد بصر خراب و ایام کرد چشمه چشم مرا سرآب (نسخه ترکی)
- (۳) (در نسخه ترکی ب) بعد از ترجمه مولانا عارفي این سه ترجمه اضافه دیده میشود:
- مولانا مشتری - از اهل استرآباد و از مشاهیر زمان خود بوده و این بیت از اوست: بیت
- ساقی میم اگر نهد در هوای گل دست من است و دامن ساقی و پای گل .
- مولانا علی دُر دُر دُر - از اهل استرآباد، و این مطلع او مشهور و خوب واقع شده: مطلع
- گذشت عمر و نیارم از شراب گذشتن که مست خواهم از این عالم خراب گذشتن
- مولانا محبی - ملازم بایسنر میرا بوده. و این مطلع از اوست: مطلع
- بارخت دم زسیم نتوان زد بوسه آنجا زسیم نتوان زد .

۴۴ - مولانا سلیمانی - در خدمت بابر میرزا می بود و بدیهه را روان میگفت . و در جواب این مطلع خواجه حافظ که : مطلع

یاد باد آنکه سرکوی توام منزل بود دیده راروشنی از خاکدورت حاصل بود .

این مطلع از اوست : مطلع

حل هر نکته که برپیر خرد مشکل بود آزمودیم بیک جرعه می حاصل بود .

بیت دوم این است : بیت

گفتم از مدرسه پرسم سبب حرمت می

در هر کس که زدم بیدخود ولایمقل بود .

و مشهور چنان است که این دوبیت از مهری است که زن حکیم طیب بود . این فقیر از مردم نیک شنیده که از سلیمانی است والله اعلم [حضرت میرچنین نوشته اند اما بنده تحقیق کردم که از مهریست و بجهت صحت قول او به حکم آصف صفاتی ولی النعمی غزل را بتمام در تحریر آورد : غزل

دوش تا صبحدم از گریه و از ناله من

لاله سوخته خون در دل و پادر گل بود .

خواستم سوز دل خویش بگویم با شمع

بود او را بزبان آنچه مرا در دل بود .

آنچه از بابل و هاروت روایت کردند

سحرچشم تو بدیدم همه را شامل بود .

دولتی بود تماشاى رخت مهری را

حیف و صدحیف که (آن) دولت مستعجل بود .

۴۵ - مولانا ندیمی (قدیمی) - بنقارچی گری شهرت داشت ، اما طبعش

در نظمها ملایم بود . این مطلع از اوست : مطلع

بی جمالش دیده روشن چکار آید مرا روشنی در دیده از دیدار بار آید مرا

مير عيشير گويد : بيت دوم بهتر واقع شده است :

آه از آن ساعت که ناگه در ره می پیش آیدم مدتی باید که نادل برقرار آید مرا .
[دیده را از خون دل می پرورم زان سالها کر برای دیدنش روزی بکار آید مرا .]

۴۶ - مولانا مسیحی - از ولایت فوشنج بود . مردی با کیزه روزگار و مسلمان سیرت بود ، گویند زیارت مکه مشرف شده بود ، طبع او شوخ بود و اشعار نیک دارد . این مطلع از اوست . بیت

ما را بجفا کشته پشیمان شده باشی خون دل ما ریخته حیران شده باشی .
گویند مولانا در آن سفر در بادیه بسایه مغیلان در عین ماندگی نشسته خار
از پای بیرون میکرده است که یکی از شوخ طبعان قافله در بدیهه بمولانا خوانده
است : شعر

از رنج ره دور و سر خار مغیلان از آمدن مکه پشیمان شده باشی !
۴۷ - حاجی ابوالحسن - ترك است اما بقدر (خود) طالب علمی کرده .
این مطلع ترکی از اوست : مطلع ترکی

گیلیپ تورا دل کل و بیر هفتۀ توروب بارادور
بواوت کونکول کاتوشوب جاننی کویدروب بارادور .
باسم بایزید این معما از اوست : معما

هر که بیند سرو من بالای زیبای ترا برکنار دیده روشن کند جای ترا . (۱)
۴۸ - مولانا قطبی - ملازم سلطان مسعود میرزا بود ، طبع نازک داشت
و در شعر ترکی و فارسی چالاک بود . این مطلع ترکی او مشهورست :

غنچه کیم نسبت قیلور اوزبکا دلدار آغزنی
ای صبا بیلی تولاقان ایلازنهار آغزنی .

۴۹ - مولانا نعیمی - بمولانا قطبی قرابت داشت . طبعش بد نبود ، بنظم
ترکی طبع او ملایم بود ، و در آستانه سلطان صاحبقران میبود . چون تأبلیت داشت
(۱) - بالای زی که بای باشد بایزی میشود برکنار دیده او را تمام می کند .

و بصدق و اخلاص ملازمت کرد التفات بسیار یافت و عاقبت بمنصب عالی صدارت سرفراز گردید. این مطلع ترکی ار اوست: ترکی
 تا عدم دین بولدی بیدامونجه کیم حسن و جمال
 سین پری وش دیک یاراتمای دوربشردین ذوالجلال.
 هم در قزاقیهای آنحضرت زخم خورده از عالم رفت (۱)

۴۰ - مولانا زین - منسوب بصنعت کیسه دوزی بود، و یکی از شوخ طبعان زمان خود بوده. این مقطع از اوست: مقطع

بازین که منعت کنند از مردم ناجنس بیگانه چنانی که غم خویش نداری.

۴۱ - مولانا محمد جامی - برادر حضرت مخدومی نورا (۲) بود. و علوم ظاهر را تکمیل کرده بود. اخلاق و صفات درویشانه و سلوک درویشی بی خویشانه داشت، و در ادوار و موسیقی ماهر و بسایر فضایل آراسته و کامل بود، و برادری آنحضرت را لایق و طریق او بطریق برادر موافق بود. این رباعی از اوست: رباعی
 این باده که من بی تو بلب می آرم نی از پی شادی و طرب می آرم.
 زلف سیه تو روز من کرده سیاه روز سیه خویش بشب می آرم.

قبر او در منزل آنحضرت بر صفا قطب السالکین مولانا عبدالدین کاشغری در پایان پای واقع شده.

۴۲ - امیر شاهی - از سربدالان سبزوار بوده، و ملازمت بایسنقر میرزا می کرد، امیر آق ملک نام داشت. مرد فراغت دوست بود و خوش باش. شعر او را در چاشنی و سلاست و لطافت احتیاج تعریف نیست. غزل گفته و کم گفته اما

(۱) در فراق آنحضرت از عالم رفت (نسخه های ترکی)

(۲) - نورا: مقصود نورالدین عبدالرحمن جامی است

مولانا جامی مرثیه در وفات مولانا محمد گفته و دوبیت از آن نوشته میشود:

| | |
|-------------------------------------|-----------------------------|
| من بودم از جهان و گرامی برادری | در سلك اهل فضل گرانایه گرهی |
| زانسان برادری که در اطوار علم و فضل | چون او نژاد مادر ایام دیگری |

بیش همه مردم مستحسن و پسندیده است. اگر چه فقیر اورا ندیدم اما در میان او و فقیر اعلام و ارسال واقع شد. و در محلی که پادشاه زمان پدر فقیر را برسم حکومت بسزوار فرستاده بود امیرشاهی را حاکم استرآباد طلبیده برده بود، اورا آنجا قضا رسید و نهش او را بسزوار آوردند، و پدر فقیر همه مردم را باستقبال فرستاده اورا بمنزل آخرت دفن کردند. (۱) و در استرآباد دو مطلع گفته و توفیق اتمام نیافته و در آن حین که از عالم میرفته وصیت کرده که آن دو مطلع را خواجه او حدمستوفی تمام کند، یکی این است: مطلع

خرابیم از دل بیرحم که که یادکن ما را

سگ کوی توئیم آخر بسنگی شاد کن ما را.

مطلع دیگر این است: مطلع

توشهریار جهان ما غریب شهر توئیم وطن گذاشته بی خان و مان زبهر توئیم.
خواجه آن دو مطلع را تمام کرده بدیوانش نوشته شد و شعرای شهر را تکلیف شد که (مرثیه بسازند) و این بیت از ابیات آن مرثیه است: مرثیه
گو بشو زبرو زبر از آه و اشکم سبزوار

زانکه شهر شاه بی شاه میآید بکار.

(۱) در دخمه آباواجداد دفن کردند (نسخه ترکی ج)

مجلس دوم

ذکر لطایف جمعی کرده است که بعضی را در صفر سن بملازمت رسیده، و بصحبت بعضی در ایام جوانی مشرف گشته، و در تاریخ سنه تسعین و ثمانمائیه (۱) که ابتدا این نسخه بدیع کرده آن عزیزان رخت نیستی از دامگاه فنا بآرامگاه بقا کشیده بودند. از آنجمله:

۴۴ - مولانا شرف الدین علی یزدی - و چنین نوشته است که صاحب کمالی مولانا پیش اهل عالم مسلم است. و در ویرانی شاهرخ میرزا والد فقیر با جماعت کثیر از فتنه روزگار و حوادث گریخته جانب عراق میرفتند، بوقت که مولد مولاناست رسیدند اتفاقاً منزل نزدیک خانقاه مولانا واقع شده. چنانکه لعب دأب اطفال است جمع کودکان جهة بازی بدان خانقاه رفتند و فقیر هم بدیشان همراه بودم، تخمیناً شش ساله بودم، مولانا بر يك رجه نشسته بود و جهة آنکه کیفیت حال جماعت که فرود آمده اند معلوم کند یکی را از اطفال طلبید، فقیر متوجه ملازمت شدم و هرچیز سؤال کرد جواب معقول اتفاق افتاد، تبسم نموده تحسین فرمود، دیگر پرسید که بمکتب رفته‌ای؟ گفتم بلی رفته‌ام. گفت بکجا رسیده‌ای؟ گفتم بسوره تبارک رسیده‌ام. از برای فقیر فاتحه خواند چون فارغ شد والد فقیر با کلاتران آنجا بخدمت مولانا آمده نیازمندی بجای آورد. آنچه از مصنفات او مشهور است شرح قصیده برده و شرح اسما، الله و تاریخ ظفرنامه است، و فن معمارا او تدوین کرد آنجا هم حلال و مناظره منتخب^(۲) مصنف اوست، و مولانا در باب همت و کرم از تعریف مستغنی بوده است. برای تبرک يك مطلع او نوشته شد: مطلع صوفی مباش منکر رندان می پرست کاندر پیاله پرتوی از عکس دوست هست

[و این چند بیت در این غزل نیکو واقع شده:

در آرزوی آنکه بگیرند دست دوست بسیار سر فدا شد و کس را نداد دست.
آن دست و جرعه می از اسباب دنیوی آن هم بیفکنند زک آن دم که گشت مست.

(۱) در اینجا سال تالیف کتاب را ۸۹۰ ذکر میکنند در صورتیکه تاریخ تالیف ۸۹۶ است.

(۲) مناظر و منتخب: (نسخه ترکی ج)

شيخ است و صدهزار تعلق زنيك و بد
 اين طرفه تر كه مردم كوته نظر كنند
 پيوسته در زحير كه اين بيش و آن كمست.
 آن را خطاب عاصي و اين را خدا پرست.
 قبر او در خانقاه مذكورست .

۴۴ - خواجه اوحد مستوفي - بلقب كدود^(۱) شهرت داشت . يگانۀ عصر
 خود بود، و بيشتر علوم و فنون را ميدانست، بتخصيص علوم غريبه را، اما در فلڪيات
 مشهور عالم بود . اين فقير بصحبت آن بزرگوار ميرسيد و التفات بسيار داشت . در شعر
 ديوان ترتيب كرد و قصايد خوب دارد . اين مطلع ازوست : قصيده

اي زبستان جمالت چشم جانرا زيب و زين

كشته بر نرگس هوا داري چشمت فرض عين .

اين شعر را بنام صاحبقران مذيبل ساخته است : بيت

شاد باش ايدل كه بر ما سايه رحمت فكنند

آفتاب آسمان سلطنت سلطان حسين .

خواجه ساكن سبزوار بود، قبرش هم آنجاست .

۴۵ - مولانا قاضي عبدالوهاب مشهدي - مرد دانشمند و ذوقنون بود،
 و قاضي شهر مشهد مقدس بود، و در فن انشاء نظير نداشت، و در كتابه **قلعه عماد**
 آيت «ارم ذات العماد التي لم يخلق مثلها في البلاد» او نوشته است . و ظرفا و شعراء
 مشهد شاگرد قاضي بودند . از آن ظرفا يكي در صنعت مقلوب مستوي الفاظ «مرادي
 دارم» را يافته بقاضي عرض کرده او بانديك تأمل «برآيد يارب» را جواب داده
 و اين جواب زياده از تعريف است . باسم سيف اين معما ازوست : معما
 جان از لب لعل تو و دل از سر زلفت جوينده آب خضرو عمر درازند^(۲) .
 قبرش در مشهدست .

۴۶ - خواجه فضل الله ابوليشي - از اكابر سمرقند و از اولاد ابواليث فقيه بود

(۱) كرود (نسخه بدل) (۲)

(۲) از لب لعل ل را گرفته كه بحساب جمل «سي» شود و دل از سر زلف يعني قلب او كه فلز شود
 و سر او «ف» است .

درفعه اورا ابوحنیفه ثانی میگفتند و در عربیت قرینه ابن حاجب میگرفتند و شاگرد امیر سید شریف بود، و سید بخط خود اجازت نامه درس علوم از برای او نوشته. فقیر دو سال پیش اوسبق خواندم و چندان التفات داشت که فرزند میگفت وبا وجود آنکه اعلم علمای سمرقند بود بشر و معما نیز میل مینمود. این مطلع از اوست: مطلع

قد چون سرو تو جانست مرا بلکه روان

سویم ای سرو روان شو که فدا سازم جان.

این معما با اسم حاکم ازوست: معما

چون بهشت آمد بفتح از روی باغ بلبش گر کم شود یابد شکست.

خواجه در سمرقند بر حمت حق رفت و در کنبه خانقاهش دفن کردند.

۴۷ - مولانا علاء شاشی - دانشمند بود و بخوش طبعی مردم اورا مسلم

میداشتند. اهل سمرقند در فن معما اورا قرینه مولانا شرف الدین میدانستند. و در

حلی که فقیر ب سمرقند رفته پای او شکسته صاحب فراش بود، بیاد او رفته و این

معما را با اسم علاء پیش نظر او داشتم: معما

دور باد از تو درد و زحمت پا دشمنت را بلا نصیب و عنا.

بعد از آنکه فقیر از پیش او بخانه آدمم او حالات مرا معلوم کرده این معما را که

اسم فقیر از او حاصل میشود بدست یکی از شاگردان خود بوناق فقیر فرستاد:

معما با اسم علیشیر:

چشم تو مرادید و منش سیر ندیدم چون سیر به بینم ز تو این است امیدم (۲)

در همان ضعف از عالم رفت. قبرش در سمرقندست.

۴۸ - مولانا محمد تبادکانی - از خلفای شیخ زین الدین بود، و مقتدای

زمان خود بود، و فضل و کمال از آنچه کسی شرح کند زیاده داشت. قصیده برده

را مخمس کرده و بمنازل السائرین مقرب حضرت باری خواجه عبدالله انصاری

(۱) چشم یعنی عین، مرا یعنی «لی» و سیر به شابهت «شیر» میشود.

شرح نوشته است. هرگاه که بسماع درآمدی با وجود آنکه حرکاتش موافق اصول نبود در مردم تأثیر کرده رقت میکردند. این مطلع ازوست: مطلع

آنانکه بجز قامت سروت نکرانند کر راست بگوئی همه کوتاه نظرانند^(۱)

در شهر هرات از عالم رفت و قبرش در خیابانست. و در آنجا خانقاهی ساخته مولانا حمیدالدین یسرش و سایر صوفیه در آن عبادت می کنند.

۴۹ - شیخ صدرالدین رواسی - هم از خلفای شیخ زین الدین است، شیخ بسیار زیبا جمال و ارجمند و در ادای معارف و حقایق دلپسند بود. و فقیر به مجلس شریف اورسیدم^(۲). گاهی بنظم نیز اشتغال می نمود، این مطلع ازوست: مطلع

زهی از عارضت چشم مرا نور همیشه از جمالت چشم بد دور.

در شهر هرات از عالم رفت و نعش او را بولایت شغان بردند و آنجا مدفون است.

۵۰ - میر حیدر مجذوب. در بیرون درب خوش بسر مزار میر فخر ساکن بود. در جوانی علوم ظاهر را تکمیل کرده بود که جذب باو رسید چنانکه عقلش زائل گردید اما گاهی بحال خود آمده با علماء بحثی میکرد که همه او را مسلم میداشتند باز در عین گفتگوی معقول خیالش بجنون کشیده دعوی سلطنت میکرد، پریشان میگفت. و گاهی شعر میگفت و در نظمش ابیات غریب واقع میشد.

این بیت را در وقت جنون گفته است: بیت

لب و دندان آن مه باچه ماند چو قندی بر برنج دانه دانه.

مزارش در همان موضع است.

۵۱ - مولانا محمد عرب - مرد دانشمند بود و دماغش خبط کرد و دایم

(۱) کوتاه نظرانند و چه کوتاه نظرانند؛ نسخه

(۲) در دو نسخه ترکی الف و ب این عبارت دیده میشود؛

درس فصوص میگفت و پادشاه بدخشان بلازمت شیخ میرسید و مردم دیگر را هم دعوت میکرد.

بمردم خبر سلطنت خود میگفت تا آنکه راست یادروغ او را بدین ملزم ساختند که از خانه او اسلحه بسیار بیرون آمد، چون عزیز بود و عمر گذرانیده بود پادشاه زمان از او گذرانید اما حکم اخراج شد، و بطرف سیستان رفت و باز بر سر همان سخن آمد و در قاعده پادشاهی خود شاهنامه گفته بود، این بیت از آنجاست: بیت بجز شه کسی محرم راه نیست (۱) ز احوال شه جز شه آگاه نیست.

در ملک سیستان فوت شد.

۵۴ - میر مفلسی. از سادات مشهد مقدس بود و ناگاه جذبه باورسید و در عفاش قصوری پیدا کردید چنانکه در انگشتهای خود حلقها انداخته پیوسته با خود سخن میکرد، اما در محلی که هوش داشت ابیات خوب گفته است و در همه وقت این بیت را بسیار میخواند: بیت

بلای مرگ و اندوه قیامت چو چنبر ساخت مارانخل قامت.

این تخلص او در میان مردم مشهور است: تخلص

خلق گوید مفلسی دیوانه شد لاجرم دیوانگی از مفلسی است.

[حضرت میر در شرح حالات میر مفلسی فرموده اند که در محل هشیاری ابیات خوب گفته است ولی ابیات خوبش را ننوشته بودند. در جواب آن غزل میر خسرو که: مطلع

شراب خورده و ناشسته روی و خواب زده

هزار طعنه خوبی بر آفتاب زده.

این چند بیت از وست و شهرت دارد: نظم

خطت که در چمن حسن پیچ و تاب زده ز سبزه بافته چتری بر آفتاب زده.

عرق دمیده برویش ز خواب خوش بر خاست نگار من بدو رخساره گلاب زده.

چه دولتی است که محبوب دلنواز بناز سری بز انوی عاشق نهاده خواب زده.

این غزل او بسیار مشکل گوی واقع شده که:

(۱) کسی محرم شه بجز شاه نیست: (نسخه ترکی)

غزل

ای ورق رخ نرامیم یکی و لام دو
چشم مرا براه تو خون جگر فرو گرفت
در ره عشق آن دولب پای دلم زد آبله
گفت که بوسه از لبم نسیه و نقد چون بری
که سگ خویش خواندم گاه گدای مفلسی
مزارش در مشهد در لنگر خواجه خضر است.

۵۳ - مولانا عبدالقهار - از خوش طبعان شهر هرات بود و دانشمندی داشت، اما خیال مولانا بکیمیا گری کشیده در آن کار بسیار چیز ضایع کرد و هیچ کار نساخت، اما ابیات خوب دارد. در تتبع امیر خسرو این مطلع ازوست: مطلع
رشکم آید ز آنچه بردلها خدنگ یار کرد
قبرش در خیابان درجواز امام فخر است. مطلع امیر خسرو این است:
دوش شمع از زاری من گریه بسیار کرد

ظاهراً سوز درونم در دل او کار کرد

۵۴ - مولانا عبدالرزاق - مردی خوش محاوره بود، و مولانا عبدالقهار را بجای برادر. علوم ظاهر را کسب کرده غزلیات او هم خوب بود، بتخصیص در علم تاریخ صاحب تألیف است (۱). این مطلع از اوست: مطلع
باز ابرو کرد بالا ترک تیر انداز من
قبرش در امام فخرست پیش آغا ...

۵۵ - امیر یادگار بیگ - سیفی نخلص میکرد و از امیر زادگان اصیل خراسان است، و از غایت فنا و بی تکلفی که داشت بجزوی که از مستغلاتش حاصل میشد گوشه قناعت را گرفته طریق ملازمت گذاشت، و شعرا همیشه در مجلس او بودند و از ایشان هیچ چیز خود را دریغ نمیداشت. مطلع خوب دارد، از آنجمله این مطلع است: مطلع

بر تنت پیراهن نازک ز تحریک نسیم
هست چون نوکیسه لرزنده بر بالای نسیم.

(۱) اشاره بتاریخ «مطلع السمدین» است.

این مطلع نیز ازوست : مطلع

سرو من سبزیست شیرین راست همچون نیشکر

چون ببالای قبای برگ نی بندد کمر .

مزارش در کورستان آبا و اجدادش در سرپل .

۵۶ - مولانا طوطی - ازولایت قرشیز بودو در ملازمت بابر میرزا تربیت

یافت ، جوانی خوش شکل و خوش خلق بود . و در قصیده تتبع مولانا کاتبی میگفت :

و قصیده موعظه او را که مطلعش این است : مطلع

بچشم عقل اقالیم سبعه گنج زرست ولی چودر نگری ازدهای هفت سرست .

نیک جواب گفته است : مطلع

جهان که حجره شش طاق و خانه دو درست

ز چار رکن بساطش فغان الحذرست .

غزلش هم خوب بود . این مطلع ازوست : مطلع

گوشه میخانه از لعل روان گنج صفاست

شکل چنگک از بهر دفع غم دهان ازدهاست .

در جوانی فوت شد ، و تاریخ وفاتش در ذکر شیخ آذری گذشت .

[مؤلف کتاب امیر علیشیر لفظ خروس جهت تاریخ وفات او پیدا کرده :

فصیح زمان طوطی آن شاعری که بودش ز بکر معانی عروس

چو طوطی برفت این هجرت بود که تاریخ شد فوت او را خروس .]

قبرش در خیابانست .

۵۷ - مولانا ویسی - بکاتبی مشهور بود اما شعر هم میگفت ، باوجود آن

بسیار ساده و گول بود چنانچه فقیر بلکه اکثر یاران تعجب کرده می گفتند که

آیا او بدین سادگی نظم چون میگوید ، غزلهایش بد نیست ، دیوان هم دارد . این

مطلع ازوست که : بیت

رقم بسیر باغ و طواف بنفشه زار آمد زهر بنفشه مرا بوی زلف یار .

سفر اختیار کرد و در آن سفر بمنزل آخرت رسید .

۵۸ - مولانا ساغرى . از ولايت ساغر است و درسلک شعرای هرات بود بقدر جمعيتى (۱) داشت اما امساكش غالب بود . و در محلى كه حضرت مخدومى فوراً عزيمت سفر مکه نمود و يسى و ساغرى اظهار آن كردند كه در ملازمت باشند اما در وقت رفتن و يسى بهانه كرد كه درازگوش ندارم و ساغرى هم بهانه برانگيخت و هر دو از دولت آن سفر محروم بماندند . امير شيخم سهيلي اين قطعه را براى ايشان گفت كه : قطعه

ويسى و ساغرى بعزم حرم كشته بودند هر دو شان سفرى .

ليك از آن راه هر دو و اماندند آن يك از بى خردى و اين ز خردى .

مولانا ساغرى اگر چه بد شعر بود اما اين مطلع او نيك افتاده است : بيت

چشم دُربار (۲) من و ابر بهار است يکى ناله زار من و صوت هزارست يکى .

اين مطلع نيز از اوست و رنگين واقع شده است كه : مطلع

تا شنيدم كه توان لعل ترا جان گفتن آتشى در دلم افتاد كه نتوان گفتن .
در هري فوت شد و قبرش همانا در نواحى خيابانست .

۵۹ - مولانا فصيحى رونى - دانشمند بود و بملازمت جوگى ميرزا

قيام مينمود ، و كتابه عمارات جوگى ميرزا همه ابیات و اشعار مولانا است . قصيده مصنوع خواجه سلمان را تتبع کرده و در خور حال بد نگفته ، و جواب مخزن الاسرار شيخ گفته . و اين بيت در باب نگاه داشتن راز ازوست . بيت

هر نفسى كو زكسى بشنود بى شك از او هم نفسى بشنود .

قبر مولانا در شهر هرات است .

۶۰ - شيخ كمال تربتى - بغايت خوش طبع و زيبا بود ، و اكثر غزلهاى

خواجه حافظ را مخمس ميكرد ، و از جمله طرفاى متعين خراسان بود ، فقير بديدن او بسيار آرزو داشتم و ملاقات اين نوع واقع شد كه فقير در زمان سلطان

(۱) تمول داشت : (نسخه بدل)

(۲) برده چشم من و : (نسخه بدل)

ابوسعید میرزا در مشهد غریب و بیمار در گوشه بقعه افتاده بودم . روزی در ایام وقفه قربان که از اطراف عالم مردم بطواف آستانه حضرت امام آمده مشرف میشدند جمعی جوانان موالیوش بطریق سیر درین بقعه که فقیر بودم در آمدند و ایبائی که بردیوارها بود خواندند و در سر يك بیت بحث کردند ، اما آنکه در میان بزرگتر بود آن جماعت را ملزم کرد . فقیر در ضعف حال از جانب آن جماعت سخن گفتم ، ایسان او را گفتند که این جوان بیمار هم سخنی میگوید . او خود شیخ کهال بوده است که بزیارت آمده بوده . بر بالین فقیر آمد و مبحث در میان انداخت ، چون جواب گفتم از سخن خود برگشته مرا تحسین کرد و احوال تفحص نمود ، انفاقاً او هم فقیر را شنیده بود و هوس دیدن داشته چون اطلاع یافت خوش وقت شده بر سر بالین فقیر نشست و در اننای سخن این معمایش را که (قطب) حاصل میشود خواند : معاشی که در هوای سر زلف یار ماست از سر گذشت اول و در آخرش هب است .

در سر این نیز سخن ها گذشت ، شب چون شیخ بمنزل خود رفت تبرکات فرستاد و تا آنجا بود دایم تشریف میآورد و آشنائی این نوع واقع شد . شیخ بمکه رفت و از مکه باز آمده در تربت فوت شد و تربتش آنجاست . [پدر مشارالیه حافظ نام داشته و طبابت میکرد ، و شیخ دایم از غایت خوش طبعی قطعهای مطایبه آمیز برای او میگفته است و این قطعه از آنجاست : قطعه

| | |
|--------------------------|--------------------------------|
| تا که حافظ طیب تربت شد | کشته شد جلگی که و مه او ، |
| موش در شربتش فناد و بمرد | مرک موش است شربت به او . |
| تزد حافظ سپاهی آمد | رخت بگشاد پیش او بنشست ، |
| پس بحافظ بگفت از سر درد | که سرم درد میکند پیوست ، |
| حافظش داد شربتی بعلاج | شربتش خورد و رخت را بر بست . [|

۶۱ - درویش منصور سزواری - در عام تصوف شاگرد حافظ علی جامی

است که در تعریف او عقل قاصرست . مردی درویش و پرهیز کار و مرتاض بود ،

اکثر ایام بصیام میگذرانید. رساله در عروض تصنیف کرده، و قصیده مصنوع گفته در جواب قصیده خواجه سلمان و مطلعش این است: قصیده

بس دویدم در هوای وصل یار کس ندیدم آشنای اصل کار.
صنعت ترصیع پا کیزه واقع شده، این رباعی در تصوف از درویش است: رباعی
موجود چو ذره ای بخود نتوان کرد بسیار حدیث نیک و بد نتوان کرد،
ایجاد چوبی قبول ممکن نبود آنرا که قبول کرد رد نتوان کرد.

درویش در مابین چهل و پنجاه از عالم رفت. مزارش در **خواجه طاق** است
۶۳ مولانا حافظ علی جامی - صاحب کمال زمان خود بوده بتخصیص در
علم تصوف، و حضرت مخدومی نورا در تفحات الانس شرح این بیت شیخ فریدالدین
عطار:

ای روی در کشیده بی بازار آمده خلقی بدین طلسم گرفتار آمده،
از او ذکر فرموده است. در علم قرائت جمیع قراء شاگرد او بودند و من هم چند
درس پیش او خوانده ام، و قبرش در حظیره شیخ بهاء الدین (۱) قدس سره است.
۶۴ - مولانا محمد همائی (۲) - مردی ظریف بود. اشعار و رسائل و سایر
مصنفات امیر خسرو را کسی از او بهتر جمع نساخته است، و در آنوقت پیر جوانان
شهر بود، در علم معما مردم او را پیر معمائی می گفتند: باسم (یوسف) این معما
از اوست: معما

مرا هوای سفر بودیش از این درس چو صورت تو بدیدم نماند رای سفر. (۳)
قبرش در شهر هرات است.

۶۴ - سید کمال گچکولی - ساکن بلخ بود، و سیاحت بسیار کرده بود و
کم جائی بود که او نرسیده باشد، و در حالات او محل تعجب است. مشهور چنین است
که پانصد هزار بیت دارد، و یک قصیده گفته است که هزار بیت از آن استخراج

(۱) شیخ بهاء الدین عمر: (نسخه ج)

(۲) بعد از این هم این اسم میاید، رجوع شود به شماره ۷۴

(۳) صورت تو چون با سفر که راه از آن برود اضافه شود یوسف حاصل شود.

میتوان کرد. آنچه حقیق دیدم در فوت **خواجه ابوالنصر پارسا** مرثیه ای گفته بود که چند مصرع ابیانش تاریخ فوت **خواجه** بود و چند بیت دیگر متفرق تاریخ بوده (۱) که بمعنی اش فتور راه نیافته و در واقع این کارها از شوق بشر بیرون است لهذا گویند که عطار را مسخر کرده بود. این مطلع از اوست: مطلع

ای روشنی از نور رخت دیده جانرا
بر خاک نشانده است قدت سرو روانرا.
عمرش از نو گذشته بود. قبرش در بلخ بجوار مزار میر سرخس است.

۶۵ - خواجه مؤید مهنه - از نیرهای حضرت شیخ ابوسعید ابوالخیر قدس سره بود، و علوم ظاهر را تکمیل کرده بود، و مجالس او بغایت گرم و پر شور واقع میشد، و سماع **خواجه** بغایت مؤثر بود، و سلاطین تعظیم **خواجه** را مرعی میداشتند. این مطلع از اوست: بیت

از مه روی تو آئینه جان ساخته اند
و ندران آینه دلرا (۲) نگران ساخته اند.
مزار **خواجه** در کنبه جد اوست.

۶۶ - خواجه مؤید دیوانه - هم از اولاد شیخ است. نظمش روان و سلیس بود. و از پریشانی دماغ دعوی سلطنت میکرد و در نزد خویشان و مریدان این معنی را ظاهر می ساخت و خراسان را برایشان بخش میکرد، و در سر همان رفت. این مطلع در جواب **خواجه حافظ** از اوست: مطلع

چشم داریم از آن شمع سعادت یرنو
که جهانرا بدهد روشنی از سر نو.

۶۷ - میر عماد مشهدی - موسوی تخلص میکرد. جوان دانشمند و خوش محاوره و خوش خلق و خوش طبع بود، و در فن معما مهارت تمام داشت، و شعرای مشهد همه بخدمت او جمع میگرددند و هر چه او میگفت بسمع رضا و اطاعت می شنودند. در جواب شیخ کمال این بیت از اوست: بیت

(۱) و چند بیتش چنان بود که مرثیه سه و چهار تاریخ بود. (در حاشیه نسخه فارسی)

(۲) جانرا: (نسخه).

گفت چشمت را بگو تا در خيال روى ما

صورتى ديگر نيارد در نظر گفتم بچشم. (۱)

۶۸ - شاه بدخشان - لعلی نخلص ميکرد، بسيار مؤمن و خوش طبع و پرهيزكار بود، و چندين سال بود كه سلطنت از خاندان اوبخاندان دگر منتقل نشده بود، عاقبت سلطان ابوسعيد ميرزا ايشان را مستأصل ساخت و مملكت را تصرف كرد. اين مطلع ازوست : مطلع
مابسودای تو ترك جان و سر خواهيم كرد

كام جان هر دم زلملت پر شكر خواهيم كرد.

مشاراليه گویا در دست سلطان مذکور شهيد شد . قبرش در مزار شيخ زين الدين است .

۶۹ - ابن لعلی - عجب پادشاهزاده خوش طبع و خوش باش بود، و چيزهاى خوب ازو نقل ميکنند. اين مطلع ازوست : بيت
اى زلعل آتشينت در دل گلنار نار
غيردل بردن ندارى اى بت مكار كار .
او نيز مقتول قاتل پدر شد .

۷۰ - مولانا عبدالصمد - هم از بدخشانست . در زمان سلطان ابوسعيد ميرزا بهرى آمد، ميرزا تاريخ خود را باو فرموده بود . مردى منصف بود، بيتى در تجنيس خيال قافيه را غلط کرده بودمن اورا واقف ساختم فى الحال متنبه شد و اظهار منت كرد و اين سبب آشنائى ماشد . مثنوى گوى بود . در تعريف طوى (۲) و گوینده ها گفته : بيت

زماهى هياھوى تا ماہ بود
سراوازشان «جانم» (۳) الله بود
قبرش ميگویند در کوهستانست .

(۱) مطلع غزل شيخ کمال خجندى ابن است :

وانكهی دزدیده در ما می نگر، گفتم بچشم .

يار گفت از غيرما پوشان نظر، گفتم بچشم

(۲) طوى بمعنى جشن و ضيافت کلان است .

(۳) سراوازشان دایم الله بود : (نسخه تركى) .

۷۱ - مولانا یوسف شاه - کاتب تخلص میکرد؛ و در فن کتابت مردی متعین بود؛ و خود را از زمره طرفامیدانست اما مردی فقیر و خوب بود. این مطلع ازوست : نظم ای جدا گشته که دوری ز بر هم نفسان مادرین شهر بدین روز و تو در شهر کسان . مزارش در شهر هرات است .

۷۲ - خواجه ابواسحق - ولد خواجه مؤید مهینه بود . طالب علم و خوش طبع بود اما بدخوئی و تکبر هم داشت . این مطلع از اوست : مطلع کشید از دست ما صحرای خاور دامن گلها
بصحرای قیامت دست ما و دامن صحرا .

و این بیت را در مرثیه شخصی گفته در مهینه . و قبرش هم در مهینه است در جوار پدرش .

۷۳ - سید کاظمی . مردی خوشباش و سبک روح و طبعش بهزل مایل بوده . و از حضرت پادشاه بنخواجه جهان برسالت رفت و محل آمدن در عراق ماند (۱) و در شیراز فوت شد . در سپاهگیری شهرت تمام داشت . نظمش روان واقع میشود و قصایدش در رنگ قصاید باباسودائی بود . این مطلع ازوست : بیت

صبح از افق چو رایت بیضا بر آورد
آهم علم باوج ثریا بر آورد .
این مطلع هم از اوست : مطلع
شکر خدا که قاضی شهر هری نیم
در سلك آدمی صفتانم خری نیم .

۷۴ - مولانا محمد معمانی . مردی ظریف بود ، و بخدمت اکابر رسیده و منظور نظرها گردیده ، و در زمان بابر میرزا صدر معظم گردیده و بعد از آن در مجلس سلاطین مقبول و مخصوص بود ، و در ایام مکنت خود در شیراز بر سر تربت خواجه حافظ کنبد ساخت ، و بابر میرزا را آنجا ضیافت کرد ، اما یکی از خوش طبعان شیراز بجانبی که نظر میرزا افتد این بیت را نوشته بود :

اگر چه جمله اوقاف شهر غارت کرد
خدایش خیردهاد آنکه این عمارت کرد!

(۱) و در نزد فقیر یکی دو نامه از او آمد : (نسخه ترکی الف و ب)

میرزا خواننده در آن باب بسیار مطایبه کرده اند و من این نقل را از خودش شنیده ام (با فقیر الفتی داشت) و بسیار مرا مشرف میکرد، و در آخر حیات خود همراه کیهیک میرزا که خواهر زاده سلطان حسین میرزا بود بدولت حج مشرف شد، و از آنجا در زمان مراجعت از عالم نقل کرده . بنام (درویش) این معما از اوست :

چون بتابم روی از دشنام دوست عالمی را روی دردشنام اوست (۱)

۷۵ - خواجه خضر شاه استرآبادی (۲) - مردی خوش طبع و خوش معاوره بود، و خط نستعلیق را تقلید مولانا جعفر کرد و نیک نوشت. شعرانی خوب میگفت. در برابر لیلی و مجنون، زید و زینب، مثنوی گفته، و این بیت در توحید از اوست :

ای چهره گشای هر جمیلی نام تو شفای هر علیلی .
(۳) این مطلع هم از اوست :

سایه ات هر جا که افتد از زمین گل برمد
نه گل تنها که سر تا سر گل و شکر دمد .
قبرش در استرآباد روی بروی مسجد جامع است .

۷۶ - مولانا حاجی نجومی - مردی لایبالی و طبعش بهزل مایل بود، هزل آمیز قطعها میگفت، اما این مطلع او خوب افتاده : مطلع
باز عید آمد بیا جانا که قربانت شوم همچو چشم کوسفند کشته حیرانت شوم .
۷۷ - مولانا سعود قمی - از کلانتران آن ولایت است، و در محلی که از عراق بخراسان آمد مثنوی او بیخه و غزلش روان بود، و اکثر ابیاتش رنگین می افتاد. و سلطان صاحبقران تاریخ خود را باو فرمود و او دوازده هزار بیت گفت، و

(۱) اگر روی را در (دش) بگذارند نام اوست که درویش باشد .
(۲) خواجه خضرشاه (در حسن خدونسفه ترکی الف و ب) .
(۳) در زمان فوت بابر میرزا در مشهد غریب و خسته مانده بود، فقیر او را غمخواری کرد صحت یافت، (در دونسفه ترکی)

يوسف وزليخا، و مناظره شمس و قمر، و تيع و قلم نيز گفته و نيك واقع شده .
 اين مطلع از اوست : مطلع

بيتو چون در گريه خوابم ميبرد خواب مي بينم كه آبم ميبرد .
 اين مطلع هم از اوست كه در رقعۀ نوشته بوده : مطلع

مشتاقم و دورم غم جان كاهم از آن است

مشتاق تران دورترند آهم از آن است .

ديوان او در ميان مردم هست، و در شهر هرات فوت شد و مزارش در جوار پير سيصد ساله است .

۷۸ - حافظ ياري (۱) - بغايت خوش طبع و خوش صحبت و شيرين كلام

بود، و بيشتر اوقات تلاوت قرآن مي كرد، و علم قرائت را خوب ميدانست . در باب موعظه و انصاف اين مطلع از اوست كه :

گرم بر سر هزار آيد بلا شايسته آنم

كه هستم بدترين خلق و خود را نيك ميدانم .

در مدرسه اخلاصيه جامه نهاد و مزارش بسر كوجه صفا اتفاق افتاد .

۷۹ - مولانا قنبري - از نشابور بوده، جوهر نظمش مقبول و او در نظم

چالاك، و عامي بود، و ابياش خالي از چاشني نبود . در مدح بابر ميرزا اين مطلع قصيده اوست : مطلع

اين گهر هاين كه در دريای اخضر كرده اند

زين مشاعل آتش خور بين كه چون بر كرده اند .

قبرش در همان ولايتست .

۸۰ - مولانا خسروي - مردی دعوی دار و بزرگ منش و تند خوی بود

و گاهی كه شعر خواست خواند پيش از آن در كلام خود چنان ادائي مي كرد كه

(۱) باری : (نسخه تركی ب) ، باری : (نسخه تركی الف)

کس را مجال دخل نمی ماند، ضرورتاً تحسین بایست کرد، و دیوانش در میان مردم هست. این مطلع ازوست: مطلع

زلزل یار دندانای گرفتم حیاتی یافتم جانی گرفتم.

۸۱ - مولانا نازنینی (۱). سبزواری الاصل بود، طبع دلپذیر داشت، اگر

چه عامی بود اما اشعارش خالی از چاشنی نبود، و با امیر شاهی بسیار صحبت داشته بود، و بغزل گفتن بیشتر میل میکرد. این مطلع ازوست که: بیت

صنوبر تاز خدمتکاری سروت (۲) جدا مانده

شده دیوانه و ژولیده مو سر در هوا مانده.

در استر اباد فوت شد، قبرش آنجاست.

۸۲ - مولانا ولی قلندر - ملازم آستان بابر میرزا بود، خیره و دلیر

و بی حیا بود، اما بید شعری در میان سخن دانان شهرت تمام داشت. در محلی که پیر بداغ میرزا شعرای شهر هرات را به شیراز برده او هم در آن میان بوده. این

مطلعش خوب و نادر واقع شده: مطلع

نیم ملول که کارم نکو نشد بد شد شود شود، نشود گو مشو، چه خواهد شد.

در شیراز فوت شد و قبرش آنجاست. در جواب این مطلع سلطان محمود میرزا

که: مطلع

در گوش ما مکش تو که این لعل نادر است

کین چشم خون گرفته از این دانه پرست.

این مطلع نیز از اوست: مطلع

دریا دلیم و همت ما فارغ از درست کردست ماتهی است ولی چشم ما پرست.

۸۳ - مولانا واله - خالی از آشفتهگی نبود، و از لفظ «برده» در قهر میشد

و اضطراب میکرد، مردم او را از این جهت تشویش میدادند. و وقتیکه بابر میرزا

(۱) در دو نسخه ترکی الف و ب (زینی) ضبط شده

(۲) قدش: (نسخه ترکی)

در مشهد بود قصیده گفت ردیف «آراسته» و بیتی که با اسم مدوح آراسته بود این است: نظم
شاه ابوالقاسم که شد در دور او خوشتر ز خلد

مشهد سلطان علی موسی الرضا آراسته .

۸۴ - مولانا حریمی قلندر - از شهر سمرقند بود، طالب علمی هم داشت

این مطلع ترکی ازوست: ترکی

نیجه بغلای شمع دیک هجر نکدا یاریم کیجه لار

آه کیم گوید وردی داغ انتظاریم کیجه لار

[مصرع آخر چنان گفته است که میر نوشته اما اگر چنین باشد بهترست که:

«آه کیم گوید وردی داغ هجر یاریم کیجه لار» تجنیس میشود و بهترست]

۸۵ - مولانا ترخانی - از اندخود بود، و سپاهی بوده و شعر حضرت

مخدومی نورا که مطلعش این است .

ای زمشکین طره ات بر هر دلی بندی دگر

رشته جانرا بهر موی تو پیوندی دگر .

جواب گفته و این بیت از آن است:

مرغ دل پر کندم و از سینه بریان ساختم

تا کشم پیش سکت هر لحظه پر کندی دگر

و به بند بعضی از مخادیم سمرقند افتاده و ترکی این شعر را گفته:

توشکالی بند ایچر بولدوم اول پری دیوانه سی

کوک سرا فانوس دور اول شمع سن پروانه سی .

۸۶ - مولانا عاشقی (۱) - از شهر هرات بود، و قصیده رایخته میگفت .

و در فرصتی که سلطان ابوسعید میرزا عمارت آق سراي تمام کرد جهت کتابه آن

بشعراي شهر شعر فرمود و او خوب گفت، و این مطلع در تعریف عمارت از اوست: بیت

این منظری که طاق چو ابروی دلبرست
از خاک بر گرفته دارای کشورست .

(۱) مولانا عشقی (در دو نسخه ترکی)

۸۷ - مولانا عبدالوهاب اسفرائینی - مردی ابدالوش و خوش طبع بود، صاحب منصب قضا بسبزواری بود بعد از آن قاضی اسفرائین شد دیگر احتساب استرآباد باورجوع کردند بشعر خود مشهور بود، در جواب دریای ابرار امیر خسرو این مطلع از اوست: مطلع

این کهن اوراق گردون کس زانجم زیورست

کهنه تاریخ بسی شاهان انجم لشکرست.

در استرآباد فوت شد.

۸۸ - خواجه یوسف برهان - از اقربای (۱) تردیک حضرت شیخ الاسلامی شیخ احمد جامی قدس سره بود، و در طریق فقر و فنا سلوک میکرد و رسم تجرد و انقطاع را مسلوک میداشت، و صاحب طریق جمیع اهل طریق بود. بیشتر بشعر خود موسیقی می‌بست و عمل اصفهانرا بدین مطلع خود بسته: مطلع

رسید موسم شادی و ذوق و عیش و طرب اگر کدا بمراددلی رسد چه عجب؟

فقیر در فن موسیقی شاگرد اویم. در جام از عالم رفت و مزارش در حظیره شیخ است.

۸۹ - مولانا مشرقی - از مشاهد بود، و بصنعت کاسه‌گری مشغولی می‌نموده،

درویشی اختیار کرد و بخدمت میر مخدوم علیه‌الرحمه رسید، و از خدمت بسی عزیزان دگر نیز مستفیض گردید. در شکایت روزگار غزلی دارد و این بیت از آن غزلیست. بیت

از چیست سرخ پنجهٔ مرجان پای بط گر خون بجای آب روان نیست در بحار
در هری فوت شد.

۹۰ - مولانا هوائی - برادر (۲) مولانا مشرقی بود. از نقاشی بقدر

وقوف داشت فی‌الجمله کتابت هم میکرد، ظرفا می‌گفتند که اشعار خود را جدول

(۱) از اولاد (نسخه ج)

(۲) انیس مولانا مشرقی بود (نسخه ج)

کشیده و تذهیب کرده بمردم میدهد تا در شهر شهرت یابد، و هر گاه که باو اظهار این معنی میکردند او بخنده و هزل میگذرانید. این مطلع از اوست: مطلع
 بگرد کوی تو با صد نیاز میگردم نگاه میکنم از دور و باز میگردم.
 این مطلع را نیز ازو میخوانند که: مطلع
 زلف بریده را چو کئی تار تار بخش تاری بعاشقان سیه روزگار بخش.
 در شهر هرات فوت شد و مزارش در خواجه چهل گزیست.

۹۱. مولانا قبولی - مردی فقیر بود، و در بازارچه بیرون درب ملک دکان غزل فروشی داشت. صباحی از آن (محلّه) جمعی نزد فقیر آمدند و گفتند که شب گذشته مولانا قبولی ما را طلبیده وصیت کرد که امشب از عالم میروم و برای تکفین و تجهیز چیزی ندارم، صباح دیوان مرا پیش فلان کس یعنی فقیر برید و باز مرا باو رسانید و التماس نمائید که مرا در گورستان سادات مصرّخ دفن کنند. چون صباح خبر گرفتیم از عالم رفته بود، و ما بجهت وصیت دیوانش را آوردیم و این فقیر بعد از آنکه وصیت او را بجای آورد دیوانش را بگشاد این تخلص بیرون آمد که: بیت
 اگر قبول تو یابم قبولیم ورنه بهر دو کون چومن ناقبول نتوان یافت.

۹۲. مولانا محمد امین - از بلخ بود، و از او بسیار سادگیها ظاهر میشد، اکثر اوقات در حواشی نویسندها میگشت و لفظ «دلبرم» را هفت تجنیس گفته پیش بابر میرزا آورده مستحسن افتاده، و این بیت را که: بیت

ای سیه چشم خطائی مرغ جان را با توانس

وز سیه چشمان دیگر همچو آهو دل برم

میرزا یاد گرفته و دایم میخوانده است و او مباحثات میکرده. مولانا در استرآباد از عالم نقل کرده است.

۹۳. مولانا سعدی - از مشهد بود، و کاسه گری میکرد این مطلع ذوقافیتین

از اوست: مطلع

زبهر قطع هستی حيله از صد جای انگیزم
 که تا يك لحظه با آن دلبر خود رای آمیزم.
 و فقیر را این بیت او از مطلع خوشتر میآید: بیت
 شبی بنشین و چندانی شراب بیحسابم ده
 که بتوانم که تا روز حساب از جای بر خیزم.
 در شهر هرات فوت شد.

۹۴ - مولانا میرارغون - بصنعت خیمه دوزی منسوب بود، و از سایر
 نظمها بمعما بیشتر میل مینمود. این معما باسم «محمود» از اوست: معما
 ای زجام حسن سرخوش سوی مخموری بهین
 زانکه اشک خویش را پیوسته دارد بر جبین.

۹۵ - مولانا صدر کاتب - (۱) مردی آشفته روزگار بود، و بیشتر اوقات
 خود را صرف خدمت اترک میکرد، و اگر لوندئی میسر میشد نه از خط و نه از
 شعر یاد میآورد، و شراب او را چنان مغلوب ساخته بود که بهیچ کار اختیار نداشت
 این مطلع از اوست: مطلع
 هرگز دل مارا بغمی شاد نکردی کشتی دگر آنرا و مرا یاد نکردی.
 در شهر هرات فوت شد.

۹۶ - مولانا ایازی - عجیب دیداری و غریب اطواری داشت. سخنش
 خواه نظم و خواه نثر، قصه مختصر، احوال و اوضاع او را ازین بیت که برای خود
 گفته معلوم میتوان کرد: بیت

چادر شب خود رنگ مکس دیده ایازی نه جامه و نه کُرته و نه موزه نمازی!
 ۹۷ - مولانا انیسی - شاعری کم بضاعت بود، او را بدین متهم میداشتند

که او اشعار مردم را بنام خود میخواند، از آن جمله این مطلع است: بیت

(۱) حیدر کاتب (دو نسخه ترکی)

گرچه میجوید دلم دایم وصال یار را یار میجوید بر غم من دل اغیار را .

این مطلع از هر کس خواه باش محل مضایقه نیست (۱)

۹۸ - مولانا محمد آملی - مردی ظریف و نازک بود ، و بخدمت مولانا

شرف الدین علی یزدی رسیده و منظور نظر گردیده بود ، و طبع او از نظمها بمعما میل داشت . این معما با اسم «نویان» از اوست : معما

نخواهم داد از خوبان کل چهر که خواهانم بمه رویان بی مهر . (۲)

پسرش نیز شاعر است . بمحل خود گفته شود . مدفن مولانا در نسا بورست

۹۹ - درویش نازکی - از آدمی زادگان مالک خراسان است ، و پدرش

مدتی حکومت مشهد کرد اما او بخود ترك سپاهیگری داده بطور درویشی نمردپوشی در مشهد گوشه اختیار کرد (۳) این مطلع ازوست : مطلع

منم که نیست مراجز بجام باده تفاخر بدار ساقی گلچهره کاسهای پرا پر

۱۰۰ - مولانا کوثری - از بخارا بود ، بسیار خوش طبع و خوش صحبت

و شیرین زبان و مقبول بود . گویند روزی در حجره خود طبخ میکرد است ، یکی از موالی درآمد هیمه در زیر دیک نهاده ، مولانا گفته است : بکار مطبخ مدد مکن که شریک میشوی ، این مطلع ازوست : بیت

در خیال پسته خندان آن بادام چشم چشمه خونست چشم ما که دارد نام چشم

در شهر هرات فوت شد و قبرش در خیابان است .

۱۰۱ - سید مسلمی (۴) اسفراینی - ابدالوش جوانی بود ، اما طبع خوب داشت

این مطلع از اوست مطلع

خال او نقد دلم از دیده روشن کشد همچو دزدی کو متاع خانه از روزن کشد

قبرش در اسفراین است .

(۱) در اصل هم چنین است .

(۲) نون نخواهم را میدهد به مه رویان و حروف مهر از مهرویان میرود « نویان » می ماند .

(۳) و بگدائی معاش میگذرانید زهی صاحب دولت ، (نسخه ترکی ج)

(۴) مفلسی : (نسخه بدل)

۱۰۴ - مولانا نظام - مردی طالب علم بود در خانقاه ملك حجره داشت
دایم بمعما مشغولی میکرد. این معما باسم «اسحق» از اوست: معما
سخادان طایر بخشنده دانه که از اقبال دارد آشیانه (۱)
قبرش در خیابانست.

۱۰۳ - مولانا یاری - وزیر زاده بود اما درویش صفت و آزاده. بچشم
او در بلخ ضعفی طاری گشته و نا بیناشد. طبع خوب داشت این مطلع از اوست: مطلع
کسم نشان سر موئی از آن دهان ندهد
چنان بتنگم از این غم که کس نشان ندهد (۲)
قبرش در بلخ است.

۱۰۴ - مولانا محمد مجلد - (۳) از شوخ طبعان خراسان است، اما بهزل
و خیانت میل بسیار داشت و از مردم شهر کم کس مانده است که او بنظم یابه نثر
باو هزل و مطایبه نکرده باشد. این معما باسم «جرده» از اوست: معما
خری بر گشته پالان سوی ده تاخت چرا گاه ده از گاو ان بیرداخت (۴).
قبرش در هری است.

۱۰۵ - مولانا محمد نعمت آبادی - در خدمت پهلوان محمد ابوسعید (۵)
میبود، به پیش نمازی آن بقعه قیام مینمود، و چون همیشه در مجلس پهلوان اهل
شعر و معما حاضر بود او نیز بمعما عشق پیدا کرد. و پهلوان او را بیعضی از نظر فاسفارش
فرمود و در اندک فرصت نیک آموخت و خوب گفت، اما هم در آن ایام او را قضا
رسید (۶). این معما باسم «کاکا» از اوست. معما
آنچه کردی بردل از بیداد گریاد آرمش گویم اربا کوه جانامن بفریاد آرمش.
قبرش در گازر گاه است.

(۱) قطعه از سخا برود واق بال او شود از طرفین «اسحاق» میشود

(۲) در بلخ متوطن بود. (دو نسخه ترکی)

(۳) خواجه احمد مجلد (در دو نسخه ترکی)

(۴) از پالان قطعه میخواهد که چون باده منضم شود «جرده» بیرون آید

(۵) پهلوان محمد کشتی گیر (نسخه ترکی)

(۶) و قبری آن معما ها را گفتم جمع آورند (نسخه ترکی)

۱۰۶ - سید عبدالحق^(۱) استرآبادی - جوانی خوش طبع و خوش محاوره و خوش خلق بود، و در آن محل که قاضی ولایت خوبوشان بصدر زمان برشوت خری داده منصب قضا را گرفت او این قطعه را گفت: قطعه
ز خوچان یکی رفت سوی هرات^(۲) که قاضی شود صدر راضی نمیشد،
برشوت خری داد و قاضی شد آخر اگر خر نمی بود قاضی نمیشد!
قبرش در استرآباد است.

۱۰۷ - مولانا میر قرشی^(۳) - در سمرقند می بود و دکان صحافی داشت و همیشه ظرفا آنجا جمع میامدند، و مولانا خود را استاد آن خیل میدانست. در باب شکایت این مطلع از اوست: مطلع
نیست آئین محبت کردن از یاری گله ورنه میگردم از آن بدعهد بسیاری گله
خطائی تخلص میگرد در سمرقند فوت شد.

۱۰۸ - مولانا جوهری - مشرف صابون خانه سمرقند بود، و عروض را خوب میدانست. و سیرالنبی نظم کرده بود، این بیت از آنجاست: نظم
فلک بسکه درموکبش تاخته بهر ماه نعلی بینداخته.
قبرش در سمرقند است.

۱۰۹ - مولانا خاوری - هم از سمرقند است، و خیاطی میکرد، و طبعش نیک بود، و بدیهه را روان میگفت. ترجیع بندی گفت، بندش این است: بند ترجیع
که بسنکم زنی و گاه بمشت بازی بازی مرا بخواهی کشت.
این مطلع نیز از اوست: مطلع
من که عمری بهوس پیروی دل کردم عمر بگذشت ندانم که چه حاصل کردم.

۱۱۰ - مولانا حلوائی - نیز از سمرقند است. طبعی شگفته داشت. در ایام شباب فوت شد، بجهت آن سخنش کم شهرت گرفت. این مطلع از اوست: مطلع

(۱) عبدالحی: (نسخه ج)

(۲) همی گشت در شهر شخصی زخوجان (نسخه ترکی)

(۳) مولانا میرویس (نسخه الف ترکی)

زاهدا قبله ما ابروی دلداری اولی تو و مسجد که ترا روی بدیوار اولی .
قبرش در سمرقند است .

۱۱۱ - مولانا ریاضی - هم از سمرقند بود و در آنجا فوت شد. مردی معجب و متکبر و بدخلق بود. بعضی غزلهایش نیک می افتاد. این مطلع از اوست: مطلع ستاره ایست در گوش آن هلال ابرو ز روی حسن بخورشید میزند پهلو. چون در میان این دو مصرع کاف رابطه می بایست، فقیر باو گفتم که این نوع اگر خوانند بهتر است که:

ز روی حسن در گوش آن هلال ابرو ستاره ایست که با ماه میزند پهلو
از روی انصاف مسلم بایستی داشت جدل بنیاد کرد فقیر ساکت شدم.

۱۱۳ - صفائی - (۱) جوانی ساده بود، اما بصحبت جوانان شغف تمام داشت، و از جمله چیزهایی که منافی طبع ساده او ازو زائیده شده این بیت است: بیت می نماید گاه جولان نعل شبر نکش بچشم چون مه نوکز نظر سازند مردم غایبش .

در سمرقند فوت شد .

۱۱۴ - مولانا بدیعی - (۲) بدیمی تخلص میکرد، و با مولانا صفائی می بود. (۳) اگرچه در اوائل جهت صفرسن در شعر خامی داشت آخر خوب شد، و شهره رات آمد، بسیار صلاحیت کسب کرد، و بواسطه عجبی که داشت شوخ طبعان او را یوسف صفائی میگفتند و او بسیار متغیر میشد، اما مردی خوش صحبت بود. و عروض را نیک میدانست و اکثر صنعت شعری را خوب میگفت. این بیت ازوست: بیت دری (۴) مقصود جویان مجمع البحرین شد صوفی

که بحری در برست از چشمه هر چشم گریانش .

(۱) از اندیجان است: (نسخه ترکی ج)

(۲) مولانا یوسف بدیعی: (نسخه ترکی ج)

(۳) فقیر بجهت تحصیل چون از سمرقند باندجان آمد در آنجا با فقیر میبود: (نسخه الف و ب ترکی)

(۴) در مقصود (نسخه ترکی)

رساله معما نیز نوشت و در آن فن بسیار کارها کرد. با سم «منصور» این معما از اوست: معما
مرا زان شد منور خانه چشم که آمد دوست در کاشانه چشم (۱).
در سرخسی فوت شد و قبرش در خانقاه شیخ لقمان است.

۱۱۴ - مولانا خاتمی - (۲) از خدماتی خواه گوسوئی بود، و درویشی
تمام داشت. این مطلع از اوست: مطلع

نیازمند توئیم ای بناز پرورده ترا زمانه عجب دلنوازی پرورده.

۱۱۵ - مولانا لطفی - ملك الکلام زمان خود بود، و در شعر ترکی و
فارسی نظیر نداشت، اما در نظم ترکی شهرت او بسیار است، و دیوان او مشهور
است، و مطلع متعذر الجواب دارد و از آن جمله: ترکی

نازك لوك ایچره بیلی جه یوق نارکیسوئی

او ز حدینی بیلیم بیلیدین اولتورور قوئی.

یکی دیگر این است که: مطلع

صید ایتمی دلبریم مینی آشفته ساجیدین

سالدی کمند بوی نومه ایکی قولاجیدین.

و (۳) بیشتر قصاید مشکل استادان فارسی گوی را جواب کرد، و در نود و نه سالگی
شعری گفت ردیف آفتاب که شعرای زمان جواب کردند و هیچکدام مطلع را در
برابر نتوانستند گفت و مطلع آن شعر این است: مطلع

ای ز زلف شب مهالت سایه پرور آفتاب

شام زلفت را بجای ماه دربر (۴) آفتاب

(۱) صادرا بچشم تشبیه کرده اند، هرگاه منورخانه چشم شود یعنی صاد در آن در آید «منصور» گردد.

(۲) مولانا خاکی: (نسخه ترکی ج - الف)

(۳) در ترجمه ظفرنامه علاوه بر دو هزار بیت مثنوی دارد: (نسخه الف و ب و ج)

(۴) درخور آفتاب: (نسخه بدل)

در محل رحلت مطلعی گفت و فرصت غزل ساختن نیافت، وصیت کرد که حضرت مخدومی نورا غزل تمام کرده در دیوان نویسند، ایشان نیز وصیت بجای آورده غزل تمام کردند و در دیوان خود ثبت نمودند، مطلع این است: شعر

گر کار دل عاشق با کافر چین افتد
به زانکه بید خوئی بی رحم چنین افتد.
مولانا در ایام جوانی بعد از آنکه تکمیل علوم ظاهر کرد بخدمت مولانا شهاب الدین خیابانی رفته طریق صوفیه مسلوك داشت. قبرش در شهر هراة در ده کنار است.
۱۱۶ - مولانا تقیبنی - (۱) شعر ترکی و فارسی میگفت، و مشربش بلند بود و از ابیات ترکی خود این مطلع را بمباهات تمام میخواند: ترکی

آه کیم جانیمغه یتیم یار نادان ایلکدن
داد و فریاد اول جفاجی افت جان ایلکدن.

اما در فارسی این مطلع او بد واقع نشده است: فارسی
صبحی که دم بمهر نزد يك نفس توئی
نخلی که بر نخورد از او هیچکس توئی.
قبر او در دره دو برادران (۲) است.

۱۱۷ - مولانا اتائی - در قبة الاسلام بلخ بود، و از اولاد اسمعیل اتا بود.
مردی خوش طبع و درویش و منبسط بود، و شعرش در زمان او در میان اترک
ملك شهرت تمام داشت. این مطلع از اوست: ترکی
اول صنم کیم سوقرا غنند ایری دیک والتورور
غایت نازک لوکیدین سوپيله بوئسه بلور.

قبرش در بلخ است.

۱۱۸ - مولانا مقیمی - از شهر هرات بود، و از اصطلاحات صوفیه وقوف

(۱) مولانا تقیبنی: (نسخه الف)، مولانا یقینی: (نسخه ج)

(۲) دره دو برادران: (نسخه الف)

داشت ، چون ترکی گوی بود موافق اصطلاح آن طایفه ترجیع گفت ، بسیارچاشنی دارد ، بندش این است : ترکی

سین سین اصل وجود هر موجود سندن اوزکا^(۱) وجودغنی وجود .

۱۱۹ - مولانا کمال^(۲) - از کوه صاف بود ، نظم ترکی میگفت و شعرش

در میان مردم همان نواحی شهرت دارد . این مطلع ترکی از اوست : ترکی

ایرنینک قولیدور نیشکرای جان بیلی باغلیغ

کل داغی یوز ونک بنده سی دوریما غلیغ .

۱۲۰ - مولانا لطیفی - مولدش معلوم نشد ، اما بسیار طبع شوخ داشته ،

و در صفر سن وفات کرده ، و از او اندک سخنی مانده است . این بیت ترکی از اوست : ترکی

که اقار که تمار لبینک شکری بیزکانیکماس موهیج اقار تماری .

اگرچه ترکانه است اما شوخ طبعی قائل معلوم میشود .

۱۲۱ - مولانا سکاکی - از ماوراءالنهر بود ، و اهل سمرقند باو بسیار

معتقد بودند ، و بی نهایت تعریف می کنند ، اما در محلی که در سمرقند بودم هر چند

تفحص نمودم که از نتایج طبع او چیزی معلوم کنم چنانکه تعریف می کنند پیدا

نشد ، از همه جوابی که عاجز میشدند سخن ایشان این بود که همه ابیات خوب مولانا

لطیفی از اوست که بنام خود کرده است ، اما در ماوراءالنهر امثال این سخنان

مکابره بی مزه بسیار است . این مطلع را بمولانا سکاکی اسناد می کنند : ترکی

نی ناز و بونی شیوه دورای جادو گوزلوك شوخ و شنک

کبک دری طاوس دا ایوق البته بو رفتار دینک .

۱۲۲ - مولانا حاجی سفندی سمرقندی^(۳) - از آدمی زادگان شهر

(۱) وجود آن ند وجود : (نسخه ب)

(۲) مولانا کمالی : (نسخه ب و ج) .

(۳) مولانا میرزا حاجی : (نسخه ترکی)

سهر قند است . اگر در بعضی اوقات از او چیز های غریب سر بر میزند اما این بیت او خوب واقع شده است : ترکی
 او خشانتی قامتینکی صنوبر نه باغبان بیچاره بیلماس ارمیش الفدین تا باغ نی .
 قبرش در ملک اوست .

۱۳۳ - نور سعید بیگ (۱) - از خوارزم بود . قوت و لطافت طبع او [را]
 از اشعارش معلوم میتوان کرد . این مطلع از اوست : مطلع
 ما را درین دیار توئی دلنواز و بس داریم از تو گوشه چشمی نیاز و بس .
 قبرش در مرو در جوار خواجه یوسف همدانی است .

۱۳۴ - پهلوان حسین - دیوانه تخلص میکرد . فی الواقع مردی ابدال و ش
 بود و رندی و نامرادی هم داشت و خالی از لطافت طبع نبود این مطلع از اوست : مطلع
 طوبی مثال سروی و شمشاد قامتی من وصف قامت نوچگویم قیامتی .
 در قرا باغ مقتول شد .

۱۳۵ - مولانا صانعی - از ولایت باخرز بود ، و بیشتر مثنوی میگفت ،
 در تعریف مخدومی (۲) این بیت از مثنوی اوست : مثنوی
 بتو هر که او دعوتی میکند چه دعوی که بی معنشی میکند . (۳)

وزیر بود ، بسبب ظلم و بد نفسی سیاست پادشاه رسید ، قبرش در دیه خودش
 در زره است [این دو بیت نیز از اوست . بیت

تا فراق تو من دلشده را پیش آمد بصد آندوه غم و درد و بلا پیش آمد .
 گر دهد دست که روزی بوصول تورسم با تو گویم که مرابی تو چها پیش آمد . [

۱۳۶ - خواجه مسیب - از صانعی عجیبتر و غریبتر بود ، و از غفلتی که
 داشت بمسلمانان کمر ظلمهای عجب بسته بود که ناگاه از دیوان قضا بیواسطه

(۱) سعید بیگ : (نسخه ترکی) .

(۲) مخدومی نورا : (نسخه ج)

(۳) این بیت در نسخه ج اضافه شده : ترامیوه شیرین و اوراست تلخ - چوسیب سمرقند والوی بلخ

مستوجب سیاست شد و مردم از شر او خلاص شدند، این مطلع ازوست : مطلع
گذشت عمر و زغفلت من آنچه‌ان مستم
که هیچ توبه نکردم که باز نشکستم .

قبرش در خانه اوست .

۱۴۷ - مولانا هلالی (۱) - ندیم شیوه و شیرین کلام بود، این مطلع ترکی
از اوست :

جان و کونکلو منی جفا اوتیغه تندورد نیکیز

ایلاکیم کل بولدوم و من دین کونکول تیندور دینکیز .

قبرش در گورستان خواجه طاق هری است .

۱۴۸ - میرسعید کابلی - خالوی فقیرست (۲)، طبع خوب دارد و بنظم ترکی میل
او بیشتر است . این تجنیس ترکی از اوست : ترکی
ای محب لارتیسا نکیز یازه سیز

کل اباغیدا خماری یازه سیز .

چون مین اولسام تربتیم نینک تاشیغه

کشته پیر شوخ دور دیب یازه سیز

در فتنه ابو سعید میرزا در سرخس شهید شد و قبرش در شهرست .

۱۴۹ - میر محمد علی کابلی - برادر میرسعید کابلی بود، و غربی نخلص
میکرد، جوان خوش محاوره و خوش خلاق و خوش طبع بود، و اکثر سازها را
خوب مینواخت، و خطوط را نیک می‌نوشت، و از علم موسیقی خبردار، و پادشاه
در باره او التفات بسیار داشت . این مطلع ترکی از اوست : ترکی

در دو حالیم دین اگر غافل اگر آگاه سین

هیچ غم بوق کیم من کاسین دلبر و دلخواه سین .

این مطلع فارسی هم از اوست : مطلع

(۱) مولانا بلالی : (نسخه الف)، مولانا بلال : (نسخه ب)، مولانا هلال : (نسخه ج) .

(۲) این عبارت که میرسعید خالوی میرعلیشیر باشد در نسخه (ترکی ب) نیز دیده شد .

چشم بیمار تو هر دم نا توانم میکند
 لعل جانبخش تو جانا قصد جانم میکند.
 در سمرقند بمرتبہ شہادت رسید .

۱۳۰ - درویش بیگ - پسر میرزا علی ایکو تیمور (۱) است. نسبش خود
 باهل علم ظاہر است، درحسب نیز از نسب کم نیست، جوانیست بحسب ونسب آراسته
 و طبعش بحلیہ نظم و خوبی پیراسته . این مطلع ازوست : بیت
 ببین بقبر فقیری کہ کشته ستمست
 کز آتش دل و از ناوک تو اش علمست .

۱۳۱ - میرزا بیگ (۲) - در انسانیت و اخلاق خوش یکانہ خراسان و سمرقند
 بود، و در سپاہی گری سرآمد چابک سواران این ہردو ملک بود، ذہنش از تقود
 معانی غنی و طبعش از این نوع تعریف مستغنی بود . این مطلع ترکی از اوست: ترکی
 کوز دنک نی بلا قرا بولو بتور
 جانمغہ قرا بلا بولوب تور .

ذوقافیتین است و قافیہایش طرزعکس واقع شدہ، جواب گفتن یدش فقیر از محالاست.
 اگر چه بر زبان او امثال این ابیات بسیار میگذشت اما او هرگز پروائی نمیکرد
 و برجائی نمی نوشت، ولی این مطلع او را فقیر تمام کردہ بیادکار دردیوان خود
 نوشتم . مرقدش در سمرقند در مدرسہ امیر احمد حاجی (۳) است .

۱۳۲ - امیر حسین اردشیر (۴) - بدین فقیر بمناہ پدر بود، و در میان ترک
 و تازی ازو تمامتر کسی ندیدم . طبعش در تصوف خوب بود، و در ایام جوانی علم
 ظاہر اکتساب نمود و هر چند سلاطین در حضور تربیت او شدند او اجتناب کرد،
 اما سلطان صاحبقران از غایت لطف بامور سلطنت دخل داد، و تربیت کلی کرد،
 چون بالطبع بجانب فقر میل داشت عاقبت قدم بہمان وادی نہادہ در خدمت مولانا

(۱) درویش بیگ میرزا علی پسر اویکوتیمور : (نسخه ترکی)

(۲) این عبارت در دو نسخه ترکی الف و ج اصانه شدہ : « در میان ابناء جنس مثل او مردی
 نبود حیف و صد حیف کہ در یورش تاشکند ضایع گردید قبرش معلوم نیست . »

(۳) مدرسہ احمد جامی بیگ سلمہ اللہ : (نسخه الف و نسخه ج) .

(۴) سید حسن اردشیر : (نسخه الف و ب و ج)

محمد تبادکانی (۱) چندین اربعین نشست و مقاصد معنوی بسیار حاصل کرد ولی در ایام رندی و ناقش میان رندان خرابات بود، در آن کار کسی بهتر از او قیام ننمود. این قطعه را در آن فرصت گفته بود : قطعه

چه خوش باشد صبحی با دلارام لبالب از قدح در دم کشیدن.
چو غنچه هر دو در یک پیرهن تنگ بهم پیچیدن و در هم کشیدن.
قبرش براه سازرگاه بمیان دوجوی در حظیره پدر اوست .

مجلس سوم

ذکر لطایف مخادیمی کرده است که بعضی را بملازمت رسیده و بشرف
قدوم بعضی از ایشان مشرف میگردیده .

از آنجمله آفتابی که زمان بارای عالم آرایش مباهی و اهل زمانرا شرف
نامتناهی میسرست ، و محیطی که از لطایف طبع گوهر زایش جیب اهل دوران
پر از لؤلؤی مکتون و دُرّ اظهرست ، حضرت مخدومی شیخ الاسلامی :

۱۳۳- مولانا نورالدین عبدالرحمن جامی است که تا جهان باشد نتایج
خاطر انور آن حضرت از جهانیان کم نکرده ، و چون سر و سرور جماعتی که درین
مختصر مذکور میگردد و بهتر و مهتر گروهی که درین رساله محقر^۱ مسطور میشود
آن جناب است ، از نوشتن اسم مبارک ایشان گزیرندیده بدین گستاخی نمود ، و چون
اشعار ایشان سراسر زیبا و دلکش ، و صفحه^۲ خاطر اهل عالم از نظم روح پرور ایشان
مزین و منقش است درین اوراق چند بیتی ثبت کردن مناسب نبود ، درین رباعی
بدعا ختم میکند :

یا رب بو معانی دری ننیك عمانی بودانش و فضل و کهری ننیك کانی
کیم ایلا د نیک انی اهل عالم جانی عالم ایلیکابو جانی توت ارزانی .

[چون ابیات میرا گرچه ترکی است اما قریب الفهم است امثال این رباعی یا بیتی
که باشد فارسی کردن لایق نبود] . (۱)

۱۳۴- امیر شیخ سہیلی - از مردم متعین ممالک خراسان است ، و از
خردی باز آثار طبع و نمودار ذهن ازو ظاهر ، و اخلاق حمیده و معاش پسندیده
از اطوار او باهر بود ، و بخدمت سلطان ابو سعید میرزا اقتاد و ملازم مخصوص
گشت ، و اشعار او شهرت یافت ، و حالا از مدت بیست سال زیاده است که در ملازمت

(۱) در نسخه های ترکی بعد از شرح حال مولانا جامی نام «خواجه محمود تایادی» ذکر شده است ولی از او

سلطان صاحبقران بمناسب رفیع و مراتب اعلیٰ مشرف است، چنانچه بهمه امور مالی و ملکی مشارالیه و معتمد علیه و بر قالیچه امارت ساکن، و بمسند تقرب متمکن است، و بهیچ امر ناملایم منسوب نیست، و درین دولت چنانچه انتظام حالش درجه اجلال یافت احوال نظمش نیز اوج کمال گرفت. این مطلع قصیده عیدیه او خوب واقع شده: مطلع

شکر ای دل که دگر بار بصد زب و جمال
کردن شاهد عید است در آغوش هلال.

این مطلع نیز از اوست. مطلع

دل چو شکسته مران عاشق خسته حال را
سنگ جفا چه میزنی مرغ شکسته بال را
در لیلی و مجنونش در صفت بیماری لیلی این بیت خوبست: شعر
گوی ذقنش ز حال کشته مانده سبب سال کشته.
احیاناً بشعر ترکی میل میکند. این مطلع ازوست: ترکی
زاهد ایلی تسبیح دیب حیران قالور اوباش ارا
رشته جسمیم نی کور سا قطره قطره یاش ارا.

چون از اول حالتا اکنون بدین حقیر التفات و اتحاد دارد اگراز این زیاده تعریف او کرده شود تعریف خود نموده میشود، از این سبب اختصار کرد.

۱۳۵ - مولانا سیفی - از بخارا است و از آنجا آمده، اکثر متداولات رادیده و در اثنای تحصیل بنظم مشغول گردید، و طریق مثل را بغایت خوب گفت، و اشعارش مشهور شد. این مطلع ازوست: بیت

دلا وصف میان نازک جانان من گفتی

نکورفتی (۱) حدیثی از میان جان من گفتی.

و برای اهل صنعت و حرفه نیز لطائف بسیار نظم کرد، و در آن فن مخترع است، و این بیت از آنجمله است: نظم

(۱) نکو گفتی: (نسخه ب)

بت پرداز گرم کو بکسان میسازد هیچ بر حال من خسته نمی پردازد .
رساله معما نیز نوشته . این معما ازوست باسَم « قبول » : معما
بس که دل هر دم بسوی زلف جانان میشود

بادل خود جمع میسازم پریشان می شود (۱) .

مولانا در هشیاری بسیار جوانی بحیا و ادب است ، اما در سرخوشی بهیئت دیگر بلکه
نیم رسوا میشود . در این اوقات بتوبه موفق شد ، امید است که باستقامت نیز موفق شود .
۱۳۶ - مولانا آصفی - پدرش در دیوان وزارت پادشاه زمان مهرزده ، و

طبعش چندانکه تعریف کنند هست ، حافظه اش نیز خوبست اما نه طبع خویش و نه حافظه
خود را کار میفرماید ، و اوقات شریف خود را بر عنائی و خویشتن آرائی میفرساید ،
این نوع صفاتش بسیار است ، اگر شرح کرده شود سخن بطول می انجامد ، ابیات
نیک دارد . این مطلع ازوست که گفته : مطلع

نریخت دردی (۲) می محتسب ز دیر گذشت

رسیده بود بلائی ولی بخیر گذشت .

این مطلع ترکی هم از اوست : ترکی

بویلا لار کو ز دین اول ارام جان دین کور مادیم

ایکی کوزوم دین بماندیغ کور دیم اندین کور مادیم .

باسم « بهمن » این معما ازوست و خوب واقع شده است : معما

ای برُسم سمند توسر های سروران افکنده سروران جهانرا بسرمران (۳) .

انشاء الله براه راست آید . [(۴) در تتبع آن غزل حضرت مخدومی جامی :

خواست هر سو فتنه کوئی فتنه جوی من رسید برسمند ناز ترک تندخوی من رسید .

این مطلع ازوست :

(۱) از دل اولی قلب میخواست و از ثانی واو « خود »

(۲) نریخت درد می و محتسب ز دیر گذشت : (نسخه الف و ب)

(۳) چون بر سر سمند «ها» آورند بعد از آنکه سروران افکنده شود چنانکه سبن و دالش برود

« همن » حاصل گردد و بسرمران جمله را باشد : (حاشیه اصل)

(۴) از اینجا تا آخر شماره ۱۳۶ در هیچیک از نسخه های سه گانه ترکی ملاحظه نشد .

ناز در سر چین در ابرو تندخوی من رسید
 فتنه را سر کرده اینک فتنه جوی من رسید .
 درین غزل بتبع این بیت : شعر
 زاسمان هر سنگ بیدادی که آمد بر زمین
 کرد بخت بد مدد کان بر سبوی من رسید .
 چنین گفته است :
 هر طرف چندین سبوکس دارد این دیر خراب
 زان میان سنگ ملامت بر سبوی من رسید .
 در جواب آن مطلع که : نظم
 مجنون که کوه و دشت پر از خون آل کرد
 هر جا که رفت خانه لیلی خیال کرد .
 این مطلع او بغایت خوب اقتاده است :
 مجنون لباس کبه سیه دید و حال کرد
 گویا یلاس خانه لیلی خیال کرد .
 این مطلع او بغایت مشهور است :
 ما بآئینه برابر نکنیم آن رو را
 حیف باشد که در این دایره داریم او را .
 این مطلع تتبع امیر شاهی کرده :
 بسی خود را در آب دیده چون ماهی وطن دیدم
 که تا قلاب زلفش را بکام خویشتن دیدم .
 مطلع امیر شاهی این است : مطلع
 خوش آتشب کان مه رخسار و زلف پر شکن دیدم
 بهار عارضش را سبزه بر کرد سمن دیدم .
 گویند میر دایم این بیت را میخوانده اند :
 بدین جان بلاکس کس نکر دست آنچه من کردم
 درین چشم سیه رو کس ندید دست آنچه من دیدم . [

۱۴۷ - مولانا بنائی - از اوساط الناس است، و مولدش شهر هرات است و قابلست، اول بتحصیل مشغول شد، ورشد تمام کرد، اما زود برطرف ساخت، بخط عشق پیدا کرد و بانك فرصت نيك نوشت، و بفن موسیقی میل نمود، زود آموخت، و کارهای خوب تصنیف کرد، و در ادوار دو رساله نوشت، اما بواسطه عجب و تکبر در دل مردم مقبول نشد و طریق فقر اختیار کرد و ریاضتها هم کشید، چون بی پیر بود و کار بسر خود کرد فایده باو نرسید، و از طعن مردم در هری توانست بود، به عراق رفت و از آن دیار نیز اخبارش بهمین طور آمد. چون جوان است و مقبل و شکستگی غربت دید امید است که بنفس او هم شکست رسیده باشد. بهر حال این مطلع از اوست: مطلع

بسر مه هر که سیه کرد چشم یار مرا چو چشم یار سیه کرد روزگار مرا

۱۴۸ - مولانا کاهی - از اوبه است، و از خردی مولانا محمد بدخشی تربیت او نمود، تحصیل او بجائی رسید که مولانا از عهده سبق او بیرون نتوانست آمد، تربیت او رجوع بدانشمندان بزرگتر فرمود، چون سعادت مند بود در تحصیل سعی بسیار کرد و حالا طالب علم نیکست، واقعا جوان بتواضع و ادب شد و فی الحقیقه مولانا را فرزند اوست. و این مطلع از اوست:

کسی که او سر و دستار یار من چینه دگر ز باغ چرا دسته سمن چینه .
(۱) این معما هم باسم « نعمان » ازوست . معما

کلی داد از گلستان خودم یار که از برگش تو نام من برون آر.
امید است که زود از مردم متعین شود .

۱۴۹ - مولانا عالم - دانشمند است و بدرس و افاده مشغولی می نماید، طبعش بشعر نیز مایل است دارد. روزی با جماعتی در سر دیوان قضیه به خواجه مجد الدین محمد (۲) عرض کرد، و موافق مدعا عرضه داشت نیز بخواجه داد و خواجه کاغذ مولانا را از هم بکشاد

(۱) و معمارا خوب میگوید: (نسخه ج وب)

(۲) در نسخه های ترکی در متن نام خواجه برده نشده .

و باز درهم پیچید ناخوانده ، و باز جانب مخالفان او را رعایت کرد و مولانا این بیت در آن محل بگفت و شهرت یافت :

کار ما را خواجه مجدالدین محمد هیچ کرد

کاغذ ما را نخواند آنروز و درهم پیچ کرد.

این مطلع هم از اوست :

آیم بسر براهت پیوسته همچو خامه کردی زبهرم از خطای ماه گردنامه .
 [(۱) این مطلع نیز در جواب حضرت مخدومی جامی که :

چیست آن زلف سیه پیش رخس کافروختست

شهر جبریل از برق تجلی سوختست .

ازوست و مخدومی تعریف کرده اند : مطلع

نیست گل گل عارضش کز تاب می افروختست

هر طرف خلقی برویش چشم پر خون دوختست .

این دو مطلع مشهور نیز از اوست : یکی

نالۀ قانون چو من از غمزه جادوی اوست

چون ننالذین همه ییگان که در پهلوی اوست .

دیگری

فکندی ای صابرقع زروی دلستان من نکورفتی غمی برداشتی از روی جان من .

این مطلع هم ازوست :

از وفاگران کمان ابرو نشانی داشتی گوشه چشمی بحال ناتوانی داشتی .

۱۳۰ - مولانا حسین شاه . (۲) از شعرای قدیم است (۳) ، و از زمان شاه رخ

سلطان تابدین فرخنده زمان برای اکثر سلاطین و اکابر هم مدح و هم مرثیه دارد .

این مطلع از اوست :

(۱) در نسخه های ترکی مطالب بعد تا شماره ۱۴۰ دیده نشد .

(۲) حسن شاه : (نسخه های ترکی) .

(۳) قدیم خراسانست : (نسخه های ترکی)

از لبث يك سخن نخواهم گفت سخنى زان دهن نخواهم گفت .
 ندیم شیوه و طبعش بهزل مایاست ، و در هزل بسیار مشهورست ، از آنجمله برای
مطهر عودی که خر او را جهت نتاج نیک بر خر خود جهانیده باو زر میدادند این
 قطعه را گفت : قطعه

مطهر هست اسم بی مسما نجس را کی مطهر میتوان گفت .
 خرس بر خر جهداوزر ستاند پس او را کیدی^(۱) خر میتوان گفت .

۱۴۱ - مولانا شامی . (۲) از دامغان است . بسیار تحصیل کرد و متداولات
 را مکرر گذرانید ، اما در اسامی موالی در نیامد ، بعد از آن بطلب مشغول شد و اکثر
 کتب معتبر را دید ، در آن هم بسلك اطبا نییوست . شعر را نیک میگفت ولیکن
 املی نداشت که شعر خود را بنویسد ، بهر تقدیر این مطلع از اوست و خوب
 واقع شده : مطلع

دیده را گفتم که در رویش بگستاخی مین

گفت گستاخی نباشد عین مشتاقی است این .

۱۴۲ - مولانا عبدالله هاتقی . (۳) در خدمت مخدومی نورانی باشد ، بلکه
 از خویشان نزدیک است ، و از سایر اصناف شعر بمنتوی مایلتر است ، اگر چه در اوایل
 از حیثیت جوانی که شعبه ایست از جنون ناملایمی داشت حالا اوقاتش مضبوط
 و مقولاتش مربوط معلوم میشود و بجای ناز نیاز ، و در مقابلۀ برودت سوز و گداز
 جلوه میدهد ، و درین تاریخ که این رساله نوشته میشد از خمسه جواب لیلی و
 مجنون و خسرو شیرین و هفت پیکر گفته بود و در مقابلۀ سکندر نامه بنظم
 ظفر نامه اشتغال مینمود . شعرش در میان مردم مشهور و رواجش نامقدور است .
 در نعت این بیت از اوست : نعت

(۱) در همه نسخه ها کیدی است (۲)

(۲) سامی (نسخه ترکی الف) .

(۳) در نسخه های ترکی کلمه « هاتقی » نیست .

نبوت را توئی آن نامه در مشت که از تعظیم دارد مهر بر پشت .
در تعریف جنگ این بیت اورا هم میخوانند : وله
فتاده در آن پهن دشت درشت سرنا تراشیده چون خارپشت .

۱۴۳ - مولانا درویش - میگویند سفیه و بذربان است ، و بعضی عزیزان را
هجوهای بد کرده است ، از او عجب نباشد چرا که هر چند گویند طبعش جانب بدی نیک
میرود ، فقیر از او آشتکیها دیدم ، از هجو چیزی ظاهر نساخت ، و در سایر نظمها بکنوع
طبع دارد . این مطلع از اوست : مطلع
آنکه از ابروی او دیدم عیدائری رفت سالی که از آن ماه نیامد خبری .
[آنچه حضرت میردرفسهاست و بدزبانی مشارالیه گفته صد چندان است اما مردم اورا
باین مطلع درویشانه معاف میدارند : مطلع
الهی شیوه روزی کن ایمن نفس سگ آسارا

که از درهای دوتان بهر نان فارغ کند ما را .]

۱۴۴ - مولانا خرمی - از آدمی زادگان شهر هرات است ، اما از آدمی گری
اثری درو نیست ، و بسبب بد مزاجیهای خود در شهر نتوانست بود ، به عراق رفت و از آنجا
عزیمت مکه و مدینه و بیت المقدس کرد ، و در آن ممالک پیاده بزیارت اکثر انبیاء
و مشایخ رسید ، بلکه دو بار بدین دولت و سعادت مشرف و سرافراز گردید ، اما بواسطه
بی دولتی که در ذات او بود چون باز آمد از اول بدبختی و بدفعلی بیشتر می نمود ،
القصه از مداحی اوزبان قاصر و عقل عاجز است . با وجود همه طرفکیها شعر نیز
میگوید و درین فن کسی را پسند نمی کند . این مطلع از اوست : مطلع
آوازه رخ گل تا باز بر نیامد در بوستان ز بلبل آواز بر نیامد .

۱۴۵ - سید قراضه - (۱) از شیراز است ، و در صورت طالب علمی بخراسان
آمد ، و بغایت نامراد و واجب الرعایه نمود ، و این فقیر بعزیزان سفارش کرده در شفقت
او کوشید ، چندانکه ممکن و مقدور بود ، و در اندک فرصت چیزهای غریب از او

(۱) سید محمد قراضه (نسخه ج) :

سربرزد، بدانجا رسید که نتوانست معاش کند و رخت بد معاشی بسمرقند کشید، چنان معلوم شد که آنجا هم بصد خوبی آنست که اینجا بود، کارهای او زیاده از آن است که شرح توان کرد. این مطلع از اوست: مطلع
دگر آن فصل شد کز لاله شمع بزم درگیرد

کل رعنا شراب لاله کون در جام زر گیرد.

[مولانا غیاث‌الدین ^{صنعی} که شرح احوال او مجلس نهم گفته خواهد شد گفت

این مطلع را چنین خوانند خوبترست: مطلع

رسید آندم که بلبل در چمن مستی ز سر گیرد

کل رعنا شراب لاله کون در جام زر گیرد.]

۱۴۶ - سید قطب - از سمرقند... سید قراضه است بلکه بیشتر... در آنجا

فسادی بوجود آورد... بسی زحمت کشید تا به بند... گریخت، می‌لش بمعمی بود...

خالقم و احد بود الله اکبر - زان مرید احوال آمد کور و کر. صلاحیت او ازین معما.. (۱)

۱۴۷ - مولانا قبولی - (۲) از ولایت لرشیز بود، و مردی ندیم شیوه و

حکمت شعار بود، و در مجالس بمثال و نظیر آوردن نظیر و مثال نداشت. این مطلع از اوست:

محتسب میگفت (۳) دی از روی حال باده ارزان شد کجائی زر حلال.

۱۴۸ - مولانا شوقی - از ولایت جیچک توست، طبعش خوب و صحبتش

مرغوب است اما دماغش بواسطه مطالعه خفت یافته این مطلع از اوست: مطلع

با غیر دیدمت بنسخن کشت آن مرا لبر اچو بستی از سخن آسود جان مرا.

در اصل از خواهرم است. این مطلع ترکی از او است: ترکی

باریب آواره کونکلوم زلفومک ایچره مبتلاقالدی.

ترحم قبل که سندن باردی وایمدی سنکاقالدی.

۱۴۹ - مولانا ضیا، تبریزی -

مردی بدل نزدیک و شیرین حرکات و مقبول است، و از جهة جثه اش اصحاب را بسط نیز

(۱) در نسخه فارسی سید قطب در حاشیه ثبت شده این مخدوفات که در اثر صحافی است به نقطه نوده شد

(۲) در سه نسخه ترکی مولانا مقبلی ذکر شده.

(۳) می فروشی گفت: (نسخه ج)

میشود، و از تبریز بهرات آمدنش را سبب تحصیل بود، و در اثنای تحصیل شعر مشغولی کرده چیزهای خوب او را روی نمود. این از اوست: مطلع
خوش آن ساعت که آید شوخ من شمشیر کین با او
رقیبان جمله بگریزند و من مانم همین با او.

باسم «خلف» این معمای ترکی از اوست: معما
ای دردکش لاریاده دین خالی بولوبتو ربور نینکیز
تاتونقالی خمخانه دین بیرکوشه بیز بیرکوشه سیز.

۱۵۰ - مولانا خلف تبریزی - از شیخ زادگان النجف است، و در خلق و خلق پسندیده و در فهم و فراست بسرحد کمال رسیده، و بواسطه تحصیل از مولد خود بشهر خراسان آمد و حالا مصاحب سلطان زاده عالمیان بدیع الزمان میرزا است، و باسم «عبدی» این معما از اوست: معما

صد شکر که وصل دوست واقع شد باز سوز دل و آب دیده مانع شد باز.
خورشید بدیع ما اگر غایب بود طالع مددی نمود و طالع شد باز (۱).

۱۵۱ - مولانا محوی - از آدمی زادگان خراسان است، و طبع خوب دارد، و بعضی اوقات خاطر خود را بتحصیل نیز میآرد، اما باز هوی و هوس جوانی و مصاحبت یاران پریشان او را آشفته و بی سر و سامان می سازد. این مطلع از اوست: مطلع

دودی که از دل من در شام غم برآید بر یاد طره او پر پیچ و خم برآید
[این مطلع نیز از اوست: مطلع

ترکیب تن خاکیم از لای شرابست جمعیت ما در قدم باده ناب است.]

۱۵۲ - مولانا فرگسی - از هری است، و بتخلص مذکور نظم میگفت، آنرا بآیتی تبدیل داد، جهت آن پرسیده شد جواب نتوانست گفت، و هر جا که اندک معنی بار یک می بیند بتصرف کردن عادت کرده، انشاء الله چنانکه تغییر تخلص کرد تغییر آن عادت هم کند. این مطلع از اوست: مطلع

(۱) خورشید که همین باشد چون بازطالع شود یعنی بر سر بدیع درآید اسم «عبدی» حصول یابد.

بیاد صفحه رخسار او کز مه فزون آمد کشادم فال مصحف سوره یوسف برون آمد.
[این مطلع ترکی هم از اوست :

جان الور خالی ملاحه دین لب خندانیدا

حین ایمیش کیم تور بولور مزنی توشار توزکانیدا.]

۱۵۳ - مولانا سائلی (۱) - از مردم نیک ملک عراق است ، و در خراسان فضائل بسیار کسب کرد . اول شعر مشغول گردید و آخر بمعما و خط کوشید ، و اکثر سازها را خوب نواخت ، و در موسیقی کارهای نیک ساخت ، هم سلامت نفس دارد و هم استقامت طبع . این مطلع از اوست : مطلع

چنان بصورت آن آفتاب حیرانم که تیغ اگر زندم چشم خود نیوشانم .
[باسم « امان » این معما از اوست : معما

نگارم اشارت بلب میکند اگر دیده نامش طلب میکند.]

۱۵۴ - مولانا جتئی - از خراسان است ، طبعش بد نیست اما بیچاره هم عقل ندارد و هم طالع . این مطلع از اوست : مطلع
بمی خوردن چو ساقی ساغر می را دهن پوشد

چه شد کانرا بسرپوش سواد چشم من پوشد .

۱۵۵ - مولانا انوری - از جانب بلخ است ، و جوانی آشفته مزاج است گاهی سودایش چنان غالب میشود که مزاج او از قانون صحت منحرف میگردد ، و باز بزحمت بسیار علاج می پذیرد این مطلع از اوست : مطلع
ای ز تاب می ترا هر گونه بر رخسار گل

سبزه باغ جمالت اندک و بسیار گل .

۱۵۶ - مولانا قلی . قرشیزی است ، اول در صورت سپاهیان بود و حالا از آن متقاعد شده . این مطلع از اوست : مطلع

عجب نبود ز لطف ارزانکه بنوازی غریبان را

نوازش زانکه رسم و عادت خوبی است خوبان را .

اتفاقاً باین شعر هجو خود کرده که با وجودیکه مزه ندارد قافیه هم معیوب است .
 ۱۵۷- مولانا سرّی (۱) - پسر مولانا علی شهاب الدین است از ولایت قرشیز
 که ذکر لطائف او گذشت ، ابدال صفت جوانی است . این مطلع ازوست : بیت
 بود در دعوی بابریت مه نو تیز و تند

دید چون خورشید رویت کرد خود را کرد و غند .
 ۱۵۸ - میر حاج - سید و طالب علمست ، و طبعش بغایت خوبست ، همانا
 التزام کرده که بیشتر قصیده گوید . این مطلع از اوست : مطلع
 اگر در گوشه غم دور از آن سیمین بدن میرم
 خلل در کار عشق آید همان روزی که من میرم .

۱۵۹ - مولانا فانی - از مشهد است ، جوانی صاحب جمال و ظریف است .
 و با وجود آنکه پدر و مادرش در کاسه گری و نقاشی سرآمد استادان قلمرو خطای
 را بشاگردی قبول ندارند و ایشانرا بغلامی و غلام بچگی قابل و مقبول نمیدانند ،
 چون حسن جمال و حسن خط و حسن کلام او بکمال است هر چه میکند از او
 خوب مینماید . این مطلع ازوست .

چو در دریای (۲) غم دیوانه سان با خود قندچنگم
 گهی در چنگم افتد سنگ و گه سنگ افتد از چنگم .

[این مطلع نیز از اوست :

بخنده نمکین یار در مقابل ما چگونه تازه نکردد جراحت دل ما .]
 ۱۶۰ - مولانا سائلی - از خراشای ولایت جوین است ، و مردی درویش
 و کم سخن است . این مطلع ازوست :
 مرا در دیده تنگ آمد فضای کوه و هامون هم

غم فرهاد من دارم بلای عشق همچون هم .
 ۱۶۱ - مولانا وداعی - از نواحی بلخ است ، و در کسوت نمد پوشان
 میگردد ، اگر چه عامی است اما طبعش از لطافت خالی نیست . این مطلع ازوست : مطلع

(۱) مولانا سرّی : (نسخه ب و ج) مولانا سیری : (نسخه الف)

(۲) چو در صحرای : (نسخه ج)

دلا نتوان حريف اهل تقوى جاودان بودن

برِ دردى كشان هم چند روزى ميتوان بودن .

۱۶۲ - مولانا بقائى (۱) - بكمان گرى مشهورست ، خود را بفن معما شهرت داده ، ولى معمائى كه بكار آيد از او استماع نيفتاد . اين مطلع از اوست : مطلع تا بزلف تو سر در آوردم سر بديوانگى بر آوردم .

۱۶۳ - مولانا مشرفى - فرزند شهر هرات است ، و مشرف قوشخانه ميرزا بود ، و بدان مناسبت مشرفى تخلص ميكند . اين مطلع از اوست :

كوهر اشك نثار ره يارى كردم شادم از عاشقى خويش كه كارى كردم .
۱۶۴ - مولانا اصيلى - از مشهد است ، و در آن شهر حالا شاعر و خوش طبع و متعين اوست ، و خط نستعليق را نيز خوب مينويسد . اين مطلع از اوست :

چو بطفليش بديدم بنمودم اهل دين را

كه شود بلای جانها ، بشما سپردم اين را .

۱۶۵ - مولانا كوثرى - از شهر هرات است ، و از خردى باز قابليت نظم در طبع او هست ، اما مشغولى نمى كند و اين بدولت صحبت خواجه آصفى است . اين مطلع از اوست : بيت

محتسب گر رند باشد دير را در وا كند بهر رندان باده از زير زمين پيدا كند .

۱۶۶ - مولانا هلالى - از مردم ترك است ، و حافظه اش خوبست ، طبعش نيز برابر حافظه او هست ، خيال سبق دارد ، اميد است كه توفيق يابد . اين مطلع از اوست : مطلع

چنان از پا فكنند امروزم آن رفتار و قامت هم

كه فردا بر نخيزم بلكه فرداى قيامت هم .

[ظاهرأ دعای حضرت مير قبول افتاده كه مشار اليه بمدعای خود رسیده . در شعر بهمه اسلوب مهارت تمام پيدا كرد و نادر زمان خود گرديد ، و ديوان جمع ساخت ،

و چند مثنوی گفت، یکی لیلی و مجنون و دیگری شاه و درویش و دیگری

صفات العاشقین. از لیلی و مجنون این دو بیت در تعریف لیلی است: شعر

یا کیزه تنی چو نقره خام نازک بدنی چو مغز بادام.

چشمش زاغی نشسته در باغ ابروی سیاه او پر زاغ.

در کتاب شاه و درویش این بیت در صفت تیر انداختن شاه گفته: نظم

استخوان را اگر نشان کردی تیر را مغز استخوان کردی

در صفات العاشقین در نایبائی و پیرشدن زلیخا در فراق یوسف گوید: مثنوی

غم پیری سمن بر سنبلس ریخت ز آسیم خزان برک گلش ریخت.

سیه بادام او از جور ایام شد از عین سفیدی مغز بادام.

و مثل این ابیات خوب او بسیار است. اما اینها همه هست و آنچه میباید نیست.

[۱۶۷ - مولانا سلامی (۱) - در مسجد جامع هرات خادم گنبد ملکان

است، طبع نیک دارد. این مطلع از اوست: مطلع

این بس از اشک جگر کون ز غمت حاصل من

که بهر قطره کشاید کرهی از دل من.

۱۶۸ - مولانا فارغی - در خانقاه جدیدی میباشد، مردی درویش و ش

و کم سخن است، بعضی اشعارش بد نمی افتد. این مطلع از اوست: مطلع

از بس که آن جفا جو آزار مینماید اندک ترحم او بسیار مینماید.

۱۶۹ - ملا جمشید معمانی - از جمله جوانان خوش طبع است که حالا در

رسیده اند، و کاتب نیکست، و از سایر اصناف شعر طبعش بمعما ملایم ترست، و باسم

«زین» این معما از اوست: معما

چکنم نکت گل را که دماغ من مست

هست خوشبوی ز مشک سر زلفت پیوست.

(۱) از شماره ۱۶۷ مولانا سلامی تا شماره ۱۸۳ شانزده تن از شعرا در نسخه های ترکی

الف و ب و ج ذکر نشده است و از شماره ۱۷۳ تا ۱۸۲ باستانهای مولانا لطفی تخلصهای

شاهران در نسخه لطائف نامه حذف شده که ناچار بدون ذکر تخلص عیناً نقل گردید و محذوف

باقطه نموده شد.

- ۱۷۰ - ملا شهاب - در خانقاه مولانا نظام ميباشد ، خرد سالست ، وبمعما شغل تمام دارد ، و بمعمانی مشهورست . اين معما باسم « جابر » از اوست : معما
 آنان که کنند دیده چون ابربهار بينند درو يقين وصال دلدار .
 دردا که درآب دیده مجروح نومرد بی روی تو ای ماه لقا آخر کار .
- ۱۷۱ - مولانا ابوظالب - از ولايت بدخشان است ، و بواسطه تحصيل بشهر هرات آمد ، در مدرسه فقير سبق ميخواند ، اين معما باسم ... (۱) از اوست : معما
 عاشقانرا دل ز هجرانش بسی فریاد کرد
 تا که آمد از سفر آن ماه و دلها شاد کرد .
- ۱۷۲ - مولانا مشربی - از مشهد است ، و جوانی خوش طبع است . اين مطلع از اوست : مطلع
 ترك من هر که که جا در خانه زين کرده
 خانه زين را چو صورت خانه چين کرده .
 مشارالیه بغایت لابلالی و بی تعین و لوند بود اين مطلع هم از اوست : مطلع
 کهم دل بشکنند که ساغر عشرت ز دست افتد
 مبادا درد مندی را شکستی بر شکست افتد .
- ۱۷۳ - مولانا هم از مشهد است . اين مطلع از اوست : مطلع
 کاش پیوسته بود آينه پيش نظرش تا نظر جانب اغيار نيفتد دگرش .
- ۱۷۴ - مولانا هم از مشهد است ، طبع نيك دارد . اين مطلع از اوست : مطلع
 چگويم حال دل با تندخوی ناز پروردم
 چو آثار محبت ظاهرست از چهره زردم .
- ۱۷۵ - مولانا . . . هم از ظرفای مشهد است ، اين مطلع از اوست : مطلع
 گرچه مجنون ز غم عشق دل پر خون داشت
 ليک حالی که مرا هست کجا مجنون داشت .

(۱) در اصل معدوف است .

۱۷۶ - مولانا . . . هم از مشهد است . این مطلع از اوست : مطلع

خانه دل مهر شد از داغ آن قاتل مرا

تا پس از مردن بماند مهر او در دل مرا .

این بحر و قافیه را آصفی چنین گفته است :

قاتل من چشم می بندد دم بسمل مرا تا بماند حسرت دیدار او در دل مرا

۱۷۷ - مولانا . . . هم از مشهد است ، و خط نستعلیق را نیک می نویسد ،

این مطلع از اوست : مطلع

من ژولیده مو با عقل از آن بیگانگی دارم

که در عشق پری روئی سر دیوانگی دارم .

۱۷۸ - مولانا لطفی - از شعرا و ظرفای نیک مشهد است . این مطلع

او مشهورست : بیت

شد چو مهمان من آن شمع شب افروز امشب

کاش تا صبح قیامت نشود روز امشب .

۱۷۹ - مولانا . . . هم از مشهد است . و با اسم « ابل » این معما

از اوست : معما

مرا مهر مه تا مهربانی نمی گردد جدا از دل زمانی .

۱۸۰ - مولانا . . . از مشهد است ، و در چارده سالگی این معما را گفته ،

و محل تعجب است و معلوم نیست که هرگز مثل این چیزی واقع شده باشد : معما

عاشق گریبان ز کنج هجر در گلخن گریخت

چید هر سو از گل و درهای اشک از چهره ریخت .

۱۸۱ - مولانا . . . از شهر هرات است ، و از محله مرغنی ، و در شعر

و معما طبع او بسیار خوب است . این مطلع از اوست : مطلع

بلاست از تو بدل هر زمان جفای دگر جفا که بر دگری میکنی بلای دگر .

باسم « صفی » این معما از اوست : معما

هر سحر باد دهد بوئی از آن گلزارم من دلسوخته بر باد صبا بیدارم .
 ۱۸۴ . مولانا . . . از خوش طبعان رشید خراسان است . این مطلع
 از اوست : مطلع

کسی که صفحه روی تو در نظر دارد کی از مطالعه خواهد که چشم بردارد [
 ۱۸۴ . مولانا قبولی قندری - بسبب تحصیل بطرف خراسان آمد ،
 مرد فقیریست اما دماغ او خالی از پریشانی نیست . این مطلع از اوست : مطلع
 خانه ای عاقل چه کار آید من دیوانه را
 چون نمیدانم من دیوانه راه خانه را .

۱۸۴ . مولانا جانی - از ولایت جوزجان است ، و اول ریحانی تخلص
 میکرد ، بمناسبت مولدش تخلص جانی داده شد ، يك نوع طبع دارد . این مطلع
 از اوست : مطلع

تا جلوه کرد خط و لب یار سبز و سرخ
 آتش علم زد از دل افکار سبز و سرخ .
 ۱۸۵ . مولانا آفتی - از مشهد است ، و بحلوانگری او را منسوب میدارند .
 این مطلع از اوست : مطلع

خدا کند بخیال تو هر زمانم شاد
 گر از وصال تو کردم جدا خدا نکند .
 ۱۸۶ . مولانا زلالی - از هری است ، و پدرش مرد درویشست و غزل
 فروشی میکند ، چون گاهی از چشمه ذهنش زلال نظم ظاهر میشود زلالی تخلص
 داده شد . این مطلع از اوست : مطلع

لیلی عذاری میرسد دامن کشان در خون من
 دیگر ندانم چون شود حال دل مجنون من .
 [۱۸۷ . مولانا تقیبی (۱) . هر ویست ، و بمناسبت مصاحبت امیر عبد القادر

تقیب تقیبی تخلص کرده ، این مطلع از اوست : مطلع

(۱) در هیچیک از نسخه های ترکی مولانا تقیبی ذکر نشده

دیده ام تا شده از ماه رخ یار جدا دل جدا خون شود و دیده خونبار جدا. [۱۸۸ - مولانا هاشمی (۱) - بکوفتگری مشهور است، طالب علمی هم دارد

و این مطلع از اوست : مطلع

خوشم زانرو که تیرش در دل ناشاد جا دارد

که خواهد بیاد من کرد از خدنگ خود چو بیاد آرد.

۱۸۹ - مولانا صاحب - از ولایت کبود جابه است ، طبع نیک دارد ،

و شطرنج غایبانه را خوب میداند ، اما از جنون چاشنی دارد. این مطلع از اوست :

دوستان تا کی بکوش منعم از رفتن کنید

ترك رفتن چون نخواهم کرد ترك من کنید.

معمار هم خوب میگوید و هم میکشاید. این معما از اوست باسم «پاینده»:

آن شاه حسن از دل مجروح هر کسی بیند سپاه بی سر و پا هر طرف بسی.

۱۹۰ - مولانا مایلی - از ولایت اسفراین است ، او هم از جنون خالی نیست ،

اما طبعش نیکست . این مطلع از اوست :

هست در سینه ز پیکان ستمکاره من جان زدل تنگ وز جان ایندل خونخواره من.

۱۹۱ - مولانا قوسی - هم از اسفراین است ، بسیار قابلیت دارد ، اما لوند

و تندست ، و بسپاهی گری میلی تمام دارد ، و دعوی بهادری نیز میکند ، این مطلع

از اوست : مطلع

چون بر من وقت جانبازی لباس خویشتن پوشد

کسی خواهد که روز مرگ بر تابوت من پوشد.

۱۹۲ - مولانا نوری - بیشتر اوقات در مشهد میباشد ، مردی آشفته روزگار

و لوند است ، این مطلع از اوست : مطلع

دل منو شد از این رو حزین است بلی بی نوائی همیشه چنین است

۱۹۳ - مولانا داعی - در سرخس بر سر مزار شیخ لقمان قدس سره میباشد ،

(۱) میر هاشمی : (نسخه ترکی)

و گاهی بمردم اندك سودا و معامله نیز جهت وجه معاش میکنند. این مطلع ازوست :

جستیم آن دهن را بالای چاه غبغب خندید گفت آن مه جانی که نیست مطلب.

۱۹۴ - مولانا صبحی - بنوا حی اوبه در چشمه کویان میباشد ، و در شعر

بسیار چاشنی دارد . این مطلع از اوست : مطلع

ماه من امشب بنور خویش این کاشانه را

ساز روشن ورنه آتش میزنم این خانه را .

۱۹۵ - مولانا مجنون - از شهداست ، و طبعش درغایت شوخیست ، و چپ

نویس خوش خط مثل او کم بوده است ، بلکه نبوده ، دانش نیز مقبول افتاده .

این مطلع ازوست : مطلع

بوعظ میروم و زار زار میگیرم بدین بهانه ز هجران یار میگیرم .

۱۹۶ - مولانا ملک - از ولایت باخرز است ، و خود را از اولاد ملک زوزن

میخواند ، و ملک بآن مناسبت تخلص میکند ، و آنها که باو مطایبه دارند ملک گاو

نیز میگویند . تا مدت بیست سال نظم برزبان او جاری نشد ، بعد از آن بشعر میل

کرد و اشتغال نمود . این مطلع از اوست : مطلع

صد قصه گر ز لیلی و مجنون روایت است

ما و حدیث عشق تو آنها حکایت است .

[این سه مطلع مشهور نیز از او است : مطلع

در چمن صبح بیوی تو گذاری کردم روی گل دیدم و فریاد هزاری کردم .

آتش زده می عارض آن سرور روان را تا آب دهد دیده صاحب نظران را .

شب فراق تو روز مرا سیه دارد ز روزمن همه کس را خدا نکه دارد .

این بحر و قافیه را که خواجه حافظ گفته که :

« مزرع سبز فلک دیدم و داس مه نو ،

اکثر شعرا تتبع کرده اند ، مولانا بنائی از آن جمله چنین گفته :

- میکنم جامه خود در ره میخانه گرو
که مرا جام می کهنه به از جامه نو.
امیر محمد صالح گفته :
- هرچه داری شب نوروز بمی ساز گرو
غم فردا چه خوری روز نو و روزی نو.
اُمّا مولانا ملک گفته :
- شب عیدم بقدرح کرد اشارت مه نو
من و میخانه دگر جان گرو و جامه گرو.]
- ۱۹۷ - مولانا جلال الدین - از اولاد خواجه علی زین الدین است که
یکی از مردم متعین مشهد است ، در معما چندانکه تعریف کنند هست . این معما
ازوست . معما باسم « احمد » :
- بجانبی که دام را رقیب میخواست
نخواست آمد و روی حبیب میخواست.
- ۱۹۸ - مولانا موسی - خود را بشعر منسوب ساخته ، پیش مردم شعرها
میخواند ، اما نزد آنانکه از احوال او خیر دارند مقررست که طبع خواجه نظم
نیست ، و بدین طایفه زر داده بنام خود شعر میفرماید . این مطلع از جمله آن اشعار
است : مطلع
- جام شراب را سر رندان حباب شد
بسیار سر که در سر جام شراب شد .
- ۱۹۹ - مولانا امینی - پسر محمد علی امین^(۱) است که در مجلس دوم ذکر او
گذشت ، جوانی پسندیده و در نظم طبعش بغایت ملایم است . این مطلع ازوست :
- یار در سلسله ناز و عتابم دارد
باز دیوانگی عشق خرابم دارد .
- ۲۰۰ - مولانا محمد طالب^(۲) - مجنون صفت جوانی است ، طالب علمی
نیز دارد ، اما بشطرنج بازی بسیار مشغوفست ، و گاهی بمعما نیز مشغولی میکند .
این معما ازوست باسم « مجد » :
- ندارم جز دو زلفت یار و غمخوار
مرا بی یار و بی غمخوار مگذار .
- ۲۰۱ - مولانا زیرکی - از خوش طبعان شهرست ، ولی نظمش بمردم
صحرا مناسبت دارد ، همچنانچه درین مطلع :

(۱) رجوع شود به شماره ۹۲

(۲) احمد طالب : (نسخه ترکی ب) ، معمد صاحب : (نسخه ترکی الف)

در راه عشق سنک جفا توشه منست در کوه و دشت لاله جگر گوشه من است.

۴۰۳ - مولانا وحدتی - يك نوع نظمى دارد ، خالى از حالى نيست . اين

مطلع ازوست : بيت

گشته ام بى حال از آن خالى که بر رخسار اوست

آفرين بر صانعى کاین نقطه پرکار اوست .

۴۰۴ - مولانا نازرى - از جانب هروست ، و طبعش غرايب طلب و مشكل

پسنداست . اين مطلع ازوست : مطلع

بسنگ نرم کن ای چرخ استخوان مرا مباد رخنه کند تیغ دلستان مرا .

۴۰۴ - مولانا زمانى - پسر مولانا محمد آملی است که در مجلس دوم ذکر

لطایف او کرده شده (۱) وفائى تخلص میکرد ، از روی التماس بزمانى تغییر داده شد ،

چرا که هم ملازم سلطان بدیع الزمان میرزا بود ، و هم امیر احمد حاجى وفائى

تخلص میکند ، ذکر آنکه بمردم کلان در تخلص شريك شدن مناسب حال او نبود ،

و اشعارش مشهورست ، و دیوان نیز دارد . اين مطلع ازوست و نيك واقع شده : مطلع

بآب دیده هرگز کم نشد سوز دل زارم

مگر از خاک تسکین یابد این آتش که من دارم .

۴۰۵ - مولانا سوسنى (۲) - مردى آزاده و مجرد است ، و قید ندارد ، و اکثر

اوقات در مدرسه مهد عالیہ گوهر شاد بیگم میباشد ، و بى فایده بمردم مصاحبت

نمیکند و تردد زیادتى بخود راه نمیدهد ، امیدست که همه را این دولت نصیب

شود . اين مطلع ازوست :

مجردان که ز قید زمانه آزادند نه صید گشته بدام کسى نه سیادند .

۴۰۶ - مولانا هلاکى - از شهر هرات است ، و از غایت استغنائى که بسبب

فقر دارد بمردم ترك و ارباب جاه اختلاط نمیکند ، و بنا مرادى خود مشغول است ،

و در ملازمت حضرت مخدومى فورا بزیارت مکه نیز مشرف شد ، زهى موفق

بنده که اوست ، گاهى نظم هم میگوید ، اين مطلع ازوست :

(۱) رجوع شود به شماره ۹۸

(۲) مولانا موسى (نسخه الف)

بی غمت دم نمیتوانم زد دم بی غم نمیتوانم زد .
[این مطلع نیز ازوست :

دهن تنک تو و غنچه تر هردو یکی است

اشك كللكون من خون جگر هردو یکیست .]

۴۰۷ - مولانا غباری اسفراینی - اکثر اوقات در سرکار استرآباد و

جوین میباشد ، و مردی فقیرست . این مطلع ازوست :

شب که میافتم بیهلوی سگ آن دلفروز

خواب درچشم نمیآید ز شادی تا بروز .

[این مطلع نیز ازوست که میر ننوشته بود : مطلع

دی چو پیش آمد بره آن دلبر رعنا مرا

من ز شرم او را ندیدم او ز استغنا مرا .]

و خط غبار را خوب مینوشت ، و بدان مناسبت غباری تخلص میکرد ، و در
موسیقی مهارت تمام داشت ، و در آخر عمر خود دیوانه شد ، و با وجود جنون در شد
غزال نقشی بست (۱) و شهرت گرفت . این بیت میان خانه بود : بیت

بی خبر بودم زدی سنگ جفا نا که مرا از برای دیدن خود ساختی آ که مرا .

۴۰۸ - مولانا ریاضی - از ولایت زاوه و محولات خراسان است ، و مردی

مبدل الاحوالست . و قاضی آنجا بود ، و منافی امور قضا از کارها صادر شده معزول
گردید ، و قید و مصادره ها کشید ، و بسی زحمت باو رسید ، گاهی وعظ میگفت
و بر سر منبر شعر خود میخواند و وجد و حال میکرد و میگریست و دست میافشاند .

این مطلع ازوست : مطلع

ملك (۲) شسته بآب خضر اگر دامن من بودی

هنوزم دست دور از دامن جانان من بودی .

[۴۰۹ - مولانا طایری (۳) - از استرآباد است و این مطلع از اوست :

(۱) در اصل چنین است .

(۲) ملك : (نسخه ترکی)

(۳) در سه نسخه ترکی الف و ب و ج و هم چنین در ترجمه اسلامبول از شماره ۲۰۹ تا
شماره ۲۱۶ نام هفت شاعر ذکر نشده است ولی ترجمه هرات اضافه دارد که عیناً درج میشود .

خوشم بعشق گرم روز و روزگاری نیست

مرا به نيك و بد روزگار کاری نیست .

۲۱۰ - سیدحزینی - هم از استرآباد است ، و طبع خوب دارد . این

مطلع ازوست : بیت

وادی هجران که نبود غیر درد و غم درو باخیال او فراغت دارم از عالم درو .

[یوشیده نماند که مشارالیه هیر سید حسن قاضی است که میر بتخلص یاد

کرده ، این نیز از اوست : بیت

توان بهجر تو آسان وداع جان کردن ولی وداع تو آسان نمیتوان کردن .]

۲۱۱ - مولانا مهدی - هم از استرآباد است . این مطلع ازوست :

ساقی نبود بی ادبها عجب از ما ما مردم مستیم نباشد عجب از ما .

۲۱۲ - مولانا طایری - از زیارتگاه است دهی در هرات . این مطلع

ازوست : مطلع

من که درخیل سگات جا معین ساختم از غبار آستانت دنده روشن ساختم .

۲۱۳ - میر قلندر - مردی قلندر و جهان گشته است ، و خالی از فضلی و طبعی

نیست . این مطلع ازوست : مطلع

رخش را ماه گفتم شهری از گفتار من پرشد

زدندانش سخن گفتم دهان من پر از دُر شد .

۲۱۴ - سیدزاده منشی - ملوک وش جوانیست ، طبعش چاشنی دارد . این

مطلع ازوست : مطلع

یار بر حال من اغیار از فغان من گریست

بر من و بر حال من هم دوست هم دشمن گریست .

۲۱۵ - مولانا عاصمی - از آدمی زادگان شهر است ، و طالب علمی دارد ،

نظم نیز میگوید . این مطلع ازوست : مطلع

چون آتشم ز هجر تو بر سر زند علم سازم روان چه شمع ز گرداب دیده نم .]

۴۱۶- مولاناظاهری - از شهر هرات است ، بکفش فروشی مشغول ، و از خردی باز نظم میگفت ، چون بزرگتر شد در طبعش چاشنی ظاهر شد . این مطلع ازوست : مطلع

دل که صد پرگاله شد از چشم جادوی توام

من بیکدل نه بصد دل عاشق روی توام .

[درمحملی که بنده بترتیب فارسی این رساله مشغول بودم ، مشارالیه کتابت میکرد و حالا نیز وجه معاش از این ممر است ، و ازکاتبان شهر هرات است . این مطلع نیز از اوست :

انگشت بهر عشق چو بر ابروان نهاد تیری ز بهر کشتن من در کمان نهاد . [۴۱۷ - مولانا محزون^(۱) - ترکی گوی است ، و در قبه الاسلام بلخ برسر

مزار عکاشه کتابت میکند . این مطلع ازوست : بیت

ماه تابانیم السیتی قیلدی باغرمنی کباب ای ایدی حرارت دین بولو بتور آفتاب . ۴۱۸ - مولانا همدی - مشهدی است ، و بصنعت کاسه گری منسوبست .

این مطلع ازوست : مطلع

بی رخت ماتم غمی دارم ماتمی و چه ماتمی دارم .

۴۱۹ (۲) - از مشهد است ، و بجامه بافی مشغولی مینماید .

این مطلع ازوست :

سرم آن به که زسودای تو در پا باشد چون نبینم سرآنت که سرما باشد .

۴۲۰ - ملاصفاتی^(۳) - از شعرائست که حالا پیدا شده اند . این مطلع ازوست :

بسکه در سر هوس روی تو دارد دیده

پشت [خود] بر من و روی سوی تو دارد دیده .

۴۲۱ - ملاصفای - از شیخ زادگان کوه صاف است ، و در نظم تتبع

خواجه حافظ علیه الرحمه مینماید . این مطلع از اوست : مطلع

(۱) مجنون : (نسخه ترکی الف)

(۲) مولانا همدی ایضاً : (نسخه ترکی ج) ، در دو نسخه الف و ب مولانا نجفی . در ترجمه هرات

تغلس ذکر نشده (۳) صفاتی : (نسخه ب)

ساقيا سر خوشم و باده صافم داری گر کنم سر خوشی آن به که معافم داری.
 ۴۴۲ - مير سعيد (۱) - کويند فغانی تخلص ميکرد، و در مجلدي و نقش بندي
 با وقوف است، واقعاً هنرمندی بی مثل است، اما خيال خوش طمعی او را پريشان
 دارد. اين مطلع از اوست :

دمی وصال تو از عمر جاودان خوشتر بياد وصل تو خوش بودم اين زمان خوشتر.
 ۴۴۳ - مولانا بوعلی - ديوانه وار ميگردد، اگر ديوانه نميبود بوعلی
 تخلص نميکرد. اين مطلع از اوست :

خلقی براه عشق تو آسوده ميروند عاشق منم دگر همه بيهوده ميروند.
 ۴۴۴ - مولانا شیحی - از ولايت طبرس است، مدتی در عراق بود، و در علم
 ادوار صاحب وقوف است، و تصنيف نيك دارد. اين مطلع از اوست : مطلع
 اين نه داغ است که برسینه سوزان من است

مهر عشق است که از مهر تو بر جان من است.

[۴۴۵ - مولانا هراتی (۲) مولدش از تخلص معلومست. اين مطلع از اوست.

فصل بهار و موسم گلها شکفتن است ساقی بيار باده چه حاجت بگفتن است.
 ۴۴۶ - ملا بهشتی - از ولايت حصار است، مرد بدی نيست و طبعش نیز
 نيك است. اين مطلع از اوست : مطلع

در کمند تونه هر بی سرو پا افتادست اين بلائی است که در گردن ما افتادست.

۴۴۷ - مولانا اهلی - از ولايت قرشيز است، و طبعش خالی از چاشنی نيست.

اين مطلع از اوست : مطلع

دوش افغان من از چشم ملایک خواب برد

خرمن مه را ز طوفان سرشکم آب برد.

اين مطلع مخدومی نوراً را تتبع کرده :

(۱) مولانا فغانی، (نسخه الف و ب)

(۲) در سه نسخه الف و ب و ج ترکی مانند ترجمه اسلامبول از شماره ۲۲۵ تا ۲۲۹ ذکر چهار
 شاعر مذکور نيست و نسخه ترجمه هرات علاوه دارد.

سرفکندم در رهت یعنی که خاک پاست این
 بگذری فارغ بمن آخر چه استغناست این ؟
 و از شعرا بسیار مردم گفته اند : از آنجمله مولانا هلالی گفته :
 مردم از درد و نکفتی دردمند ماست این
 دردمندان را نمی‌پرسی ، چه استغناست این !
 اما او دو مطلع گفت و نیک گفت ، یکی این است : مطلع
 میکشم درد و غمت وز چهره ام پیداست این
 برامید آنکه کوئی دردمند ماست این .
 و مطلع دیگرش این است : مطلع
 سرمه چشم مرا گفتی که خاک پاست این
 خاک پای تست اما نور چشم ماست این !]

۴۴۸ - هالانر کسی - نوشته بود که از جانب مرو است ، و جوان فقیرست .

این مطلع ازوست : مطلع

آنها که درد عشق تو دیوانه ساخته مجنون صفت بکوشه ویرانه ساخته .

[بلی مشارالیه جوان فقیرست . اما از مرو نیست اما بملازمت میربدان
 دیار رسیده ، ظاهراً بدین دلیل نوشته که از مرو است . درین اوقات از شیخ زادگان
 ابهر است ، و مردم آنجا با جداد او ارادت تمام دارند ، واقعاً جوان شکسته است ،
 اگر چه پیش از این در وادی لوندی و بی باکی بطایفه اوباش اوقات شریف صرف
 میکرد اما حالا از آن طریق برگشته و از آنچه لایق ارباب سلوک نیست گذشته
 و اکثر ایام او بروزه و نماز میکذرد . این مطلع ازوست : بیت
 هر شب ای دل گفتگوی زلف جانان میکنی

خود پریشانی و ما را هم پریشان میکنی .]

۴۴۹ - مولانا خضری - گویا مملوک کسی بوده خواجه او را آزاد کرده یا او

خواجه را و خواجه وار میکردد . این مطلع از اوست : مطلع

- عمر من بی رخت ای زهره جبین میکند
 حیف از اوقات شریفم که چنین میکند!
- ۳۳۰ - مولانا باطنی (۱) - مرد فقیر و ساده است؛ و در بلخ میباشد؛ و بقدم توکل
 زیارت مکه معظمه مشرف شده این مطلع ازوست :
 بس که داری تنگدل ای غنچه خندان مرا
 جان زدل آمد به تنگ و دل گرفت از جان مرا .
- ۳۳۱ - مولانا فضلی (۲) - از شهر هرات است؛ و در خردی نقاشی میکرد و نظم مکی
 میگفت ، آخر خود را شاعر تصور کرده نقاشی بر طرف کرده شاعر شد . این مطلع
 ازوست : مطلع
 زاهد بیار خرقة و رهن شراب کن بنیاد زهد و خانه تقوی خراب کن .
 ۳۳۲ - مولانا شوخی - (۳) ولد شیخ ابوسعید لاده (۴) است ، گرچه طبع
 نیک نصیب او شده اما از طور پدر نیز بی نصیب نیست . این مطلع ازوست : نظم
 نیست ره پیش سگان او من آواره را تا بدیشان گویم احوال دل بیچاره را .
 ۳۳۳ - مولانا ظاهری - (۵) جوانی درویش است و طبعش خالی از لطافت
 نیست . این مطلع ازوست :
- ساغر باده که جان روشن از آن است مرا موج آن صیقل آئینه جان است مرا .
 تتبع این مطلع خواجه سیفی کرده است : مطلع
 تا شد آ که که باو دل نگران است مرا دگر آن سرور و ان دشمن جانست مرا .
 ۱۳۴ - مولانا خلقی - از شهر هرات است ، و طبعش در نظمها بد نیست .
 این مطلع ازوست :
- ای سرو ناز در دل ما جا نمیکنی جا میکنی ولی بدل ما نمیکنی .
 ۳۳۵ - مولانا نازیبائی - اطوارش وقوت طبع از ابیات او معلوم و این مطلع
 ازوست : مطلع

(۱) مولانا شاطی . (نسخه ج) (۲) مولانا مقبلی - (نسخه ج) (۳) مولانا شوقی - (نسخه ج)
 (۴) لاده بیقل واحد ، شیخ اوحدی گفته : « که هرزن دغا لاده بود - شیر نر هست
 و شیر ماده بود (فرهنگ انجمن ارا) (۵) مولانا ظاهری - (نسخه الف - ب - ج)

قامت شیوه و رفتار چو بنیاد کند سرو را بنده خود سازد و آزاد کند .

۲۳۶- مولانا سعید - مرد سیاه چرده است ، همانا بلامی منسوبست . این

مطلع او برین معنی گواهی میدهد : بیت

غلام خویشتم خواند ماه رخساری سیاه روئی من کرد عاقبت کاری .

۲۳۷- ملا درویش علی شماع - پدرش شمع ریز بوده اما او بطبابت مشغول

است ، و اطبا که مهارتی دارند او را بسیار تعریف میکنند . طبعش نیز خوب است

اما از نظمها بمعما بیشتر توجه دارد . این معما با اسم «ولی» از اوست : معما

هندوی زلف او ز بدکیشی کوش بگرفت و گفت درویشی (۱)

[این مطلع ازوست :

دردمندان را ز صاف می نباشد حاصلی میخورم لای شراب و میشوم مست کلی .]

۲۳۸- مولانا قلاشی - اطوار او بتخلص نسبتی دارد . مردیست قلاش یا بدین

مناسبت این تخلص را اختیار کرده . این مطلع ازوست :

آنکه بر خوبان عالم یادش دارد ترا خواهم از چشم بدمردم نکه دارد ترا .

۲۳۹- مولانا ساداتی - از شعرای مشاهیر ترکی گوید و در زمان بابر میرزا

شعر او شهرت گرفت . این مطلع ترکی ازوست :

آه کیم دیوانه کودل تکلم مبتلا بلدی بنه

بو کونکول نیک ایلکیدن جانغا بلابلدی بنه

این مطلع از اوست :

دلبراسن سیز تیریک لیک بیربلای جان ایمنش

کیم ایننک دردی قاشی ایورا ولوم حیران ایمنش

۲۴۰- مولانا واحدی - ولد مولانا حاجی معرف مشهدی است و هم در آن

دیار میباشد . این مطلع ازوست :

تا ترا طره غنبرشکنی پیدا شد دل آواره ما را وطنی پیدا شد .

(۱) از زلف لام خواسته که چون در «وی» شود «ولی» حاصل کرده

۲۴۱- قاضی زاده - جوانی خوش طبع است و مثنوی را خوب میگوید.

این مطلع ازوست :

که گوید برسریر ملک خوبی پادشاهی را

که بر در ناله زاریست مسکین داد خواهی را.

[این سه بیت نیز در وصف قلعه ملک خوافی ازوست : مثنوی

یکی خاره سنگی کشیده باوج چو خارای سنگی برآورده موج .

چو البرز هر یاره سنگی برآن سپهر منقش پلنگی بر آن .

مثل گر کسی را در او ره بدی اجل را از او دست کوتاه بدی .

این مطلع هم ازوست :

چولاله با دلی پرداغ حسرت زین چمن رقیم

تو ای شاخ گل رعنا بمان باقی که من رقیم .

۲۴۲- مولانا کوکبی - مناسب فن خود تخلص پیدا کرد . این مطلع

ازوست :

بی رخت هر قطره خون بر سر مژگان مرا

مشعلی باشد فروزان در شب هجران مرا .

۲۴۳- مولانا محتبی - از شعراء نوست . این مطلع ازوست : بیت

- بحر چو روی خود آن ماه در نقاب گرفت

فغان ز شهر برآمد که آفتاب گرفت .

۲۴۴ مولانا شکری - در رنگ مولانا طوسی (۱) مثل میگوید و در آن

اسلوب شعر ذهن او خوب میرود . این مطلع ازوست : مطلع

چون ز خط پرسمت از مشک ختن میگوئی

چند با ما بس زلف سخن میگوئی .

۲۴۵- مولانا حقیری - نیز از شعرائی است که حالا بگوشه میخانه عشق

رسیده و از جام سخنوری جرعه کشیده ، جوانی خوش طبع است و بسیار چاشنی دارد ، و مولدش شهره‌رات است . این مطلع ازوست : مطلع

میروم در گوشه میخانه جا خوش میکنم جام می‌میابم و آنجا فروکش میکنم .

۲۴۶ - مولانا سیری - هم از شعرای تازه‌است و درین رنگ مثل میگوید ،

و هنوز نظم او شهرت نیافته . این مطلع ازوست : مطلع

شدم از یار جدا و بیلا افتادم چه بلا بود که از یار جدا افتادم .

۲۴۷ - مولانا سعد (۱) - مولدش معلوم نیست ، اما در طبعش بسیار خیال

انگیزی هست . این ازوست : مطلع

برک کدل نیست که افتاده بطرف چمن است

پنبه داغ دل بلبل خونین کفن است .

۲۴۸ - خواجه کلان بزاز - از مردم شهره‌رات است . این مطلع ازوست :

انجم مشمر آنکه درین گنبد خضراست کز بهر تماشای رخت دیده حورا است .

۲۴۹ - خواجه منصور - از ولایت جرجان است ، از قوم بتکچی است .

فی الواقع که در میان آن مردم کسی از او بهتر نیست و طبعش بغایت خوبست .

این مطلع ازوست :

پرده لاله نهی دیدم و آغشته بخون یادم آمد که مرا رفته دل از دست برون .

۲۵۰ - سلطان محمود (۲) - ولد خواجه شمس‌الدین بتکچی است ، و بخواجه

منصور خوشی دارد ، و در علم نجوم بسیار صاحب وقوف است . این مطلع ازوست :

شد روزگار من سیه از هجر یار من کس را مباد روز من و روزگار من ،

۲۵۱ - مولانا نظام - از استرآباد است ، و قصیده را خوب میگوید . این

مطلع قصیده بهاریه ازوست : مطلع

باز گلزار خط از سبزه تر پیدا کرد کارستان جهان رنگ دگر پیدا کرد .

(۱) سمید : (نسخه الف)

(۲) خواجه سلطان محمود : (نسخه الف)

۴۵۲- مولانا یاری - هم از استرآباد است ، و در طبع چاشنی تمام دارد .

این مطلع ازوست :

نخواهم پیش مردم دیده بردیدار یار افتد

چو پیش آید نظر بر روی او بی اختیار افتد .

۴۵۳- مولانا دائمی - از استرآباد است . این مطلع ازوست :

آن پری را که ز کلبه ک قبا در بر اوست هر طرف بند قبانست که بال و پراوست .

۴۵۴- باباشوریده - بقصیده خوانی مشهورست ، و با اکثر خوش طبعان

مصاحبت دارد ، و طبعش نیک است ، و در باب پیری این بیت از مثنوی اوست :

قدم شد چون کمان و عمر شد شست جوانی همچو تیر از شست من جست .

۴۵۵- مولانا صوفی - نیز استرآبادی است ، طبع خوب دارد و انشای او هم

نیک است . این مطلع ازوست :

نیست در هجر توام ضعف ز بیماری دل ترسم آشفته شود طبع تو از زاری دل .

۴۵۶- مولانا حمید گل - پسر مولانا عبداوهاب است ، خالی از طبعی

نیست ، اما مرد دیوانه و خا کسار است . این مطلع ازوست :

شب خاک تیره بستر ما بیدلان بس است چادر شب کشیده ما آسمان بس است .

۴۵۷- مولانا بهشتی^(۱) - برادر مولانا حمید است ، اما نه در طبع و نه

در اطوار با او مناسبتی دارد . این مطلع ازوست :

شمع امشب ترك دعوی بارخ آناه کن تیره کردی مجلس ما را سخن کوتاه کن .

۴۵۸- مولانا فغانی - خویش نزدیک خواجه افضل است ، و طبع یا کیزه

دارد . این مطلع ازوست :

هر که چون صورت چین دیده بروی تو کشاد

چشم دیگر ز تماشای تو بر هم نهاد .

[معلوم شد که خواجه میر مست که میر درین نسخه بتخلص یاد کرده

(۱) در دو نسخه الف و ب ذکر مولانا بهشتی نشده .

فی الواقع ذوفنون عالم است ، و اشعار خوب دارد ، و در ماده تاریخ پیدا کردن مثل او کم است ، اول **فغانی** تخلص میکرد ، درین اوقات ضیا تخلص میکند . این دو بیت در تاریخ فوت **میر محمد یوسف ازوست** :

چون میر محمد شرف آل عبا از دیر فنا شد بسوی دار بقا
تاریخ شهادتش رقم کرد قضا واللّٰه شهید هو یحیی الموتی .
هنر دیگرش آنکه همه دروغ بد میگویند و او نیک میگوید . قصیده
ردیف « دروغ » گفته . این مطلع آن قصیده است :

زهی جمال تو مرآت بی صفای دروغ دلت سیاه چو آئینه از جلای دروغ .
این مطلع نیز ازوست : مطلع

مردم ز هجر و باز مرا چشم تر هنوز یعنی نکرده ام ز تو قطع نظر هنوز .
۴۵۹- مولانا شراری - از استرآباد است ، و رنگش بسرحی باخکرماند ،
ظاهراً بهمان مناسبت این تخلص اختیار کرده . این مطلع ازوست : مطلع

ندارم بیشتر زین طاقت بیمهری جانان خدا یا با من آن نامهربانرا مهربان گردان .
۴۶۰- فدائی تبریزی (۱) - سید زاده ایست ، و همراه پدر بزیارت مکه
مشرف شده ، و ظاهرش صفای تمام دارد و طبعش نیز خالی از صفائی نیست . این
مطلع ازوست : مطلع

همیشه روی بدیوار بود مجنون را که از رقیب پیوشد سرشک گلگونرا .
۴۶۱- مولانا محرمی (۲) - از مردم متعین استرآباد است ، و عمّ خواجه
منصور است ، طالب علمی دارد و جوان فقیر است ، این مطلع ازوست :

مدام واعظ ما منع باده نوش کند چه خوش بود که دمی در کشد خموش کند .
۴۶۲- مولانا عیانی - هم از استرآباد است ، و طبعش بسیار تصرف دارد
و کیفیت تمام معلوم میشود ازین مطلع او :

(۱) در نوشته الف و ب کلمه تبریزی ندارد ، فدائی استرآبادی: (نسخه ج)

(۲) مولانا معوی: (نسخه ترکی الف)

دوسر از لای ته خم هوسی هست مرا بنخت بدبین که بآنهم نرسد دست مرا .
۴۶۳ - مولانا وافی (۱) - عطار است و فرزند شهر هرات است ، و در بیرون
 درب خوش می باشد ، و بملازمت آستان صاحبقران میرسد . این مطلع ازوست : مطلع
 آن چشمه حیات که یابند جان ازو جز آب حسرتم نبود در دهان ازو .
۴۶۴ - سید خنجر - از جیجکتو است ، و برای تحصیل بشهر هرات آمد ، زود
 ترك کرده و روی بملازمت نهاد ، این مطلع ازوست :

جدا ز یار بجز درد اشتیاق ندارم اجل بیا که دگر طاقت فراق ندارم .
۴۶۵ - مولانا زاری - از خوش طبعان تازه است ، و این مطلع از او است :
 چوسیل اشک ز چشم پر آب می آید دو دیده بر سر آن چون حباب می آید .
۴۶۶ - مولانا میرعلی - در مدرسه حضرت مخدومی فوراً ملازمست . و این
 مطلع ازوست :

مرا بی سرو قدش باشد ای دل بجان هر لحظه تیر هجر حاصل .
۴۶۷ - پهلوان کاتب - هم اشعار و مصنفات آن حضرت را کتابت میکند
 و این مطلع ازوست :

عیدست و مرا بی مه خود خرمی نیست
 خلقی همه در شادی و چون من غمی نیست .
۴۶۸ - مولانا ناظری - از مشهد مقدس است ، و جوان بفهم است ، و در
 ذهن تصرف تمام دارد . این مطلع ازوست :

میشود در قهر اگر خود را کشم از بهر او
 و چه قهرست این که خود را میکشم از قهر او .
۴۶۹ - مولانا ذاتی - از جمله خوش طبعانی است . که نویدها شده اند ، این
 مطلع ازوست :

نی گرچه دم ز زمزمه زیر و بم زند در پیش ناله ام نتواند که دم زند .
 (۱) والهی : (نسخه ج) والهی : (نسخه الف) .

مجلس چهارم

ذکر فضلا کرده که بشعر مباهی نبوده اند و از ایشان در لباس لطائف ظاهر
میشده و از آنجمله:

۴۷۰ - پهلوان محمدابوسعید است که بانواع فضل و کمال آراسته ، و بعلم
ادوار و موسیقی بلکه بجمیع فنون پیراسته ، بتخصیص در فن کشتی که تا فلک
لاجوردی برطل نقره ماه از سرچشمه خورشید میدان عرصه خاک را آب میزند ،
مثل او کسی قدم در معرکه سرویا برهنگان ننهاده ، و تا لوای فرزانیکی بمهجه
نصر من الله و فتح قریب افراخته ، هرکرا که بر سر میدان دعوی او آمده اند ،
انداخته و نیفتاده . چون کمالات پهلوان عالم اظهر من الشمس بر همه عالمیان واضح
است زیادت گستاخی نرفت ، این مطلع ازوست : مطلع

گفتش در عالم عشق توکارم باغمست گفت خندان زیر لبم نیست کار عالست . (۱)

[حضرت میرلطایف پهلوان را علیحده رساله نوشته ، بدان جهت درین اوراق
باختصار کوشید . از آنجمله یکی آن است که پیش از ایام جمعیت و حضور در بقعه
پریشان و بیحضور سر بر بالین ضعف داشتم ، هرروز پهلوان بترتیب غذای فقیر قیام
می نمود ، و بدانچه مقدور بود توجه و اهتمام میفرمود ، تا آنکه سپاه امراض از
ملك بدن قدم بیرون نهاد و باز دولت تندرستی که معموری شهرستان وجود است
دست داد ، شبی غزلی ترکی تمام کردم و آن نه بیت بود ، صباح پهلوان تشریف آورد
و از روی شفقت دست مرحمت بر سرو پای فقیر رسانیده کمال التفات ظاهر کرد ، بعد از آن
برسبیل کسب هوا بیرون رفت و باز آمده بر جای خود نشست ، خواستم که غزلی که

(۱) در نسخهای ترکی آمده است :

زمانی که فقیر در استرآباد بودم این رباعی را بخدمت پهلوان ایراد کردم :

در صومعه و میکده با یاد تویم
یعنی که یتیم نعمت آباد تویم

در کبه و در دیر بارشاد تویم
ذاکر سحر و شام باوراد تویم

و پهلوان این رباعی را در جواب گفت :

دایم بدعا گوئی و با یاد تویم
مردیم و خراب استرآباد تویم

ای میر تو پیروما بارشاد تویم
این شهر بتوخوش است و ما باتوخوشیم

شب گذشته گفته شده بود بخدمت پهلوان بگذرانم، بخود اندیشه کردم که اول باعشی برانگیزم بعد از آن برو خوانم، پس بدان سبب از پهلوان پرسیدم که مدت مدید است که از کارهای شما چیزی استماع نیفناد، درین اوقات هر چه واقع شده باشد التفات نمایند که خاطر مشتاق است، جواب گفت که درین روزها بیک غزل امیر سید نسیمی صوتی بسته شده و از اشاقان خود که همزبان او بودند یک دوئی را طلب کرد و بنیاد کرد، مصرع اول غزل فقیر بود، هنوز بکسی نخوانده بودم، گفتم توارد واقع شده باشد، مصرع دوم را که خواند هم از فقیر بود، تعجب کردم که یک مطلع توارد واقع شده باشد، بسیار غریب است، القصه غزل را تمام کرد و بنوائی که رسید نسیمی خواند بغایت متغیر و متاثر شدم، چون دیگر مجال سخن نماند از ممر شعر سکوت ورزیدم و در تحسین کار او کوشیدم، بعد از ساعتی ظاهر ساخت که غزل از شماست، بنده در محل خادمی از جیب شما بیرون آورده یاد گرفتم و صوت بستم. غرض از این حدیث آنست که هر چند صفت پهلوان کنند زیاده از آن است، و مطلع آن غزل این است: مطلع ترکی

مریقان باقسام گوزمکان اول قویاش دین نور ایرور

برساری سالسام نظر اول آی منکا منظور ایرور.

در معما چنان بود که از بیتی که شاعر قصد معما نکرده او اسم استخراج میکرد، مثل این مطلع خواجه حافظ که اسم «علی» استخراج کرده است:

الا یا ایها الساقی ادرکنا ساونا ولها

که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکلمها (۱).

وازین مطلع «امین» بیرون آورده است:

حالیا مصلحت وقت در آن می بینم

که کشم رخت بمیخانه و خوش بنشینم (۲).

وازین بیت اسم «تقی» استخراج کرده:

(۱) از اول هشق «ع» را گرفته از ولی «ل» و «ی» را گرفته و علی استخراج کرده.

(۲) اگر «می» را در «ان» بگذارند «امین» استخراج شود.

کنج زر گر نبود کنج قناعت باقی است آنکه آن دادبشاهان بگدایان این داد^(۱).
 از این مطلع «شجاع» بیرون آورده :
 درخت دوستی بنشان که کام دل ببار آرد نهال دشمنی بر کن که رنج بیشمار آرد .
 چون مذکور شد که در ذکر پهلوان رساله علیحده نوشته اند زیاده از این محل سخن نیست .

۴۷۱ - سید سر برهنه - از سادات واجب الاحترام ممالک ترکستان است ،
 و مردی خوش طبع و خوش صحبت و شیرین کلام و فصیح بیانت ، مدتی در خراسان
 برمسند صدارت متمکن شده آخر از علوهت باخته بار خود ترک آن منصب کرد ، و در
 ایام جوانی به اقل کنگر تعلق پیدا کرد و از طریق صلاح و عافیت عنان تافته بازگردید
 و پیش صلوات جوان شد (؟) و این رباعی را گفت : رباعی

آنان که پرستنده خورشید و مهند از چشم تو در آرزوی یک نکهند .
 کنگر ا گر این است که من میبینم خوبان دگر بتنکک تعلیم کهند .

۴۷۲ - مولانا برهان الدین عطاء الله رازی - از بزرگ زادگان شهر
 هرات است . جوانی دانشمندست ، و بنام بابر میرزا رساله معما نوشته موسوم
 بجواهر الاسماء ، این معما که از او «شاه بابر» حاصل میشود از آن رساله است . معما
 پس از بهار جوانی کشیم آه بحسرت خزان عمر چو آخر رسید از پی غارت^(۲) .
 وقتی که پادشاه [بفقیر] مهر داده مولانا تاریخی گفت که اصل مصراعش اینست که :
 «تاریختن این بود که علیشیر مهرزد» (و آن در شعبان سنه ۸۷۶ بوده) ، از غرائب
 اتفاقاتست که وقتی که مهر بمیرد رویش علی داده اند [برادر میر علیشیر است]
 خودش را هم این ترکیب بخاطر رسیده : « درویش علی مهرزد » و ده سال تفاوتست .
 و مولانا در مدرسه شاهرخ میرزا بمدرسی مشغول بوده .

۴۷۳ - مولانا کمال الدین مسعود - از شیروان است و بجهت افاده و
 استفاده بخراسان آمد و در مدرسه مهد عالیله گوهر شاد بیگم می باشد ، و هر روز
 (۳) کنج قناعت که «ت» است چون با «تی» جمع شود «تی» گردد .
 (۲) از جوانی کلمه شهاب گرفته و بهار آن ش است که پس از آن چون «آه» واقع شود
 «شاه» بیرون آید ، و از آخر خزان عمر «ر» گرفته و با «ب» باب «شباب جمع کرده
 و «بابر» شده است .

صد طالب علم نيك بيشتر از وضع ميگيرند بلکه اين طايفه به شق درس او کربت و غربت اختيار مينمايند، و رياضت سفر و دغدغه مراحل و منازل پرخطر بخود راه داده بملازمت او ميآيند. اين مطلع ازوست :

بسوز سينه مستان برقت مي ناب ، که نيست سوز مراسم سازگار غير شراب .
[هم از مولانا منقول است که : «ملاشدن آسانست ، آدمي شدن دشوار» .]

۲۷۴ - مير عطاء الله - از نيشابور است ، و از آنجا براي تحصيل علم بشهر آمد و خوب شد بمرتبه که زياده بر آن ممکن نبود باوجود دانشمندی در شعر و معما و صنايع مهارت تمام يافت ، و رساله نوشته در صنعت مقلوب مستوي . اين بيت از آنجاست :

شکر دهنا غمی نداريد دير آ دني مغانه درکش .

۲۷۵ - حافظ شربتي - از مردم متعين خراسان است ، و در خوش طبعی فريد زمان ويگانه دوران بوده . گويند روزی باهر ميرزا از جانب خيابان نشاء ناك ميآمده و حافظ قرابه پر شراب داشته ، اتفاقاً مولانا زاده ابهری که مفتی زمان بوده و او نيز بقدر کيفیتی در سر داشته چنانکه ميرزا و حافظ هر دو برين معنی حاضر شده اند ، ميرزا بحافظ فرموده که فرود آي و کاسه بدار ، حافظ فرود آمده و کاسه از مولانا زاده ابتدا کرده و اين بيت را خوانده :

در دور پادشاه عطا بخش جرم پوش حافظ قرابه کش شد و مفتی بياله نوش .
ميرزا بحافظ تحسين و احسان و مروت بسيار کرد . و اين معما باسم « الله يار » ازوست :

هر چند که جان و دل در هجر تو افکارست

چون نيك نظر کردم حق بر طرف يار است (۱) .

۲۷۶ - مير مرتاض - از خردی باز بکسب علوم مشغولست ، و در اکثر علوم دانشمند شده ، و روز و شب کارش مطالعه است ، و بواسطه آنکه هميشه بزهد و تقويست و صايم الدهر و قايم الليل است و برياضت توجه تمام دارد ، موالی او

(۱) حق بمعنی «الله» که چون در طرف «يار» قرار گيرد «الله يار» شود .

را میر مرتاض نام نهاده اند، و حالا بدین لقب مشهور است، و در بحث لجاجش بسیار است، مثلاً هر که با او يك مسئله بحث کند تا او را میر ملزم نسازد نمیگذارد بلکه ملزم نیز شده دست از وی نمیدارد، بدین سبب ظرفاً و خوش طبعان او را ولی شلاتین^(۲) نیز مینامند. و بمرتبه حریص شطرنج است که اگر حریفی بدستش افتد از او خلاصی ندارد. القصه مسلم است او را بساط (؟)، این مطلع ازوست: مطلع

تا نیاید سوی دل غیر از خیال دلستان

بر سر ره مردمان چشم گشته دیده بان.

۲۷۷. مولانا حسین واعظ - کاشفی تخلص میکند و از ولایت سبزوار

است، و مدت بیست سالست که در شهر هرات ساکن است، مولانا بغایت ذوفنون و پرکار واقع شده، و کم فنی باشد که او را در آن دخلی نباشد خصوصاً وعظ و انشاء و نجوم که حق اوست و در هر يك از این کارهای مشهور و متمین و قوفی تمام دارد، و از مصنفاتش یکی جواهر التفسیر است که سوره البقره را يك مجلد نوشته که بقطع منصف صد جزو نزدیک است و با وجود این همه خبرکیها، یکی از شوخ طبعان این بیت حافظ را که: مطلع

واعظان کین جلوه در محراب و منبر میکنند

چون بخلوت میروند آن کار دیگر میکنند.

نوشته و بر بالای منبر نهاده مولانا بسیار متغیر شده مطالعه کرده و سخنان خارج مبحث بسیار گفته، و مدتی از این کلال و ملال وعظ نگفت، باز که بر سهو خود اطلاع یافت بر سر کار خود رفت، و از آنجا که عرفان اوست این قدر نمی بایست. این مطلع از اوست:

سبز خطا ز مشك تر غالیه بر سمن مزین

سنبل تاب داده را بر گل و نسترن مزین.

(۲) کذا در نسخه اصل ترکی.

۲۷۸- مولانا معين واعظ - پسر مولانا حاجی محمد فرهی است که از

مشاهیرست ، و او حالا واعظ مقرر شهرست . این مطلع ازوست : مطلع

مگر فصل بهار آمد که عالم سبز و خرم شد

مگر وصل نکار آمد که دل با وصل هدم شد .

۲۷۹- میرخواند - ولد سید خواند شاه است که بزرگ و دانشمند متعین

قبة الاسلام بلخ است . و میر در ایام جوانی تکمیل علوم کرد و حالا با وجود کبرسن

و علو نسب و کثرت حسب که همه موجب انانیت است آن مقدار بی تعینی و فنا

و مشرب دارد که زیاده بر آن متصور نیست ، و در فن انشاء و تاریخ بی مثل است

و حالا از ابتداء آفرینش تا امروز تاریخ جامعی مینویسد که بآن لطافت و خوبی

تاریخ کسی ننوشته (۱) و با وجود آنکه اکثر فضیلت که زیور انسان است دارد گاهی

تعریف مبهوتیت و مسخیت نیز میکند . در تتبع دریای ابرار این بیت او خوب آمده :

هر که دست از آب حیوان شست خضر وقت اوست

و آنکه از ظلمات نفس آمد برون اسکندر است .

۲۸۰- مولانا حمید الدین - خلف مولانا محمد تبادگانی است ، آنچه

کمال درویشی و تعظیم و تواضع و حیا که صفت انسان است ، در ذات او هست ،

و طبعش خوب واقع شده . این مطلع ازوست : مطلع

کهی زخسته دلی یاد میتوان کردن دلی ز بهر خدا شاد میتوان کردن .

۲۸۱- میر کمال الدین حسین - خواهرزاده امیر رفیع الدین حسین

است ، و در خراسان تحصیل علوم کرد و بعراق افتاد ، و سلطان یعقوب او را

اعزاز و اکرام تمام نموده قریه بیابانک را باو داد که مال آن مبلغ صد هزار دینار

بود ، و او بدین همه غنیمت دامن برافشاند و باز رو بدیار خراسان نهاد ، و آنجا

درویشی اختیار کرد ، و در خدمت ارشاد مآبی نورا مطبوع و مقبول شد ، و بمنازل

السائرین خواجه عبدالله انصاری شرح مینویسد . و در محلی که او را شیخ آن

منزل ساخته اند او بنیاد نوشتن کرده و خطبه آنرا بدین آیت ابتدا کرده که : رَبِّ

(۱) اشاره بکتاب تاریخ « روضة الصفا » ست

انزلی منزلاً مبارکاً و انت خیر المنزلین . و دیگر رسائل نیز دارد که هر که مطالعه نماید فضل و کمالات میر را معلوم میکند ، و میر بسیار خوش شکل و خوش طبع و بهمه هنرها آراسته و غیر آنکه خود را به شیخی موسوم ساخت عیب دیگر ندارد . و این مطلع ازوست :

از این باغ جهان آرا چه سان آرم قدم بیرون

که باشد روضه خلد برین باغ ارم بیرون .

۲۸۲ - سید اختیار (۱) - جوانی خوش طبع و خوش طور است ، و در محلی که مولانا نظام الدین بر مسند قضا متمکن بود در محکمه قضا بتحریر سجلات و قبالات و مهمات شرع قیام و اقدام مینمود ، فقه و عربیتش چند آنکه تعریف کنند هست و در کار او هیچگونه عیبی نیست ، در محلی که حوض پای حصار باتمام رسید تاریخ را او گفت : تاریخ

حوضیست که خواهم از صفایش گویم

صد بار دهن بآب حیوان شویم .

هر چند که هست منبعش چشمه خضر

تاریخ وی از ساقی کوثر ، (۲) جویم .

۲۸۳ - ملا محمد بدخشی - از قریه اشکدیش است که در نواحی ولایت قندرست ، و یکچند آنجا سبق خواند و بجانب هرات آمد ، و در حینی که تحصیل او تکمیل مییافت از غایت خوش طبعی برای خاطر مصاحبان بلوندی و رندی افتاد ، و کارش در آن وادی بجائی رسید که سر و پا برهنه در کوچه و بازار میگردید ، اما باز هادی توفیق توبه نصیبش کرد و او را از این بادیه سرگردانی براه راست آورد ، و حالا در میان اهل طبع بجمعیت او کسی نیست ، مقبول پادشاه و گداست . و در فن معما رساله نوشته که در میان مردم مشهورست ، و بغیر این نظمها نیز دارد . این مطلع ازوست : مطلع

(۱) سید افتخار : (نسخه الف و ب) .

(۲) ساقی کوثر = ۸۹۷ هـ

خیال خنجرش در دیده بیخواب میگردد

بمثل ماهئی کاندرا میان آب میگردد.

۴۸۴ - میرحسین مهمانی - چندان اخلاق حمیده و اطوار پسندیده دارد

که از شرح آن زبان قلم و دست قلم زن عاجز است، و از حالش آثار ولایت پیدا و نمودار، فنا در ذاتش هویداست، یکی از شاگردان او چنانکه دأب اطفالست در خواندن کاهلی میکرده، میربشخصی التماس نموده که پدر او را بگویی که او را بملایمت نصیحت کند و چنان نسازد که او را این اسائت از فقیر معلوم شود و موجب ملال خاطر او گردد، و غرض از این حدیث آن است که میرحسین از این نوع صفات بسیار دارد، و فن معمار را در لطافت و نزاکت بجائی رسانیده که زیاده بر آن خیال نمیتوان کرد و می توان گفت که این رهگذر را بند کرده است. این معما ازوست باس «ناصر»

شد بخوبی روی آن حور پری وش آفتاب

کس ندید از باد و خاک و آب و آتش آفتاب (۱).

۴۸۵ - سید جعفر - پسر سید محمد نوربخش است و برادر شاه قاسم

است، و طبع خوب دارد اما پدرش دعوی مهدی گری کرد، و بسیار ملامت و فتنه بر سر خود آورد، و مدت چهل سال برفوتش گذشت و هنوز سید برین عقیده است که پدرش مهدی بود، با وجود این همه خوبی این مطلع ازوست: مطلع
ترك من دست چو برخنجر بیداد برد / تشنه را شوق زلال خضر از یاد برد.

۴۸۶ - میرغیاث الدین - از سادات بلکه از نقبای مشهد است، و در غایت

اهلیت و ملایمت است و مزاجش بمطایبه و هزل غالب شده، و در شوخ طبعی و فیلسوفی بی اختیار است، چون در برش میرزاصفرت غالبست سید شرقه (۲) هم میگویند. این مطلع ازوست:

دمی از دست دنیا وانرستم / بیا ساقی که یکدم می پرستم.

(۱) از باد و خاک و آب و آتش «ناصر» اربمه میخواهد و آفتاب یعنی (عین) است و چون آن را کسی نبیند از آن «ناصر» بجای ماند.

(۲) سید شرقه: (نسخه ج)

[این بیت از هجوی است که میر محمود تربتی از برای او گفته : شعر
 میمون جمال ازرق نحس دنی دون رذل کریه منظر کم کاسه زبون.]
 ۴۸۷ - میر حسین باوردی (۱) - بجهت تحصیل از ولایت بشهر آمد، در این

اثنا بملازمت گیجیک میرزا بسفر کعبه رفت و این بیت ازوست : بیت
 ای زمهر عارضت کردون غلام یوسفی را کرده اند یعقوب نام.

[میرعلیشیر در این باب سخنها نوشته که بطول می انجامد.]

۴۸۸ - مولانا شهاب مدون - او عجائب المخلوقات گفته، وقاری بوده،
 در صنعت مقلوب مستوی گفته : موش خرف رخ شوم درك رقم قر کرد (۲)
 ۴۸۹ - شیخ زاده پورانی - خلف شیخ ابو سعید پورانی و بدو و سیئت

وارث ولایتست، قابلیت او در آن مرتبه است که خاطرش بجانب خط میل کرد، در اندك
 فرصتی همه خط را چنان نوشت که استادان در سی سال آثمقدار نتوانند نوشت
 این رباعی از اوست : رباعی

چون من بغم تو در جهان فردی نیست دلسوخته نیاز پروردی نیست .
 خواهم غم و درد خویش را شرح دهم اما چکنم که هیچ همدردی نیست .

[۴۹۰ - میر اسدالله - (۳) جوانی خوش طبع است . این معما باسم «گدا»

و «امین» ازوست : معما

ای سرو خرامان ز کدامین چمنی تو

هرجا که روی جلوه کنان جان منی تو. (۴)

(۱) نسخه الف : (سید حسین باوردی)

(۲) در نسخه ترکی ج : ایضاً مقلوب :

رامش مرد گنج باری و قوت تو قوی را بچنگ در شمار .

با وجود اینها در شیخ الاسلامی شهر ظلم عجیبی میکرد که هیچکس از او خلاصی نداشت .

(۳) در نسخه های ترکی نام میر اسدالله ذکر نشده .

(۴) سرو خرامان کنایه از الف است که چون به (کدامین) که ماده ماست بیفزایند «گدا»

و «امین» شود .

[۴۹۱ - مولانا علی - (۱) از ولایت قر شیز است، و طبعش بجانب معما

مایل است. این معما ازوست باسم «ملك» :

مكن عتاب و بر ابرو كره مزن يارا كه نيست تاب عتاب تو بيرخت مارا .

[۴۹۲ - مولانا صفی - پسر مولانا حسين واعظ است، و بغایت جوانی

درويش و دردمند وفانی صفت است، و دوبار بجهت شرف صحبت خواجه عبيدالله از هرات بدارالفتح سمرقند رفت، گویند که آنجا بشرف (قبول) ممتاز و بسعادت ارشاد و تلقین سرفراز گشته بخراسان آمد، و طبعش خوبست. این مطلع ازوست :

بالب لعل و خط غاليه كون آمده عجب آراسته از خانه برون آمده.

[۴۹۳ - حافظ جمال الدين محمود (۲) - شيخ خانقاه اخلاصيه است،

در آن مسجد بامر خطابت و پيش نمازی قيام مينمايد، و حافظ خوبست، و خط را نيك مينويسد، شعر و معما نیز ميفرمايد، و این همه صلاحیت را زود کسب کرد، اما در محلی که بمدرسه اخلاصیه آمد ناموزونیها از اوسر میزد، حالانیز اگر گاهی همان طریق را مسلوك دارد عجب نیست چرا که هم شیخ است و هم خطیب و هم پيش نماز، این مطلع ازوست :

مسيح اكر شنود يك تكلم ازدهنش دگر زشرم نماند مجال دم زدش .

[۴۹۴ - ملانامی - از ولایت سبزوار است، و بانشاء و خط تملیق شهرت

تمام دارد، اما در انشاء اوراهیج منشی پسند نمیکند. يتخصیص مولانا عبدالواسع، و در خط تملیق اورا هیچ خوش نویس قبول ندارد خصوصاً شيخ عبدالله ديوانه، و خواجه غياث الدين ده دار نیز که در مجلس حضرت پادشاه از روی ندیمی مردم را بسیار تقلید کرده و میکند، و مولانا را گفته است که در محل سخن کردن ظاهرأ صابون میخاید که مفرابه از دهان او میرود، و تکلمش را چنان تقلید میکند که اهل ادراك همه بسیار تعریف می کنند. این مطلع ازوست :

(۱) نام مولانا علی در نسخه های الف و ب و ج ذکر نشده.

(۲) جلال الدين : (نسخه الف و ب و ج)

لافتز خطا نافه زهی بیسر و پائی غمناز سیه باطن مادر بخطائی .
بعضی میگویند که این بیت را بنحو اوجه ده دار گفته است .

۴۹۵ - مولانا عبدالواسع - در فن انشاء قادر و ماهر است ، و بغایت سبک و روح
است ، چنانچه بغفت میکشد ، و هر گاه که ظرفا باو مطایبه می کنند او از روی
اضطراب حرکات شیرین میکند بمرتب که اگر سفاقت نیز کند دست از او باز نمی دارند
چرا که موجب انبساط میشود ، او را این منصب از دولت خواجه مجدالدین (۱) رسید
این مطلع ازوست :

ای کشیده چشم مستت در کمان پیوسته تیر

ماه نو گشت از کمان ابروانت گوشه گیر .

۴۹۶ - مولانا سلطان محمد - (۲) از شارخت است ، و در شهر هرات نشو
و نمایافت ، و خوش صحبت و خوش محاوره جوانیست ، صحبتش موجب بسط و تکلمش
باعث نشاط است ، خط رانیز بسیار خوب مینویسد ، اگر چه در او ایل بواسطه آنکه
موی سرش کمترست هر گاه از سر سخن می گفتند بسیار متغیر و متردد میشد اما
حالا وسعت مشربش بجائی رسیده که در مجلس سر برهنه می نشینند و یکسر موبالک ندارد .
این مطلع ازوست : مطلع

بدندان عقده زلف ترا خواهم که بکشایم

ازین سودا شدم دیوانه و زنجیر میخایم .

۴۹۷ - مولانا محمد نائینی - (۳) مردی اهلست ، و در علم طب و قوفی
تمام دارد ، و از نظمها بمعما بیشتر شروع مینماید ، و استادان فن همه باتفاق تعریف معمارا
چنین کرده اند که « کلامیست موزون که دلالت کند بر اسمی از اسماء بطریق
اشارت و ایما » ، او گفته که موزون چه قیدیست همین اشارت و ایما کافی است ، مثال

(۱) نسخه ترکی ج : (از دولت خواجه مجد الدین محمد رسید که برای او باتصد بیت زیاده هجو
دارد و برای سایر خلق از هزار بیشتر)

(۲) خواجه سلطان محمد : (نسخه الف و ب) .

(۳) مولانا محمد امینی : (نسخه الف) ، محمد مأمی : (نسخه ب و ج) .

میاورد که شخصی را «صدر» نام باشد و دیگری ازو سؤال نامش کند و دست بر سینه نهد، دلیلست بر آنکه نام او «صدر» باشد. مثال دیگر آنکه کسی گنجی در جائی دفن کند و بر بالای آن زنگی بیاویزد، ادراک بلند تواند بود که بر مدفون اطلاع یابد، سبب آنکه در محل آویختن نگون می شود و زنگ نگون «کنز» میگردد و ازینها در هیچکدام نه کلام دخل دارد نه موزون، اما استادان فن این تخیل او را بخیالات بنگ حمل کرده اند. این معما ازوست با اسم «روح» :

گشت میخانه ز حوران بهشتی معمور

چند چرخى بزى و چشم فکن جانب حور (۱)

۲۹۸ - مولانا نور - ساده و ابدال صفت است، روزی طرفا در مجلسی میگفته اند که حکما حس شامه را در پیشانی دماغ تعیین کرده اند پس بدین اعتبار مسمومات را در میان دو ابرو نهاده بوی کنند باید که اثر آن زودتر محسوس شود، او این معنی را تصدیق کرده و ریاحین را در میان دو ابرو نهاده بو میکرد. اما طبعش خالی از لطفی نیست. این مطلع ازوست :

تو را نیلوفری پیراهن و من مانده حیرانش

که سر بر میزند خورشید تابان از گریانش.

۲۹۹ - مولانا شیرعلی (۲) - از مشاهیر عالم است، و در زمان خود خط نستعلیق را چنان نوشت که تتبع او نتوانستند کرد، و طبعش در تصوف و سایر فضائل نیز خوبست، و حالا مدتهاست که عزلت اختیار کرده بنا مرادی خود مشغولست، خدا این دولت را باو ارزانی دارد. این معما ازوست با اسم «ملنکو» :

ما نکو گفتیم نامت گفته ما را بجو سرو ناز ماروان پیوسته با ابرو بگو.

۳۰۰ - مولانا سلطانعلی - امروز درخراسان و در اکثر بلاد قبله الکتاب است، و قلم و اقلیم نستعلیق او را يك قلمه مسلم شده، و باخلاق حمیده و اطوار

(۱) صنمت مقلوب است و بغاطر ناقص میرسد که بجای چند اگر لفظ نیک باشد خوبتر خواهد بود.

(۲) نسخه ب : (مولانا میرعلی :)

پسندیده چنان آراسته و پیراسته است که زبان قلم از شرح آن عاجز و دست قلم زن قاصر است، و طبعش نیز خوب واقع شده. این ازوست : مطلع
 کل در بهار زان رخ کلگون نمونه ایست
 چون اشک من که از دل پر خون نمونه ایست.

۳۰۱ - درویش سلطانعلی قاینی - جوانی درویش است، و شرف ملازمت حضرت نورا او را میسر شده، و غیر از مصنفات ایشان چیزی دیگر کتابت نمیکنند، و چند سال مجاور مکه بود، و بسیار صلاحیت دارد، اما روزی باو کتابتی فرموده شد، در تعیین مزد کتابت مبالغه را بجائی رسانید که هر بیت من بیک تنکه می‌ارزد، بیک معنی دور نگفت چرا که سخنانی که او مینویسد بهره‌چرا گویند می‌ارزد. این ازوست : مطلع

ای عشقت آتش در زده ناموس و ننگ و نام را
 داده بیاد نیستی هستی خاص و عام را.

۳۰۲ - درویش صوفی - پیر سیصدساله نبیره درویش حسین و ولد مولانا محمد چاخو است، و مدام قدم در وادی طبابت و صوفی‌گری میفرساید، و بطالبانی که ریاضت بادیه مرض میکشند ارشاد « موتوا قبل ان تموتوا » میفرماید. این ازوست : رباعی

منمای بغیر من رخ ای سیم ذقن کز غایت غیرتم رود جان ز بدن .
 خواهم که شوم مردمک دیده خلق تاروی تو هیچکس نبیند جز من .
 گویند نازکی مزاج درویش در آن مرتبه است که بجوانی لاف تعلق میزد، هرگاه جوان قدم در دایره فرمانش نمی‌نهاد او را بالفاظ سفیهانه فحش میگفت و از چوب سیاست بیم میداد، العهده علی الراوی. [در فن معمانیز و قوف دارد، این معما ازوست باسم « شاه » :

گر بدین نوع بود محنت خون خوردن من
 آخر از شام غمت جزم شود مردن من (۱).

(۱) آخر از کله، شام حلف و بجای آن علامت جزم (°) گذاشته شود شاه بیرون می‌آید

۴۰۳. مولانا وصلی - پسر خواجه کلان قاضی است، و پدرش را همه مردم هرات در عقل و رای مسلم میدانند، و بسیار بصلاحت است، و شطرنج صغیر و کبیر را خوب میداند، و سلامت نفس و صحبت نیک و طبع خوب دارد. این ازوست : مطلع

مرا در دیده نور از کرد راه آن سپاه آمد

بحمد الله که نور چشم من از کرد راه آمد.

[نام مشارالیه عبد الرحمن است که میر اورا بتخلص یاد کرده، و بعد از پدر برمسند قضا نشست، این مطلع هم ازوست :

شمع رخسار ترا پیدش نظر می بینم باز در دیده خود نور دگر می بینم.]

۴۰۴. غیاث الدین علی (۱) - جوانی خوش طبع است، و طالب علمی نیز کرده، و در طبابت شهرت دارد، و درین باب رسائل دارد، و در نظم مخزن الاسرار شیخ را تتبع کرده، و هموار و رنگین گفته. این مطلع ازوست :

ای صبا کان باغ عارض را تماشا کرده

مضطرب می بینمت گویا کلی وا کرده.

۴۰۵. شیخ زاده انصاری - پسر شیخ عبدالله دیوانه است، و از خردی باز بتحصیل مشغولی میکند، و در فن گفتن و شکفتن معما از طبع او بسیار ملامت ظاهر میشود. این معما باسم « او » ازوست : معما

ناوک از مژگان چه اندازی بقصد جان من

بر حذر باش از سرشک چشم خون افشان من.

چنان معلوم شد که والده اش نیز شعر میگوید و بیدلی تخلص میکند. این مطلع ازوست :

روم بیباغ ز نرگس دو دیده وام کنم

که تا نظاره آن سرو خوش خرام کنم.

شیخ عبدالله نیز اگرچه سلیم طبع واقع شده اما مجنون صفت مردیست ، و گاهی نظم بر زبانش می آید ، و این مطلع از آنجمله است :

من مسکین بسر کوی تو هر چند دویدم
غیر آهی و سرشکی ز دل و دیده ندیدم .

توان گفت که در خانه او زن و مرد خوش طبعند .

۳۰۶. خواجه محمود سبزواری - نبیره شیخ باباعلی خوشمردان است ، و پدرش خواجه عمادالدین حسن را از نیک و بد هیچ نمیتوان گفت که نیک و بد عالم را او میداند ، و بغایت مشهور است ، و جدش درویش بود ، و خانقاه و جمعی مرید داشت ، و او جوانی بصلاحیت است ، و خطوط را خوب مینویسد ، و نظمش هم نیک است ، و درین اوقات درجی نوشته بود و اصول شش قلم را بترتیب ثبت کرده ، و در آخر چند بیت در تعریف خط گفته و نوشته ، و در بیت آخر تاریخ را درج کرده ، این است تاریخ :

چون اصول شش قلم کردم رقم گشت تاریخش « اصول شش قلم » .

۳۰۷ - استاد قل محمد - از شبرغان است ، و از خردی باز آثار قابلیت در او مشاهد ، و غیجک را نیک می نواخت ، بتربیت او اشتغال نموده شد کارش بمقامی رسید که استادان متعدد مصنفات او را یاد گرفته بشاگردی او مباهات کردند ، طالب علمی هم کرد ، و دیگر فضائل نیز دارد ، مثل معرفت تقویم و خط و نقاشی ، اما عود و غیجک و قویوز را چنان نواخت که در عصر او کسی دیگر نتوانست ، و قواعد معما را نیز مضبوط میداند . این معما با-سم « نور » از اوست : معما

خوش آن مطرب که ساز خود نوازد یکی را از نوا خوشحال سازد .

۳۰۸ - مولانا شربی (۱) - از تاریخ و انشاء صاحب وقوفست ، و از شعر و معما نیز خبر دارد ، و نقاشی هم میداند ، و از ابنای جنس بصلاحیت او کم است ، و در کسب فنون مهارتش در آن مرتبه است که در جوانی پیری را کسب کرده ، و ازوست این مطلع :

(۱) مولانا شربی : (نسخه الف)

جنون آمد شعار از مهر روی آن پری زادم

من دیوانه ز آنرو در زبان مردم افتادم .

۳۰۹ - خواجه ابوسعید مهنه - از اولاد سلطان طریقت شیخ ابوسعید

ابو الخیر است ، و ولد خواجه هقوید دیوانه است ، اما در محلی که شعر خود را میخواند گریه آمیز ادا میکند و خود متأثر شده نفس سرد بر میآرد. ازوست این مطلع بتوبه دادنم ای شیخ اضطراب مکن مرا برای رضای خدا عذاب مکن .

۳۱۰ - مولانا حاجی - در روضه منوره حضرت امام علی موسی الرضا

معروفست ، در مسجد جامع گوهرشاد بیگم بامر خطابت قیام مینماید ، مردیست سنی مذهب و باوجود تسنن بساداتی که در آن روضه اند یکنوع معاش میکند ، اما همه او را بانفاق بمذهب خروج منسوب میدارند ، این مطلع ازوست :

کدام عیش و تنعم بود برابر اینم

که سر ز خواب برآرم صباح و روی تو بینم .

۳۱۱ - مولانا عبد الرزاق - مردی طالب علمست ، اما بلاهتش غالب است ،

و بسبب حمرت رنگش آنان که باومطایبه دارند او را «سرخ قلب» هم میگویند . ازوست این مطلع :

جان من تازه شد از لعل تو خونخواری دل

بعد ازین ما و سر کوی تو و زاری دل .

۳۱۲ - مولانا حاجی - مردی درویش و منقطع است ، و ملازم و مصاحب

حضرت مخدومست ، وچند نوبت بزیارت مکه مشرف شده ، همانا که پیاده رفته ، و حضرت مخدومی خصوصیتی که با او دارد بهیچ يك از خاصان خود ندارد . این مطلع ازوست :

پیرانه سرم باز نهالی ببر آمد

کش میوه غم و غصه و خون جگر آمد .

۳۱۳ - مولانا جلال الدین (۱) - یکی از خوبشان حضرت مخدومی است ، طالب

علم شده ، اگر لوندی نمیکرد دانشمند نیز میتوانست شد . ازوست این : مطلع
منم آن قمری نالان ز شوق قد دلجویت
که دارم طوق بر گردن ز قلاب خم مویت .

۴۱۴ - **خواجه ابوالنصر** - پسر **خواجه مؤید مهنه** علیه الرحمه است ،
و ناهمواری شیخ زادگان بسیار است ، چنانکه ایشانرا با هم نزاع میشود ، صفها آراسته
به تیر و نیزه و شمشیر حرب می کنند ، اما در میان ایشان **خواجه ابوالنصر** بصلاح
واقع شده . ازوست این مطلع :

نماند صبر و طاقت آتش غم چون شود تیزم

از آن چون شعله بنشینم دمی صدبارو بر خیزم .

۴۱۵ - **خواجه حسین کیرنگی** - از ولایت باوردی است ، **خواجه ابونصر**
مهنه خواهرزاده اوست پسر **خواجه قنبر کیرنگیست** ، مردی مجد و یگرو بست ،
و مدتهای مدید بر منصب عالی صدارت متمکن بود ، و پادشاه با او در غایت التفات
و عنایت بود ، اما در بعضی محل بمصلحت امور پادشاه در کار خالص الله تعالی مینمود .
این بیت از جمله ابیات اوست : بیت

هیچ آهی جز بیادت بر نیاید زدل هیچ نقشی جز خیالت در نیاید بچشم .

۴۱۶ - **خواجه ابوظاهر (۱)** - پسر **عبدالله مهنه** علیه الرحمه است ،

و این بیت ازوست : مطلع

آنچه شبها بر دلم زان جمد پر خم میرسد

بر گرفتاران زنجیر بلا کم میرسد .

۴۱۷ - **خواجه قطب الدین محمد** - از اولاد شیخ الاسلامی ژنده فیل
احمد جامی قدس سره است ، و مردیست بصورت و سیرت ملکی آراسته ، و چون
حضرت شیخ باورع خرنگاه میداشته اند او نیز تقلید کرده میل مینماید ، اما چون
اسب ندارد در محل جانور انداختن میگوید که غلامی او را بر میدارد . از اوست
این : مطلع

صبا بیار غبار ره سوار مرا که توتیا بود این چشم اشکبار مرا .

(۱) ابوظاهر : (نسخه الف و ب و ج)

- ۳۱۸ - مولانا محمد خراسانی - مردی لایبالی بود، عاقبت هادی توفیق رهنمای او شد و بخدمت مولانا محمد تبادسانی رسیده بردست او توبه کرده بطریق آداب صوفیه مشغول گردید، و گویند چنداربعین نشست و فتح یافت. و پیاده و صایم الدهر بدولت زمین بوسه که معظمه مشرف شد. ازوست این: رباعی
- یکچند زدوستان جدا خواهم بود با محنت و درد مبتلا خواهم بود.
تا یار نسازد آشنای خویشم بیکانه زخویش و آشنا خواهم بود.
- ۳۱۹ - خواجه کمال الدین حسین - پسر خواجه نظام الملک است، و پدرش را تعین و اشتها را اگر از نظام الملک ماضی زیاده نباشد کم نیز نیست، و او از روی اعتبار با پدر برابر است اما بمنصب ازو گذشته، و خطر انیک مینویسد، و در موسیقی نیز وقوف دارد. و ازوست این: مطلع
- گرچه درجنت نسیم خلد و آب کوثرست خانه خمائر را آب و هوای دیگرست.
- ۳۲۰ - خواجه عبدالله صدر - ولد خواجه محمد مروارید است که مدتی در دیوان وزارت مهر میزد، باختیار خود ترك اشغال دیوانی کرد و روی بکوشه کاشانه عافیت نهاد، و از فضائل آنچه خواجه عبدالله را دست داد کم کسی را میسر شد، جوانیست بصورت و سیرت آراسته و با کثر علوم و فنون پیراسته، و در خطوط و فن انشاء بغایت ماهرست، و از سازها قانون را معلوم نیست کسی بخوبی او نواخته باشد، و غیر از بی پروائی عیب دیگر ندارد، امید است که دفع شود، از اوست این: مطلع
- تا دل دهان و طرّه آن سرو ناز یافت خورد آب زندگانی و عمر دراز یافت.
و این معما ازوست باسم « داود »:
شد بسته چو بلبل دل عشاق جگر خوار بر کیسوی او هر طرفی زان گل رخسار.
- ۳۲۱ - خواجه فصیح الدین - از احفاد مولانا نظام الدین است که ایشانرا نظامیان میگویند، و در خراسان نسب از نسب ایشان شریفتر نیست، و در بیست سالگی تکمیل علوم کرد، و حالا قریب سی سال شد که بافاده مشغول است، از علوم ظاهر

هیچ علمی نباشد که او درس نگوید، و در هر علمی که گویند حواشی مفید و مصنفات دارد که علما از او بهره مندند، و با این همه بذل نیز دارد که منافای این علومست، و باخلاق حمیده و اوصاف پسندیده متصف است، ازوست ابن معما باسم «غریب»:

خالی بچشم کردم بر روی دلربائی
سودا نگر که بختم جائی ووه چه جائی! (۱)

(۱) چون خال بر روی چشم که (عین) است گذارند (غین) شود و آنرا بر (روی) که دل آن را ربوده باشند اضافه کنند (غری) گردد و چون (بائی) از کلمه دلربائی بآن الحاق شود «غریب» بیرون آید، و این معانی غریب است

مجلس پنجم

ذکر لطایف امیرزادها و سایر آدمی زادگان خراسانست که ایشانرا سلامت طبع و استقامت ذهن باعث نظم میشده اما مداومت نمیکرده اند، از آنجمله :

۳۲۲ - حضرت امیردولت‌شاه را نوشته که عمزاده امیر فیروز شاه و پسر

امیر علاء الدوله اسفراینی است، مکنت و عظمت امیر فیروز شاه خود اظهر من الشمس است، و امیر علاء الدوله نیز مرد اهل بود اما دماغش پریشان شد، ولی امیردولت‌شاه بسیار جوانی خوش طبع و درویش صفت و بصلاحیت است، و از امارت و عظمت که آئین‌آباو اجداد او بود گذشت، و سررشته فقر و قناعت و دهقنت بدست آورد، و مدت ایام زندگانی که نقد عمر عبارت از آن است بکسب فضائل و کمالات که زیب و زینت انسان است نثار کرد، و بر مضمونی که این مختصر نوشته میشود مجمع الشعرا^(۱) تصنیف کرده که هر کس مطالعه میکند استعداد و کمالات او را میداند. ازوست این : مطلع

زهی از آفتاب عارضت چشم جهان روشن

نه چشم آن روشنی کرده دلم را خان و مان روشن.

۳۲۳ - حسن علی جلایر^(۲) - پسر علی جلایر است، و لطیفی تخلص

میکند، و پدرش امیرالامرا و صاحب اختیار در دولتخانه یادگار محمد میرزا بود، اما او پیدر نسبتی ندارد، و جوانی فانی و فقیر وی تکلف است، و اسلوب قصیده حق اوست، این طایفه هم مسلم میدارند، و بنام سلطان صاحبقران قصیده غرا گفت و آنحضرت او را تربیتهای نیک کرد، چنانکه حا کم بعضی ولایت شد و در بعضی رکن امور سلطنت مهر زد، و در پروانچی گری و نیابت دخل کرد، و از آن قصیده است این مطلع :

بحمدالله که دیگر ره باقبال شه عادل

برون آمد کلم از خار و خار از پاپا و پا از گل .

و هم ازوست این : مطلع

(۱) اشاره به (تذکره الشعرا) دولتشاهی است

(۲) میر حسین جلایر (نسخه ج) : (میر حسین علی جلایر) (نسخه الف و ب)

بتی کز گل بود آزار یا در گشت بستانش

چهره در دیده خواهم با وجود خار مژگانش.

بغیر از لوندی عیبی ندارد. [ازوست هم این قصیده :

سرو قدت جلوه کرد قدر صنوبر شکست

لعل لب خنده زد قیمت گوهر شکست.]

این بیت در مداحیست در آن قصیده : بیت

هندوی دربان تو چوب سیاست بقر

از کف خاقان کشید بر سر قیصر شکست.

۴۴۴ - هیر حیدر - صبوحی تخلص میکند ، پدر پدرش از غلامان قدیمی

بلکه خانه زادان سلطان صاحبقرانند ، و بفقر از شدت خویشی نسبت فرزند دارد ،

و از ایام طفولیت تا بمقام شباب علوم و فضائل و شعر و معما و سایر فنون اکتساب

نمود ، و در چابک سواری و دلاوری نیز ستوده و پسندیده کهنه سواران زمان است ،

اما از غلبات نشانه جنون قدم در طریق سلوک نهاد ، امید چنان است که خداوند او را

قدم در قاعده استقامت راسخ گرداند. ازوست این مطلع : مطلع

می است لعل تو یا شهد ناب زین دو کدامست

خوی است بر رخ تو یا کلاب ازین دو کدامست ؟

۴۴۵ - عبد الوهاب - سهائی (۱) تخلص میکند ، و پسر عبد الرزاق اتکه

است (۲) ، و امیر شیخ سہیلی و پدرش همانا در دیوان علاء الدوله میرزا ، مهر

زده ، گویند دیوان ابیات خود را ترتیب داده (۳) ، این ازوست : مطلع

داشتم از چشم بیمارش بدل صد گونه درد

تا بچشم خود ندید آن درد را باور نکرد .

(۱) شہابی : (نسخه ترکی ج) . میر عبد الوهاب (الفوب)

(۲) خواهر زاده امیر شیخ سہیلی : (نسخه ترکی ج)

(۳) و دیوان ابیات خود را جمع کرده و اسم آنرا (ابدال نامه) گذاشته اساقیر ندیده ام :

(نسخه ترکی ج)

[حضرت میر بعد از آنکه این لطائف نامه را ترتیب نمود مشار^۱ الیه و اهیبی تخلص میکرد. از اوست این : مطلع

صراحی زر اگر نیست انتظار مکتب
سبوکش در میخانه شو خمار مکتب.
و هم از اوست این مطلع :

خوشحالی دلم بنخیال وصال تست یاری که خوشدلم بوصالش خیال تست. [

۴۲۶ - سلطان حسین - خطمی (۱) تخلص میکند، و پسر شیخ بهلول آنکه - بیگ است، و پدرش حالا اگر چه طریق فقر اختیار کرده و روی بکوی عزت آورده اما سالها بیمن دولت سلطان صاحبقران بر تخت مملکت خوارزم حکومت کرد، (۱) ولی او جوانی فقیرست، طبعش خالی از لطافتی نیست، و از اوست این : مطلع

مرا بسیار مشکل مینماید فرقت جانان

وداع عمر و جان دشوار باشد ای مسلمانان.

۴۲۷ - محمد صالح - بمناسبت اسم خود صالح تخلص میکند، و پسر امیر نور سعید است که جمله الملك و صاحب اختیار در خانه سلطان ابو سعید میرزا بود، ولی بغایت مردی بد فعل و بد خوی بود، اما محمد صالح جوانی ملایمست و اطوار او بافعال پدرش نسبتی ندارد، و در طبعش بسی دقت و چاشنی هست، و در خط نیز خالی از قابلیت نیست. از اوست این مطلع :

نیم آشفته گر پوشید کاکل ماه تابانش

چه غم از تیرگی شب چو باشد صبح پایانش.

[حضرت میر در ذکر مشارالیه لطفها نموده اند، اگر چه در اوائل نیک بوده اما او آخر روش پدر یدش گرفته، بد فعلی از مردم خوش طبع نیگو نیست. از اوست این مطلع :

چند روزی که نعمت مونس جان بود مرا

خاطر جمع و دل شاد همان بود مرا. [

۴۲۸ - میر عشقی - نبیره امیر جهان ملک است که از غایت تعین احتیاج

بتعریف ندارد. از اوست این : مطلع

(۱) خنمی : (نسخه ج)

(۲) اما پدرش در دولت سلطان صاحبقران حکومت خوارزم یافت و در امارت دیوان مهر میزد، در قبة لاسلام بلغ حکمرانی میکرد : (نسخه ترکی ج)

ز بهر آنکه آید قصه جانان من بیرون

ز خوبان هر زمان در انجمن آرم سخن بیرون .

۳۳۹ - میر علی دوست . رفیقی تخلص میکند، و نیره امیر علیکه است که

شان او از آن عظیم تر و شهرتش از آن بیشترست که شرح توان کرد، معرف او رباط و مدرسه که ساخته بس است، طبع ملایم دارد . ازوست این : مطلع

دوای درد دل خویش را کجا جویم

کجا روم چکنم حال خود کرا گویم ؟

۳۴۰ - میر یغمورچی یا مغورچی بیگ (۱) - سپاهی تخلص میکند، و پسر

میر ولی بیگ است، و تعریف امیر ولی بیگ حکم تعریف امیر علیکه دارد، بلکه در طور خود عظمتش زیاده بود . امیر یغمورچی خوش طبع واقع شده . ازوست این مطلع :

بمسجدی که روم در فراق دلبر خویش

بهانه سجده کنم بر زمین زخم سر خویش .

۳۴۱ - محمد علی جلایر - نثاری تخلص میکند، پسر علی جلایر است و

برادر حسن علی، اما بهیچیک از آنان در افعال و اطوار مناسبت ندارد، چون اکثر اهل خراسان میدانند در نوشتن فایده نبود . ازوست این مطلع :

کسی هرگز مرا بی غم ندیدست چو من غم دیده غم هم ندیدست .

۳۴۲ - مولانا کوکبی - نیره شیخ بایزید یله است، و در مشهد در حظیره

آبا و اجداد خود میباشد . ازوست این مطلع :

کشتی من دلخسته را ترک کمان ابروی من

تا باز یابم زندگی تیری بیفکن سوی من .

۳۴۳ - میر ابراهیم - پسر محمد خلیل است که سالها در ملک نیمروز

حکومت کرد، چنانچه در بعضی اوقات متابعت هیچ پادشاهی نکرد و سر اطاعت فرو نیاورد، جوانی آدمی و حلیم و ملایم است . این ازوست : ترکی

(۱) در نسخه الف کلمه میر یغمور ذکر نشده .

- کورب اغیارنی فی الحال ایلیک کو کسو مکا کم اوردوم
ایماس تعظیم او چون کیم خنجری ننگ زخمی یا شورردوم.
- ۴۴۴ - میر حبیب الله - پسر میر حیدر است که تعریف... (۱) جوانی مایمست،
و عود هم می نوازد. این مطلع ازوست : مطلع
از چه در شام غمت عالم بچشمم شد سیه
گر نمرد از صرصر آهم چراغ مهر و مه .
- ۴۴۵ - محمد جعفر - پسر محمد علی کاکلتاش است ، مدتها داروغه مشهد
مقدس بود ، طبع نیک دارد. ازوست این مطلع :
آن شب که شمع چهره را از تاب می افروختی
رحمی نکردی بر من و پروانه وارم سوختی .
- [۴۴۶ - (۲) شاه قلی یغور - از خردی باز طبعش بتحصیل فضائل مایمست ،
و در معما طبعش خوبست این معما از اوست. باسم « محوی » :
از محنت ما بپیش وی حرفی دو گر مصلحت است گو و گرنیست مگو (۳)
۴۴۷ - درویش عبدالله - از ترخانیانست ، و پسر شیخ لقمان آنکه
است ، و از خردی باز طبعش بنظم مایمست. این ازوست : مطلع
از خیال لب و دندان تو چشمی که پرست
همچور و دیست که سنگش همه باقوت و درست
- ۴۴۸ - عبدالقهار - پسر شیخ زاده محمد است ، پدرش در دیوان پادشاه
منصب امارت یافت ، و مرد بهادر بود ، اما او را از این چیزها میراث نرسید ، ولی
در فن معما قابلیت دارد . این معما ازوست باسم « همام » :
یارمانا ز آتش می روی خود افروخته عندلیب بی سروپا در غمش پرسوخته .
- ۴۴۹ - بیک قلی - پسر حسن ملکی است ، هر چند و صف پدرش کنند زیاده

(۱) در اصل محوشده .

(۲) در نسخه های ترکی چهار نفر شاعر شماره های ۳۳۶ تا ۳۴۰ ذکر نشده اند .

(۳) حرفی دوازدهت (محو) خواسته که چون پیش (وی) گذارند (محو) شود .

از آن است، اما دربارهٔ او برعکس واقع شده، اگرچه در اوایل گاهی معما میگفت این زمان از آن نیز عاریست. این معما ازوست با اسم «خرم»:

خال چون بر عارض مهوش زدی در دل مردم ز رخ آتش زدی.

۴۴۰ - ساقی - پسر جعفر بنحشی است، در خردی بسی قابلیت داشت،

و در شعر ترکی و فارسی رشید بود، و در سپاهیکری چنانکه سپاهیان خراسان در جلادت او را تعریف میکردند، و در نظر ارکان دولت بلکه در حضرت پادشاه مقبول بود، اما هیچ معلوم نشد که او را چه حالت دست داد و چه صورت روی نمود که بیک نگاه این صفتها تمام از او زایل شد. این ازوست: مطلع

قلادهٔ سکه او کن زه گریبانم که هر زمان نشود چاک تابدا مانم.

مجلس ششم

ذکر لطائف فضلا و ظرفای غیر ممالک خراسان کرده که در زمان او بوده اند و هر کدام درخور حال خود گفتار شیرین داشته اند ، و صاحب دیوان بوده اند ، و اول از اهل خراسان^(۱) ابتدا کرده ، از آنجمله :

۳۴۱ - امیر احمد حاجی بیگ - پسر سلطان ملک کاشغری است ، و وفائی تخلص میکند ، و بصورت خوش و بسیرت دلکش و باخلاق حمیده و اطوار پسندیده جوانی است ، در خراسان تربیت یافته ، و در دار السلطنه هرات قریب ده سال حکومت کرد ، و در محفوطه سمرقند نیز مدتها حکومت کرد ، درین چند مدت که نافذ الامر بود ناملابمی از وی بظهور نرسید ، در بهادری و جلالت نیز سپاهیان کهنه سوار او را مسلم میدارند ، طبعش بسیار خوبست . این ازوست : مطلع

گرفتی جان من از تن بزلف پر شکن بستی

کشادی پرده از رخسار خویش و چشم من بستی .

۳۴۲ - خواجه خورد^(۲) - قاضی يك قلمه ملک سمرقند است ، و مدرس (مدرسه) الغ بیک میرزا ، با وجود آنکه بچندین حلیه فضل و کمال آراسته و بدین همه زهد و تقوی و حسن اخلاق پیراسته چون لطف طبعش غالب است با این همه مشاغل و عوارض بنظم و انشاء و فن معما اشتغال مینماید . با اسم « ملک » ازوست این معما :

در میان هر چیز کان از اوج مه تا ماهیست

مظهر اسمیت کشته گر ترا آگاهیت .^(۳)

در تاریخ فوت بابا خداداد که اهل سمرقند او را از ابدال اعتقاد داشتند مجذوب سالک^(۴) یافت ، و تاریخ وقفیه فقیر را « من وقف علیشیر »^(۵) پیدا کرد .

(۱) سمرقند : (نسخه الف ترکی) (۲) قاضی خورد : (نسخه الف ترکی)

(۳) اوج مهر و ملامی (مہم) است که چون به (ترا) که بعربی (لك) میشود آگاهی دهند

(ملك) بیرون آید . (۴) مجذوب سالک = ۸۶۲ (۵) من وقف علیشیر = ۸۹۶

۴۴۴ - ابوالبرکه - هرچه در وصف خواجه خرد گفته شد در ماده او برعکس واقع شده، چون در سمرقند و خراسان کسی که او را چنانکه هست نداند نیست شرح حالات او کردن غایت بی حجابیست، با وجود آن بدین يك نقل که در باب او از زبان صاحب‌دلی استماع افتاد اکتفا کرده میشود، و شرح آن چنین است: که ابوالبرکه در شهر سبز قاضی بود، از دست او مردم بحضرت پادشاه شکایت بسیار کردند و او معزول شده بخراسان آمد، اینجا نیز ازو کارها در وجود آمد که تقریر آن طولی دارد، القصه اینجا نیز نتوانست بود، باز بسمرقند رفت و از ارکان دولت بعضی را بر آن آورد که چون منصب او بی خداوند است باز باو دهند، و هوادارانش در لباس بعضی پادشاه رسانیدند که منصب قضا خداوندی ندارد، و مهم مسلمانان معطل مانده، مردی متناسب یافته ایم باو میباید داد، باز بعضی از نواب سخن هواداران او را رد کرده گفتند او مردی بدمعاش است، پادشاه (گفت) که او هر چند بدمعاش و بدبخت باشد بهتر از آن قاضی خواهد بود. از ابیات او در خاطر نبود، ظرفاً این بیت را برای او گفته اند: بیت

دیو شیطان صفت ابوالبرکه بادجایش همیشه (۱) در درکه.

حضرت میر فرموده اند که از ابیات مشارالیه چیزی در خاطر نبود، میتواند بود که این مطلع ازو بوده باشد: مطلع
در حسرت می ساقی ما کشت بسی را دوریست که پروای کسی نیست کسی را.
گویند غزلی گفته بشهر هرات فرستاد، بعضی از مخادیم آن غزل را خوانده در يك بیت بر حرف تانقطه نهاده بوده، آن تارا یا خوانده اعتراض کرده اند و خاطرها بر آن قرار داده که این بیت معنی ندارد و آن بیت این است: بیت
خشک شد کشت امید ما و شد قحط وفا زاتش دل تادرب آب چشم ما باران نماند.
چون ماجرا باو رسید این قطعه را گفته فرستاد: قطعه
هرچه آید بنزد اهل صواب بگمان خطاش خط نکنند.

(۱) بهترین درکه: (نسخه ترکی)

گرفتند نقطها بزير و زبر عقل را پيرو نقط نكنند .
هرچه خوانند نيك فكر كنند يا نخوانند تا غلط نكنند .

ابنجاهم خوش طبعان را پسند افتاد . و ازوست اين : مطلع

تب غم دارم و درد سر هجران برسر آمده جان بلب و نامده جانان برسر .
۳۴۴ - خواجه خواند - (۱) پسر خواجه فضل الله ابو اللیثی است ،

جوانی خوش طبع و دانشمند است ، اما طبعش بهزل مایل افتادست ، گویند شنید
که میان ابوالبر که و درویش حسین کدورت واقع شده و ابوالبر که بجهت آنکه
بدرویش شاق آید و بقمه او را موجب اهانت شود برسر قبر پیر سیصد ساله حدث
کرده ، خواجه خواند این بیت را گفت : بیت

ناجوانمردی (۲) که او بر پیر سیصدساله رید

پیر اگر گردد نگر دم هیچ پیری را میرد .

۳۴۵ - میر محمود برلاس - (۲) باوجود علونسب و کمال حسب مردی

فانی و درویش و بی تکلف ، خلق کریم و طبع سلیم دارد ، ده نامه نیز نظم کرده ، و مدتها
حکومت دارالامان کرمان کرد ، و مدت دیگرست که در دیوان امارت پادشاه خود
مهر میزد . این مطلع ازوست :

مگو که هست رخ من از آب روشنتر

که هست پیش من از آفتاب روشنتر .

۳۴۶ - مولانا فانی - پسر درویش احمد پروانچی است ، در اربل شوخ

بود اما حالا بدرویشی و صلاح در آمده . این مطلع ازوست :

این داغها که بر تن اهل محبت است

بر کوه و دشت رخنه باران حسرتست .

۳۴۷ - مولانا مؤمنی - از سمرقند است ، و در خانقاه اخلاصیه تحصیل

(۱) خواجه خواند (نسخه الف و ب)

(۲) ان جوانمردگی : (نسخه الف و ب)

(۳) امیر محمود برلاس : (نسخه الف و ب)

میکند، نامش عبدالموهن است، بدان مناسبت این تخلص واقع شده. این مطلع ازوست :
 بگشا دهن که نوش لبی نوش خندهم تا قیمت شکر شکنی نرخ قند هم .
 ۳۴۸ - مولاناعارف - از فرکت است که از نواحی سمرقند است، مدتها
 در شهر هرات بود، گاه سبق میخواند و گاه لوندی میکرد، و برفغان شغف تمام
 مینمود، بجانب عراق رفت و احوالش معلوم نشد. ازوست این : مطلع
 در حالت تکلم از نزکی زبانش برک گلیدست گویا در غنچه دهانش .
 [بفن معما از مصرع آخر اسم « میرم » استخراج کرده اند.]

۳۴۹ - مولانا ناصرالدین - ملازم احمد حاجی بیگ است، پدرش دانشمند
 و متقی و ولایت شمار بود، اما او هوس سپاهیکری کرده، خوش طبعان سمرقند
 بیتی ازو نقل می کنند : بیت

تب چاقی (۱) ابرشی اکرم زیر زبن بود ملک جهان مرا همه زیر نگین بود .

۳۵۰ - مولانا بقائی (۲) - از خوارزم است، و بسیار جوانی خوش طبع
 و خوش خلقست، و باوجود نامرادی و عدم استطاعت سفر مکه اختیار کرد، و والده
 خود را جهة رضایش همراه برد، امید هست که بمطلوب رسد. ازوست این مطلع :
 نمیخواهم که دل در بند آن زلف دو تا افتد

چرا از پهلوی من دردمندی در بلا افتد .

۳۵۱ - مولانا خیری - نیز از خوارزم است، مردی دیوانه و ابتر است،
 دایم بفلاکت و افلاس میگذراند، ظاهراً دیوانگی او بواسطه آنست، اما در شرفوت
 تمام دارد و اسلوب این کار را خوب میداند و قصاید نیک دارد و غزلیاتش هم، ولی
 پیش اهل ادراک مطعون است بدین معنی که معنی ابیات خود را نمیداند اگر داند
 هم تقریر نمی تواند کرد. ازوست این مطلع :

بروز تشنگی آب روان نبود هوس ما را

دم تیغ ترا گر بر کلو یابیم بس ما را .

(۱) بیجان : (نسخه الف و ب)

(۲) لقائی : (نسخه الف و ب)

۳۵۲ - مولانا سايلي - از ولايت قرشي است ، و چنان كاتبي سريع القلم است كه هر روز پانصد بيت نيك مينويسد ، ترك وش و ساده مينمايد ، اما چنانكه مينمايد نيست ، درين اوقت بترتيب حروف ديوان مرتب ساخت . ازوست اين مطلع :

نه برزخس دلم پيكان آن ابرو كمان دارد

كه بهرزخم ديكر آب حسرت دردهان دارد .

۳۵۳ - مولانا شمسي - از ولايت بدخشان است ، اگرچه فقيررا اختلاط او دست نداده اما از مولانا محمد بدخشي تعريف احوالش استماع افتاده ، چنان معلوم شد كه در طبع بسيار شوخي و تصرف دارد . ازوست اين مطلع :

چشمان من برويت در عاشقي چنانند كز رشك يكدگر را ديدن نمي توانند .

۳۵۴ - مولانا صالحی - از خراسان است ، و بعد از شهرت نظم عروض

خواند ، و از صنايع شعر صاحب وقوف شد ، و او را ببنائى منسوب ميدارند ، ومدتهاست كه متوطن ولايت حصار شده ، كويند كتابدار پادشاه آنجاست . ازوست اين مطلع :

اگر ای شمع شبی هم نفس من باشی

چه دعا بهتر از این است كه روشن باشی .

۳۵۵ - درويش دهتمی - از ولايت قزوین است ، و بصنعت خشت مالي منسوب ، كويند مردی است ابدال وش و هميشه ديوان خود را برميان بسته دارد ، اگر ببیتی يا بمعنی احتياج افند في الحال ديوان بيرون آورده مينمايد ، في الواقع تا فقير بشعر و شاعری اشتغال مينمايم از جانب عراق بهتر از ابيات او نظمی نيامده . ازوست اين مطلع :

پشت بر ديوار در روى تو حيران مانده ام

بر مثال صورت ديوار بيجان مانده ام .

۳۵۶ - قاضی عيسى - از ولايت ساوه است ، و سلطان يعقوب اورا چنان تربيت كرد و تعظيم او بجای آورد كه هيچ پادشاه از اهل عراق کسی را در آن

تاریخ تربیت نکرده باشد، اما میگویند که متکبر و سودائی مزاجست، و بشعر چنان مشغوف که هر روز ده غزل میگوید. ازوست این مطلع:

هر کس بکشت گلشن و گلزار خویشتم
ما و دلی چو غنچه گرفتار خویشتم.

۳۵۷ - شیخ نجم - هم از ساوه است، و بقاضی عیسی خویش است، و در پیش سلطان یعقوب کسی از او مخصوص تر و نایب تر نیست، و هر چند قاضی بمردم عظمت نمود و استغنا کرد او بخلائی سلوک پسندیده کرد و انسانیت ظاهر ساخت، خلق خوش و ملایمت پیش آورده و بکار فقرا و مساکین مدد بسیار رسانیده، چنانکه نام نیکی او باطراف عالم منتشر گردید، و بدین فقیر غایبانه قاعده برادری و باری و محبت مرعی میداشت. ازوست این مطلع:

بشوخی میخورد خون دل من چشم خونخواری

بلائی فتنه جوئی آفتی شوخی ستمکاری.

۳۵۸ - خواجه فضل الله (۱) - از اشراف کرمان است، و بغایت جوانی خوش طبع و خوش اخلاق است، و اهل قلم همه متفق اند که حالا در علم سیاق و حساب دفتر و ضرب و قسمت بی نظیر است، و قریب پنجسال (۲) در ملازمت سلطان صاحبقران صاحب اختیار دیوان وزارت بود، و در آن ایام که خواجه مجدالدین محمد در امور سلطانی دخل کرد هیچکس نماند که فتوری باو نرسید، او را نیز بحضرت پادشاه بد نمودند، و بضرورت جلا اختیار کرد، اما در آن سفر بزیارت مکه مشرف و منصب « میرحاجی » باو تفویض یافت، و هر چند سلاطین آن مملکت تکلیف ملازمت فرمودند او اقبال نمود و اظهار افتخار ملازمت پادشاه خود کرد. ازوست این مطلع:

تا هر شرری دانه شود کشت جهانرا برباد دهد آتش دل خرمن جان را.
۳۵۹ - مولانا شهیدی - از ولایت قم است، آشفته روزگار بود و دیوانه،

(۱) خواجه افضل: (نسخه های ترکی)

(۲) بانزده سال: (نسخه ترکی ج)

بدیهه اوروان، وطبعش غالب وراغب بهزلست، وطریق جعل دارد. این مطلع ازوست
و خوب واقعه شده : مطلع

بیا ای عشق و آتش زن دل افسرده ما را

بنور خویش روشن کن چراغ مرده ما را .

(وله)

[متهم خلقی شهیدی را تو پنهان کشته]

کس چه دارد با تو پیدا شو بگو کار منست .

۳۶۰ - مولانا همایی . (۱) معلوم نیست که مولدش کجاست ، اما اکثر

مدت عمر خود در عراق بود ، یکبار بخراسان (۲) آمد و باز رفت ، مردی کم سخن است
و فقیر و نامراد مینماید ، اما نعوذ بالله از آنم که یک پیاله باو دهند ، چندان عربده کند
که بشرح راست نیاید . ازوست این مطلع :

جانا منم ز دست فراق تو مرده خون در تنم نمانده چونار فشرده .

۳۶۱ - مولانا خالدی - از ولایت حصار شادمان است ، و بشهر هرات

بجهت تحصیل آمد ، و مدت مدید سبق خواند ، و بسیار بصلاحیت است ، همانا از اولاد خالد
ولید است ، ازوست این مطلع :

مترس از تن خاکی بوقت کشتن من

اگر به تیغ تو گردی رسد بگردن من .

[مشار الیه مرد فقیر بود و در صورت قلندری میگشت این مطلع نیز ازوست :

نمیخواهم که بر گیرد صبا از کوی او گردی

مباد آن توتیا را افکند در چشم بیدردی .

۳۶۲ - ملایاری - از شیراز است ، و در محلی که از آنجا بخراسان آمد

بنقاشی منسوب بود ، اما مبتدی بود ، فقیر او را باهل تذهیب سفارش کردم ، در اندک فرصتی
نقاش خوب شد ، ولی چنان معلوم شد که در نقاشی غرض او نقش بازی بود ، چرا که

(۱) مولانا همایی ، (نسخه الف و ب و ج)

(۲) یکبار باسترآباد آمد : (نسخه ج)

عجب نقشها بروی کار آورد، القصه زبان قلم در تحریر آن عاجز است و شرح نمیتواند کرد. ازوست این مطلع :

زاشك دیده که دل پر زُدّر مکنون است

بیا که بهر نثار تو گنج قارونست .

[فی الواقع که حضرت میر درباره مشارالیه شفقت بسیار نموده، و ازوی سهو تمام در وجود آمده، حاصل مهر پادشاه و امرا را تقلید کرده و بخیالات فاسد نشانها نوشته، واقف شده اند و آخر گناه او بخشش یافته است. اما مثل او مذّهب و محرر توان گفت که هرگز نبوده است. ازوست این مطلع :

گفتم در کوش تو مرا تشنه جگر کرد

بشنید از این کوش و از آن کوش بدر کرد.

۳۶۳ - مولانا میرك (۱) - هم از شیراز است، و بخراسان برسم سیر

آمده و باز بعد از چند وقت بوطن مالوف معاودت نمود، خرد سال و خام طبع بود، اگر مشق بسیار کند طبعش لطافت تمام پیدا میکند. ازوست این مطلع :

جانا مباش در پی آزار و کین همه کین عالم خراب نیرزد بدین همه .

۳۶۴ - مولانا فضل الله - از شیراز بطریق تجارت باستر آباد آمد، لوند

و بی پرواست، اما بسیار بصلاحت است، و طالب علمی دارد، و شعر و معما و نرد و شطرنج حاضرانه و غایبانه بلکه صغیر و کبیر را میدانند. ازوست این مطلع :

سعادت توفزون باد و دولت تو زیادت

هزار سال بمائی بدولت و بسعادت .

۳۶۵ - مولانا معین - از آدمی زادگان شیراز است، و تا بخراسان آمده

بدین فقیر میباشد، ظاهرش ساده مینماید، اما در این اوقات هزلی از او مشاهده شد که منافی آن بود. ازوست این مطلع :

شد دلق مرقع کرو باده و شادم کاخر بسر کوی مغان جامه نهادم .

۳۶۷ - خواجه عماد - از ولایت لاراست، و بتجارت معاش میکند، بسیار

انسانیت دارد، و در مثنوی قوت بسیار از وفهم میشود، و تنبیه لیلی و مجنون کرده، از نظم بسیار مردم بهتر واقع شده، و در غزل نیز طبعش خوب میرود. ازوست این مطلع:

برد سوی لب زبان و شعله زد بر جان من

کرد ظاهر لعمه از آتش پنهان من.

۳۶۷ - مولانا بیاضی - (۱) همانا که از حصار است، و در محلی که محمود

بر لاس^(۲) بایلچی گری بشهر هرات آمد او همراه آمد، و در حین مراجعت مولانا بیمار شد و بماند، و بعد از آنکه محافظت او کرده شد و صحت یافت باز بحصار رفت. ازوست این مطلع:

بزن بر سینۀ من خنجر و افکن سرازتن هم

در این خانه تاریک را بکشای و روزن هم.

۳۶۸ - سید عماد - از ملک بزد است، و بجانب خراسان بعنوان قانون

نوازی آمد، و اینجا التفات بسیار یافت، اما عقل معاش نداشت، هر چه یافت ضایع ساخت، قصه مختصر، آشفته شراب و نردست. ازوست این مطلع:

دلم نشکفت در باغ جهان چو غنچه لاله

زیبیکانهای تیرش^(۳) تا نشد پر کاله پر کاله.

(۱) بیضایی: (نسخه الف و ب ترکی)

(۲) میر محمود بر لاس: (نسخه الف و ب ترکی)

(۳) آنه: (نسخه بدل)

مجلس هفتم

ذکر لطایف سلاطین کامکار و اولاد سعادت یار سلطنت شمار ایشان کرد که بعضی در محل خوب خوانده‌اند و بعضی نیز بنظم التفات فرموده‌اند،

از آنجمله: بوستان شجرات جهان شهر یاری، و عمان در های نین سلطنت و کامکاری، خاقان جهانگیر صاحبقران یعنی

۳۶۹- امیر تیمور سورمان، انار الله برهانه اگر چه بنظم التفات نکرده اما نظم و نثر را چنان در محل و موقع خوانده که زیاده بران متصور نیست، و بجهت آنکه بر سبیل تبرک اسم مبارک آنحضرت درین مختصر باشد بیک لطیفه از لطائف اختصار کرده شد: چنانکه نقل کردند که میرانشاه میرزا در تبریز بشراب اشتغال بسیار مینمود، چنانچه مزاجش از قانون اعتدال انحراف یافته امور ناملایم ازو ظهور کرد، و در مهم سلطنت نعلل ورزیده بکار و بار مسلمانان که وابسته بتوجه و التفات پادشاهست طریق تساهل و آئین تغافل پیش آورد، و در سمرقند بمرض آنحضرت چنین رسانیدند که او سه ندیم دارد، و باعث شراب خوردن او ایشانند، بنا بر آن حکم شد که تو اچی بمیعادرفته کسی را بحمايت بگذارد (؟) و در ساعت آن سه کس را سر از تن جدا ساخته بدارالفتح سمرقند آرد، و آن سه کس یکی خواجه عبدالقادر بود و ثانی مولانا محمد کاخی و ثالث استاد قطب نائی، کسی که مقرر کرده بودند دو کس را بسیاست رسانید اما خواجه عبدالقادر کربخنه و خود را بدیوانگی انداخته در صورت قلندری شهر بشهر گردید، تا آنکه باز امیر صاحبقران عنان عزیمت بجانب ملک عراق منعطف ساخت، و در اندک فرصت چتر فلک سای سلطنت و لوای گردون سای عظمت را در آن عرصه دلگشای بر افراخت، چون بعضی را آن حال خواجه معلوم بود کیفیت را عرضه داشتند، و حکم شد که او را حاضر گردانند، هنوز آنحضرت بر تخت نشسته بود که خواجه را حاضر کردند و به پیش سریر حضرت آوردند، چون از کمالات خواجه یکی حفظ کلام الله بود، پیش از

آنکه حکم سياست در باره او صادر شود با آواز بلند قرآن خواندن آغاز کرد، غضب آنحضرت بلطف مبدل شد و روی بطرف اهل فضل و کمال کرده اين مصراع خواند:

« ابدال ز بیم چنگ در مصحف زد ». بعد از آن خواهه را تربيت کرده ندیم مجلس عالی ساخت و ملازم گردانید، و بر ضمير ارباب کمال واضح است که اين چنین لطيفه کم واقع میشود.

[هر چند لطيفه نازک واقع شده باشد اما کنجایش اينقدر فصل خواندن و لياقت اين همه کتابت کردن هم ندارد. چنانکه صد هزار بيت از اين مناسبتر گاه هست که از ادنی کس سر میزند.]

۳۷۰ - خاقان سعيد شاهرخ ميرزا - در میان اولاد اجماد قائم مقام پدر شد، و او هم بنظم مشغولی نکرد، اما ازو نیز ببيت خوب و سخن نیک در محل بسیار واقع شده، ازو هم اينجا بیک نقل اختصار کرده میشود. فقير از زبان مبارک بابر ميرزا شنیدم که در مجلسی از شاهرخ ميرزا نقل کرده که باستاد قوام الدين معمار جهت عمارتی اعراض کرده از نظر انداخت، و مدت يك سال او را از دولت ملازمت و شرف خدمت محروم ساخت، چون استاد صاحب کمال بود در سر سال جهت وسیله دیدار تقويم نجوم استخراج کرد، و صدور نواب را واسطه ساخته روی بدر دولخانه ميرزا آورد، و چون صدور او را پيش آوردند و تقويم او را عرض کردند ميرزا تبسم فرموده اين بيت را خواند: بيت

تو کار زمین را نکو ساختی که با آسمان نیز پرداختی؟

۳۷۱ - ابابکر ميرزا - نبیره امير تیمور بود، و بهادری و ضرب شمشيرش

در میان مردم جغتای اشتهار تمام دارد. اين ترکی ازوست: تجنیس

ایرکیرک اور تانسه يانسه يالينه ياره ييب يانسه اتی ينک يالينه.

ایت الومی بیرله اولسون نامراد ایرا تانیپ دشمنی غا يالينه.

۳۷۲ - سلطان اسکندر شیرازی - هم نبیره امير تیمور بود، گویند تجمل

سلطنت را از سلاطین برابر او کم کرده اند، مولانا حیدر ماح او بود که از استادان

شعراء ترک است، و این بيت از مخزن اسرار اوست: ترکی

همت ایلی دورید بیضا دیکان ایرنضی دوروم عیسی دیکن .
این ترکی را از سلطان اسکندر نقل میکنند : ترکی

تولون آی غه نیسبت ایتم یارومی اول خجالت دین کیم اولدی یارومی .
تار مویک نیک دکانین مبین یا مصرفی یا حلبنی . . . یارومی .

۳۷۳ - سلطان خلیل - بعد از واقعه امیر تیمور بر تخت سمرقند سلطنت کرده ، و در مجلس او همیشه شعرا و ظرفا حاضر بوده اند ، شعر را نیک می گفته . چنانکه در تعریف دیوان اشعار او خواجه عصمت قصیده دارد ، و مطلع آن قصیده در ذکر خواجه عصمت نوشته شد . این مطلع ازوست : ترکی

ای ترک پری پیکری میز ترک جفا قیل

کام دلیمیز لعل روان بخش دوا قیل .

۳۷۴ - الف نیک میرزا - پادشاه دانشمند بود ، و کمالات بسیار داشت ، از آنجمله یکی آن است که کلام الله را بهفت قرائت حفظ کرده بود ، و علم هیأت را خوب میدانست ، چنانکه زیج نوشت و رصد بست ، و حالا در میان مردم زیج او شایع است ، با وجود این کمالات گاهی نیز بنظم میگردید . ازوست این : مطلع هر چند ملک حسن بزیر نکین تست

شوخی مکن که چشم بدان در کمین تست .

۳۷۵ - بایستقر میرزا - پادشاهی خوش طبع و سخی و هنر پرور و عیاش بود ، و چندان خطاط و نقاش و سازنده و گوینده بی نظیر به تربیت او در نشو و نما آمده اند که در زمان هیچ پادشاه معلوم نیست که پیدا شده باشند ، و آنقدر که ممکن بود عالم را بخوشی گذرانید . ازوست این : مطلع

ندیدم آن دورخ ا کز خون دوماه است ولی مهرش بسی در جان ما هست .
تخلص این غزل این است : مطلع

غلام روی او شد بایستقر غلام روی خوبان پادشاه است . (۱)

۴۷۶ - بابر ميرزا - درویش وش وفانی صفت و کریم الطبع پادشاهی بود، و بهمت او پادشاه درین قرنها نبوده، گویند پیش او ذکر حاتم چنین گذشته که خانه حاتم چهل درداشت، اگر سائلی بتمام آمدی او انعام کردی، او جواب گفته که چرا از يك درچندان چیزی ندادی که بدر دیگر احتیاجش نشدی، از رسائل تصوف بلمعات و سلاشن راز مشغوف بود، طبعش بنظم نیز ملایمت داشت. ازوست این رباعی:

چون باده و جام را بهم پیوستی میدان بیقین که رند بالا دستی .
جامست شریعت و حقیقت باده چون جام شکستی بیقین بدمستی. (۱)

۴۷۷ - عبداللطیف میرزا - وسواسی طبع و سودائی مزاج و دیوانه بود، و افعال ناملایم بسیار ازو در وجود میآمد، چنانچه از ذکر آن کدورت خاطر میشود، از آنجمله یکی آن بود که از برای مصلحت دنیائی پدر پیر دانشمند خود را کشت، هرآینه سلطنت با او چندان وفا کرد که بشیرویه بن پرویز. ازوست این: مطلع

بردل و جان صد بلا از يك نظر آورد چشم

من چگویم شکر او، یارب نه بیند درد چشم!

۴۷۸ - سید احمد میرزا - پادشاهی سلیم طبع و خوش ذهن بود، و از غزل و مثنوی و ابیات مشهور دارد. ازوست این: مطلع ترکی

سیدایتی فراقنک مینی مرغ سحری دیک
قیل آدمی لبق قیلا نهان بوزنی پری دیک.

این فارسی نیز ازوست: مطلع

مهم گریش از این پنهان بماند عجب گر بیدلان را جان بماند .

۴۷۹ - سلطان احمد میرزا - درویش سیرت پادشاهی است، و اخلاق حمیده و اطوار پسندیده دارد، و از طرف پدر او را خوش طبعی میراث است، و سلطان صاحبقران را بمرتبه پدراست، گاهی بنظم نیز التفات میفرماید. ازوست این مطلع ترکی:

(۱) در نسخه ج يك مطلع ترکی باو منسوب کرده .

سین کیمی شوخ ستمگر دنیا دا پیدا قانی

سحر پیدا کوزونیک دیک کافر یغما قانی .

۴۸۰ - بایقرا میرزا - اگرچه برادرسلطان صاحبتران بود، اما آن حضرت را او بزرگ کرد، و درباب تربیت او شرایط پدیری بجای آورد و سلطان حسین بایقرا از آن واسطه میگویند، حق شناسی و پرهیزکاری او دراعلی مرتبه بود، سالها در قبه الاسلام بلخ سلطنت کرد، و بمردم غیر از تواضع و شکستگی و تعظیم نمود. ازوست این : مطلع

زهی تجلی حسن تو در جهان پیدا وزین تجلی او گشته جان ما شیدا .
۴۸۱ - کیچیک میرزا - طبع خوب و ادراک بلند و ذهن شوخ و حافظه قوی داشت، و دراندک فرصتی طالب علم شد، و با کثر علوم بمطالعه خود در قوف یافت، و در شعر و معماری بود، و با وجود این فضائل بفقیر و نامرادی مایل شد، و بزبانت مهکه مشرف گشت، اما بغایت مستغنی بود، میتواند بود که استغنائی فقر باشد. ازوست این رباعی :

عمری صلاح می ستودم خود را در شیوه زهد مینمودم خود را .
چون عشق آمد کدام زهد و چه صلاح المنة لله آزمودم خود را !

بعضی میگویند این رباعی بحضرت نورا توارد واقع شده، چنین نیز باشد دولتی عظیم است.
۴۸۳ - سلطان بدیع الزمان - بحسن صورت و سیرت آراسته و بکمال ظاهر و جمال باطن پیراسته، در سخاوت و حق پرستی و در وفا و حق شناسی بی نظیر، و در لطافت طبع و پاکیزه روزگاری یکتا، و در هدایت و اسلام بی همتاست، در کار رزم بکمان داری دلپسند، و هنگام بزم در بخشش بی مانند، طبعش نیز در اسلوب شعر ملایم افتاده، و این مطلع ازوست : مطلع

مه من بی کل رویت دلم خون گشته چون لاله
جگر هم از غم هجرت شده پر کاله پر کاله .

[و این ترکی نیز از اوست : مطلع

[ای صبا گر سوره حالیم شمه اول سروناز

ایرولوب ناشیعه مین سرگشته دین بیکویناز .

این مطلع نیز از اوست که در واقعه محمد مؤمن میرزا گفته ، و آن چنان است که در مجلس نهم در ذکر او گفته شده است (۱) : مطلع

وزیدی ای صبا بر هم زدی گل‌های رعنا را

شکستی زان میان شاخ گل نورسته مارا . [

۴۸۳ - شاه غریب میرزا - شوخ طبع و نازک خیال و دقیق فهم جوانی است ،

در نظم و نثر نظیرش معدوم ، و در متخیله و حافظه عدیلهش نامعلوم . این مطلع ترکی ازوست :

قایسی بیر گلچهره اول گلبرک خندانم چه بار

قایسی بیر شمشاد قد سرو خراهانم چه بار .

و این مطلع فارسی او مؤثر است : مطلع

دوستان هر که گذر سوی مزار من کنید

جای تکبیرم دعا بر جان یار من کنید .

[این مطلع نیز عاشقانه است :

بازم بلای جان آن ماه پاره شد ای وای آن مریض که دردش دوباره شد . [

دیوان نیز جمع ساخته و ابیات خوب دارد . درین مختصر زیاده از این محل نداشت .

۴۸۴ - فریدون حسین میرزا - بغایت مؤدب و متواضع و متخلق جوانیست ،

واز قابلیت سپاهی گری و زور و کمان و کمانداری و در میان اهل قبضه مشهورست

و احتیاج تعریف ندارد . ازوست این : مطلع

مژگان نوچون تیرودلم کرده نشانه شستی بگشا ای مه و بگذار بهانه .

[مشارالیه بغایت پادشاهی خوش طبع و درویش سیرت بود ، اگر چه همه اولاد

خاقان مغفور سلطان حسین میرزا باخلاق حمیده و اطوار پسندیده و بزیور فضل

و کمال آراسته و بحلیه شعر و معما و سایر فضائل پیراسته بودند ، توان گفت

(۱) در تذکره تحفه سامی این مطلع را بگوید محمد مؤمن میرزا نسبت داده است که قطعاً

اشتباه است .

که او بر همه سبقت کرده بود، و بارباب فضل از همه مایلتر بود. ازوست این مطلع:
 خال لب تو دیدم و گفتم بلاست این آری بلای جان من مبتلاست این.
 این مطلع دیگر نیز از اوست:

شوخی که دائماً دل او مایل جفاست

عمر عزیز ماست چه حاصل که بیوفاست (۱)

این غزل را بسیار خوب تمام کرده و مقطعش این است: تخلص

از ضعف دل منال فریدون ز بیکسی

میداردل قوی که کس بیکسان خداست.

(۱) در حاشیه این بیت نیز اضافه شده است:

تنها نه من بعال رخس مبتلاشدم
 بر هر که پنگری بهمین درد مبتلاست.

مجلس هشتم

ذکر لطائف حضرت خاقان مرحوم مفسور سلطان حسین میرزا کرده ،
 وچنین نوشته که در یکنای بحر سلطنت ، و خورشید جهان آرای سپهر خلافت
 ابر گوهر بارفضای آسمان سخاوت ، و سرور بلند بوستان عدالت ، رستم رستان معرکه
 رزم و کوشش ، و حاتم زمان بزم و بخشش ، نکته دان سحر سازعالم فصاحت ، و معجز
 پردازد جهان بلاغت شاهنشاه اعظم ، و سلطان سلاطین ممالک عالم ، خاقان بن خاقان
 ۴۸۵ - ابوالغازی سلطان حسین بهادر خان - رباعی

کیم ملک درامی تا قیامت بولسون ذاته بوملک اذوره قامت بولسون .

عدل ایچره طریق استقامت بولسون عالم اهلی او چون سلامت بولسون .

مضمون این رباعی این است :

در عدل طریقت استقامت باشد در ملکه بذات او اقامت باشد .

پاینده بملک تا قیامت باشد از بهر جهانیان سلامت باشد .

و نوشته است که این خسرو گردون جاه که اگر درباب نسب سخن گزارم صد هزار
 سلطان و خان را در هم میتوان آورد ، و این دارای انجم سپاه که اگر در شرح
 حسبش خامه در تحریر آورم صد تومان خاقان رادرین اوراق محقر جای میتوان کرد ،
 چون درباب صحت نسب آنحضرت فصیحی بلاغت دثار و منشیان فصاحت شعار نسب
 نامه و تاریخ نوشته اند که هر صفحه از آنها کارگاه مانی و نگارستان چین را خجیل
 و منفعل میسازد ، درین مختصر از آن نمیتوان گفت ، و اسلوب سخن که پیش از این
 مذکور شد آن اقتضا میکند که این اوراق را از لطائف طبع آنحضرت بمطعمی چند
 مزین سازد ، پس شروع بمقصود و رجوع بمطلوب کرده میشود و بالله التوفیق الملک الملام .

این مطلع پیش ترکی گویان سخن آفرین بسیار پسندیده است : ترکی

سبزه خطینک سواد لعل خندان اوستنه

خضر گویا سایه سالمیش آب حیوان اوستنه .

این مطلع بهایت درد مندانه واقع شده : مطلع

ای اجل آسوده قیل هجران بلاسندن منی

بیرلوی قوققار اولوس نیک ماجراسندن منی.

[نوان گفت که میر اکثر ایات میرزا را نوشته اند، و اشعار آنحضرت همه خوبست، اما چون از این لطائف نامه غرض نمودار طبع سلیم و اظهار لطافت ذهن مستقیم هر کس است همان دوبیت کافی بود، و دیگر همه ایات ترکی بود، و غرض از فارسی این نسخه شریف آنکه از الفاظ و عبارات ترکی بعضی مخادیم که بهره ندارند مستفید شوند، پس این مجلس را بدین غزل فارسی میرزا اختصار کرد: غزل

از غم عشقت مرا نه تن نه جانی مانده است

آن خیالی گشته و این یک کمانی مانده است.

ای که میجوئی نشانم رو بکوی یار بین

خاک گشته جسم و سر بر آستانی مانده است.

با قد خم گشته ام در هجر آن ابرو کمان

چون کمانم بی بروی استخوانی مانده است.

داغهای استخوانم بین چو خال کعبتین

هر یکی از ناوک آنمه نشانی مانده است.

چون حسینی باز خواهم خویش را پیرانه سر

مست سر بر سجده زیبا جوانی مانده است.

مجلس نهم

ذکر لطایف امیر نظام الدین علیشیر و سخنورانی که حالا شواهد معانی را بلباس دلپذیر نظم مزین میسازند ، و بدستکاری عقل سلیم و ذهن مستقیم همچو نسیم نقاب از جمال پرده نشینان نگارخانه چین برمی اندازند ، و داخل اعزّه و مخادیمی که حضرت میر ذکر لطایف ایشان کرده نیستند .

- و این نه قسم است بر این موجب :
- قسم اول . ذکر لطایف حضرت میر .
 - قسم دوم . ذکر لطایف سادات عظام .
 - قسم سیم . ذکر لطایف علمای اسلام .
 - قسم چهارم . ذکر لطایف فضلاى واجب الاحترام .
 - قسم پنجم . ذکر لطایف ارباب هنر .
 - قسم ششم . ذکر لطایف سایر عوام .
 - قسم هفتم . ذکر لطایف وزراء عالیمقدار .
 - قسم هشتم . ذکر لطایف امراء نامدار .
 - قسم نهم . ذکر لطایف سلاطین کامکار .
- خاتمه کتاب . در ذکر لطایف ملازمان جناب دوات پناهی میرزا شاه حسین .



قسم اول

۳۸۶ - ذکر لطایف حضرت میر

برضمیر منیر خردمندان روشن ضمیر و مشکل پسندان دانش پذیر واضح و لایح است که شرح حالات امیرزاده از آن است که در حیز عبارت چنین بی بضاعتی آید، یا چنین شکسته مقالی تواند که بتقریر چنان خجسته مآلی قیام و اقدام نماید، اما چون این نسخه شریف و صحیفه لطیف رقم کشیده خامه بدایع نگار غرایب آثار خیال آنحضرت بود، و اظهار یکی از هزار و اندکی از بسیار گفتار و کردار (او) واجب و لازم نمود، بنا بر آن این اوراق کلمه چند از لطایف آنجناب مزین کرده میشود:

مخبر آن کهن سال و جهان دیدگان صحیح مقال که از حالات میر خبر دارند بقلم در رنثار بر صفحه بیان چنین آرند. که میر مسند امارت را موروثی داشت، و امیر کیچکنه (۱) که پدر میر بود ملازم سلطان ابوسعید میرزا بود، اگر چه مهر و منصب نداشت اما حرمت تمام داشت، و جد مادری میر شیخ ابوسعید چنگ امیر الامرای در خانه میرزا بایقرا بود، و میر در ده سالگی ملازمت بابر میرزا میکرد و برا فرزند میگفت.

میر بسلطان فرخنده زمان در مکتب مصاحب و هم سبق بوده اند، و استحکام عهد و وفا و بیمان دوستی در آن ایام بهم می نمودند که همای قدسی هوای سعادت بر سر هر کدام جلوه نماید از احوال دیگر يك غافل نگردند:

ز روز ازل هر که هست از انام بی هر چه آید نماید قیام.
 نباشد جز آن کار اندیشه اش جز اندیشه او دگر پیشه اش.

و در هر محلی که سلطان صاحبقران آفتاب وار از برج سپهر سلطنت بر ساکنان عرصه خاک تافته لوای گردون سای شهر یاری برافراخت، و جهانرا از لوث ظلم و بدعت بآب باران عدل و احسان شسته سرسبز و خرم ساخت: بیت

سپهر کرم شاه سلطان حسین که بودی غبار رهش نور عین.
 ووا کرد فرمان شاهنشهی سراسر جهان گشت از غم تهی.

(۱) در تحفه سامی کیچکنه ذکر شده.

امیر مشار الیه در سمرقند در مدرسه خواجه فضل‌الله ابوللیثی بتحصیل علوم مشغول بود، و افلاس او در مرتبه بود که زیاده بر آن ممکن نبود. هم از زبان امیر مشار الیه نقل می‌کنند که در آن اوقات شبی مرا بآب احتیاج شد، و آن شب هوا در غایت سردی بود، ضرورتاً بحمام میبایست رفت، چون رقتم جزودانی داشتم، هر چند مبالغه کردم بگرو برنگرفتم. سلطان صاحبقران بسطان احمد میرزا جهة طلبیدن امیر مشار الیه کتابتها نوشته، کس فرستاد او را یراق کلی ترتیب ساخته بخدمت سلطان صاحبقران روانه کرد، و امیر متوجه شهر هرات شد، و بدولت ملازمت سرافراز شد. نظم

فلک آنچه‌اش نوازش نمود که چون دوستش دشمن از جان ستود.
دگر کار و بارش بجائی رساند که چشم جهان بین درو خیره ماند.

اول بمنصب مهر داری مفاوض گردید، و آخر تربیت او بجائی رسید که اخوان نامدار و فرزندان کامکار سلطان صاحبقران ملازمت او را شرف خود دانسته افتخار مینمودند، و با وجود چنین دولت که آثار عظمت آن هنوز نمودارست درویشی را مقدم میدانست، و دقیقه از دقائق طریق اهل سلوک نامرعی نمیکذاشت، چنانچه یکبار باختیار خود دست از مهمات دنیوی بازکشید، و بگوشه کاشانه تقوی و طاعت که سرمایه سعادت عقبی است متوجه گردید، چون امور سلطنت وابسته بر رأی عالم آرای او بود، سلطان صاحبقران عنان عزیمت او را گرفته از آن وادی تکلیف مراجعت فرمود، و ملک استرآباد را که پایتخت مازندران است باو ارزانی داشت، و میر آنجا رفته مدت یکسال ساکن بود، باز مراجعت نمود، چون خاطرش مدام میل بدرویشی داشت بعد از یکسال بملازمت صاحبقران آمد، و نرفت، و سمنند همت بر سر اندیشه که همیشه داشت براند، و چنان توجه فرمود که سلطان را محل درخواست نماید، و سپاه و اساس سپهداری خود را بسطان سپرد، و روی بتربیت ارباب فضل و کمال آورد، هر روز هفتاد و پنج هزار دینار بخزانه میر فرو میامد و پانزده هزار بخرج بیرون میرفت، و هر ساله هزار دست سر و پای بمساکین مقرر کرد، و سیصد و هفتاد بقعه خیر ساخت. نظم

ظاهر نشد بهم نفس آشنا و غیر چیزی بغیر خیر از آن عاقبت بخیر .
و آنمقدار بی مثل و نادر از خطاط و خواننده و سازنده و نقاش و مذهب و مصور
و محرر و معمائی و شاعر که بتربیت او در نشو و نما آمده معلوم نیست که در هیچ زمانی
جلوه کرده باشد ، اونیز از فتون این جماعت بهره تمام داشت ، خاصه در شاعری ،
و پیش ترکان خردمند فاضل مقرر است که تا بیان نظم ترکی شده مثل او کسی
قدم در آن وادی ننهاده ، خسر و آن قلمرو اوست ، و او را قرینه عبد الرحمن میدانند .
مصنفات میر برین موجب است :

۱) حیره الابرار (۴۰) فرهاد و شیرین (۴۰) مجنون و لیلی (۴۰) سد سکندری .
۵) قصه شیخ صنعان (۶۰) خمسة المتحیرین (۷۰) منشآت ترکی (۸۰) تواریخ .
۹) عروض (۱۰۰) مفردات (درفن ممما) (۱۱۰) و قفیه (۱۲۰) حالات سید حسن
اردشیر (۱۳۰) حالات پهلوان محمدابوسهید (۱۴۰) مجالس الشائس که عبارت
از ترکی این مختصر است .

و غزلیاتش پنج دیوان است : چهار ترکی و یکی فارسی . دیوان اول ترکی را
غرایب الصغر نام نهاده ، و ثانی را نوادر الشباب ، و ثالث را بدایع الوسط ، و رابع را
فواید الکبر .

دیوان فارسی شش هزار بیت است . چون از ترک و تازی یک هیچکس نیست که از ابیات
آنجناب صفحه خاطرش منقش نباشد درین اوراق چند بیتی ثبت کردن مناسب
ندید ، و در اختتام کوشید .

در محلی که سلطان صاحبقران از سفر استرا بااد و محاصمت محمد حسین
میرزا باز گشته بمنزل خواجه پارسا در یازده فرسخی بلده هرات رسیده بود ،
امیر مشارالیه باستقبال رفته ملحق گشته بود ، در ساعت مریض شده در تاریخ
نهم و شش از هجرت روز پنجشنبه از شهر جادی الاولی وفاتش واقع شد ، و شعراء
فضاحت شعار مرثیه و تاریخ بسیار گفتند ، اما مولانا صاحب مرثیه گفت چهل و پنج
بیت که هر بیت از آن يك مصرع تاریخ ولادت و یکی تاریخ فوت . و این دو بیت
از آن قصیده است :

ای فلک بیداد و بیرحمی بدین سان کرده
وی اجل ملک جهانرا باز ویران کرده .
بر جهان بانان چه میگوئی مرا نبود حسد
از حسد باری جهانرا بی جهانبان کرده .
خواجه آصفی نیز بدین طریق مرثیه گفت . این بیت از آنجاست : نظم
حیف از آن اندامهای همچوکل در زیرکل
با کل اندامان از این سودا فراوان کرده .
سید خواند میر که خواهرزاده میرخواند مورخ است این قطعه را گفت :
جناب امیر هدایت پناهی که ظاهر از او گشت آثار رحمت .
شد از خارزار جهان سوی باغی که آنجا شکفتست گلزار رحمت .
چو نازل شد انوار رحمت بروحش بجو سال فوتش زده انوار رحمت ، (۱) .

قسم دوم

ذکر لطایف سادات عظام که گاهی بنظم التفات میفرموده اند .

از آنجمله :

۴۸۷- میر عبد الباقی - نبیره شاه نعمت الله ولی بود ، و تعریف او مثل آن است که ذره صفت آفتاب کند . ازوست این : مطلع تا پیریشان نشود کار بسامان نشود
شرط دوراست که تا این نشود آن نشود .

۴۸۸- امیرسید شریف - ولد امیر شریف ثانی است ، منظور نظر کیمیا اثر حضرت شاه دین پناه بود ، و منصب عالی صدارت را داشت ، و نبیره سید شریف ماضی بود ، و تعریف او حکم تعریف میر عبد الباقی دارد . این معما ازوست باسم « فانی » :
اگر نبود نعمت در خانه ما را نباشد کنج در ویرانه ما را .

۴۸۹- میر محمد میر یوسف -

| | |
|--------------------------|-----------------------------|
| سپهر فضل و دانش مایه جود | باو صاحب دلانرا روی بهبود . |
| فروغ شمع بزم هوشمندان | سر و سرخیل جمع سربلندان . |
| سپهر علم را ماه جهانتاب | محیط علم را لؤلؤی سیراب . |
| برحمت پیکری از جوهر روح | بشفقت مرهم دلهای مجروح . |
| بشیرین خنده و لطف تکلم | جهان مردمی و جان مردم . |

بحسن صورت و سیرت فرید زمان و یگانه دوران بود ، و از غایت اخلاق حمیده
'خلقی تخلص میکرد ، و بشعر توجه تمام داشت . ازوست این : مطلع
ما را هوای وصل تو از سر نمیروود مشتاق خدمتیم و میسر نمیروود .

۴۹۰- میرزا اصغر - ولد میر غیاث الدین عزیز و از نقبای مشهد مقدس

است ، و میگویند بسیار سفیه و بد زبان است . این مطلع ازوست : مطلع
کشتم غبار و برد بکوی شبانم از خاک بر گرفته باد صبا منم .
این مطلع نیز ازوست :

بميزان نظر حسن ترا با ماه سنجيدم

ميان ابن و آن فرق از زمين تا آسمان ديدم .

۳۹۱ - مير سلطان ابراهيم صدر - حالا كسى بفضل و كمال و تواضع و همت او كم است ، فى الواقع آنچه كمال انسانيت است در ذات حميده صفات او هست .
ازوست : مطلع

در چمن يار چو با آن قد و قامت برخاست

سر و بنشست زد عوى و قيامت برخاست .

اين مطلع نيز ازوست در تتبع امير خسرو : مصرع

كل و شكوفه همه هست و يار نيست چه سود ؟

و خوب گفته : مطلع

شكفت غنچه ولى لعل يار نيست چه سود

بهار هست و مى خوشگوار نيست چه سود ؟

۳۹۲ - امير خسرو - خوبش نزديك امير محمد يوسف است ، و از عراق همراه خود آورده و تربيت او كرد ، و او را مرتبه فرزندى داد ، بسيار طبع خوب دارد ، و طالب علمست ، و در اطوار ثانى ميرست ، از اوست اين : مطلع
بياساقى بده جامى بمن زان درد و صافىها

كه ديگر نگذرد در خاطر م دنيا و مافىها .

۳۹۳ - سيد حكيمى - معاصر امير شاهی بوده ، و طبع او درغایت خوبی بوده ، در تتبع مطلع شاهی كه : مصرع
' ما حق شناس پير مغانيم و دبر او ' از اوست اين مطلع :

مائيم و كنج ميكند و پير دبر او ديگر كجارويم ، كه داريم غير او ؟

۳۹۴ - امير افضل - ولد امير سلطان على خواب بين است ، خواب بينى امير مشاراليه چنان بود كه هر كه را هر نوع خيال ميگرد خواب ميديد ، همه سلاطين و امرا او را معتقد بودند ، ولى چندان سادگى كه او داشت در ماده مير افضل برعكس

بود، و طبع نیک داشت، و دیوان غزل تمام کرده بود، موسوی تخلص میکرد. ازوست
این : مطلع

ترا تا سبزه ترکشت بر گلبرگ تر پیدا بدور عارضت شد فتنه دور قمر پیدا.

۳۹۵ - میر ابراهیم قانونی - ، ولد خواجه موسی است که در مجلس

بیشتر ذکر لطایف او گذشت، جوان خوب و نویسنده نیک است، و از اکثر فضائل
و فنون بهره مند است، و در قانون نوازی نادره ایام است، و ازوست این : رباعی

تا لعل تو دلفروز خواهد بودن کارم همه آه و سوز خواهد بودن .

گفتی که بخانه نو آیم روزی آروز کدام روز خواهد بودن .

۳۹۶ - امیر شریفی - از سادات مشهد است، اما مدتهای مدید است که

بشهر هرات آمده تحصیل کرده طبع خوب دارد، و در علم موسیقی مهارت تمام
پیدا کرده، بلکه مثل او حالا در خراسان نیست، ازوست این مطلع :

بس که سیل غمت از دیده دمام گذرد روز هجر تو مرا چون شب ماتم گذرد.

۳۹۷ - میر ۵۵ یون - از ولایت اسفراین بوده، و طبع خوب داشته، و ابیات

او مشهور است. ازوست این : مطلع

نیابی در جهان سروی که من صد بار در پایش

سری نهادم و نگرستم بر یاد بالایش . (۱)

۳۹۸ - امیر قاسم - ولد امیر سید جنابذی است، طبع نیک دارد، درین

اوقات در صفت بهار مثنوی ابتدا کرده، و از آنجا بسیار قوت طبع او فهم میشود.

این چند بیت در صفت بهار ازوست : شعر

(۱) در حاشیه نوشته شده است : در تذکره سامی مذکور است که امیر همایون در اوایل جوانی
به عراق آمده بمجلس سلطان یعقوب افتاد، پادشاه او را خسرو کوچک میخواند، گویند او را تعلق
بجوانی پیدا شده کارش بجائی رسید که او را زنجیر کردند، بعد از روزی چند که بعالت
خود آمد این مطلع گفته بخدمت پادشاه فرستاد :

بزنجیرم چو کرد از بیقراری دلستان من دا، زنجیر شد سوراخ سوراخ از افغان من

دیگر باره او را نجات داده بمجلس راه دادند، تاریخ فوت معلوم نشد، اما مدفن او قریه ارمک
کاشان است . و مطلع چند که از او انتخاب نموده چون در دیوانش ثبت است مکرر نمی سازد.

- صنوبر زده شانه گيسوی خویش کشيده دل عالمی سوی خویش .
 عيان شاخ گل زآب صافی ضمير چو قد بتان در قبای حرير .
 قد سرو و اب از درخندگی بود خضر و سرچشمه زندگی .
- ۳۹۹ - ميرهاشم - فرزند شهر هرات است ، اول کمانگری میکرد ، اما
 مدتهاست که بحمام داری قیام میدمايد ، طبع نيك دارد . ازوست این مطلع :
- هر جا که نام مچنون یا کوهکن برآید
 جای سخن نماند چون نام من برآید .

قسم میم

ذکر لطائف علمای اسلام که گاهی بنظم التفات می نمایند .
از آنجمله :

۴۰۰ - مولانا نظام الدین - از دانشمندان مسلم خراسان است ، ومدتهاست که برمسند قضای هرات ساکن است ، واین کار را کسی بملاحظه او نکرده ، ودر ایام امیر علیشیر بشعر و شاعری اشتها نداشته بلکه اجتناب میکرده . ازوست این : مطمح بدور روی توام بت پرست میگویند
چه گویم ای بت من هر چه هست میگویند .

۴۰۱ - آفتاب عالمتاب سپهر دانش و بینش ، وطایر گلستان جهان جاودانی ، و بحر بیکران جواهر معانی ملا جلال الدین محمد دوانی - از قریه دوان که نواحی کازرون است بوده ، و در بلده طیبه شیراز طالبان علوم را بهره مند میگردانیده ، و از این طایفه هر کس بنظر شریف او رسیده شرف اهل روزگار خود گردیده ، جهت تبرک این بیت آن بزرگوار ثبت شد : بیت
درد خممار دارم و درمان من میدست

می ده که می ز بهر مداوا حرام نیست .

۴۰۲ - افصح الفصحاء و املح الشعرا رکن الاسلام و المسلمین سعد الدین مسعود الایمیدی -

پیشوای سخنوران جهان درسخن وصف او برون زیبان .
آفتاب سپهر فضل و کمال ، در ناب محیط عز و جلال

دانشمند خوبست ، و از دارالخلافة ری است ، و بر قریه تهران زراعت دارد ، و در دارالفضل شیراز تحصیل کرده ، و از شاگردان سرآمد مولانا جلال الدین دوانی است ، و نام اصلیش ارجاسب است ، مولانا از غایت التفات او را مسعود نام نهاده ، و در آن دیار بدین اسم مشهور است ، قبل از شرف ملازمت همیشه ذکر لطایف احوال و اوضاع او استماع می افتاد ، و حالا بیمن دولت روز افزون حضرت آصف صفائی آن سعادت میسر شد ، چندان اخلاق و اطوار بسندیده مشاهده میشود که زبان ناطقه

در بیان تقریر آن عاجز است ، و مولانا در همه اسلوب شعر مهارت تمام دارد بتخصیص
قصاید که آن وادی حق اوست ، و ابیاتی در رنگ مقطعات ابن یمن نصایح آمیز
واقع میشود ، و این چند بیت از آنجاست و خوب گفته : بیت

اگر کنی ز برای مجوس کتاسی

وگر کنی ز برای جهود ککل کاری

درین دو کار کربه این قدر کراحت نیست

درین دو شغل خسیس آن مثابه دشواری

که در سلام فرومایگان صدر نشین

بروی سینه نهی دست و سر فرود آری .

و این مطلع قصیده او خوب واقع شده : مطلع

تو ترک نیم مستی من مرغ نیم بسمل

کار تو از من آسان کام من از تو مشکل .

۴۰۳ - قاضی نورالله - از ساوه بود ، و بسیار فضل و کمال داشت ، و برادرزاده

قاضی عیسی بود ، و خود نیز در تمام ممالک عراق قاضی بود ، و تحصیل در خدمت

مولانا جلال کرده بود ، و حسن اخلاق و لطافت اوضاعش از تعریف زیاده بود ،

از عراق برسات آمد ، و در خراسان نیز مقدم او را بغایت گرامی داشتند ، و مدتها

بر مسند قضاء خراسان متمکن بود و در آن منصب او را قضا رسید ، طبعش بغایت

نازک و لطیف بود ، و دیوان غزل تمام کرده بود ، انسی تخلص میکرد . از دست

این : مطلع

از آن با شعله آهی که در هجران کشم شادم

که از بالای آن سرو قبا کلگون دهد یادم .

۴۰۴ - مولانا آقایی - از جانب پدر نبیره مولانا جلال الدین محمد

قائمی است ، و صاحب کمالی مولانا اظهر من الشمس است ، و مولانا آقایی نیز

بر اکثر علوم و فنون صاحب وقوفست بتخصیص در اسلوب شعر ، و حالا از شعرای

قدیم که نام استادی برایشان اطلاق میتوان کرد یکی او مانده ، اما او را سهوی
غریب شد که قصیده در مذمت امراء روزگار و اکابر خراسان گفت ، و بعضی از
مردم والی ملك را برآن داشتند که قطع زبان او کرد ، حضرت امام رضا ۴ را
در خواب دید و زبان او گویا شد ، درحین قطع زبان این مطلع را گفت : مطلع
چو لاله جیب من از تیغ یار غرقه بخون شد

زبان برید چو شمع ولی زبانه برون شد .

۴۰۵ - ملا حسامی واعظ - از ولایت قهستان است ، حافظه داشته که کم
واعظی داشته ، و از همه خوبتر اینکه از قهستان است ، چنان دعوی تشیع میکند
که ملازاده ملاحین را که سبزواری الاصل است بتسنن مطعون دارد . این رباعی
از اوست : رباعی

صد شکر که مداح شه مردانم ثابت به ثنا و ثانی حسام نم .

اکنون نه کمینه بنده فرمانم دیرینه غلام قهبر و سلمانم .

۴۰۶ - حافظ علی - ولد مولانا نور است که میر ذکراطایف او کرده ،
فی الواقع که از بی نظیران است ، و قصاید مصنوع خواجه سلمان را متعدد جواب
گفته ؛ و خوش طبعان او را در معنی مسلم میدارند . مطلع قصیده خواجه سلمان
این است : مطلع

صفای صفوت رویت بریخت ابر بهار

هوای حشمت کویت به بیخت مشک تبار .

این دو مطلع از حافظ علی است که جواب گفته : مطلع

قیام قامت جانان بلاست در رفتار ظلام ظلمت هجران رواست براغیار .

وله

حریم حرمت کوی تو جنت ابرار شمیم نکبت موی توراحت احرار .

این رباعی هم ازوست : رباعی

هنگام سحر که نرگس و لاله شکفت مرغ سحری ناله کنان این میگفت :

می نوش که بی نشأه بسی خواهی بود بر خیز که در خاک بسی خواهی خفت .

۴۰۷ - خواجه حافظ مير - از قریه سینان است، صفات حمیده و اخلاق

پسندیده دارد، و بانواع فضل و کمال آراسته، این رباعی ازوست: ربامی

افسوس که حسنت ای جفا جوی نماند و آن خال سیاه عنبرین بوی نماند.
در کوی تو خانه داشتم روزی چند آن خانه خراب گشت و آن کوی نماند.

۴۰۸ - حافظ سلطان علی اوبهی - از مردم متعین خراسان است، و مردی

پاکیزه روزگار و صحبت دیده و خوش طبع است، و خطوط رانیک مینویسد، اما
در لباس و عقد دستار بسیار تکلف میکند. ازوست این: مطلع

بیستون را اگر کند سیل فنا بنیاد سست

کی تواند نقش شیرین از دل فرهاد سست.

۴۰۹ - بابا عبدالله چشمه مالان - مردی قلندر و جماعت کش بود، و

مردم باو اردات تمام میداشتند، ازوست این: ربامی

یارب چه خوش است بیدهان خندیدن بیواسطه چشم جهانرا دیدن.
بنشین و سفر کن که بغایت خوبست بی منت پا کرد جهان کردیدن.

۴۱۰ - قاضی یحیی - قاضی ملک سیستان بود، و در ایام سلطنت ابوتراب

میرزا دیوانه شد، بعضی گویند زنش او را چیزی داده چندانکه در معالجه او کوشیدند
فایده نداد، باوجود جنون بدیهه او روان بود، اگرچه مفید معنی نبود. در محل
حبس و قید و زنجیر غزلی گفت و با ابوتراب میرزا فرستاد، این سه بیت از آنجاست: شعر

بی لعل آبدار تو دلهای ما کباب مستان خراب باده و بی باده ما خراب.

تا پای در کشاکش زنجیر شد مرا عمر عزیز من همه بگذشت در عذاب.

یحیی اگر ترا غم و سودا زیاد شده زنهار عرضه دار بسطان ابوتراب.

۴۱۱ - خواجه هاشمی - شیخ الاسلام بخارا است، از اسباب دنیوی

جمیت تمام دارد، اما میگویند هرگاه سوار میشود خویش و اقربا و متعلقان خود را

جهت نمایش تکلیف سواری میکند. ازوست این مطلع:

بناز سر مه مکش چشم بی ترحم را . نشسته گیر بخاک سیاه مردم را .
 ۴۱۲ - ملا میر - شیخ الاسلام سبزواری بود، صلاحیت تمام داشت، و اکثر
 خطوط را نیک می نوشت، اما بسیار خود پسند بود، گویا این صفت لازمه قوم
 ایشان است. ازوست این: رباعی

گر لایق دولت و سال تو نیم یا قابل دیدن جمال تو نیم .
 باری بهمین خوشم که هر کرفسی محروم ز خدمت خیال تو نیم .

۴۱۳ - ملانسیمی - از ولایت فرخار است، و دانشمند نیک است، اما
 لوندی و بی قیدی نیز دارد. از اوست این مطلع:

بهر بیگان خدنگ توسی کردیم لله الحمد که باری بدل خود دیدم .

۴۱۴ - ملا غیاث الدین محمد - فرزند شهر هری بود، 'صنعی تخلص
 میکرد، مردی دانشمند و فاضل بود، و در علوم نجوم و رمل عدیل نداشت. ازوست
 این معما باسم 'علی':

چو کردم نامه را در عشق بنیاد قلم را دل زهر سوزفت بر باد .

۴۱۵ - خواجه ابوالقاسم - برادر خواجه ابوالفضل مهنه بود، و
 اخلاق حمیده و اطوار پسندیده داشت، شعر را نیک می گفت، 'قاسمی تخلص
 میکرد. ازوست این مطلع:

گر بی رخت سوی چمن بهر تماشا بنگرم

هر برک گل خاری شود در چشم من تابنگرم .

۴۱۶ - ملا عبدالؤمن - مردی پاکیزه روزگار و نیک اخلاق است،
 مجاور مزار مولانا عبدالرحمن بود، و مزاری تخلص میکرد. این مطلع در تتبع
 امیرشاهی از اوست: مطلع

در دیست درد عشق که گفتن نمیتوان گفتن نمیتوان و نهفتن نمیتوان .

۴۱۷ - ملا علی فیضی - از ولایت قربت است، و دانشمند و خوش طبع است،
 و شعر را بغایت خوب میگوید. ازوست این: مطلع

بلند مرتبه زین خاک آستان شده ام غبار کوی توام گر بر آسمان شده ام .

قسم چهارم

ذکر فضلاى واجب الاحترام که طبع لطيف ايشان ميل نظم دارد،

از آنجمله :

۴۱۸ - ملا حسن على - روغن سمر - مردى فاضل است ، و قصيده را بسيار خوب ميگويد ، مولدش شهر هرات است ، بشعر مداومت نميکند اما قصيده رديف 'برف' بنام مير محمد مير يوسف گفته ، مطلعش اين است :

بر ابلق سحاب چو آمد سوار برف

گرديد بر زمين و زمان فتنه بار برف .

۴۱۹ - ملا زلالى - در شهر هرات تحصيل کرده ، و مولدش خوارزم است ،

و قصيده گوى خوبست . ازوست اين : مطلع

نخواهى کرد باور خار خار سينه چا کم

مگر روزى که گيرد دامنت خار سرخا کم .

۴۲۰ - ملا زاده ملا عبد الغفار - از ولايت تاشگند است ، و طالب علم

خوبست ، طبع شوخ دارد . ازوست اين : مطلع

رخ نمودن از آن پرى عجب است از پرى آدمى گرى عجب است .

۴۲۱ - ملا لقائى - از محفوظه سمرقند است ، طبع نازك دارد . ازوست

ابن مطلع :

رخ نمودى و مرا بيسر و سامان كردى

آفرين باد عجب کار نمايان كردى .

۴۲۲ - خواجه بهاء الدين - ولد خواجه ابوالبرکه است ، و خواجه را

احتياج تعريف نيست ، و مشار اليه صابر تخلص ميکند ، و بغايت نازك خيالست .

ازوست اين مطلع :

چون من زغمت کس دل ناشاد ندارد دارم غم و دردى که کسى ياد ندارد .

۴۴۳ - خواجه ایوب - هم برادر اوست، و از طریق پدر تجاوز نکرده است.

ازوست این : مطلع

تا چشم پر آشوب تو کلکون شده از درد

چون غنچه دل اهل نظر خون شده از درد.

۴۴۴ - ملا ساکنی - از سمرقند است، و طالب علمی کرده. از اوست

این مطلع :

با ما با لطف ترکس مست تو باز نیست ارباب ناز را سر اهل نیاز نیست.

۴۴۵ - حافظ پناهی - بکمان ابرو مشهور بود، و فرزند خراسان بود،

و آواز خوب داشت چنانکه دوسه جا وظیفه میگرفت، طبع نیک داشت، دیوان تمام کرد.

از اوست این مطلع :

بکلیکشت چمن گر آید آن غنچه دهن بیرون ...

قسم پنجم

ذکر لطایف ارباب هنر،

از آنجمله :

۴۴۶ - ملا سلطان محمد خندان - خوش نویس مقرر مالک خراسان است، و یگانه دوران، اما بسیار بی قید و بی تکلف واقع شده، و خود را بدیوانگی منسوب میدارد، نی را نیک مینوازد. ازوست این مطلع :

ای خرم آنکه جای بمیخانه ساخته وز همدمان بساغر و پیمان ساخته.

۴۴۷ - ملا عبدی قلندر - از نیشابور است، و خط نستعلیق را نیک مینویسد،

و طبع خوب دارد. ازوست این مطلع :

قبله اهل نظر جز رخ جانان نبود

هر که رو تابد از این قبله مسلمان نبود.

۴۴۸ - ملا نظام بدر - هم از نیشابور است، خوش طبع و خوش آواز است،

و بمطایبه میل تمام دارد، و نستعلیق را خوب مینویسد، و ندیمی بی مثل است. ازوست این رباعی :

ای ساخته از دوری خود زار مرا وی سوخته از فراق صد بار مرا.

از خنجر هجر سینه ام را مشکاف وز تیغ جفا دگر میازار مرا.

۴۴۹ - مولانا محمود کاتب - مولدش هرات است، طالب علمی دارد،

و خط نستعلیق را خوب مینویسد، جوانی آدمی است اما دماغش بسیار ضعیف و ماده سودایش قوی است. ازوست این مطلع :

ای دل شکایت از غم هجران دگر مکن

مجروح خاطر من، غم من بیشتر مکن.

۴۴۰ - ملا میر علی - از کاتبان خوش نویس متعین شهر هرات است،

جوانی مقبول است، و طبعش در نظم ترکی و فارسی خوبست، اما پیشتر از آنکه شعر خود را بخواند تعریف میکند. این معما ازوست باسم « مهدی » :

خوش آنکه بعشق مبتلا گردیده بیگانه ز خویش و آشنا گردیده .
 یکبارگی از قید خرد وارسته در میکند ها بی سرو پا گردیده
 ۴۳۱ - خواجه ابوالقاسم - ولد خواجه شهاب الدین احمد خواری
 است ، و بسیار صلاحیت دارد ، بعضی مختصرات دیده ، و خط تعلیق را طوری مینویسد .
 ازوست این رباعی :

گفتم که زدوریت زغم فرسودم گفتا که من از درد سرت آسودم .
 گفتم که بسی مقصرم در خدمت گفتا که بدین از توبسی خوشنودم .
 ۴۳۲ - ملا جمشید منجم - فرزند شهر هرات است ، جوانی لوند است ،
 و ادراک بلند دارد ، و در علم نجوم مثل او کمست ، با وجود فضایل و کمالات آنقدر
 بی قید و لاابالی است که بشرح راست نمیآید ، خود را بدیوانگی منسوب میدارد .
 ازوست این مطلع :

هر کس که نیست زنده بمشقت هلاک به

در هر سری که نیست هوای تو خاک به .

۴۳۳ - ملا حاجی علی - از مشاهیر خراسان است ، خطوط رانیک مینویسد ،
 طبع خوب دارد ، و شعر را پاکیزه میگوید . ازوست این مطلع
 سویم گذری شبی عجب نیست یکشب مه من هزار شب نیست .
 ۴۳۴ - ملا امان الله - از قهستان است ، و در شهر هرات ساکن است ،
 مردی متقی و پرهیزگار است ، طبعش بسیار لطیف است . ازوست این مطلع :
 روز در فکرم که شب دل بیتو خون خواهد شدن
 شب در این اندیشه ام تا روز چون خواهد شدن .

قسم ششم

ذکر لطایف سایر عوام

از آنجمله :

۴۳۵ - ملا عبدالصمد - از مشهد مقدسه رضویه است، افشانگر بخوبی او تا بنای این کار است پیدا نشده، اوّل کتابت میکرد، گویند میر علیشیر دیوان مولانا عبدالرحمن رابدو کتابت فرمود، بعد از اتمام جهت تصحیح پیش مولانا فرستاد، بعضی جاها را که سهو شده بود مولانا بخط خود اصلاح کرده قطع گفت که : قطعه

| | |
|-----------------------------|-------------------------------|
| خوش نویسی چو عارض خوبان | سخنم را بخط خوب آراست . |
| لیک در وی ز سهو های قلم | گاه حرفی فزود و گاهی کاست . |
| کردم اصلاح آن من از خط خویش | گر چه نامد چنانک دل میخواست . |
| هر چه او کرده بود با سخنم | من بخطش قصور کردم راست . |

از این واسطه مشارالیه ترك کتابت کرد، و روی بافشانگری و سیاهی سازی و رنگ کاری آورد، و در آن باب اشتهار تمام یافت، و اختراعات کرد، و این ازوست : رباهی سیم بدنت چو مغز بادام ترست بادام دو چشم تواز آن خوبتر است . دندان و لب تو در تکلم کوئی با یکدیگر آمیخته شیره شکر است .

۴۳۶ - ملا کلان هعمائی - از ماوراء النهر است، اما مدتهاست که بجهت تحصیل به هرات آمده مطالعه میکند و علم معما را خوب میدانند از وست این : مطلع

دلا چون ره نمی یابی بیزم عیش و شادبها

بیا پهلوی من بنشین بکنج نا مرادبها

۴۳۷ - مولانا علمی - از خراسان است و بعنوان قانون نوازی مشهور است و

دعوی مصنفی نیز دارد . این ازوست : مطلع

بعالم از جفايت هر کرا بینم غمی دارد

جفاتا کی توان کردن، وفاهم عالمی دارد .

۴۳۸ - ملا غیاث الدین محمد - از نشابور است، جوانی خوبست، طالب

علمی هم کرده و طبع نیک دارد، حریمی تخلص میکند . ازوست : مطلع

مكن بى موجبى اى شوخ ترك گفتگو بامن

كناهى گر بغير از عاشقى كردم بگو بامن .

۴۳۹ - ملا صدقى - فرزند شهر هرات است، طالب علمى دارد، اما خالى

از نشائه جنون نيست . اين از اوست : مطلع

عرق نشسته زيندم رخ نكوى ترا زمن مرنج كه ميخواهم آبروى ترا .

۴۴۰ - ملا عارف - از استرآباد است ، و از شعر اى مشهور است ، طبع

او بفايت خوبست . از اوست اين : مطلع

تا خاك يابيت از نظر اهل درد رفت

چندان گريست ديده كه دريا بگرد رفت

۴۴۱ - ملا حاجى محمد فوطه - در سمرقند مردى بود فوطه فروش ،

طبع نيك داشت . از اوست اين : مطلع

از شوق نركس تو كه هستيم مست از او چندان گريست ديده كه شستيم دست از او .

قاضى نورالله ساوه اين مضمون را بسيار نيك گفته : بيت

از ما مشوى دست كه ما بى تو شسته ايم

هم رو بآب ديده و هم دست از آبروى .

۴۴۲ - مولانا سلطانهلى - برادر مولانا هلاكى است كه ذكر او

گذشته ، مردى درويش است ، در محلى كه اين مطلع مولانا جامى را : مطلع

كار ما جز فكر مردن نيست دور از بارما

و كه بار ما ندارد هيچ فكر كار ما .

جواب مى گفتند ، او بهتر از همه گفت (۱) ، شاه غريب ميرزا گفته : مطلع

گر كشاد كار ما بودى ز زلف بار ما اين چنين آشفته و درهم نبودى كارما .

مولانا ملك ساو گفته : مطلع

كارما نبود بجز مهر و هواى بار ما بارهم دانسته باشد از هواى كار ما .

۴۴۳ - ملا صادقى - از قايين بود ، و بصنعت گللكارى قيام مينمود ، از اوست

اين مطلع :

(۱) مطلع او را در اصل نوشته .

- کدخدائی که مایهٔ هوس است کد رها کن همین خدای بس است.
- ۴۴۴ - مولانا صافی توز پوش - فرزند هرات است، و در کار خود نا درست،
بشمر خود اعتقاد تمام دارد، این دو بیت از اوست:
- ز شوق تنگ دهانی دم از عدم زده ام
بلوح هستی خود نیستی رقم زده ام.
- بجز حدیث تو با کس نگفته ام سخنی
اگر بکس سخنی گفتم از تو دم زده ام.
- ۴۴۵ - ملا غیاث الدین علی - مردی خوش خلق است. از اوست این رباعی:
- خوبان که ز جام حسن مستند همه
هر عهد که بستند شکستند همه.
- با عاشق خویش آشنائی نکنند
بیگانه و بیگانه پرستند همه.
- ۴۴۶ - مولانا غیاث الدین علی - از شعرای قدیم است، و مردی لوند
و خوش طبع است. از اوست این مطلع:
- از روزه نخواهم که بر آن مه ستم آید
خواهم ز خدا آنکه مه روزه کم آید.
- عیش همین است که بوستانرا جواب گفته. از اوست این نیز: مطلع
- بر بسته شوخ شاطر من لنگ نیلگون
نیلوفری بنای کلی کشته سرنگون.
- ۴۴۷ - خواجه حافظ احمد - حفظ کلام دارد. و فرزند شهر هرات است.
از اوست این مطلع:
- گفتمش در نظر آن رخ صفای قمرست
زیر لب خنده زنان گفت صفای دگرست.
- ۴۴۸ - مولانا حیدر کلوچه - مردی عامیست، و قبل از این در بازار ملک
بکلوچه پزی مشغول بود، اما حالا از شعرای مقرر شهر هرات است، ابیات بیک
طرد از اوست این مطلع:
- بس از این بهر سر ره من و عرض بینوائی
که کنم دعا بجانت بیبانه گدائی.

بعضی یاران ظرافت می کنند که نیک و بد اشعار خود را امتیاز نمیتواند کرد، چنانکه هر گاه این مطلع او را که :

چنان طوطی صفت حیران آن آئینه رویم

که میکویم سخن اما نمیدانم چه میکویم .

خوانده تعرض میکنند متالم میشود، و اگر تحسین میکنند خوشحال میگردد .

۴۴۹ - خواجه حافظی - از دارالامان کرمان است ، اما از بسیاری اقامت

شهر هرات میتوان گفت که از آنجاست ، طالب علمست ، و از حکاکای صاحب وقوف .

ازوست این مطلع :

فروغ ماه رخت دیده را پر آب کند کسی ندیده که مه کار آفتاب کند .

۴۵۰ - درویش قاسمی - از اصفهان است ، مردی ظریف و عارف و صحبت

دیده بود ، و بمصاحبت امیر نجم بماوراءالنهر رفت . این ازوست : مطلع

شب میخوردن از فردا بیندیش که این شب را عجب روزیست در پیش .

۴۵۱ - ملا حیرتی - از ولایت تون است ، اما چون در هرو نشو و نما

یافته بود ، بمروری مشهور شده ، صاحب جمال بود ، و طالب علمی کرد ، طبعش شوخ

بود ، چون بشهر مشغولی نمود رشد تمام کرد ، اما از خود بینی و عجب و بابائی (۲)

بهر دیار که رفته خجالتی بدو رسیده . این دو مطلع ازوست : مطلع

قضا که صورت یوسف چنان لطیف رقم کرد

برای صورت خوب تو امتحان قلم کرد .

مطلع دیگر

از زهر چشم یار چه جای شکایت است

آن زهر چشم نیست که عین عنایت است .

۴۵۲ - ملا پیامی - سروی است اکثر اوقات در شیوه قلندری میکشت ،

میگویند آخر بابر میرزا او را تربیت کرده صدر ساخته بود . این ابیات ازوست : نظم

وفا وعده کردی جفا مینمائی مه من عجب بیوفا مینمائی .

چو بیکانگان مکذرب ای نور دیده که در چشم من آشنا مینمائی .

- پيامی چو زلف بتان بيقراری بدام کسی مبتلا مينمايی .
- ۴۵۳ - ملا حاجی محمد - نقاش متعین شهر هرات بوده است، و خوش طبع است، و خیالات غریب میکند، و کم فنی باشد که او را در آن اندیشه بخاطر نرسد خواه راست و خواه غلط. ازوست این: مطلع
 بخورده ریزه خود گل شکفتگی چه نمود
 که نا شکفته درون وی از خزان پر بود .
- ۴۵۴ - ملا درویش محمد - از آدمی زادگان خراسان است، و ترکیت نیز دارد، کوکلتاش^(۱) محمد مومن میرزا بوده، اول رنگ و روغن کاری میکرد، چون بملازمت استاد بهزاد رسید عشق تصویر و نقاشی پیدا کرد، و استاد نیز بتربیت او مشغول شد، و در اندک فرصتی کامل شد، طبع نیک دارد. ازوست این: مطلع
 کجا مجنون چومن در عشق درد و محنتی دارد
 که او از عاشقی چیزی که دارد شهرتی دارد .
- ۴۵۵ - مولانا مجلسی - سید محمد نام دارد، فرزند هرات است، اول غریبی تخلص میکرد، چون بمجلس سلطان صاحبقران رسید میرزا جهت خاطر شاه غریب میرزا تخلص او را بمجلسی قرارداد. ازوست این بیت:
 هر زمان کردی زکوی دوست سر بر میکند
- ۴۵۶ - ملا صفائی کرمانی - گویند مردی نامراد است. ازوست این: مطلع
 ز شوق شست کمان ابروان عالمگیر
 دمی ز خنده نیاید بیکدگر لب تیر .
- ۴۵۷ - ملا فیضی کار دگر - ولد استاد محمد لعبت باز است، او بعشق بازی اشتغال تمام مينماید، شعرش بدنیست. مرد نیک است، ازوست این مطلع:
 گر چه رفت از چشم گریانم چواشک آن تندخوی
 چشم میدارم که آب رفته باز آید بجوی .
- ۴۵۸ - ملا شاه محمد - ولد مولانا حسن شاه شاعر است، ابریشم کاری میکرد. ازوست این مطلع:

(۱) کوکلتاش یعنی همشیر: در حاشیه اصل.

- میشدم در طلب یار و نمی پرسیدم خیرش را ز کسی تا که نگوید دیدم .
 ۴۵۹ - ملارنیس - از قریه شاخت است از بلوک قاین ، ازوست این مطلع :
 می مده ساقی بهن چندانکه لایعقل شوم
 کز خیال او مبادا لحظه غافل شوم .
- ۴۶۰ - مولانا قطب الدین - از قریه اقصا است که در ولایت اندجان
 است ، از آدمی زادگان است ، طالب علمی دارد ، و خط را خوب مینویسد . ازوست این مطلع :
 ما که در سالی نمیدیدیم ماهی را بخواب
 بردری دیدیم هرسو جلوه کر صد آفتاب .
- ۴۶۱ - مولانا عبدالجلیل - خویش مولانا آلهی است ، مردی نیک
 است ، شعر را نیز نیک میگوید . ازوست این : مطلع
 ز بس که کاست مه از میل طاق ابرویش
 شد آنچنان که نمود استخوان پهلویش .
- ۴۶۲ - ملا کوکبی - از مردم معتبر بخارا است ، و طالب علمی کرده ،
 و از موسیقی وقوف تمام دارد . این رباعی ازوست : رباعی
 گر یار بنا مناسبی سیر کند
 وز کوی صلاح ره سوی دیر کند .
 غم نیست دلاچویار بیمهر و وفاست
 با ماچه وفا کرد که با غیر کند .
- ۴۶۳ - ملا والهی سمرقندی - طالب علمست ، و بخواجه عطا شهرت
 دارد ، مردی نیک است ، ازوست این : مطلع
 ز چاک سینه بناخن دل حزین کندم
 جدا چو گشتم از آن مه دل اینچنین کندم .
- ۴۶۴ - ملا هجری اندجانی - مردی فقیرست ، بقدر طالب علمی دارد ،
 در اوایل لوند و اوپاش بود ، اما آخر روی بگوشه فقر و درویشی آورد . ازوست
 این : مطلع
 بر رخ نشسته کرد ملامت بسی مرا
 نبود عجب اگر شناسد کسی مرا .
- ۴۶۵ - ملا تقائی - از خراسان است ، اما اکثر اوقات در ماوراء النهر

گذرانیده، و همیشه در نظر سلاطین معزز و مکرم بوده، در شعر و معما خوبست. ازوست این مطلع:

ز هر طرف کفتم زرد و زعفران کرده

بهار عمر من است این چنین خزان کرده.

این رباعی نیز از او مشهور است: رباعی

مسکن شده کوچه ملامت ما را ره نیست بوادی سلامت ما را.
درویشانیم ترك عالم کرده این است طریق تا قیامت ما را.

۴۶۶ - ملا مقصود تیرگر - از شهر هرات است، و مردی نامرادوفانی صفت

است، اوقات بکسب میکذرانند، طریق رباعی را خوب میداند. ازوست این رباعی:

جانا همه از تو تند خوئی آید وزخوی بد تو فتنه جوئی آید.
گوئی که بجز جفا نیاید از من بالله که از تو هر چه گوئی آید.

۴۶۷ - ملا یوسفی (۱) - از اطبای مشهور خراسان است، مردی خوش خلق

و جهان گشته وصحبت دیده است، و شعرش پاکیزه. از اوست این مطلع:

میزد سپهر لاف ز رفعت بکوی او شد آفتاب گرم و برآمد بروی او.

۴۶۸ - ملا دوست - از ولایت اسفزار است، شعرشناس نادر و شاعر کامل

و ماهر است، و ابیات و اشعار استادان بسیار بخاطر دارد، و در وادی قصیده انوری زمان است. ازوست این مطلع:

وقت گل آمد و اسباب طرب نیست مرا

باده نایاب و ز کس روی طلب نیست مرا.

۴۶۹ - ملا شهاب - فرزند شهر هرات است، مردی فقیرست، و طبعش

بمعما مایل. این معما باسم او از اوست: معما

یاران حذر کنید که بدهید دل ز دست

کان شهسوار بر فرس دلبری نشست (۲).

(۱) یوسفی طبیب ظاهراً همان یوسف بن محمد هروی است مؤلف « فواید الاخیار » و

« ریاض الادویه » و « جمال الفوائد » و طبّ منظم. متوفی در حدود ۹۵۰ هـ

(۲) فرس بقارسی « اسب » باشد و دل دست که « س » است چون از آن اسقاط گردد « اب »

بجای ماند و چون « شه » بر آن سوار شود « شهاب » حاصل گردد که نام مولانا است.

- ۴۷۰ - ملا یقینی - هم از خوش طبعان هرات است ، و خط نستعلیق را بد نمی‌نویسد ، اما خالی از جنون نیست . ازوست این : مطلع
تا بکی خواهم بدرد و محنت و غم زیستن
زیستن گر این چنین باشد نخواهم زیستن .
- ۴۷۱ - ملا معزی **لنگ** - از اولاد اجماد مقرب الحضرة باری خواجه عبد الله انصاری قدس سره است ؛ مردی لوند است . ازوست این مطلع :
خضر خط او نشان از آب حیوان میدهد
از لبش عیسی سخن میگوید و جان میدهد .
- ۴۷۲ - ملا اسمی - فرزند هرات است ، و مردی درویش و نامراد است ، بقدر خود طالب علمی هم کرده . این معما ازوست باسم « بابا » :
دیروز بمکتبی مرا بود گذار دیدم همه دلبران خورشید عذار .
هندو بچه نشسته لوحی بکنار میکرد برسم خود الف بی تکرار .
- ۴۷۳ - ملا بیدلی **لنگ** - از کذر خیابان هرات بود ، همیشه در گوشهای میخانه اوقات میگذرانید . ازوست این مطلع :
چشم پر خون و خیال خال آن دلبر درو
بحجری پر آتش است و یاره عنبر در او .
- ۴۷۴ - ملا سروی - ولد حافظ علی بیرجندی است که علم قرائت را درین زمانها برابر او کسی ندانسته ، اما هو نالاسروی غریب هیأت مطبوع دارد ، معلوم نیست که از زمان آفرینش تا غایت مثل او بیکری از کتم عدم بشهرستان وجود آمده باشد ، ظاهراً استاد این بیت را جهة او گفته : بیت
صد هزاران آفرین صنع خدای پاکرا
کافرید از آب و گل سروی چونو چالاکرا .
اما شاعری معنی انگیز است . ازوست این : مطلع
کاشکی دامن کشان آید قدر عنای او
تا نبیند دیده غیری نشان پای او .

۴۷۵ - خواجه طاهر محمد - ولد عبد السلام خباز است ، جوانی نيك است ، ملازم و مصاحب فریدون حسين ميرزا بود . از اوست این معما باسم «بابا» :
آن خالهای مشکین بر عارض تو از دور
بالای باده صاف چون دانه های انگور .

۴۷۶ - ملا فرهادی - از ماورا، النهر است ، و ملازم عبیدخان بود .
ازوست این : مطلع

بتان شما شه حسنید و من گدای شما

ز دست من چه بر آید بجز دعای شما .

۴۷۷ - ملا صدر - بلاجوردشویی مشهور است ، فرزند ابهر است ، مردی خوبست اما شعر خود را تعریف بینهایت میکند ، و بسیار معتقد است . ازوست این : مطلع

چه میکنم زدیاری که نیست یار آنجا

کجاست خاک رهش تا شوم غبار آنجا .

۴۷۸ - ملا جزوی - از جانب عراق است ، چند وقتی در هرات بود ،
باز عزیمت وطن نمود . ازوست این : مطلع
عاشق و بدنام اگر گشتم دلم باری خوشست
عاشقی بدنامی دارد ولی کاری خوشست .

۴۷۹ - ملا فتحی - از ولایت اندجان است ، و در ملازمت بابر میرزا
میباشد . از اوست این بیت :

منکر عشقند بی دردان بحمدالله که من

درد مندم عاشقم بیدرد باری نیستم .

۴۸۰ - ملا خلقی بخاری - در اوایل بزاز بود ، وحالا تجارت میکند .
از اوست این مطلع :

خراب ماه و شان چو آفتابم من بهر کدام جدا عاشق خرابم من .

۴۸۱ - مولانا میلی - از ولایت حصار است ، طالب علمی دارد ، معما را نیز نیک میداند . ازوست این : مطلع
جفا همین نه از آن شوخ بیوفا دیدم
ز هر که چشم وفا داشتم جفا دیدم .

۴۸۲ - ملا مقیمی - از بخارا است ، مردی لوند است . این مطلع را برای جانی نام جوانی گفته : مطلع
کوشه چشمی نمود آن دلبر جانی مرا
کرد از عین محبت لطف پنهانی مرا .

۴۸۳ - ملا روحی بخاری - ملازم شیبک خان بود ، و داروغگی کان فیروزه را داشت ، پیشتر از ملازمت قلندر بود ، در ایام دولت نیز بیاران در همان رنگ بی تکلفانه ملاقات میکرد . این دو بیت در تعریف شب از اوست : بیت
شبی همچون مرکب بود تاریک رهی دروی چوشق خامه باریک .
شده طاس سپهر از مشک سوده سواد اندوده همچون دیگ دوده .

۴۸۴ - ملا رهائی - از ماوراءالنهر است ، در صورت قلندری بهرات آمده از آنجا بکعبه رفت . از اوست این مطلع :
غنچه را در سخن آورده دهن میگوید
می فشانند کهر از لعل و سخن میگوید .

۴۸۵ - ملا علی بخاری - مردی طالب علمست ، و خالی از عشقبازی نیست . ازوست این رباعی :

تا کی بمن زار جفا خواهی کرد باغیر برغم من وفا خواهی کرد ؟
اینک من بیچاره ز کویت رفتم بینم که دگر جفا کرا خواهی کرد .

۴۸۶ - مابلانی - هم از بخارا است ، مردی بی تعین و بیقید ولوند است ، گاهی مقلدی نیز میکند . این مطلع از اوست :
میروی جلوه کنان جانب ما مینگری
گر دلت جانب ما نیست چرا مینگری ؟

۴۸۷ - ملا طفیلی - از حصار است، مردی نامراد است، طبع خوب دارد
این مطلع ازوست:

چسان پنهان شبی در گوی آن نازک بدن باشم
که برق آه روشن میکند جائی که من باشم .
۴۸۸ - ملا سرکای بخاری - مردی لوند است، سامانی تخلص میکند،
خالی از طالب علمی نیست . از اوست این بیت :
چو من دیوانه در عاشقی پیدا نخواهد شد
اگر پیدا شودمانند من رسوا نخواهد شد .

۴۸۹ - ملا جریمی - از بخارا است، مردی بیقید است و تعنی ندارد .
از اوست این مطلع :

سر بیالین چونم غیر دو چشم تر من
نیست یاری که دمی گربه کند بر سر من .
۴۹۰ - همائی سمرقندی - طبعی لطیف دارد : و خوب میخواند . از اوست
این مطلع :

دوش دستار کرو از بی صهبا کردم
داشتم دردسری از سر خود وا کردم
۴۹۱ - فانی کور - از بخارا است، و معمارانیک میداند، و طبعش غرایب
پسند است . ازوست این مطلع :

نه داغ تازه مرا بردل مشوش بود
ز کاروان غمت مانده جای آتش بود .
۴۹۲ - ملا ذهنی - از کابل است، و اندک طالب علمی دارد؛ بقدر خطی هم
مینویسد . ازوست این مطلع :

من که همچون زلف مشکینت پریشان مانده ام
گردنی کج کرده در روی تو حیران مانده ام .
۴۹۳ - مولانا لسانی - از شیراز است، و خوش محاوره و خوش صحبت
است، و اکثر خطوط را نیک مینویسد . این دوبیت از اوست :

نه بانو دست هوس در کمر توان کردن نه آرزوی تو از دل بدر توان کردن .
 فغان که گریه من آنقدر زمین بگذاشت که در فراق تو خاکی بسر توان کردن .
 ۴۹۴ - فغانی - هم از شیراز است . ازوست : مطلع

هر مصور کان جمال وقامت موزون کشد

حیرتش آید که ناز و شیوه او چون کشد .

۴۹۵ - مولانا گلخنی - از ولایت قم است ، در زمان سلطان حسین میرزا
 بشهر هرات آمده بود ، بغایت سفیه و بد زبان و بی باک و ملامتی بود ، محمد حسین
 میرزا او را رعایتی نیک کرد ، آخر از او جریمه در وجود آمد ، بسیاست رسید . از اوست
 این مطلع :

بجان کنندن مرا سنگین دلان دیدند و غوغاشد

که عاشق پیشه شیرین تر از فرهاد پیدا شد .

۴۹۶ - وحیدی - خوش گلخنی است ، او نیز با طوار برادر خود منسوب
 است . از اوست این مطلع :

زهجر روی تو آواره در جهان شده ام

۴۹۷ - محبی نسابوری - مردی رند و لا اباالی بود ، و اکثر اوقات
 بامیرزادگان جغتای مصاحبت میکرد . این دوسه بیت از اوست : شعر

نمی بینمت مایل دردمندان حذر کن زود دل دردمندان .

من واشک سرخی و رخسار زردی همین هابود حاصل درد مندان .

محبی هر آنکس که مقبل نباشد عجب گر بود قابل درد مندان .

۴۹۸ - دیوانه نسابوری - از شعرای قدیمست ، طبع نیک دارد . این

دوبیت از اوست : شعر

ای لب لعلت ز آب زندگانی پا کتر زندگانی بی لب لعلت نمیخواهم دگر .

ابروان دلکشت زاغان مشکین بنگرید در تلاش افتاده باهم بر سر بادام تر .

۴۹۹ - سلیمان تر کمان - شعر را نیک میگفت ، و طبع غرایب پسند نیز

دارد . از اوست این مطلع :

- با آن سوار رعا چون سایه همعنانم جائی که او نباشد بودن نمیتوانم .
 ۵۰۰ - ملا ساقی - در گذر خیابان هرات میبود ، مردیست طالب علم ،
 و گاهی از اونظمی سر میزند ازوست این : مطلع
 آن پری در خانه نگذارد من دیوانه را
 آیم از درماندگی بینم زدور آنخانه را .
- ۵۰۱ - ملا حاجی - بر سر مزار شیخ سعدالدین قفازانی می بود ، مردی
 پا کیزه و درویش است . از اوست این مطلع :
 گرچه هر دم محرم بزم وصال نیستم خوشدلم باری که هرگز بیخیالت نیستم .
 ۵۰۲ - ملا خواجه خیابانی - از جوانان خوش طبع شهر هرات است ،
 طالب علمی دارد ، معما را خوب میداند . ازوست این مطلع :
 بتعریف دهانش غنچه را گفتار بایستی باستقبال قدش سرو را رفتار بایستی .
 این بیت بهتر از مطلع واقع شده : بیت
 بدیواری که بینم صورتش زین آرزو میرم
 کز آب و خاک من بنیاد آندیوار بایستی .
- ۵۰۳ - ملا وصفی - از شعرای قدیم سمرقند است ، و خوش طبعان ممالک
 او را از استادان میدانند . از اوست این مطلع :
 کاسه دار مجلس رندان بی سامان شدم
 کشتی می ده که در گرداب سرگردان شدم .
- ۵۰۴ - ملا شاه حسین - بزمی تخلص میکند ، فرزند خراسان است ، طبع
 خوب دارد . از اوست این : مطلع
 خشک سال هجر را باور اگر میداشتم
 تخم مهر دلبران در سینه کی میکاشتم ؟
- ۵۰۵ - ملا بیخودی - از عاشق پیشگان سمرقند است ، طبع خوب دارد .
 از اوست این مطلع :
 هزار گونه جفا از تو بردلست مرا هنوز دل بجفای تو مایلست مرا .

۵۰۶ - ملا افسری - مردی متواضع است ، اما تعصب تمام دارد ، از اوست

این : مطلع

ای شوخ میل خنجر بیداد کرده معلوم میشود که مرا یاد کرده .
۵۰۷ - ملا نادری - از بخارا است ، و بشعر نو در آمده ، طبعش خالی از لطافت نیست . و از اوست این مطلع :

آن نازنین که شد سر ما خاک راه از او

با ما هنوز بر سر ناز است ، آه از او .

۵۰۸ - ملا ویسی - از سمرقند است ، او نیز بشعر نو در آمده . از اوست

این : مطلع

نمیتوان بتو ظاهر غم نهان کردن عجب غمیست که ظاهر نمیتوان کردن .
۵۰۹ - ملا عبد الله - از قزوین است ، و چهل سال است که ساکن شهر هرات است ، و تحصیل کرده ، و در حکمت نیز دخل میکند . از اوست این : مطلع
بس که در دیده مردم دهننت ناپیدا است تا نکوئی سخنی هیچ ندانند کجاست .

۵۱۰ - مولانا یوسف چاکری - از آدمی زادگان شهر هرات است ، اما

مردی لوند و بی اعتدال است . از اوست این : مطلع

از سر کوی تو با درد والم میرفتیم دردمندانه بصرای عدم میرفتیم .

۵۱۱ - ملا احمد سراج - از ولایت سمزوار است ، طبعش در شعر نیک

است ، همیشه لغز میگفته . این لغز شمع از اوست : لغز

آن چیست که در انجمنش جا باشد خورشید عذار و سرو بالا باشد .
جانش نبود ولی بمیرد هر روز این طرفه که بنشسته و بر پا باشد .

۵۱۲ - مولانا ظریفی - از ولایت تون است ، بیشتر قصیده میگوید ، لاابالی

و بی تعین واقع شده . از اوست این : مطلع

جهان اگر چه باسباب بی شمار خوش است

ز هر چه هست بعالم وصال یار خوشست .

- ۵۱۳ - ملا عشرتی - ولد حلبی طنبورچی است ، طبعش در نظم ترکی بد نیست . ازوست این مطلع : ترکی... (در اصل ذکر نشده)
- ۵۱۴ - ملا باباجان - از شهر هرات است ، گاهی سبقی میخواند ، طبعش نیک است ، عشرتی تخلص میکند . ازوست این مطلع :
- روز فراق یار که باصد ندامت است روز فراق نیست که روز قیامت است .
- ۵۱۵ - کورلطیف - از شعرای نیک ماوراءالنهر است ، طبعش خالی از لطفی نیست ، و اطوارش از این بیت معلوم میشود :
- سبوی باده بسر میبریم و خوش عیشی است
اگر مدام توان این چنین بسر بردن .
- ۵۱۶ - مولانا لطفی - از تاشگند بود ، حسن تمام داشت ، و بر جوانی دیگر عاشق بود ، موی بر سر گذاشت ، این مطلع را در آن محل گفته : مطلع
- ساخت بی لیلی وشی ژولیده موگردون مرا
یکسر مو فرق نتوان کرد از مجنون مرا .
- ۵۱۷ - شیخ زاده - کیفیت احوالش معلوم نشد ، اما لطافت طبعش از این مطلع معلومست :
- بیکدم فراق آنچه نمان ساخت مارا که آن یار ذیرینه نشناخت مارا .
- ۵۱۸ - ملا نوری - نبیره مولانا حسن شاه معروفست ، در ملاقاتش فهم میشود که گوهر آن دریای معانی است ، چرا که خوش طبع و ندیم شیوه و مقلد است ، و ابیاتی در رنگ اشعار جدش واقع میشود ، از اوست این : مطلع
- سجده کردن پیش روی دوست نه از بندگیست
رخ نهادن بر زمین از غایت شرمندگیست .
- ۵۱۹ - آفاق ییغه جلایر - ابیات نیک دارد ، از اوست این : مطلع
- حل شد از غم همه مشکل که مرا دردل بود
جز غم عشق که حل کردن آن مشکل بود .

۵۴۰ - فروغی - از ولایت نساپور است . از اوست این مطلع :

دور از رخ تو دیدن اغیار مشکل است نادیده وصل گل ستم خار مشکل است .
۵۴۱ - ملا خاصی - در بلاهت ثانی ندارد ، و ماخولیا بر او غالب است .
از اوست این مطلع :

ما عاشقیم و رند بمیخانه میرویم بیمان شکسته بر سر پیمانان میرویم .
۵۴۲ - وصفی - نبیره ملا مهین واعظ بود ، نشأه جنونی دارد ، از اوست
این مطلع :

چو با سکت نتوانم که عرض حال کنم بخویش گویم و خود را سکت خیال کنم .
۵۴۳ - مولانا علاء الملک - از ولایت سبزوار است ، خط نستعلیق را
خوب مینویسد ، طبعش لطیف است . از اوست این مطلع :

اگر در عشق او دم در کشم آتش بجان افتد .

و گر آهی کشم ترسم که آتش در جهان افتد

۵۴۴ - ملا قاسم عاصم - جوانی فقیر و نامراد است ، و نظمی نیز میگوید .
از اوست این مطلع :

یاد روزی که زخیل و حشمت میبودم متصل سایه صفت در قدمت میبودم .
۵۴۵ - ملا هجری - فرزند هرات است ، افیون بسیار میخورد . از اوست
این مطلع :

ای که با مدعیان کارتو لطف و کرم است در حق اهل محبت چه جفا و ستم است .
۵۴۶ - ملا سیری - از بلده مرو است ، طالب علمی دارد ، بدیهه راروان
میگوید . از اوست این مطلع :

چرا چو آهوی وحشی رمیده از من چه کرده ام چه شنیدی چه دیده از من ؟
۵۴۷ - ملا محمد علی - از اولاد بی بی سوقی بود ، و او از خدما حرم
سلطان حسین میرزا بود ، محمد علی بغایت جوانی خوش طور و خوش طبع وفانی
صفت بود ، همراه کاروان بخارا عزیمت آن دیار کرد ، در راه قطاع الطريق او را
تلف کردند . در مرثیه میرزا این رباعی از اوست : مرثیه

- شام اجل تو مه فکند افسر خویش بر کند ز دوریت رخ انور خویش .
 برخاست بمانم تو شمع از سرسوز پیچید ز سوزدل سیه بر سر خویش .
۵۳۸ - ملا عبدالکریم - از جامه بافان نشابور است ، بغایت صاحب جمال
 بود ، گاهی تخلص میکرد . از اوست این مطلع :
 هر که از قید تعلق يك قدم بیرون نهاد
 از تجرد پا چو عیسی بر سر گردون نهاد .
- ۵۳۹ - میرزا علی خلیج -** ملازم جناب نقابت پناهی امیر فریدون جعفر
 است ، طبعش بد نیست . از اوست این مطلع :
 دین عشاق بجز دیدن جانان نبود هر کرامیل بدین نیست مسلمان نبود .
۵۴۰ - ملا فقیری - مردی عامی است ، اما بغایت آزاده و فارغ البال است ،
 و دیوان غزل تمام کرده . از اوست این مطلع :
 ساخت پابوس توای سرو سرافراز مرا گرتو با خاک برابر نکنی باز مرا .
۵۴۱ - ملا جارویی - از مردم ترك است که در نواحی بلخ میداشند ، دیوانه
 و قمار باز و بی اعتبار است . از اوست این دو بیت :
 صدره سرم بکوی تو گر خاک در شود کی شوق پای بوس تو از سر بدر شود .
 ای شمع امشب از سر بالین من مرو یکشب چه شد بروی تو ام گرسجر شود .
۵۴۲ - ملا سوادى - خط و سواد ندارد ، و او را از جانب باسیری
 آورده فروخته اند ، از اوست این بیت :
 بسوختم و کسی نیست در حوالی ما که پیش یار بگوید خراب حالی ما .
۵۴۳ - ملا نجمی - از شیروان است . از اوست این مطلع :
 آباد از خیال تو ویرانه دلم جان منی و جای تو ویرانه دلم .
- ۵۴۴ - ملا بمچی -** فرزند هرات است ، سابقاً بسمه کاری میکرد ، و حالا
 بر مالی اشتغال دارد ، شعر بسیار گفته ، اما به از این مطلع که بجهت خانه اش که
 آب ویران ساخته نگفته است : مطلع
 مدام خانه چشم ز آب دیده خرابست خراب چون نشود خانه که بر سر آبست .

۵۴۵ - ملا قوسی - از شهر هرات است ، مردی نامراد است . از اوست

این مطلع :

جائی که نوئی نیدست کسی را گذر آنجا از من که تواند که رساند خبر آنجا .

۵۴۶ - ملا مانی تربتی - از آدمی زادگان آن دیار است ، نویسنده کی میکند ،

طبع خوب دارد . از اوست این بیت :

ز بت کمتر نه آموز از او تمکین محبوبی

که پیشش سجده آرند و نگوید يك سخن با کس .

۵۴۷ - ملا ابوالمعالی - از ولایت خواف است ، درویشی برو غالب است ،

بشعر و معما نیز توجه مینماید ، سامعی تخلص میکند ، و این معما از اوست با سم « آدم » :

دامن بخون کرساختی ای آسمان خورشید را

باری بخونم تر مکن جیب مه امید را .

۵۴۸ - ملا تابعی - فرزند شهر هرات است ، و نقاشی کاسه و طبق میکند ،

و گاهی نغمه از او سر میزند . از اوست این رباعی :

دور از تو بدرد و محنت و غم بودم با سینۀ ریش و چشم پر نم بودم .

بانی همه شب بناله همدم بودم بی یاد تو القصه دمی کم بودم .

۵۴۹ - مولانا شاه محمد - ملازم بابر پادشاه بود ، منصب کتابداری داشت .

این مطلع از اوست :

هر چند شعله زد شب غم برق آه ما روشن نگشت پیش تو روز سیاه ما .

۵۴۰ - درویش حیدر تونیانی - قلندر شیوه است ، و موسیقی را خوب

میداند . از اوست این مطلع :

چه روم کعبه که بینم در و دیوار آنجا من و کویش که بود لذت دیدار آنجا .

۵۴۱ - شاه محمد قورچی - شعر فارسی و ترکی را خوب میگوید . از اوست

این مطلع :

بقصد خون من برخاست با هر کس که بنشستم

بجان من بلائی راست شد با هر که پیوستم .

۵۴۳ - ملا درویش - از ولایت سرخس بود ، مردی عامیست . از اوست

این مطلع :

کشم بدیده و دل نقش ابروان ترا به بین بچشم که چون میکشم کمان ترا .

۵۴۳ - مولانا نور الله - از ظرفای خراسان است . از اوست این : مطلع

جانرا فدای لاله عذاری نساختیم ای روی ما سیاه که کاری نساختیم .

۵۴۴ - ملا نوائی - از آدمی زادگان خراسان است ، طالب علمی کرده ،

خالی از ابدالی نیست . از اوست این مطلع :

دل بزنجیر سر زلف نگاری مایلست

باید این دیوانه را زنجیر وامری مشکل است .

۵۴۵ - ملا ضعیفی لنگ - از نشابور بود ، و طالب علمی داشت ، اول رند

و لا ابالی بود اما آخر پیاده بحج رفت . از اوست این : مطلع

چوسر بحلقه زلف بتان در آوردم سری بعالم دیوانگی بر آوردم .

۵۴۶ - ملک معز الدین - نویسنده است ، از ولایت خواف است ، جوانی

بغایت نیکست . از اوست این : مطلع

گر مرا در عشق غمخواری نباشد گو مباش

این چنین غم بر دل یاری نباشد گو مباش .

۵۴۷ - ملا فراقی - از ولایت جوین است ، مردی فقیر است . از اوست

این : مطلع

شب قدرست زلف یار و دل کم کرده راه آنجا

نمی بینم دلیل روشنی جز برق آه آنجا .

۵۴۸ - ملا زین الدین علی - ملازم بدیع الزمان میرزا بود ، و در نویسندگی

وقوف تمام داشت ، نی را نیک مینواخت ، دویتی نیز میتوانست خواند . از اوست

این مطلع :

قامت سرو که در آب نمودار شده کرده دعوی بقدر یار و نگونسار شده .

۵۴۹ - ملا مجرمی - از آدمی زادگان هرات است ، اما اکثر اوقات

در *ماوراءالنهر* بود ، طبع خوب دارد . از اوست این رباعی :

شوخی که نقاب از رخ خود برنگرفت جز جور و جفا طریق دیگر نگرفت .
گفتیم برافروز شبی شمع وصال افسوس که گفتیم بسی در نگرفت .

۵۵۰ - میرم سیاه - از خوش طبعان مشهور شهر هرات است ، اما طبعش

بهزل و مطایبه مایل واقع شده ، هرچه میگوید نیز در آن رنگ است . این قطعه او مشهور است : قطعه

گفت بامن دلبری گر وصل خواهی زر بیار

عاشقان کی وصل را بی زر تمنا کرده اند .

گفتمش من عاشق پا کم ندارم سیم و زر

این چنینم تا لوای عشق برپا کرده اند .

گفت میرم فکر زر کن زانکه عشق پا کرا

کیدیان مفلس مفلوک پیدا کرده اند .

این رباعی هم از اوست : رباعی

هر سروقدی که قد رعنا دارد مانند الف میان جان جا دارد .

بالای بتان بالای جانست مرا جان باد فدای آنکه بالا دارد .

۵۵۱ - ملا مجرمی میرشکار - از مردم ترك است ، و از تولد داران است (۴)

و مردی نامراد است . این دوبیت از اوست : شعر

جانا گرم بیندگیت شاد میکنی مانند بنده ایست که آزاد میکنی .

شمشاد باقد تو برابر نمیشود خودرا چرا برابر شمشاد میکنی .

۵۵۲ - ملا قاسم غمزه - از جمله ظرفای بخارا است ، و مردی لوند و

عاشق پیشه و بی قید است ، از اوست این مطلع :

شکست بر سر من محتسب سبوی مرا دلم شکسته شد و ریخت آبروی مرا .

قسم هفتم

ذکر لطائف وزرای عالی‌مقدار .

از آنجمله :

۵۵۳ - خواجه ميرك - در ایام حکومت زينل خان وزير يك قلمه خراسان بود ، این فقير دولت ملازمت اورا دريافت ، چندان بزرگی و همت و اخلاق حميده از او مشاهده افتاد که مزیدی بر آن متصور نباشد ، طبع لطيف داردا گرچه بنظم مداومت نمیکند اما گاهی اتفاق می افتد . از اوست این مطلع :

مهی کز نشائۀ خوبی نمیداند زسر پارا

کجا داند غم عشق سراندازان شیدا را .

۵۵۴ - ملا حسنعلی - وزير نازن بيك بود ، و مردی خالی از نامرادی نبود . از اوست این مطلع :

هر کسی جوید هلال و خاطر ما بدر جست

زانکه شکل او بشکل یار میماند درست .

۵۵۵ - ميرزا قاسم - ولد خواجه ميرکمی وزير ديوان ميرزا بدیع الزمان بود ، در شعر ترکی و فارسی و معما و انشاء و املا و خطوط از جوانان رشید خراسان است ، از اوست این مطلع :

بازم خیال ابروی او چون هلال کرد کشتم چنان ضعیف که نتوان خیال کرد .

قسم هشتم

ذکر لطائف امرای نامدار.

از آنجمله :

۵۵۶ - میرزا مقیم کیخسروی - از امرای نیک سلطان حسین میرزا بود، طبع لطیف داشت، و همیشه شعرای زمان در مجلس او حاضر بودند. از اوست این مطلع :
 شراب خوردن دایم خراب ساخت مرا خراب بودم و آخر سراب ساخت مرا.

۵۵۷ - میر قاسم ولدی - هم از امرای نامدار میرزا بود، طبع لطیف داشت، و همیشه بشعرای زمان صحبت میداشت. از اوست این مطلع :
 تاج سلطانی که هر ترکش سری را افسر است
 ترک او خوشتر که در هر ترک او ترک سرست.

۵۵۸ - مغول عبدالوهاب - از آدمی زادگان محفوظه سمرقند بود، و شیبک خان او را تربیت کرده منصب شغاولی بدو ارزانی داشته ترخان ساخت، شعر ترکی و فارسی را خوب میگفت، جوانی بی تکلف بود، و مشرب صافی داشت. از اوست این مطلع :

شهریست پر زقننه و سرفتنه یارمن وه چون کنم، بقتنه شهریست کارمن.
 ۵۵۹ - امیر رستم علی - ولد امیر قاسم علی ترکی کوی بود، از امیرزادگان خراسان بصلاحیت او کم بود، از اوست این مطلع :

هر که زناز رو بچمن خنده میکنی کلمهای باغ را همه شرمند، میکنی.
 ۵۶۰ - شاه ولد یک - جوانی موالی و از امیر زادگان ممالک عراق بود، و در ملازمت جناب جگر سه سلطان مرتبه وکالت داشت، و بغایت خوش طور و بی تکلف جوانی بود، با وجود کثرت جاه که موجب کبر و انانیت است آنقدر شکستگی و نامرادی دارد که شرح نمیتوان کرد، گاهی نظمی نیز میگوید، و قایلی تخلص میکند. از اوست این مطلع :

ناصح از عشقش چه سود این منع بیحاصل مرا
چون نخواهد رفت هرگز مهر او از دل مرا .
۵۶۱ - امیر محمد یوسف - ولد میر احمد میر اخور ، جوانی خوش
شکل و خوش طبع و خوش خلق بود، در ملازمت محمد زمان میرزا میبود. از اوست
این رباعی :

ای سرو روان مایل اغیار مباش با من بسر کینه و آزار مباش .
چون نیست مرا بغیر تو یار دگر ای دوست تو هم بغیر من یار مباش .
۵۶۲ - امیر مقصود غلام - از تربیت کرده های ابن حسین میرزا بود .
از اوست این مطلع :

مهرت روی تو با آفتاب از ایندو کدامست
شب است زلف تو یا مشک ناب ازین دو کدامست ؟
۵۶۳ - یار محمد رخنه - ملازم ابن حسین میرزا بود. از اوست این رباعی :
تا از تو جدا شدم دلم غمگین است چون شمع مرا کریه و سوز آئین است .
می سوزم و میکدازم و میمیرم آن کز تو جدا شود سزایش این است .
۵۶۴ - دوست حسین .. خزینه دارخان شیبانی بود ، و تقرب تمام داشت ،
توان گفت که در محفوظه سمرقند بلطافت او جوانی نبوده ، در تعریف بهار مثنوی
گفته ، این بیت از آنجاست : شعر
بید مشک از حرارت بدنش باژگون کرده پوستین تنش .

۵۶۵ - شاهک - برادر مشارالیه بود ، و مهر دارخان مذکور بود ، صورت
و سیرت خوب داشت ، و طبعش نیز نیکو بود . از اوست این مطلع :
شاد هرگز نکند چرخ ستمکار مرا که همان لحظه نازد بغمی زار مرا .
۵۶۶ - امیر سلطان ولی - نبیره امیر ولی بیگ است ، و بحسن صورت
و لطافت سیرت آراسته ، گاهی بنظم نیز توجه مینماید . از اوست این مطلع :

یار را مصحبت اغیار دیدن مشکل است
وہ چه دیدن کین حکایت را شنیدن مشکل است .

قسم نهم

ذکر لطایف سلاطین کامگار که گاهی خاطر انورشان بجانب نظم میل نموده.
از آنجمله :

۵۶۷- سلطان محمود میرزا - ولد سلطان ابوسعید میرزا بوده ، او را در ماوراءالنهر محمود غازی می‌گفته اند ، بجهت آنکه همواره بکفار کتور محاربه و قتال می‌نموده ، و چهره ظفر از آئینه صمصام فتح ارتسامش نمودار می‌بوده ، و اکثر بلاد ماوراءالنهر و بدخشانات در تحت لوای فلک فرسای و چتر سپهر آسایش آسوده ، و مرفه الاحوال می‌بوده ، و همیشه رأی فضیلت آرایش متوجه حال ارباب فضل و کمال و مایل اعانت اصحاب استحقاق و استبهاال می‌گشته ، و شعرای سحر کستر و فضلالی هنرپرور لایزال مجلس فردوس مثال او را از نتایج فکر سحر و جواهر لسان گوهر بار خویش مزین میداشته اند ، و او بطراز صنعت شعر که میزان طبع هنرپروران است اشتغال تمام میفرمود ، و در فصاحت و بلاغت الفاظ و دقت معانی جایش مسند کمال بوده . این مطلع از اشعار گوهر آثار اوست : مطلع
کنبد گردون که خشتی نقره و خشتی زرست
بیش چشم اهل بینش توده خاکستر است .

۵۶۸- سلطان مسعود میرزا - فرزند ارجمند سلطان محمود میرزای مذکور بوده ، و ازوالده از جانب سادات ترمد است ، بعد از پدر سعادت اثر جمیع ممالک محروسه که در تحت تصرف پدرش انتظام داشت بید اقتدار او انتقال نمود ، و طبع سخن طراز و فکر سحر پردازش که نقاد جواهر معانی و صراف لثالی الفاظ بود بصنایع شعر میل تمام داشت ، چنانچه صیرفی طبع لطیفش دیوان ترکی و فارسی ترتیب کرده بود ، در ترکی تخلص او شاهی و در فارسی عارفی بود . این رباعی را بعد از آنکه امیر خسرو شاه بیشتر بچشم او زد گفت : رباعی

| | |
|----------------------------|------------------------------|
| نوری که عیار دیده روشن بود | چشم بدایام ز چشمش بر بود . |
| فریاد که فریاد بجائی نرسید | افسوس که افسوس نمیدارد سود . |

۵۶۹ - بایستقر میرزا - پسر دولت اثر سلطان محمود میرزا بود؛ بلطافت حسن و جمال و کثرت فضل و کمال آراسته، و خط نستعلیق را بغایت خوب مینوشت، بکرات و مرات ملا سلطانعلی تعریف خط او میکرده، در دیوان غزل عادلی تخلص میکرده. از اوست این مطلع:

کاش در عشق بتی دیوانه باشد کسی ترک عالم کرده در ویرانه باشد کسی
 ۵۷۰ - ظهیرالدین محمد بابر پادشاه - فرزند ارچند عمر شیخ میرزا بود، پادشاهی بود در بهادری و دلاوری یگانه دوران و با کثرت فضائل و فنون و کمالات آراسته بلکه نادره زمان است و خصوصاً در موسیقی بی بدل واقع شده، و شعر ترکی و فارسی او خوب و زیباست. از اوست این بیت:

هلاک میکنم فرقت تو دانستم و گرنه رفتن از این شهر میتوانستم.
 بیت دیگر

خرابانی و رند و می پرستم بعالم هر چه میگویند هستم.

۵۷۱ - عیدالله خان - ولد محمود سلطان و برادرزاده خان شیبانی است، پادشاهی درویش صفت و فانی مشرب و زاهد و پرهیزگار است، و اکثر اوقات بطاعت و عبادت قیام مینماید، و بصحبت اهالی و موالی و شعرا توجه تمام دارد، چنانچه همه وقت این جماعت در مجلس او حاضرند، و طبعش در نظم ترکی و فارسی خوب واقع شده. این مطلع او بسیار رنگین است: مطلع

آن سرو قد بجامه کلگون قیامتست

آتش بجان من زده است این چه قامت است.

۵۷۲ - محمد مومن میرزا - فرزند سعادت مند سلطان بدیع الزمان میرزا بود، و بحسن جمال مثل او در میان اولاد امجاد خاقان مغفور سلطان حسین میرزا که بخوبی و لطافت از مشاهیر عالم بودند نبوده، اما از جور چرخ کج رفتار و مکر مخالفان غدار بحیف بسیار کشته شد، و پیش اهالی خراسان مقرر است که از شامت آن ظالم بود آنچه که بر سلاطین آن ممالک رسید. طبعش بغایت خوب بود. از اوست این مطلع:

ز تب بسوخت طیبیا تن بلا کش من برو برو که بسوزی توهم بر آتش من. (۱)
 ۵۷۳ - همایون میرزا - پسر سعادت افسر بایر پادشاه است، گویند بسیار
 افعال ستوده و اطوار پسندیده در ذات حمیده صفات او ظاهر است، وطبعش نیز
 بزبورنظم مزین. از اوست این مطلع: که برای مقیم نام جوانی گفته:
 مقیم شد غم تو در دلم چه چاره کنم عجب غمیست مگر دل ز سنگ خاره کنم.

۱ - محد مؤمن میرزا در روز چهار شنبه غره رمضان سنه ۹۰۲ اسیر سرینجه تقدیر هم خود
 مظفر حسین میرزا شده شهید گشته است، و در این اوقات این ابیات بدیهه از نتایج طبع وقادش سرزده:
 منم کز ضرب تیغ پیشه خالی از غضنفر شد فلك یاری نکردای دوستان دشمن مظفر شد.
 ایضاً:
 نا جوانمردی که بی جرمم درین سن میکشد کافری سنگین دلی گشته است و مؤمن میکشد.
 (حاشیه اصل)

خاتمه

۵۷۴ - ذکر جمیل خدام عالی‌مقام لازم الاحترام ، امیرنامدار خورشید قدر
جمشید اقتدار عالم ، کوکب ارجمندی که بیمن دولت شاهنشاه کامیاب غیرت آفتاب
عالمتاب گشته ، وحجاب نشوونمای سلاطین روزگار گردیده : بیت

ز آنجا که قدر اوست چه بیند خرد بزر خورشید ذرهٔ ننماید بچشم آن .
هم مفتخر بطینت پاک وی آب و خاک هم منفعل زدست و دلش مانده بحر و کان .
و سرو بلندی که سرش بتربیت و پرورش باران سحاب الطاف ظل الهی از کنکرة
ایوان کیوان گذشته و بسرحد لامکان رسیده . نظم

سپهر اوج سعادت که در اصابت رای

بلاد روی زمین را باوست زینت و زین .

جهان فضل و هنر معدن سخا و کرم

ملاذ و ملجأ اهل کمال شاه حسین .

هرچند زبان اوصاف را در بیان صفات آنجناب حد گستاخی نبود ، اما چون همیشه
کوشهٔ خاطر انور و توجه ضمیر منیر فضیلت کستر ایشان گذشت ، ثبت این کلمه
چند لازم نمود ، و امیر علیشیر که مصنف ترکی این مختصر است ختم بنام پادشاه
مرحوم سلطان حسین میرزا کرده است ، اینجا نیز این اسم بمعنی « هو المسک
ماکرته يتضوع » مناسب دیده ، بنا بر این این نامهٔ نامی را که بچندین جواهر
معانی پرداخته شده باسم گرامی آنحضرت که بمنزلهٔ مهر نشان سعادت جاودانی است
مذیل گردانیده ، و باعث این جرأت این دو مطلع را یافت : مطلع

سوختم از غم و هیچت نظری با ما نیست

وه کزین درد بمردیم و دوا پیدا نیست :

بیدلان هجر ترا مونس جان ساخته اند

وصل چون نیست میسر بهمان ساخته اند.

و درین رباعی بدعا ختم دولت روز افزون آنحضرت می کند : رباعی

ای آنکه جهان خوش بلقای تو بود تا دور سپهرست بقای تو بود .
هر جا که حدیث بر زبانی گذرد ختم سخن آن به که دعای تو بود .

خطاب بملازمان حضرت آصف صفاتی ، اسلام

ملاذی مدظله العالی

| | |
|-------------------------------|--------------------------------|
| ز قدرت یکی پایه آمد سپهر . | ایا بر سپهر سعادت چومهر |
| نگر مهر را قبه بارگاه . | سپهر برینت بود کاخ جاه |
| امیر و وزیر و شه و شهریار ، | بدوران بسی دیدم ای نامدار |
| سپهر کرم را توئی آفتاب . | محیط خرد را توئی در ناب |
| ز روی سخن پرده برداشتم . | ز بهر تو این پیکر انکاشتم |
| که گردد جهانی ازین چشم باز . | چنان باز کردم سر درج راز |
| که باشد پشیمانیم زاو بسی . | نکردم تمامش بنام کسی |
| بگویم چو فردوسی از روی قهر : | وزان پس برانم بر اطراف دهر |
| گوش در نشانی بیاغ بهشت ، | « درختی که تلخست آنرا سرشت |
| بیبغ آنکبین ریزی و شهد ناب ، | ور از جوی خلدش بهنگام آب |
| همان میوه تلخ بار آورد . » | سر انجام گوهر بکار آورد |
| مسلم بنظم جلی و خفی ، | نظر کن که عبدالله هاتقی |
| بگوشت رسانم که در سفته است : | درین رنگ از این خوبتر گفته است |
| نهی زیر طاوس باغ بهشت ، | « اگر بیضه زاغ ظلمت سرشت |
| زانجیر جنت دهی ارزش ، | بهنگام آن بیضه پروردش |
| در آن بیضه دم در دمد جبرئیل ، | دهی آبش از کوثر و سلسبیل |
| کشد رنج بیهوده طاوس باغ . » | شود عاقبت بیضه زاغ زاغ |

درين معنى از لطف ايزد تعال
 نشايد چوآن شاهدان گرچه ديد
 اكر از گل شوره بد سرشت
 نخستش بصد گونه راى صواب
 دهد خشت و گل جبرئيل امين
 پى زينت آن ز نقش و نگار
 نمائى در آن غايت اهتمام
 همان شوره آخر كند كار خویش
 بسى رنج بردم درين مختصر
 سرا كشون ازين بحر بر کرده ام
 اكر چه نه لابق بيزم شهى است
 بظاهر اكر چه فرومايه ام
 بتمريف و توصيف خلقم ميبين
 غلام توام اى جهان كرم
 غرض زين همه اى عزيز كسى
 اميدم چنانست از كردگار
 نكردد تهى از تو عالم دمی

مرا هم نگارى نموده جمال .
 چنان نيز نبود كه نتوان شنيد :
 بنائى بسازى چو باغ بهشت ،
 بهم گر برارى بمشك و كلاب ،
 بلندش كنى مثل چرخ برين ،
 بسازى بهر گوشه صد اصل كار ،
 كنى با هزار اهتمامش تمام ،
 توشرمنده گردى ز كردار خویش .
 چه ايل و نهار و چه شام و سحر ،
 همين است چيزى كه آورده ام .
 ولى نزد من به زدست تهى است .
 بهمت چو كردون بود مايه ام .
 بمن بين و در كهنه دلغم ميبين .
 تو جوهر شناسى و من جوهرم .
 بود نام نيكت بماند بسى .
 كه تا باشد اين خا كدانرا مدار
 كه جاني و جان همه عالمى .

قسمت دوم

ترجمہ
حکیم شاہ محمد فروزی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شکری که بود سزای انعام خدا از هیچ دل و زبان نیاید اصلا،
زان رویکه شکر هر کسی محصورست وانعام خدا هر نفسی لایحصى.
کما قال الله تعالى: «وإن تعدوا نعمة الله لا تُحصوها»، وازین است که خاتم
انبیا، علیه من الصلوات از کاها و من التحیات اعلاها، بمعجز و قصور اعتراف نمود، و بزبان
عجز و انکسار فرمود که «لا احصى ثناء عليك انت كما اثنيت على نفسك»، و چون
مثل او قادری اقرار بمعجز از ادای ثنای باری نماید هر عاجزی را چه یارا که در صدد
ادای آن درآید. بیت

از دست و زبان که برآید کز عهده شکرش بدر آید:

و چنانکه شکر نعمت بی نهایت حضرت عزت عز شأنه و جل سلطانه احصا نمیتوان نمود،
همچنین صلوات برسید کاینات و خلاصه موجودات، مهتر عالم و بهتر اولاد آدم،
چنانکه شایسته او باشد ادا نمیتوان فرمود. رباعی

مارا چه حد صلوات بر مهتر خلق کو مهتر خلق هست و ما کهنتر خلق،

از کهنتر خلق کی صلواتی آید شایسته شأن حضرت بهتر خلق.

صلی الله علیه و علی صحبه و آله ما بدانجوم الهدی من سماء شرعه و منواله.

و بعد از حمد احد و دود و درود نامعدود بر خلاصه کاینات علیه افضل الصلوات

میگوید بنده محتاج بخداوند گارغنی کریم ابن المبارک محمد القزوینی المدعو
بحکیم، (۱) احکم الله امره و بارک فیہ و جعله تارک مناهیه، که این رساله فارسی ترجمه
کتاب مشکین نقاب عالی جناب سعادت مآب امیر کبیر، صاحب علم و علم، و صاحب
ذیل سخا و کرم، شاعر ساحر و بر همه چیز قادی، امیر نظام الدین علی شیر است،
و مضمون آن کتاب ذکر احوال ارباب کمالست از شعرای ظرفا و طرفای فضلابی که
اکثر ایشان در زمان ولادت و حیوة تا زمان ایالت و ممات سلطان صاحب قران،

(۱) نسخه تهران: شاه محمد بن حاجی مبارک شاه المتطبب

پادشاه بازيب وزين، و عالم پناه بي عيب وشين، ابو الغازی سلطان حسين، احسن الله اليه وزاد احسانه عليه، بوده اند. و باعث ترجمه آنستکه اکثر اشعار آن کتاب فارسيست، و احوال ایشان که در آن کتاب مذکورست ترکی تا تاربيست، و هر کس از معرفه آن ترکی عاربيست، ازین جهة بعضی مردم را از آن حظی وافى نصیبی کافی نیست، لهذا ترجمه آن بزبان فارسی نمود تا شعر و احوال شاعريك زبان باشد، و فارسيان را نیز از آن حظی نصیبی باشد، شاید که بنده مترجم را بدعاى خير یاد کنند.

نمیرد هرگز آن یاری که باری ذکر او مردم

کنند و نام او نبود میان نام مردم کم.

و این ترجمه مشتملست بر هشت بهشت، هر بهشتی ترجمه مجلسی از مجالس نفايس آنکتاب مستطاب، و در بهشت هشتم دو روضه است:

روضه اول در ذکراهل رضوان اعنى شعرای زمان پیشینه و شعرای این زمان که سنه سبع و عشرين و تسعمائه است.

و روضه دوم که خاتمه کتاب است در ذکر اشعار خاتمه کتاب کبير يعنى سلطان عالم کبير و صغير سلطان زمان سلطان سليم خان بن سلطان بايزيد خان بن سلطان محمد خان سقى الله نراهم و جعل الجنة مثوهم.

بهشت اول

در ذکر کسانی که امیر کبیر امیر نظام الدین علیشیر بصحبت ایشان نرسیده
ولیکن اشعار ایشان باو رسیده . از این جمله :

۱ - اعلم و اقدم و افضل و اکمل ایشان ، امیر و سر حلقه درویشان ،
سالک اطوار و کاشف اسرار ، زبده آل سید ابرار امیر قاسم انوار است ، و پایه قدر او
بلند است ، و شاعری دون قدر عالی اوست ، لیکن چون در باب نظم حقایق و کشف
اسرار و دقایق قدرتی تمام و قوتی بی انجام داشته ، لاجرم درین مختصر نام شریف او
اولا مذکور گشت ، شاید که ببرکت اسم شریف او این ترجمه مشهور گردد و مقبول
نظر کیمیا اثر اهل نظر شود .

امیر مذکور از سراب است ، و جام شراب محبت و معرفت از دست ساقی باقی ،
شیخ صدر الدین اردبیلی قدس سره نوشیده ، و خرقه مریدی از او پوشیده ، و از پرتو نظر
مهر تأثیر او در اندک زمانی مراتب عالیه یافته ، و انوار عالم غیب بی عیب برو
تافته ، و بمقناطیس محبت قلوب خواص و عوام را جذب نموده ، و از کثرت جمعیت
مردم برمودت او پادشاه وقت میرزا شاهرخ از خروج او ترسیده و او را از هری
بسمرقند اخراج فرموده . [و چون میر مذکور از هری بسمرقند میرفته این بیت گفته :
نمی دانم چه افتادست قسمت از قدر ما را

که میرانند ازین درگاه دایم در بدر ما را .

و در زمانی که میر در هری بوده حضرت قدسی منزلت شیخ صفی الدین الحی^(۱)
بخدمت او رفته و داعیه مریدی او داشته ، و چون بصحبت میر نشست و میر در
صحبت گرم گشته از امتداد وقت صحبت نزدیک شده که نماز پیشین فوت شود ،
شیخ صفی الدین برسبیل تنبیه گفته که وقت نماز فوت میشود ، امیر قدس سره
فرموده که « نماز را قضا هست و صحبت را قضا نیست » . شیخ چون این سخن را ازو
شنیده رنجیده ، و ترک صحبت او کرده ، و بصحبت شیخ زین الدین خوافی رفته ، زیرا

(۱) ابی . کذا در اصل نسخه اسلامبول .

که او بسیار مواظبت بر طریقه اهل سنت و جماعت مینموده ، و شیخ زین الدین شیخ صفی الدین را در خلوت نشانده ، چون بر ریاضت خلوت دل او صافی گشته دانسته که مرتبه میر در کشف حقایق و دقائق بیشتر از مرتبه شیخ است ، لاجرم پشیمان گشته ولیکن دوایی نداشته . و حضرت خواجه عیدالله سمرقندی که قطب وقت خود بود این قطبیت و سربلندی از خدمت و نظر کیمیائز میر یافته . [و میر شعر خوب میگفته و دیوان او مشهور است ، و در میان جمهور معروف . و این مطلع نیکو ازوست :

درد تو که سرمایه ملک دو جهانست المنه لله که مرا بر دل و جانست .
و این مطلع نیز ازوست :

رندیم و عاشقیم و جگر سوز و سینه چاک

با دولت غم تو ز فکر جهان چه باک ؟

و این مطلع نیز ازوست :

آنها که بجز روی تو جائی نکرانند کوتاه نظرانند و چه کوتاه نظرانند !
و مقصود ازین مثنوی اوست « بود در تبریز سید زاده » .
و این بند ترجیع بند ازوست : بیت ترجیع بند :

تویی اصل همه پنهان و پیدا بافعال و صفات و ذات و اسما

و مرقد منور میر قاسم در جام است (۱) .

۴ - میر مخدوم - حضرت میر قاسم انوار تربیت او نموده و او را بفرزندی قبول فرموده ، و چون خدمت میر نیکو مینموده بمقتضای « من خادمٌ خدیم » نام او میرمخدوم فرموده ، و میرمخدوم کوچکترین برادران بوده ، ولیکن از برکت تربیت حضرت میر قاسم این بزرگی یافته که بمخدومی مقبول همه کس گشته ، و میرمخدوم شعر میگفته ، و این مطلع اوست :

مطرب بز ن ترانه و ساقی بیار جام خوش حلال باد که گفتست می حرام .

۳ - حافظ سعد - از جمله مریدان میر قاسم انوار است ، ولیکن چون بی باک

(۱) وفات قاسم انوار ۸۳۷ ، تاریخ : « تاریخ فوت او نبود جز دل خراب » : (حاشیه نسخه تهران)

بوده و پاك بوده مير اورا از خانقاه بيرون کرده، و فرموده كه خاك ناپاك حجره اورا از خانقاه پاك كنند، و درين زمان حافظ سعد اين غزل گفته: مطلع
 مرا در عالم رندی برسوائی علم کردی دلم بردی و جانم را ندیم صد ندیم کردی.
 و حافظ سعد در آن زمان از درد حرمان و سوز هجران مرده، و جان از هجر نبرده،
 و قبر او معلوم نیست. و این معما باسم «احمد میرک» ازوست:

سرمی ندارم مدار و می آر بمان سعد را بر سر کوی بار.
 ۴ - خواجه ابوالوفا - خوارزمی است، و خواجه از کبار اولیاست، و چون
 فرشته سرشت و خوش خلق بوده مردم اورا «پیر فرشته» می گفته اند، و علوم ظاهریه
 و حقیقیه و علوم غریبه را بقایت خوب و زیبا میدانسته، و در علم ادوار و موسیقی
 بی نظیر روزگار خود بوده، و شعر می گفته، و این رباعی ازوست:
 بد کردم و اعتذار بدتر ز گناه زان رو که در وهست سه دعوی تباہ:
 دعوی وجود و دعوی قوه و حول لا حول ولا قوه الا بالله.
 و مرقد او در خوارزم است.

۵ - مولانا حسین خوارزمی - از جمله شاگردان خواجه ابوالوفاست، و
 در علم ظاهر ماهر و علم بوده، و از جمله مشهوران زمان و معروفان دوران خود،
 و مقصد الاقصی از جمله تصانیف اوست، و شرحی خوب بر مثنوی نوشته، و قصیده
 برده را نیز شرحی نوشته، و در زمان میرزا شاهرخ اورا بواسطه این غزل تکفیر
 کرده اند، و از جهة پرسش این قضیه اورا از خوارزم بهری آورده اند، ولیکن چون
 مردی دانا بوده و بر بحث و مجادله توانا، اثبات کفر او نتوانسته اند کردن. و مطلع
 آن غزل اینست: مطلع

ای در همه عالم پنهان تو و پیدا تو هم درد دل عاشق هم اصل مداوا تو.

و قبر او در پائین قبر خواجه ابوالوفاست در خوارزم.

۶ - شیخ آذری - در اسفراین ظهور یافته، و از آنجا نور ظهور و شهرت
 او براهل عالم تافته، و در وقت شیخوخت و پیری میل سیر و سلوک درویشان نموده،

و برسم زیارت مسکه سفر هندوستان رفته، و اکابر و موالی و سلاطین و اهالی آنجا مرید او گشته‌اند، و او را تکلیف اقامت در هند نموده‌اند، ولیکن شیخ قبول نفرموده و این بیت گفته:

من ترك هند و جیفه جیپال گفته ام باد بروت جونه بیک جونه میخرم.
و چون از سفر هند بازگردیده، در اسفرائین گوشه بی‌توشه اختیار فرموده، و در آنجا توشه آخرت بکثرت عبادت و طاعت مهیا نموده. و دیوان شیخ مشهورست، و این مطلع از آن دیوانست، مطلع

باز شب شد چشم من میدان گریه آب زد
سیل اشک آمد شبیدخون بر سپاه خواب زد.

و قبر شیخ در اسفرائین است.

۷ - مولانا کاتبی - بی نظیر زمان خود بوده، و شعر بانواع مختلفه گفته، و اختراعات انواع دیگر نیز کرده، و کتاب تجنیسات و ذوالبحرین و ذوالقافیتین، و حسن و عشق، و ناظر و منظور، و بهرام و گل اندام، از اختراعات اوست. و دیوان غزلیات او نیز مشهورست، و در آخر تتبع خمسه بسیار نیکو نموده، ولیکن بواسطه کثرت دعویهای او توفیق اتمام نیافته، و اگر تربیت سلطانی مثل سلطان صاحب قران سلطان حسین مییافت کمال او زیب و زین خوبی مییافت، ولیکن از ضعف طالع این دولت نیافت، این مطلع از غزلیات اوست: مطلع

ز چشم و دل بدن خاکیم در آتش و آبست
بچشم بین و بدل رحم کن که کار خرابست.

و این مطلع نیز از قصاید اوست: مطلع

ای راست رو قضا بکمان تو چون خدنگ

بر ترکش تو چرخ مرصع دم پلنگ.

و این بیت نیز از مثنوی اوست: بیت

شب پره از کنبد فیروزه گون رفته بفیروزه کنبد درون.

و این دو بیت از مرثیه او نیکوست: مطلع

این سرخی شفق که برین چرخ بیوفاست
هر شام عکس خون شهیدان کربلاست.
چرخ پلنک رنگ چرا کرد روبهی
با شیر زاده که سگش آهوی خطاست.
و در ایام طاعون در استر اباد چون بیاد طاعون گرفتار گشته این دو بیت گفته:
ز آتش و باد وبا گردید ناگهان خراب
استر ابادی که خاکش بود خوشبو تر ز مشک.
اندرو از پیر و برنا هیچ کس باقی نماند
آتش اندر پیشه چون افتد نه تر ماند نه خشک.

و بعد ازین بطاعون مرده. [و میگویند که مولانا کاتبی بیسری عاشق بود، چنانکه عادت آن بلادست، از خری مولانا روزی بکله گاوی بازی میکرده، و آن کله گاورا در میان کله خران بر آسمان می انداخته، از قضا آن کله گاو در میان آن خران بر سر جوان او فرو آمده، و آن جوان را از ضرب آن کله مغز کله فاسد گشته و استخوان سرش شکسته، و ازین درد آن جوان مرده، و مولانا چون هلاک جوان خود بدست خود دیده، خود را نیز هلاک کرده، و ازغم و الم عشق خلاص گردیده، و قبر او در استر ابادست، و حکایت اول بصدق اقرب می نماید.]

۸ - مولانا شرف - مردی درویش نهاد و نامراد بوده، و بعد از ادای فرایض خمسہ تباع خمسہ مینموده تا توفیق اتمام یافته، ولیکن خمسہ او شهرتی چنان نیافته، و مرتبه فضیلت او از خمسہ او معلومست. و این بیت ازوست: مطلع
نمیرد کسی گو بدانش مهست ز مجرم کشی جرم بخشی بهست.

و این مطلع خوب از غزل اوست: مطلع

خواهم که چوب تیر شوم تا که گاه گاه

بر حال من بکوسه چشمی کنی نگاه.

۹ - خواجه عصمت - از بزرگ زادهای ماوراءالنهرست، علوم ظاهره را

تحصيل نموده بود و تکميل هر قسم آن فرموده، وليکن خود را بشاعری و انشامشهور و مستور گردانیده، و مداح سلطان خليل بوده، و قصايد خوب در مدح او دارد. و اين مطلع از قصايد اوست:

دل کبايست کزو شور برانگيخته اند
وز نمکدان خليلش نمکی ريخته اند.
و اين مطلع رنگين ازوست:

اين بحر بی کران که جهانيست در برش
غواص عقل کل نبرد پی بگوهرش.
۱۰ - مولانا خیالی - شاگرد خواجه عصمت است. و اين مطلع خوب ازوست:

ای تیر غمت را دل عشاق نشانه
خلقى بتو مشغول و تو غایب زمیانه.
که معکتف دیرم و گه ساکن مسجد
یعنی که ترا میطلبم خانه بخانه.
هر کس بزبانی سخن عشق تو گوید
عاشق بسرود غم و مطرب بترانه.
مقصود من از کعبه و بتخانه توئی تو
مقصود توئی، کعبه و بتخانه بهانه.

و مولانا بسی خوش طبع و خوش خلق بوده، و قبر او در بخارا است.

۱۱ - مولانا بساطی - سمرقندی است، و بغایت عامی، وليکن شیرین کلمات

و پسندیده حرکات. و اين مطلع مشهور ازوست:

دل شیشه و چشمان تو هر گوشه برنش

مستند مبادا که بنا که (۱) شکنندش.

[ما نرخ دل خویش بيك عشوه نهادیم

خوبان جهان تا نخرندش نبرندش.]

۱۲ - مولانا يحيی شيبك (۲) - از جمله علم و فضل خراسان است، و در جميع

علوم ماهر بوده، و فضل او بر همه کس ظاهر، و در فن عروض مسلم و مشهور در میان جمهور، و شبستان خیال تصنیف اوست، و در این کتاب تخلص او فتاحی است، و اسراری نیز گاهی تخلص میکرده، و در تخلص فتاحی این غزل گفته که این مطلع اوست:

(۱) بیازی: نسخه بدل (۲) شيبك: نسخه ترکی ج.

ای که دور لاله ساغر خالی از می میکنی
رفت عمر این داغ حسرت را دوا کی میکنی؟
[همچو بلبل های وهوی کن که بر خواهد پرید
مرغ روح از شاخسار عمر تاهمی میکنی.]

و در تخلص اسراری این غزل در تتبع **خواجه حافظ گفته**:

اره برک کسب ای بنکیان زان نیز شد تا بُرد بیخ نهال عمر ایمان شما.

۱۴ - میر اسلام - از نسل امام حجة الاسلام غزالی است، و جامع علوم ظاهری بوده، و کسی بی تکلف و بی تکبر و تجبر، و در علم طب ماهر بوده، و ازین جهة اختلاط تمام با اکابر و حکام ایام مینموده، و در مدح **میرزا علاء الدوله** این قصیده گفته که **هریک بیت او تاریخیست** : مطلع

شب پیر اجلال را بی ملک او نبود قیاس بلك اجلال از جلال او کند مجد التماس.
و این قصیده جواب قصیده **انوری** است که این مصرع ازوست :
« چون مراد خویش را با ملک ری کردم قیاس »

و مولانا در **بلخ** در زمان **سلطان ابوسعید شهید** گردیده، و قبر او در آنجاست.

۱۴ - **سید علی هاشمی** - سیدی صحیح النسب و الحسب است، و در ملازمت **میرزا عبداللطیف** میباشد، و طبعی زیبا دارد و فهمی رعنا. و کسی حسن الخلق و الخلق است. و این مطلع ازوست :

در بیابان عدم بودم بفکر آن دهن شدیدید آن خط سبز و گشت خضر راه من.

۱۵ - **قاضی محمد (۱)** - در خراسان از جمله جمله علم و فضلست. و بسی خوش طبع و صاحب کمالست، و بمنصب قضا اشتغال می نماید، و گاهی شعر نیز میفرماید، و این مطلع ازوست :

گفتمش گل گل برآمد رنگ رخسارت زمل

غنچه او در تبسم شد که از کلها چه گل ؟

۱۶ - مولانا محمد عالم - از علمای مشهور سمرقند است و هم درس میرزا الغ بیک بوده، و دلیری بغایت شوخ و شیرین کار بوده، و بسیار خوش طبع و عظیم الشان و بسی بی صبر و تحمل، و صاحب مال و تجمل، و بواسطه بی صبری و بد خلقی او را از سمرقند اخراج کرده اند، و چون بهری آمده مردم هری قدوم او را غنیمت شمرده اند، و نعمت غیر مترقب دانسته، و مولانا شعر نیکو می گفته. و این مطلع ازوست:

ما سیه بختیم و بدروزیم و اختر سوخته
شمع مقصودی بعمر خویشتن فروخته.

و قبر او در هری است.

۱۷ - مولانا قدسی - هروی است، و کسی شیرین گفتار و شیرین کردار است، و مرض لقوه دارد، و ازین جهت آب بسیار بی اختیار از دهان او روانست، و قطره قطره از آن چکان، و درین باب این بیت گفته:

با وجود چنین دهن که مراست شعر گویم که آب از آن بیچکد.

۱۸ - مولانا روحی خراسانی است، و از فضلاست، و طبعی خوب دارد و خلقی مرغوب، و ازینست که پیش اکثر خلق مرغوب و محبوبست، و مناظره شمع و پروانه، و بلبل و سال تألیف اوست، و بسیار شاگردان خوب در ولایت سمرقند دارد. و این مطلع خوب ازوست: مطلع

نمیخواهم که کس بابد ز سرّ حالم آگاهی
و گرنه عالمی سوزم بیک آه سحر گاهی.

۱۹ - مولانا صاحب - در علم موسیقی و فن شعر ماهرست، و فضل او بر اکثر مردم درین دو فن ظاهر و باهر، و غزل او با تصنیف چهارگاه که در مجلس جوگی میرزا تألیف نموده مشهورست، و این مطلع آن غزلست: مطلع

همچو صبح از مهر رویت میزنم دمه‌های سرد
تا رسم روزی بکویت، دل بسی شبگیر کرد.

و مولانا صاحب جواب قصیده مصنوع سلمان گفته، و این مطلع اوست:

ز قامت تو بهالم قیامتی برخاست
 قیامتست قدت گر بود قیامت راست.
 و این مطلع از غزلیات اوست: مطلع
 توئی کان نمک ماشور بختان
 خدا این داد مارا و تورا آن.
 و مولانا بسیار طامع بوده، و ازین سبب با کثرت فضایل اندک حرمتی نداشته، و در
 باب آتش و نان خود گفته:

مکس مرده بود قلیه روی آشم
 شیش زنده بود کنجد روی نانم.
 ۴۰ - مولانا سیمی نیشابوری - در شعر و معما و حسن خط و انشاء بی نظیر
 و بی همتاست، و در زمان خود مسلم بوده، و در فضایل علم، و مشهورست که یک
 روز دو هزار بیت بدیهه گفته و نوشته، چنانکه گفته:

یک روز بمدح شاه پاکیزه سرشت
 سیمی دو هزار بیت گفت و بنوشت.
 و این معما باسم «نجم» ازوست: معما
 نمی کنجد زشادی عنچه در پوست
 چو سیمی نسبتش با آن دهن کرد.

۴۱ - مولانا آهی - مشهدی است، و در مقابله خسه خسه گفته، ولیکن
 شهرت نیافته، و غالباً این بیت او دلیل عدم شهرت آن خسه است.
 شعری که بود ز نکته ساده ماند همه عمر یک سواده. (۱)
 [و این مطلع نیز ازوست:]

چنان غریق میم ساقیا که از گل من

اگر گلی بدر آید شراب از آن بچکد.]

۴۲ - مولانا طالعی - مداح سلطان محمد بایسنغری است، و طبعی خوب
 و فهمی سلیم و ذهنی مستقیم دارد، و این قصیده در مدح امام جن و انس علی ابن
 موسی الرضا گفته: مطلع

خشت خورشید زراندودی که بر سقف سماست

بهر فرش روضه سلطان علی موسی الرضاست

(۱) در این ترجمه شرح حال مولانا علی شهابی و مولانا محمد علی شافعی ذکر نشده.

۲۳ - مولانا طوسی^(۱) - مولانا غزل گو و مثل گو بوده، شعر او بسی

غریب و عجیب و دل فریبست. و این مطلع ازوست: مطلع

زهی نوش لب لعلت حیوة جاودان من

بدندان میگری لب را چه میخواهی زجان من؟

و این مطلع نیز ازوست:

مرا باشید ای خوبان خدا را خدا را دارم و باقی شما را.

۲۴ - مولانا سودائی - در اول خاوری تخلص میکرد، و در آخر چون

مجنوب گشته و سر پا برهنه در کوه و دشت میگشته و از مجذوبی باز چون عاقل گشته

سودائی تخلص میکرد، زیرا که طفلان محله او را سودائی میگفته اند، و قصاید

خوب او در مدح سلطان بایسنغر میرزا بسیارست، و این مطلع یک قصیده

اوست: مطلع

عنبرت خال و رخت ورد و خطت ریحانست

دهنت غنچه و دندان در و لب مرجانست.

و مولانا هشتاد سال زیسته.

[و میگویند که عاشق میرزا بایسنغر بوده، روزی با میرزا در بالای بام خانه

نشسته بوده، میرزا باو گفته اگر مرا دوست می داری خود را از بالای بام خانه

بزیر انداز، و در دوستی من جان بیاز. مولانا در زمان برجسته و در بالای تند

میدویده، چون بکنار بام رسیده ایستاده و گفته: « ما شمارا تا بدینجا دوست میداریم

و بس. » میرزا ازین بسی شاد و خندان گشته و باو میگفته اگر در من عیبی می بینی

تنبیه کن تا در ازاله آن کوشم، با با گفته غیر از کاهلی در تو عیبی نیست میرزا

فرموده چه نوع کاهلی دارم؟ با با گفته کاهلی تو آنستکه تو قادری که بیک کلمه که

بگوئی مرا غنی سازی و آن کلمه از کاهلی نمیگوئی: اگر میگفتی که بمن هزار تنگه

سرخ بدهند من غنی میگشتم. میرزا خندیده و باو یک هزار تنگه سرخ بخشیده.]

(۱) نام مولانا طوسی در نسخه ترجمه فکر نشده و احوال او را در پایان احوال مولانا اهی آورده.

۴۵ - مولانا زاهد - معاصر بابا سودانی بوده، و قصیده دریای ابرار میر خسرو را تتبع نموده، و نظیره [؟] تجنیسات کاتبی گفته، و در مناجات قاضی الحاجات این بیت در تجنیسات نیکو گفته: بیت
 زهره را چنک یا رباب که داد اعل در سنک یارب آب که داد.

۴۶ - مولانا امیر - ترکمت، و شعر او ترکیست، و با وجود آنکه درغایت خوئیست مشهور نیست، و در شعر فارسی تتبع شیخ کمال نموده. این مطلع پر حال ازوست:

روز قسمت هر کسی از عیش بخش خود ستاند
 غیر زاهد کو ریاضتها کشید و خشک ماند.
 وقبر او در بدخشان است.

۴۷ - مولانا بدخشی (۱) - شخصی فاضل کامل بود، و در زمان میرزا الف یک بفضل در سمرقند مسلم و مشهورست، و التفات میرزا باو بسیار بوده. و این مطلع نیکو ازوست: مطلع

ای زلف شب مثال تورا در بر آفتاب از شب که دید سایه که افتد بر آفتاب.
 ۴۸ - مولانا طالب - جاجرمی بوده، و لیکن در شیراز نشو و نما یافته، و انوار خواجه حافظ برو تافته، زیرا که در مزار او ساکن میبوده. و این رباعی بر دیوار مزار خواجه حافظ نوشته: رباعی

در کوچه عاشقی بیدمان درست میگفت بمن اهل دلی روز نخست.
 طالب مطلب کسی که او غیر توجست تو طالب او باش که او طالب تست.

۴۹ - مولانا بایزید (۲) - مردی خوش و ندیموش بود، و صاحب کمال، و لیکن هزال، و در خدمت حضرت سلطان بایقرا بن عمر شیخ میرزا می بوده. و این مطلع نیکو ازوست: مطلع

لب شیرین تو باتنک شکر میماند در دندان تو با عقد گهر می ماند.

(۱) مولانا محمد بدخشی: (نسخه ترکی ج) (۲) مولانا برندق: (نسخه ترکی ج)

۳۰ - مولانا جنونی - هروی بوده، و شعر او بد نیست، و طبعش بهجو و هزل مایل بوده، و باحافظ شربتی منازعه مینموده، و ازینجهت او را هجو گفته، و چون هجو او مشهورست احتیاج بذکر ندارد. و این مطلع خوب ازوست: مطلع ای اهل جنون را بکمند توزبونی زانروی درآن حلقه زبونست جنونی.

۳۱ - مولانا عارفی - شخصی در غایت فضل و کمال بوده، و در نهایت فصاحت و بلاغت، و شعر روان اوصافی و روانتر از آب زلال، و بسیارخوش محاوره و مجادله، و مردم او را سلمان ثانی میگفته اند، زیرا که چون سلمان بدرد چشم گرفتار بوده، و جواب قصیده که سلمان در زمان درد چشم گفته گفته، و مطلع آن اینست: دردا که درد کرد سواد نظر خراب و ایام کرد چشمه چشم مرا سراب؛ و این بیت مولانا عارفی نیکو واقع شده: بیت

بر پلك سرخ دیده من داروی سفید باشد بعینه نمك سوده بر كباب .
و مناظره گوی و چوگان عارفی بغایت خوب و زیباست، و در میان مردم مشهور، و در تعریف اسب این بیت او بی نظیرست: مثنوی

هرگاه که در عرق شدی غرق باران بودی و در میان برق.
چون گوی سپهر کرد بستنی میدان میدان چو گوی جستی.
و این مطلع نیز ازوست: مطلع
عهد کردم که نیام بدر از میخانه
تا بان دم که مرا پر نشود پیمانه.
و قبر عارفی در هری است.

۳۲ - مولانا سلیمان - در خدمت حضرت سلطان بابر میرزا می بوده، و بدیهه روانی داشته، و این مطلع خواجه حافظ را نیکو تتبع کرده: مطلع
یاد باد آنکه سرکوی توام منزل بود دیده راروشنی از خاک درت حاصل بود.
حل این نکته که بریبر خرد مشکل بود آزمودیم بیک جرعه می حاصل بود.
گفتم از مدرسه پرسم سبب حرمت می در هر کس که زدم بیخود و لایعقل بود.
[حضرت میر در کتاب مجالس النفايس چنین ذکر فرموده ولیکن فقیر از استاد

خود و بسیاری مردم مشهور شنیده ام که مشهورست که این مطلع و بیت از آن مهری است و مهری زن مولانا حکیم مشهورست که طبیب میرزا شاهرخ بوده، و مصداق این سخن مشهور آنستکه استاد فقیر که شاگرد مولانا حکیم بود و مهری را دیده بود و باو صحبت داشته میگفت که مهری اکثر دیوان خواجه حافظ را تتبع کرده. و مطلع دیوان مهری اینست:

ایدر یا ساقی العشاق اقداحا و عجلها

که شوری میکند شیرین شراب تلخ در دلها.

و همچنین میگفت، که مهری بدبیه درغایت سلاست و روانی داشته، چنانکه روزی میرزا شاهرخ بمهری گفت چونست که دائم میل جوانان ساده رو داری و میل مثل ما پیران سفید مو نداری؟ مهری در زمان در جواب این بدبیه گفت:

میلم همه با ساده رخان چکل است یارب که سرشت من چه آب و چه گل است
گر میل دلم بریش داری باشد از شوهر پیر قلتبانم چه کله است؟
و میگویند که میرزا مسعود با مهری مهری داشته، و گاه گاهی مهر او بر میداشته.
روزی در آنوقتیکه میرزا مسعود با مهری در کار بوده ولیکن میرزا چون زنان
و مهری چون مردان از قضا مولانا حکیم که شوهر مهری است
رسیده، و این حالت را بچشم خود دیده، مهری از جهت دفع او در بدبیه این گفته: بیت

کردم براوج برج مه خویشتن طلوع

هان ای حکیم طالع مسعود من نگر.

و مولانا حکیم اگرچه استاد استاد بنده مترجمست، و اینچنین احوال را باو اسناد کردن لایق نیست ولیکن کسی که اینچنین حال را پسندیده داند تواند بود که ازو نقل کنند، و احوال او نقل مجلس یاران نمایند. [

۳۳ - مولانا قدیمی (۱) - بنقاره چی گری مشهورست، و بنظم نیکو معروف.

و این مطلع خوب ازو است مطلع:

(۱) مولانا قدسی، (نسخه ترکی ج)

بی مجالس دیده روشن چه کار آید مرا

روشنی در دیده از دیدار یار آید مرا.

۳۴ - مولانا شیخی (۱) - فوشنجی است، و مردی بغایت پاکیزه و پاکست، و بسیار شیرین حرکات و نیکو سکناات است، و گفتار خوب دارد و کردار مرغوب، و در فن موسیقی علمی و عملی بی نظیر و بی همتاست، و بدولت زیارت هکّه مبارکه فایز گشته، و از محبت دنیا و هوا و هوس برگشته، و تخم محبت خدا و رسول در دل کشته، و طبع خوب داشته و شعر مرغوب. و این مطلع محبوب از او است:

ما را بجفا کشته پشیمان شده باشی
خون دل ما ریخته حیران شده باشی.
و میگویند که در وقتی که مولانا در راه حج از شدت گرما وحدت خار مغیلان بگوشه ای رفته بود، و خاری از پا میکند، ظریفی او را باین حال دید و این بیت گفت:

از رنج ره دور و سر خار مغیلان
از آمدن هکّه پشیمان شده باشی.

۳۵ - مولانا حاجی ابوالحسن - ترکست، و از جمله طلبه علم و فضل، ولیکن در اثنای طالب علمی ترك طلب نمود، و بشعر گفتن میل کلی فرمود، و شعر ترکی میگوید. و این مطلع از جمله اشعار اوست: مطلع
کیلپُ درو اول کل و بیر هفته توروب بارا دور

بواوت کوتکو لکاتو شوب جانی کوبدروب بارادور.

و مولانا در فن معمایی نظیر و بی همتاست، و این معما باسم «بایزید» از اوست: معما
هر که بیند سرو من، بالای زیبای ترا
برکنار دیده روشن کند جای ترا.

۳۶ - مولانا قطبی - ملازم سلطان مسعود میرزا بود، و طبع شوخ داشت، و مردی شیرین کلمات، مطبوع الحركات و السکنات بود، و شعر ترکی و فارسی نیز چست میگفت. و این مطلع ترکی از او است: مطلع

غنچه که نسبت قیلور از یکادلدار اغزنی
ای صبا بیلی تولاقان ایلازنهار اغزنی.

۳۷ - مولانا نعیمی - نظیر و عدیل مولانا قطبی بوده ، و در شوخی طبع و شیرین گفتاری باونزدیک مینموده ، و ملازم آستان فلک آشیان سلطان صاحبقران بوده ، و چون باخلاص نیت ملازمت مینموده بالتفات آن حضرت مخصوص شده ، و بدوات صدارت فایز گشته . و این مطلع ازوست : مفرد

تا عدم دین بولدی پیدا مونجه کیم حسن و جمال

سین پری وش دیک یارنمای دوربشردین ذوالجلال .

۳۸ - مولانا زین - کیسه دوز بوده ، و ازجمله خوش طبعان زمان . و این

مقطع ازوست : مفرد

با زین که منعت کند از صحبت ناچنس

بیکانه چنانی که غم خویش نداری .

۳۹ - مولانا محمد - انیس حضرت مخدومی نورا یعنی عبدالرحمن جامی

نورالله قبره بوده و در تحصیل علوم ظاهر جد تمام نموده تا تکمیل آن فرموده و اخلاق حسنه ، عظیمه داشته ، و سلوک درویشانه ، و در علم و عمل موسیقی نظیر نداشته . و این رباعی ازوست :

این باده که من بی تو بلب می آرم نی از پی شادی و طرب می آرم .

زلف سیه تو روز من کرده سیاه روز سیه خویش بشب می آرم .

و قبر او در صفة منزل قطب السالکین مولانا سعدالدین کاشغری است .

۴۰ - امیر شاهی - سبزواری است ، و ملازم میرزا بایسنقر بوده ، و یکی از

امرای نامدار اوست ، و شعر او بفايت نیکوست ، و از کثرت شهرت اجتناج بتعریف و توصیف ندارد ، و از جمله اشعار اوست :

خرابیم از دل بی رحم که یاد کن ما را

سک کوی توئیم آخر بسنگی شاد کن ما را .

وله ایضاً

تو شهریار جهانی و ما بشهر توئیم وطن گذاشته بی خان و مان زبهر توئیم .

[و این مطلع ازوست : مطلع

عیسیٰ دمی است یارو دلم ناتوان ازو آن به که درد خویش ندارم نهان ازو. [

و نام او امیر آق ملک بوده، و مدتی حکومت استرآباد فرموده، و مردم از عدالت او شاکر بوده اند، چون وفات نموده نعش او را بسبزوار بمزار اباء اجداد او آورده اند، و شعرای شهر سبزوار جهة او مرثیه گفته اند: مطلع

گو بشو زبر و زبر از اشک و آهم سبزوار

زانکه شهر شاه بی شاهی نمی آید بکار.

بهشت دوم

در ذکر احوال ارباب کمالی که در اوایل زمان میر علی شیر قدس سره بوده‌اند، و بعضی بصحبت او رسیده‌اند، و میر از برکت صحبت ایشان برکتی و حالتی یافته، و بالجمله انوار ایشان برو تافته.

اول ایشان حضرت قطبی مولانا شرف الدین علی یزدی است.

۴۱ - مولانا شرف الدین علی - از تفت یزد بوده، و قطب زمان خود بوده، و مولانا از اکابر علماء و اعظام حکماء الهیست، و در عصر خود بولایت علم و حکمت علم بوده و مسلم، و میر علی شیر گفته: پدرم در زمان میرزا شاهرخ از حوادث زمان و فتنه دوران بهراق فرار نمود، و در یزد بر خانقاه مولانا شرف الدین علی گذار فرمود، و من با پدرم بودم و تخمیناً شش ساله بودم، چون بخدمت مولانا رسیدم، مولانا هر سؤال که از من کرد جواب صواب گفتم، آنرا پسندید و از من پرسید که بمکتب میروی یانه؟ گفتم بمکتب میروم و سوره تبارک میخوانم، مولانا جهة برکت من فاتحه بخواند و دعای برکت در حق من کرد، و گفت خداوند تعالی ترا برکت در عمر و مال روزی گرداند، [ببرکت دعای او امر من بجائی رسید که چهار صد عمارت خیر از مدرسه و رباط و دارالشفاء و امثال اینها در ممالک عالم بنا کردم، و توفیق اتمام آنها یافتم.]

و تاریخ تیموری که ظفر نامه نام اوست تألیف مولانا است، و شرح قصیده برده نیز ازو است، و حلال در معما نیز ازوست، و تصانیف او در علم جفر و سایر علوم غریبه بسیارست، و در میان عالمیان مشهور. و از جمله اشعار اوست:

صوفی مباش منکر رندان می پرست کاندر پیاله عکس رخ یار نیز هست (۱).

[و مشهورست که میرزا الغ ییک مولانا را از تفت یزد بسمر قند طلب نموده، مولانا در جواب نامه نوشته:

(۱) کاندر پیاله بر تو روی حبیب هست: (حاشیه اصل نسخه اسلامبول)

زنهار شرف ز تفت بیروی نیروی کاوازدهل شنیدن ازدورخوشت.
 و چون این بیت دو معنی دارد یکی آنکه آوازه مولانا به از اوست و یکی آنکه آوازه
 میرزا به ازوست و میرزا این بیت را بر معنی دوم حمل فرموده، و از مولانا رنجیده
 و دائم منکر او بوده، تا زمانیکه پسرش میرزا عبداللطیف برویاغی شده، و لشکر
 بر سر پدر آورده، و بعد از جنگ چون میرزا الغریک فرار نموده، جامه سلطنت را
 از بر خود کنده تا کسی او را نشناسد، از قضا شب در دهی در آخور خران پنهان
 شده، و چوی سرما بسیار بوده، پالان خری بر پشت خود نهاده، جهت دفع ضرر سرما،
 و چون پالان خر بر پشت خود دیده بیت مولانا شرف بخاطر او رسیده، و ازین
 دانسته که مولانا ولی بوده، و این نکبت که باو رسیده از نکبت انکار او بوده، و آن
 بیت درین قطعه است: قطعه

| | |
|----------------------------|------------------------------|
| وگر خنک چرخت جنیبت کشد، | اگر ابلق دهر در زین کشی |
| خط نسخ در کرد جنت کشد، | وگر روضه عیشت از خرمی |
| قلم بر سر حرف دولت کشد. | مشو غره کین دهر دون تا گهت |
| نقاب از رخ کل بعزت کشد | زمانه چو بادست و باد از نخست |
| تنش را بخاک مذات کشد. | پس از هفته در میان چمن |
| گهت زیر پالان نکبت کشد. | گهت بر نشاند برخش مراد |
| که در چشم دل میل غفلت کشد. | مبیناد کحل سعادت بچشم |
| که از بهر دنیا مشقت کشد. | خلاصش ز دام مشقت مباد |
| شرف وش بدامان عزت کشد. | خوشا شیر مردی که پای وقار |

و مولانا در تفت وفات یافته، و قبر او در خانقاه اوست.]

۴۴. خواجه اوحد مستوفی - استیفاء کمالات و فضایل نموده، و فضایل
 او را نهایت و غایت نیست، و در علم ریاضی ریاضتی تمام کشیده، تا سر انجام بجائی
 رسانیده که در عالم باصناف آن علم گردیده، و در شعر نیز عدیل و نظیر ندارد. و این
 مطلع بی نظیر ازو است: مطلع

ای زبستان جمالت چشم جان را زبب و زین
گشته بر نرگس هواداری چشمت فرض عین .
شاد باش ای دل که بر ما سایه رحمت فکند
آفتاب آسمان سلطنت سلطان حسین .

و خواجه در شیراز (۱) میبوده، و هم از آنجا رحلت بآخرت فرموده .

۴۳ - مولانا عبدالوهاب - شخصی ذوفنون است و جامع جمیع فضایل
جزوی و کلیست، وقاضی ماضی الحکم شهر مشهدست، و در فن شعر و معما و انشاء
بی نظیر و بی همتاست، و در کتابت عمارت فورغانی (۲) این آیه کریمه نوشته که:
«ارم ذات العماد التي لم يخلق مثلها في البلاد». و این معما با اسم «سیف» ازوست:
جان از لب لعل تو و دل از سر زلفت جوینده آب خضر و عمر درازست.
و قبر او در مشهدست .

۴۴ - خواجه فضل الله سمرقندی - او را بواسطه کثرت دانش علم فقه
ابو حنیفه ثانی میگویند، و با آنکه اعلم علمای سمرقند بوده میل به شعر و معما نیز
میفرموده. و این مطلع ازوست: مطلع

قد چون سرو تو جانست مرا بلکه روان

سویم ای سرو روان شوکه فدا سازم جان

و این معما با اسم «حاکم» نیز ازوست:

چون بهشت آمد بفتح از روی باغ بلبش کرکم شود باید شکست.

و خواجه از جمله شاگردان سید شریف است، و بخط سید اجازت نامه که جهة او
نوشته داشته، و هیر علی شیر میگوید که خواجه مرا فرزند خود میخواند، و قبر او
در سمرقندست در خانقاه اجداد او .

۴۵ - مولانا علاء شاشی - بخوش طبعی و دانشمندی مسلم زمان بوده،

و در علم در میان علما علم، و در سمرقند نظیر او نبوده، و در آنجا عدیل مولانا

(۱) در نسخه ترکی ج: در سبزوار. (۲) در نسخه ترکی ج: عماد تورغانی.

شرف بوده در یزد، و میر فرموده چون بسمرقند رفتم مولانا را بواسطه درد پا صاحب فراش یافتم، و از جهت عیادت او این معما گفتم و بیعادت اورفتم، چون معما باو عرض کردم از حال من پرسید، و مسکن من معلوم فرمود، و معمای من اینست:

دور باد از تو درد و زحمت پا دشمنت را بلا نصیب و عنا،

میر گوید چون بمنزل و مسکن خود رسیدم رسول مولانا را دیدم که معمائی که مولانا بنام من گفته و نوشته آورده، و آن معما اینست:

چشم تو مرا دید و منش سیر ندیدم چون سیربینم ز تو اینست امیدم.

و مولانا بهمان درد پا ازین دار دنیا رحلت با آخرت نمود، و قبر او در سمرقندست.

۴۶ - مولانا محمد تبادگانی - از جمله خلفای اکمل اولیا شیخ زین الدین

خوافی است، و مقتدای اهل دینست، و قصیده برده را 'مخمس کرده'، و شرحی بر منازل السائرین شیخ عبدالله انصاری نوشته، و شعر فارسی او اینست:

آنها که بجز قامت سروت نکرانند کراسست بگوئی همه کوتاه نظرانند.
و قبر او در خیابان هرات است.

۴۷ - شیخ صدرالدین رواسی - از جمله خلفای شیخ زین الدین است،

و بموجب 'ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن ودا' حضرت حق سبحانه و تعالی محبت این شیخ پر نور و صفارا در دل همه کس انداخته، و شیخ را محبوب القلوب و الابصار ساخته، و از این است که دلهای مردمان بی اختیار شیخ را دوست میدارد. و این مطلع ازوست: مطلع

زهی از عارض و چشمت (۱) مرا نور همیشه از جمالت چشم آبد دور.

۴۸ - میر صدرالدین مجذوب - در مزار میر فخر منزل داشت، و در اوایل

حال بکسب کمال مشغول بود و بان مشغوف، چون تحصیل کمال نمود جذبۀ از عالم غیب باو رسید، و او را از خودی خود برهانید، و از غم و الم خودی خلاص گردانید، و چون جذبۀ برو غلبه میکرد عقل او مغلوب میگشت، ولیکن درین حال سخنان

(۱) نسخه ترکی ج: زهی از عارضت چشم مرا نور.

خوب میگفت، و شعرهای پخته نیز ازوناشی میکشت، و این بیت اوست: بیت
لب و دندان آن مه باچه ماند چو قندی بر برنج دانه دانه.

۴۹ - مولانا محمد عرب - مردی دانشمند بود، ولیکن دماغش از کثرت فکر
در علوم مخبط گشته بود، و ازینجهت دائم هوای سلطنت در سر داشت، و همیشه همت
بر تحصیل و تکمیل اسباب آن میگماشت، و انواع اسلحه در خانه او حاضر میبود،
و ازین جهت پادشاه عالم پناه او را از هری بیستان فرستاد، و در آنجا درین هوا
جان داد، «ای بسا آرزو که خاک شده». و این مطلع ازوست: مطلع
خط سبزت همگی مایه دلشادی ماست

این خط سبز مکرنامه آزادی ماست.

۵۰ - میر مفلسی - کسی خوش طبع بود، و بطلب علوم اشتغال مینمود،
درین اثنا جذبۀ از عالم بالا باو رسید، و او را از عقل مفلس گردانید، و در اثنای
جذبه این بیت بسیار میخواند:
بلای مرگ و اندوه قیامت چو چو: بر ساخت مارا نخل قامت.
و این تخلص نیز ازوست:
خلق کوید مفلسی دیوانه شد لاجرم دیوانگی از مفلسیست.
و قبر او در مشهد است.

۵۱ - مولانا عبدالقهار - دانشمند خوب روزگار بود، و در هری در میان
دانشمندان سرآمد مینمود، لیکن در هوای کیمیا رنج بی نهایت و زحمت بی غایت
کشید، و هرگز فایده از آن ندید، بلکه ماده سودا بگوش او ریخت، و آخر الامر
کر گردید. این مطلع در جواب خسرو ازوست: مطلع
رشکم آید ز آنچه بردلها خدنگ یار کرد
تیر او بر غیر خورد و بردل من کار کرد.

۵۲ - مولانا عبدالرزاق (۱) - انیس و جلیس مولانا عبدالقهار بود، و جامع

(۱) نسخه اسلامبول و طهران: مولانا عبدالقهار.

علوم ظاهری مینمود؛ شخص خوش طبع و خوش محاوره و نیکو گفتار و نیکو مجادله،
و در علم تاریخ یگانه و مسلم اهل زمانه، و این مطلع ازوست: مطلع
تار ابرو کرد بالا ترك تیر انداز من
عالمی را کشت و دارد این زمان انداز من.

و قبر او نیز در امام فخر است.

۵۳- میریادگار - سیفی تخلص میکرد؛ از امرای متعین خراسان است و سهل
و آسان ترك امارت نمود؛ و بگوشه‌بی توشه قذاعت فرمود؛ و این مطلع ازوست: مطلع
در برت پیراهن کتان بتحریرک نسیم
هست چون نوکیسه لرزنده بر بالای سیم.

و این مطلع نیز ازوست: مطلع

سرو من سبزیست شیرین، راست؛ همچون نی شکر

چون بیالای قباى بند نی بند کمر.

۵۴ - مولانا طوطی - از ولایت ترشیز است، و کسی حسن الأخلاق و حسن
الخلقست، و میرزا بابر تربیت او نموده، و بسی اظهار محبت با او فرموده، و این مطلع
کاتبی را جواب گفته: مطلع

بچشم عقل اقالیم سبعمه گنج زرست

ولی چو در نگری ازدهای هفت سرست.

جواب:

جهان که حجره شش طاق و خانه دو درست

ز چار رکن بساطش فغان الحدیست.

و این مطلع نیز ازوست: مطلع

گوشه میخانه از لعل روان کنج صفاست

شکل چنگ از بهر دفع غم دهان ازدهاست.

و مولانا در جوانی اگر چون کاتبی نمی مرد بسی اشعار خوب از او میماند، و شیخ
آذری در تاریخ وفات او «خروس» گفته، و قبر او در خیابانست.

۵۵ - مولانا ویسی - بسی کاتب خوبست، و در صنعت کتابت بی نظیر و مولانا بسیار ساده و گولست، و با وجود سادگی شعر او مقبولست، و این مطلع نیکو ازوست : مطلع

رقم بسیر باغ و طواف بنفشه زار آمد زهر بنفشه مرا بوی زلف یار .

۵۶ - مولانا ساغری - از ولایت ساغرست، و در سلك شعرای هری بود، و با وجود شاعری صاحب مال بود، و امساک در حد کمال داشت، و چون مولانا جامی میل سفر حج فرمود، مولانا ویسی و مولانا ساغری هر دو عزم رفاقت و ملازمت او نمودند، و لیکن ویسی آخر کار گفت کسی مفلسم و خری ندارم که در راه بر او سوار کردم، و ساغری نیز چون کثرت مصرف راه حج ملاحظه کرد امساک مانع او گشت و از عزیمت رفاقت باز گشت، و چون هر دو از خری از چنین سفری و چنین رفیقی باز ماندند میر سهیلی جهة بازماندن ایشان گفت :

ویسی و ساغری بعزم حرم گشته بودند هر دو شان سفری،

لیک از آن راه هر دو و اماندند آن يك از بی خری و این ز خری.

و مولانا ساغری اگر چه شعر بد میگفته لیکن این مطلع را نیکو گفته :

چشم دربار من و ابر بهارست یکی ناله زار من و صوت هزارست یکی .

و ساغری در هری مدفونست .

۵۷ - مولانا فصیح - شخصی تواناست، و مردی دانا، و در دانش بی نظیر و بی همتا، و در خدمت جوکی میرزا میبود، و کتابت قصرهای باغات او شعر اوست، و تتبع قصیده مصنوع سلمان کرده، و مخزن الاسرار شیخ نظامی را نیز جواب گفته؛ و این بیت در باب نهان داشتن اسرار ازوست :

هر نفسی کز تو کسی بشنود بيشك ازو همنفسی بشنود .

و قبر او در هری است .

۵۸ - شیخ کمال تربتی - در کمال خوش طبعی بوده، و غزلهای خواجه حافظ شیرازی را غمخس نموده، و در خراسان از جمله متعینان طرفا و معتبران شعرا

بوده، و مير علی شیر میفرموده که مرا بسیار آرزوی صحبت شیخ بوده، اتفاقاً در زمان سلطان ابوسعید در مشهد در گوشه غربت بیمار وزار و نزار افتاده بودم، و مردم در آن زمان جهة وقفه زیارت روضه امام میآمدند، و در جائیکه مخصوص مسافرانست در آن مزار سیر مینمادند. بحسب اتفاق شیخ باجمعی یاران دلپذیر بجائی که من خسته افتاده بودم آمدند، و نظر در بیتی که در دیوار نوشته بود نمودند، و در معنی آن بیت چون مشکل بود نظر مینمودند، و مباحثه میفرمودند، یکی ازیشان باقی را ملزم ساخت، ولیکن مرا سخنی جهة تقویت جماعت بخاطر آمد، چون بایشان گفتم همه سخنم را تحسین کردند، و آن شخص نیز سخن مرا پسندید، و از سخن حق سر نه پیچید، و با جماعت بیالین من آمده و احوال من پرسید، و چون زمانی دیر بنشست مرا معلوم گشت که او شیخ کمال است. و این معما باسم «قطب» بخواند: معما

آنی که در هوای سر زلف یار ماست از سر گذشته اول و در آخرش هب است.

و درین معما سخن چند گفته شد، و باین تقریب آشنائی میان من و او پیدا شد، و محبت ازلی حالی ظاهر و هویدا گشت. و در آن زمان هر روز پرسش من می آمد، و انواع انسانیت مینمود، و بعد از آن بحج رفت. چون بازگشت در تربت وفات یافت.

۵۹ - درویش منصور - سه زواری است، ولیکن مردی سنی و پرهیز کارست، و ریاضت کش و بی آزار، و صائم الدهر و باربردار، و در عروض و صنایع شعر شاگرد مولانا یحیی سبک است، و رساله در عروض تصنیف نموده، و تتبع قصیده مصنوع سلمان فرموده، و مطلع قصیده او اینست:

بس دویدم در هوای وصل یار کس ندیدم آشنای اصل کار.

پوشیده نیست که صنعت ترصیع درین بیت پاکیزه افتاده. و در علم تصوف شاگرد حافظ علی جامی است، و در تصوف این رباعی از او است:

موجود چو ذره ره بخود نتوان کرد بسیار حدیث نیک و بد نتوان کرد
ایجاد چو بی قبول ممکن نبود آنرا که قبول نیست رد نتوان کرد.

میر علی شیر گفته من عروض پیش درویش منصور خوانده ام.

۶۰ - مولانا علی جامی - در زمان خود یکی از متعینان زمان بود، و بسیار صاحب کمال و پیر حال، و در علم تصوف علم، و در جامعیت بی نظیر و مسلم، و مولانا عبد الرحمن جامی در تفحات الانس شرح او را که بر قصیده شیخ عطار نوشته ذکر فرموده، و این مطلع آن قصیده است: مطلع

ای روی در کشیده بازار آمده خلقی بدین طلسم گرفتار آمده!

و مباحث جمیع قراءت که پیش مولانا علی قرائت کرده اند، و میرعلیشیر نیز درسی چند از علم قرائت پیش او قرائت فرموده، و قبر او در حظیره شیخ بهاء الدین عمر است.

۶۱ - مولانا محمد معانی - در خراسان بمعنا اشتهار بسیار دارد، و پیش جمهور ظرفا باستانی در علم معما مسلم و بی همتاست، و اشعار میر خسرو جمع کرده، و این معما باسم «یوسف» از او است:

مرا هوای سفر بود پیش ازین درسر چو صورت تو بدیدم نمائد رای سفر.

۶۲ - سید کمال کجکعل - ساکن بلخ است، و سفر بسیار کرده، و عقل تجری سفر بر کمال حاصل نموده، و در حال و کمال بی مثال است، در فضل و جدال بی همتا است. و مشهور در میان جمهور آنست که پانصد هزار بیت گفته، و یک قصیده مصنوع گفته که دوازده هزار بیت مصنوع از او بیرون میآید، و میرعلیشیر گفته که آنچه من از او دیده‌ام اینست که یک قصید در مرثیه خواجه ابونصر پارسا گفته که از هر مصرع بعضی ابیات آن تاریخ وفات او بیرون میآید. و بسیار ابیات متفرقه در او بود که هر یک علیحده تاریخی بود و بسیار بیتها نیز بود، که از هر یک سه یا چهار تاریخ معلوم میشد. [و میرعلیشیر اگر چه در این امر تعجب نموده، ولیکن مولانا صاحب جبهه میرعلیشیر قصیده گفت که از هر یک مصرع اول آن تاریخ ولادت میر بیرون میآید و از هر یک مصرع آخر آن تاریخ وفات او، و چون این قصیده بمیر نرسیده آن تعجب از آن قصیده نموده، و بعضی ابیات آن قصیده اینست:

ای فلک بیداد و بی رحمی بدینسان کرده

وی اجل ملک جهان را بازویران کرده.

کرده بر جانها کمین، بنهاده دام عنا
 هر زمان از کینه جوئی قصد صدجان کرده.
 بر جهانبانان چه میگوئی حسد نبود مرا
 از حسد باری جهانرا بی جهانبان کرده.
 عالمی را کرده از حزن پژمان دم بدم
 اهل عالم را بیکین محزون و پژمان کرده.
 کی رها سازی عزیزان را ز زندان حزن
 از جفا کاری که چون یوسف بزندان کرده.
 آسمانا بردل و جانهای دین داران از آن
 جور بیحد و جفاهای فروان کرده،

کز دل و جانهای ایشان هیچ جا ناید برون
 ناامیدی و بلا رنج و عنا گردد فزون.]

و سید کمال نود و نه سال زیسته، و این مطلع ازوست: مطلع

ای روشنی از نور رخت دیده جان را

بر خاک نشانده قد تو سرو روان را.

۶۳ - خواجه مؤید مهنه - از نبرهای حضرت شیخ است، و در علوم ظاهر

ماهر بوده، و از خبائث معاصی ظاهر، و بعضی اوقات وعظی میگفته، و در وعظ
 گفتن 'درمی سفته' و در مجلس وعظ بغایت گرم و پر شور میگفته، و دلهای مردم
 پر صفا و پر نور و سرور میگفته، و خواجه سماع نیز میفرموده، و سلاطین آن زمان
 تعظیم او میکردند. و این مطلع ازوست: مطلع

از مه روی تو آئینه جان ساخته اند و ندران آئنه جانرا نگران ساخته اند.
 [و گوئیا درین غزل تتبع جامی فرموده که گفته:

حقه لعل تو از جوهر جان ساخته اند

کام هر خسته در آن حقه نهان ساخته اند.

آن نه بالاست نهالیست که از روضهٔ قدس

بتماشا که عشاق روان ساخته اند . [

و قبر خواجه در گنبد جدّ اوست .

۶۴ - خواجه مؤید دیوانه - اوهم از نبیره‌های شیخ است ، لیکن بسی کسی آشفته دماغ و پرشور بوده ، و با وجود آشفته دماغی شعر خوب می‌گفته . و این مطلع ازوست :

چشم داریم از آن ماه سعادت پرتو که جهان را بدهد روشنی ازسرنو .
و چون هوای سلطنت داشته از روشنی نو ، سلطنت خودخواسته ، ولیکن حق عزوجل این نخواست ، ماشاء الله کان و مالم یشاء لم یکن .

۶۵ - میرعماد مهدی - جوانی خوش طبع و خوش خو بوده ، و شعرای مشهد همیشه در خدمت او می‌بوده‌اند ، و اطاعت او در همه کاری مینموده ، و میرعماد بی نظیر و بی بدل بوده ، و میر در جواب شیخ کمال این بیت گفته :
بیت
گفت با چشمت بگو تا جز خیال روی ما
صورت دیگر نیارد در نظر ، گفتم بچشم .

پوشیده نیست که «گفتم بچشم» دو معنی خوب دارد .

۶۶ - شاه بدخشان - لعلی تخلص او است ، و شاه در غایت خوش طبعی و خوش صورتی و خوس سیرتی بوده ، و در نهایت مسلمانی و عدل و جهانبانی ، و شاه از نسل سلاطین قدیم است ، و چندین هزار سالست که سلطنت در خانهٔ ایشانست ، و سلطان بو سعید اصل نسل ایشان کند^(۱) ، و این مطلع ازوست :

تا بسودای تو ترك جان و سر خواهیم کرد

کام جان هر دم زلعلت پرشکر خواهیم کرد .

شاه در سرکار سلطنت سر نهاد .

۶۷ - ابن لعلی - پسر شاه بدخشان باشد ، و او پادشاه زادهٔ بوده از بندبندی

(۱) کند بفتح اول و سکون دوم

و تندى آزاده، و بس خوش باش و بى تکبر، و صاحب مردم قلاش بى تجبر، و بسيار اطوار پادشاهانه ازو ميگويند، و اين مطلع ازوست: مطلع
 اى ز لعل آتسينت در دل گلنار نار غير دل بردن ندارى اى بت مکارکار،
 او نيز شهيد راه شاهی گشته .

۶۸ - مولانا عبدالصمد بدخشی - مردى منصف بود، و متصف باخلاق حميده و اطوار پسنديده، در هری بامر سلطان ابوسعید تاريخ او ميگفته، و درهای نظم نیکو ميسفته. و خيال او در شعر در حد کمال بلکه بالای حد کمال، و در نازکی بى نظير و بى مثال، مير عليشير گوید که با اين همه فضل و کمال یکبارى در قافيه غلط کرده بود، چون تنبيه او کردم متنبه گرديد، و از تلخی سخن حق نميرنجيد بلکه ممنون منت من گرديد، و اين بيت مثنوى ازوست:

ز ماهی هياھوی تا ماه بود سر آوازشان «جانم الله» بود.
 و قبر او در کوهستان است .

۶۹ - مولانا يوسف شاه - کاتب تخلص ميکرده زيرا که بصنعت کتابت شهرت داشته، و از جمله ظرفای شهر هری بود، و در میان ایشان بظرافت ممتاز مينمود. و اين مطلع نیکو ازوست: مطلع
 اى جدا گشته که دورى زير همنفسان

مادرين شهر بدين روز و نو در شهر کسان .
 مولانا در شهر هری بآخرت رفت .

۷۰ - خواجه ابواسحق - پسر خواجه مؤيد مهنه است، و جوانی دانشمند است، و بسيار خوش طبع بود، ليکن بد خوی و متکبر و متحبر. و اين مرثيه ازوست: مرثيه

کشيد از دست ما صحراى خاور دامن آن گل
 بصحراى قيامت دست مادر دامن آن گل .
 و قبر او در مهنه است .

۷۱ - سید کاظمی - شخصی کاظم الفیط بود، از این جهت کاظمی تخلص می نمود، ولیکن بسی کسی هزال و برج‌دال، اما سبک روح پر روح، و در کمال فضل و کمال، سلطان صاحبقران او را بر سالت به هندستان فرستاد، و در وقت مراجعت در ملک عراق توقف نمود، [بعد از آن چون بشیر از رفت از شر آرزو و حرص طعام هلاک گشت، زیرا که چندان طعام بنوشید که ممتلی گردید و از درد امتلا مرد.] و از جمله اشعار اوست:

صبح از افق چو ریایت بیضا بر آورد
آهم علم بر اوج ثریا بر آورد.
و هجو شهر انگیز که جهة عامه شهر هری گفته نیکوست، و این مطلع آنست:
شکر خدا که قاضی شهر هری نیم
در سلک آدمی صفتانم، خری نیم.

۷۲ - مولانا محمد هعمانی - شخصی لطیف و ظریف بود، و سنی مذهب و مؤدب، و خدمت سلاطین بسیار فرموده، و میرزا بابر او را صدر خود ساخته بوده، و بعد از بابر میرزا در زمان سلاطین دیگر هم محترم و مکرم بوده، و گنبد سرفسر خواجه حافظ را او عمارت فرموده، و میرزا بابر را در آن گنبد ضیافت نموده، ولیکن یکی از ظریفان آن زمان در دیوار عمارت در برابر نظر میرزا این بیت نوشته: بیت
اگر چه جمله اوقاف شهر غارت کرد
خدای خیر دهد آنکه این عمارت کرد.
و این معما با اسم «درویش» از او است:
چون بتابم روی از دشنام دوست
عالمی را روی در دشنام اوست.

۷۳ - خواجه حسین خضر شاه (۱) - استرآبادی بوده، و بسیار خوش طبع و خوش محاوره، ولیکن آشفته و پر مجادله، و شعر نیکو داشته، و حظی عظیم از حسن خط داشت، و خط بطریق مولانا جعفر کسی ازو بهتر ننوشته، و لیلی و مجنون میگفته. و این بیت ازوست:

ای چهره کشای هر جمیلی
نام تو شفای هر علیلی.
و این مطلع نیز ازوست: مطلع

(۱) در نسخه ترکی: خواجه حسن.

سایهات هرجا که افتد بر زمین گل بردمد
نی گل تنها که سرتاسر گل و شکر دمدم.
و قبر او در استرآباد است.

۷۴ - مولانا نجومی - کسی لا ابالی و بی باک و ناپاک بود، و طبع او بهزل
و مسخرگی (مایل)، و اکثر اشعار او قطعه است، ولیکن مطلعهای او نیکوست: مطلع
باز عید آمد بیا جانا که قربانت شوم همچو چشم گوسفند مرده حیرانت شوم.
[و میر اگر چه این چنین ذکر فرموده، ولیکن بنده مترجم این مطلع را از
درویش دهکی چنین یاد دارم:

عید قربانت میخوام که قربانت شوم

همچو چشم گوسفند کشته حیرانت شوم.]

۷۵. خواجه مسعود قمی - از جمله اکابر کبار عراق است، و از عراق
بخراسان آمده بود، و مصاحبت با میرعلیشیر فرموده، و مثنوی و غزل را روان میگفته،
و دو هزار بیت^(۱) تاریخ سلطان صاحبقران سلطان حسین میرزا گفته، و ابیات
رنکین در آن تاریخ دارد، و یوسف و زلیخا، و مناظره شمس و قمر، و تیغ و قلم هم
گفته. و این مطلع خوب ازوست: مطلع
مشتاقم و دورم غم جانکاهم از آنست

مشتاقتران دور ترند آهم از آنست،

[و این مطلع نیز ازوست: مطلع

يك قطره خون و صد غم و محنت دل منست

يك دبدن و هزار بلا حاصل منست.]

و قبر او نیز در جوار مزار پیر صد ساله^(۲) است.

۷۶ - حافظ یاری - یاری شیرین گفتار شیرین کردار بوده، و در علم قرائت
بی نظیر، و اکثر اوقات بتلاوت قرآن مشغولی داشته، و همیشه همای همت را

(۱) در نسخه ترکی: دوازده هزار بیت. (۲) در نسخه اصل ترکی: پیر سیصد ساله.

بر نصیحت مردم می‌گماشته، و از جمله مصاحبان میرعلیشیر بوده. و این مطلع در انصاف ازوست : مطلع

گرم بر سر هزار آید بلا شایسته آنم

که هستم بدترین خلق و خود را نیک میدانم.

در مدرسه اخلاصیه وفات یافته، و قبرش در کوچه صفاست، [و نام این دوجا گواه نجات او است والله اعلم.]

۷۷ - مولانا قبری - (۱) نیشابوری است، و اگرچه مردی عامیست اما

در شعر روان و چست و نیکوست. و این مطلع ازوست : مطلع

این گهرها بین که در دریای اخضر کرده اند

زین مشاعل آتش خور بین که چون بر کرده اند.

۷۸ - مولانا خسروی - گوئیا دعوی خسروی داشته که خسروی تخلص

میکرده، میگویند که دعوی بزرگ می کرده، و شعر خود را پیش مردم میآورده، و راه سخن بریشان می بسته، و ازیشان تعریف شعر بد خود میخواست. و این مطلع در دیوان اوست : مطلع

ز لعل یار دندانم گرفتم حیاتم یافتم جانی گرفتم.

۷۹ - مولانا نازنینی - طبعی خوب و دلپذیر داشته، و مقبول اکابر و اصاغر

بوده، ولیکن عامی بوده، و شعرش خالی از چاشنی خوب نبوده، و غزل بیشتر میگفته، و اصل او از سبزوار است، و بامیر شاهی مصاحبت مینموده. و این مطلع ازوست : مطلع

صنوبر تا ز خدمتکاری سروت جدا مانده

شده دیوانه ژولیده موسر در هوا مانده.

۸۰ - ولی قلندر - در آستانه فلك آشیانه میرزا بابر ملازمست، و بسیار

خیره و چیر و دلیر و بی حیاست، و شعر او در میان شعرا ببدی مشهور است، و چون میرزا پیر بوداق بهری آمد و شاعران هری را بشیر از برد، او را نیز همراه ایشان برد. و این مطلع نیکو ازوست : مطلع

(۱) قبری : نغسه ترکی

نیم ملول که کارم نکونشد، بد شد شودشود، نشودگومشو، چه خواهد شد؟

۸۱ - مولانا والهي - آشفته و واله کسی بود، وبسی تند و نیز. و این بیت از قصیده او است که بردیف «آراسته» در مدح سلطان علی موسی الرضا علیه التحية و التسليم گفته، و در مدح شاه ابوالقاسم نیز گفته:

شاه ابوالقاسم که شد در دور او خوشتر ز خلد
مشهد سلطان علی موسی الرضا آراسته.

و شاه ابوالقاسم بابر میرزاست.

۸۲ - جریمی قلندر - طالب علمی بوده از ولایت سمرقند، و شعر او ترکی است: مطلع

نیجه بیغلای شمع دیک هجر نیکددا یارم کیجه لار
آه کیم گوید وردی داغ انتظارم کیجه لار.

۸۳ - مولانا ترخانی^(۱) - بصورت سپاهی بود. و بسیرت نیکو شهرت داشت. و این مطلع مولانا جامی رابیتی گفته: مطلع

ای ز مشکین طرہات برہر دلی بندی دگر
رشته جان را بہر موی تو پیوندی دگر.

مرغ دل پرکندم و از سینه بریان ساختم
تا کشم پیش سکت ہر لحظہ بر کنندی^(۲) دگر.

۸۴ - مولانا عشقی - ہر وی است، و کتابہ سفیدخانہ سلطان ابوسعید میرزا شعر اوست، و مطلع آن اینست: مطلع

این منظری کہ طاق چو ابروی دلبرست
از خاک کہ بر گرفته دارای کشورست.

۸۵ - مولانا عبد الوہاب - ابدال صاحب کمال پر حال بوده، و بسیار طبع شوخ داشته، و بسی شیرین گفتار و نیکو کردار بوده، و قاضی اسفرائین کہ

(۱) در نسخہ اسلامبول این اسم معذوف است.

(۲) بر کند: رشوت و بارہ.

وطن اوست گشته، و چندین مدت نیز قاضی استرآباد بوده، و این مطلع تتبع دریای
ابرا را ازوست: مطلع

این کهن اوراق گردون کش زانجم زیورست

کهنه تاریخ بسی شاهان انجم لشکرست.

و مولانا در استرآباد بیاد فنا رفته.

۸۶ - خواجه برهان - از فرزندان حضرت شیخ الاسلام احمد جام است،

و در فقر که فخر دارین است مردی تمام، و برهان و حجة اهل ایمان و اسلام، و در
فن موسیقی مشهور انا، و آوازه استادی او درین فن بهمه کس رسیده، و هر که
درین فن کامل است او را پسندیده، و اکثر استادان زمان شاگردان اویند، و در
این مطلع تصنیف اصفهان ازوست:

رسید موسم شادی و ذوق و عیش و طرب

اگر گدا بمراد دلی رسد چه عجب؟

مولانا در جام جام باده نیستی از ساقی باقی اجل نوشیده، و خلعت فنای دنیا و بقای
عقا پوشیده.

۸۷ - مولانا مشرقی - در مشهد بکاسه گری منسوب بوده، و بخدمت

بسیار عزیزان و مردان رسیده، و منظور نظر کیمیا اثر ایشان گردیده. و این بیت
در شکایت ازوست: بیت

از چیست سرخ پنجه مرجان و پای بط

گر خون بجای آب روان نیست در بحار.

و مولانا در هرات وفات یافت.

۸۸ - مولانا هوائی - انیس و جلیس مولانا مشرقی است، و در نقاشی

کاشی نیز صاحب وقوف، و در کتابت نیز دستی درست و خوب دارد، و اشعار خود را
بسیار خوب مینوشته، و تذهب و نقاشی آن بغایت زیبا و اعلا میکرده، و بیهای ارزان
بمردمان میفروخته، لاجرم شعرا و مشهور گشته، ولیکن مردم بر سبیل هزل و مطالبه

باو می‌گفته‌اند « کین شعر تو صورتیست بی معنی خوب ». و این مطلع ازوست: مطلع
بگردد کوی تو با صد نیاز می‌کردم نظاره میکنم ازدور و باز می‌کردم .

۸۹ - مولانا قبولی - فقیری بوده و خالی از حالی و قبولی نبوده، و در
بازارچه ملک (۱) غزل (۲) می‌فروخته، و یکشبی می‌گفته که من وقت سحر می‌میرم
« واز دست اجل ساغر می‌میکیرم »، و هیچ چیز جهت تجهیز و تکفین خود ندارم،
ای یاران میباید که دیوان مرا پیش میرعلیشیر برید، و اسباب تجهیز و تکفین مرا
ازو بستانید، چون سحر شمع و ارجانداده یاران او پیش میرعلیشیر رفته‌اند، و دیوان
او برده، میر ازدیوان او جهت آمرزش او فالی گرفته، این بیت بفال او آمده: مطلع
اگر قبول تو یابم قبولیم ورنه بهرد و کون چو من ناقبول نتوان یافت.
میرعلیشیر بعد از فال اسباب تجهیز و تکفین او در حال در حد کمال مهیا کرده
و فرستاده، و مولانا در هری مدفونست .

۹۰ - مولانا محمد امین - بلخی است، و مردی ساده و گولست، و اکثر
اوقات بنویسندگی و عمل داری مشغولست، و شعر نیز می‌گوید، و در زمان بابر
میرزا بوده، و اول غزلی که پیش میرزا بابر برده اینست، و این بیت از ابیات
آن غزل مقبول گشته: بیت

ای سیه چشم خطائی مرغ جان را باتو انس

و ز سیه چشمان دیگر همچو آهو دلبرم،

و مولانا از مقبولیت این بیت پیش میرزا مباحات و تفاخر می‌نموده، و سبب شهرت
او همین بیت است، و در استرآباد از عالم رفته .

۹۱ - مولانا سعدی - مشهدی بوده، و بکاسه گری منسوب . و این مطلع

ازو است: مطلع

ز بهر قطع هستی حیلہ از صد جای انکیزم

مگر يك لحظه با آن دلبر خود رای آمیزم .

(۱) درسغه ترکی ج: در بازارچه شیخ چاوش . (۲) غزل: نغ مونی .

و در مطلع دو قافیه رعایت کرده، و بیت دوم این مطلع را **میرعلیشیر** پسند فرموده و آن بیت اینست:

شبی بنشین و چندانی شراب بی حسابم ده

که نتوانم که تاروز حساب از جای بر خیزم.

و مولانا در **هری** وفات نموده.

۹۲ - **میر ارغون** - خیمه دوزیست، و از قدمای ظرفای **هری** است، و از جمله کهنه شاعران آنجاست، و نظم معما بر سایر اشعار او غالبست، و این معما با اسم «**محمود**» ازوست:

ای زجام حسن سرخوش سوی مخموری بین

زانکه اشک خویش را پیدوسته **دارد بر جبین**.

و در **هری** وفات یافت.

۹۳ - مولانا **صدر کاتب** - شخصی آشفته و آلفته روزگار بوده، و همواره خدمت اترک **ناهموار** مینموده، و خدمت کتابت میکرده و اگر در ابوالورید مایه لوندی میدیافته بلوندی می شنافته، و بکتابت نمی پرداخته. و این مطلع از جمله اشعار اوست: مطلع

هرگز دل مارا بغمی شاد نکردی کشتی دگرانرا و مرا یاد نکردی.

مولانا در **هری** وفات کرده.

۹۴ - **مولانا ایازی** - شخصی غریب بوده، و عجیب شکلی داشته، و اطوار و شمایل و گفتار او از شکل او عجیب تر و غریب تر بوده. **میرعلیشیر** گفته که **بک بار** در **سرپل مالان** دیدم که در میان مردمان **قصیده** خود میخواند، من بهمان وزن و قافیه و معنی **بیتی** گفتم و برو خواندم، چون بشنید متحیر گردید، و بعد از سه سال باز او را در مجلسی دیگر^(۱) دیدم که شعر خود را بر مردم مجلس میخواند. بز بهمان وزن و قافیه و همان معنی **بیتی** دیگر گفتم و بخواندم، چون بشنید باز

(۱) در نسخه ترکی ج: در باغ سفیددار.

متحیر گردید، و از اهل مجلس پرسید که این چه کسست که من هرگز چنین کسی ندیده‌ام، و چون در چشم او ضعفی قوی بود نمیتوانست مرا تشخیص کردن، ولیکن بطرز سخن مرا شناخته بود، زیرا که میگفت من سه سال پیش ازین در پل مالان شعبده بازی چنین دیدم و غالباً این همانکس است که پیش از این او را دیده‌ام، و این بیت از مولانا است:

چادرشب خود رنگ مکس رید ایازی

بی جامه و بی موزه و بی کرته نمازی. (۴)

۹۵ - سید تقی‌بی - هروی بود، و چون مصاحب میر عبدالقادر ققیب بوده

باو منسوب گشته و این تخلص نموده. و این مطلع ازوست: مطلع

دیده‌ام تا شده از ماه رخ یارجدا دل جدا خونشده و دیده خونبار جدا.

۹۶ - مولانا انیسی - در شاعری کم بضاعت بوده، و بشعر دزدیدن متهم.

و این مطلع ازوست: مطلع

گرچه میجوید دلم دائم وصال یار را یار میجوید برغم من دل اغیار را.

[و این انیسی غیر آن انیسی است که کاتب سلطان یعقوب خان بوده.]

۹۷ - مولانا محمد 'ابلی' - شخصی لطیف و ظریف و نازک شیوه کسی بوده،

و بخدمت مولانا شرف‌الدین علی یزدی رسیده، و منظور نظر کیمیا اثر او گردیده،

و طبیعت او بمعما ملایمت داشته، و این معما باسم «نویان» ازوست:

نجویم داد از خوبان گل چهر که خواهانم بمه رویان بدمهر.

۹۸ - درویش نازک (۱) - از جمله آدمی زاده های خراسان است، و پدرش

حکومت هری (۲) کرده، و خودش نیز مدتی سپاهی بود، و آخر ترک کرد، و کپنک پوش

شد. و این مطلع ازوست: مطلع

پیر اول کیم چیقندی ایلدین آ که اولدور

کدالیغ دین کیم آ که دور شه اولدور.

و این مطلع پارسی ازوست: مطلع

(۱) در نسخه ترکی: نازکی. (۲) در نسخه ترکی ج: حکومت مشهد.

منم که نیست مرا جز بجام باده تفاخر

بدار ساقی گلچهره کاسهای پراپر.

۹۹ - مولانا کوثری - بسی شیرین کار و خوش گفتار و بی آزار بوده،

روزی یکی از موالی بهجره او آمده وقتیکه مولانا آتش می پخته، و میخواست که مدد او کند درطعام پختن، مولانا گفته که مدد مکن تا شریک شوی. و این مطلع ازو است: مطلع

در خیال بسته خندان آن بادام چشم

چشمه خونست چشم ما که دارد نام چشم.

در هری وفات کرد.

۱۰۰ - سیده سلمی - اسفرائینی بوده، و ابدال وش، و با ابدالی در کمال خوش

طبعی. و این مطلع ازوست: مطلع

خال او نقد دلم از دیده روشن کشید

همچو دزدی کو متاع خانه از روزن کشید.

۱۰۱ - مولانا نظام - طالب علمی نیکوست، و در معما جهد تمام داشت.

و این معما با اسم « خواجه اسحق » ازوست:

سخادان طایر بخشنده دانه که در اقبال دارد آشیانه.

قبر او در خیابان است.

۱۰۲ - مولانا یاری - وزیر زاده بود اما درویش صفت و آزاده، و در بلخ

میدبود. و این مطلع ازوست: مطلع

کسم نشان سر موئی از آن دهان ندهد

چنان بتنگم ازین غم که کس نشان ندهد.

۱۰۳ - خواجه محمد مجلد - از جمله ظرفای ملک خراسان است، لیکن

در غایت خبانت، و اکثر متعینان زمان از هزل و مسخرگی او بجان آمده بودند،

و این معما از هزلیات اوست:

خری کج کرده بالای سون ده تاخت چرا گاه ده از گادان پرداخت .
قبرش در هری است .

۱۰۴ - مولانا محمد - نعمت آبادی است، و در خدمت پهلوان اکثر مردمان
بشعر و معما مشغول بودند، و او نیز هوای معما پیدا کرد، و چندان جهد کرد که معمائی
خوب شد، و معماهای او بسیارست، لیکن مقترق و پریشان است، زیرا که هرگز
کسی جمع آن نکرد. و این معما باسم «کاکا» ازوست :
آنچه کردی بردل از بیداد گر یاد آرمش
گویم ار با کوه جانا من بفریاد آرمش .
و قبر او در ۳۳ رگه هری است .

۱۰۵ - سید عبدالحق^(۱) - استرآبادی است، و جوانی خوش طبع و خوش
مخاوره، و اخلاق حمیده و افعال پسندیده داشته، و میگویند که قاضی جرجان^(۲)
خری بر شوت بقاضی عسکر داده تا قاضی گشته، و سید عبدالحق جهة او این
قطعه گفته :

همی گشت در شهر شخصی ز جرجان^(۳) که قاضی شود، صدر راضی نمیشد .
بدادش خری رشوه و گشت قاضی اگر خر نمی بود قاضی نمیشد .
قبرش در استرآباد است .

۱۰۶ - مولانا قرشی - در سمرقند میبوده، و در بازار دکان صحافی داشته،
و جمیع ظرفا در دکان او جمع میگشته اند، و او ازین جمعیت پریشان میگشته زیرا که
مانع مشتری میشده اند، و مولانا در شکایت این مطلع گفته :
نیست آئین محبت کردن از یاری گله ورنه زان بدعهد میگردیم بسیاری گله .
خطائی تخلص اوست، و قبر او در سمرقند است .

۱۰۷ - مولانا جوهری - نیز سمرقندی است، و مشرف صابون خانه بود،
و عروض نیکو میدانسته، و سیراذهبی را نظم فرموده، و این بیت از آنجاست : بیت

(۱) نسخه ترکی : سید عبدالحق . (۲) نسخه ترکی : خوجان .

(۳) نسخه ترکی ج : خوجان

فلک بس که درموکبش تاخته بهر ماه نعلی نو انداخته .
قبر او نیز در سمرقند است .

۱۰۸ - مولانا خاوری - نیز از سمرقند است ، و بدرزی گری منسوبست ،
و بدیهه روان خوب دارد ، و بسی شوخ و خوش طبع است ، و این بیت از ترجیع
بند اوست :

میزند که بچوب و گاه بمشت بازی بازی مرا بخواهد کشت .
و این مطلع نیز ازوست : مطلع
من که عمری بهوس پیروی دل کردم
عمر بگذشت و ندانم که چه حاصل کردم .
قبر او معلوم نیست .

۱۰۹ - مولانا حلوائی - نیز سمرقندی است ، و مردی شکفته و خندان
بوده ، و در میان ظریفان بتازه روئی نشانه ، و در جوانی از عالم فانی رحلت نموده .
و این مطلع ازوست : مطلع
زاهدا قبله ما ابروی دلدار اولی تو و مسجد که تراروی بدیوار اولی .
قبر او نیز در سمرقند است :

۱۱۰ - مولانا ریاضی - نیز سمرقندی است ، بقول میرعلیشیر بد خلق
و معجب بوده ، و عجب او از غزلهای خوب او بوده ، و این مطلع ازوست : مطلع
ستاره ایست در گوش آن هلال ابرو ز روی حسن بخورشید میزند پهلو .
و میرعلیشیر گفته که من گفتم که اگر چنین بودی بهتر بودی :
ز روی حسن در گوش آن هلال ابرو

ستاره ایست که با ماه میزند پهلو .
و مولانا ریاضی انصاف نداده و لایزال جدال مینمود . [و این مطلع نیز ازوست :
گر طبیب آید که گیرد نبص جانان مرا
من همی میرم که میگیرد رک جان مرا .
و این مطلع و ابیات نیز ازوست .

بی جالت خار نومییدی بدنندان میکنم
 وز درخت گل بجای غنچه پیکان میکنم .
 محنت فرهاد را بارنج من نسبت مکن
 سخت جانی کوه اگر میکنند من جان میکنم .
 تا چرا دادم عنان دل بدست کافری
 از ندامت پشت دست خود بدنندان میکنم
 چشم پر خون ریاضی چون نگین لعل شد
 بر وی از عین محبت نام جانان میکنم . [

مولانا ریاضی در جوانی در سمرقند وفات یافته .

۱۱۱ - مولانا یوسف - بدیعی تخلص اوست، و از اندجان است، و در سمرقند با مولانا صفائی میبوده، و صفائی باوصفای محبتی داشته، و تخم محبت او در دل کاشته . و میرعلیشیر گفته که در زمانی که در سمرقند بودم مولانا یوسف ساده رو بود، و رویش نور و صفائی داشته، و در آن ایام شعرش مثل او خام بود، و صفا و پختگی نداشته، ولیکن صفائی آنرا پخته میپنداشته، بتدریج باصلاح من پخته گشته، آخر الامر بکشت دیار خراسان آمد، و ظریفان او را مولانا یوسف صفائی میگفتند، و باین ظرافت او را بی صفا میساختند، و در این ایام صلاحیت تام داشت، و صحبت خوش با مردم میداشت، و این مطلع ازوست : مطلع
 گر بدین آب و هوا کویت بود منزل کهم

نی زلال خضر باید نی دم روح اللهم .

و در [تبع] قصیده مرآت الصفا این بیت او نیکو است : بیت

در مقصود جویان مجمع البحرین شد صوفی

که بحری پردرست از چشمه هر چشم گریانش .

و در رساله معما این معما باسم «منصور» ازوست : معما

مرا زان شد منور خانه چشم که آمد دوست در کاشانه چشم .

و مولانا در سرخس فوت شده، و در مزار شیخ لقمان خاگاهی مدفون است .

۱۱۴ - مولانا خاکی - از کوسو بوده و بسی درویش و دردمندی نموده،
و طبع نظم نیز داشته. و این مطلع ازوست:

نیازمند توئیم ای بناز پرورده ترا زمانه عجب دلنواز پرورده.

۱۱۴ - مولانا لطفی - ملك الکلام زمان خود بوده، و در ترکی بی نظیر،
و دیوان ترکی او مشهور و دلپذیر است، و بسیار مطلعهای متمذر الجواب دارد،
از آن جمله اینست: مطلع

نازک لوك ایچره بیللی خایوق تار کیسوئی

اوزحد بنی بیللیب بیللی دین التوردم قوئی.

و این مطلع نیز از آنهاست:

صید آیتی دلبریم منی آشفته ساج دین صالیدی کمندبونیومه ایکی قولاج دین.

و مولانا ده هزار بیت خوب در مثنوی گفته، و لیکن چون بیاض نبرده شهرت
نگرفته، و بفارسی نیز قصیده‌ها دارد. و درین زبان نیز استاد است، و نود و نه سال
عمر او بوده، و در آخر عمر قصیده آفتاب ردیف گفته، هیچکس از اقران او تتبع
آن نتوانسته، و آن مطلع اینست: مطلع

ای ز زلف شب مثالت سایه پرور آفتاب

شام زلفت را بحای ماه در بر آفتاب.

و در وقت مرگ وصیت کرده مولانا عبدالرحمن جامی این مطلع او را در دیوان
خود ثبت کند و آنرا غزل سازد: مطلع

گر کار دل عاشق با کافر چین افتد به زآنکه بید خوئی بیرحم چنین افتد.

و مولانا جامی بوصیت او عمل نموده و اینرا غزل ساخته و در دیوان ثبت فرموده،
و مولانا لطفی در ایام جوانی تحصیل علوم ظاهریه تمام نموده، و بعد از تکمیل آنها
بخدمت مولانا شهاب الدین خیابانی آمده و بتحصیل علوم باطنی و تصوف مشغول
گشته، و این طریق را تکمیل فرموده و بالجمله مولانا شخصی جامع علم ظاهر و باطن
بوده، و میرعلیشیر گوید که جهة من فاتحه خواند که سبب تمام فتوحات من آن بود،

واميدوارم كه سبب فتوحات و فيوضات آخرت نيز گردد، و مولانا در شهر مدفون است نزديك مسكن خود.

۱۱۴ - مولانا قيبی - مشربی تند و تيز داشته و شعر بزبان فارسی و ترکی ميگفته، و باين مطلع مباهات ميكرده: مطلع

آه كم جا نيمغه بيسم يارنادران ايلكي دين
داد فریاد اول جفاچی آفت جان ايلكي دين.

و بزبان فارسی نيز اين مطلع ازوست: مطلع
صبحی كه دم بمهر نزد يك نفس توئی
نخلی كه برنخورد ازو هيچكس توئی.
در آخر از سخنان بی ادبانه توبه كرده، و طریق اهل صلاح پیشه خود نموده، قبر او هم در دو دو برادران است.

۱۱۵ - مولانا اتالی - از فرزندان مولانا اسمعیل اتالی بلخی بوده، و بسیار درویش و ش و خوش خلق و خوش صحبت بوده، و شعر ترکی ميگفته. و اين مطلع ازوست: مطلع

اول صنم كيم سو قرايد ابری تيك اولتورور

غایت نازك لو كیدین سویلابونسا بولور

در قافیه این مطلع عیبست، لیکن مولانا شعر ترکانه ميگفته، و مقید اصلاح قافیه نمی شده (۱).

و این بند در ترجیع بند او با مزه افتاده:

سن سن اصل و جود هر موجود
سندین اوزکا وجود غه نی وجود.

۱۱۶ - مولانا کمالی - بلخی بوده و ترکی گوی، و شعر او در نواحی بلخ

مشهور است، و مسکن او کوه صاف است، و این مطلع اوست: مطلع

ایرینیک قولی دور نیشکر ای جان بیلی باغلیق

کل داغی بورونک بنده سی دور تونی یماغلیق.

قبر او در کوه صاف است.

(۱) در نسخه فارسی مولانا مقیمی را ذکر نکرده. ولی در نسخه ترکی این قسمت مولانا مقیمی منسوب است

۱۱۷ - مولانا لطیفی - بسی شوخ طبع و شیرین گفتار بوده ، و درسش کودکی وفات کرده و شعرا و کم شده ، و این مطلع ازوست : مطلع
 گاه آقار که تا مارلبینک شکری بیزکانیکماس بو هیچ آقارتا ماری .
 این شعر اگر چه ترکانه است لیکن شوخ طبعی گوینده ازو معلومست .

۱۱۸ - مولانا سکالی (۱) - از ماوراءالنهر است ، و مردم سمرقند او را معتقد بوده اند ، از مطلعهای او که اهل سمرقند آنرا می پسندند و میخوانند اینست :
 نی ناز و بونی شیوه دورای چادو کورکوک شوخ و شنک
 کیک دری طاوس و ایوق ته بو رفتار دنک .
 قبر او در سمرقند است .

۱۱۹ - میرزا حاجی سغدی - سمرقندی است ، و از جمله آدمی زادهای آن ملکست ، طبعی غریب و عجیب داشته ، و این بیت او پرچاشنی افتاده :
 اوخشایی قامتینک غه صنوبرنی باغبان
 بیچاره دیلماس ایرمش الف دین تا یاغ نی
 امید که خداوند سبحانه ببرکت این بیت او را بیمارزد .

۱۲۰ - سعیدبیک - لطافت طبیعت و ظرافت و نزاکت (۲) شعر او معلوم است ، و اخلاق عظیمه و اوصاف جمیله او را بیان حاجت نیست ، و این مطلع ازوست : مطلع
 مارا در این دیار تویی دلنواز و بس داریم از تو گوشه چشمی نیاز و بس .
 قبر او در مرو است .

۱۲۱ - پهلوان حسین - دیوانه تخلص می نمود ، زیرا که از دیوانگی و ابدالی خالی نبود ، و با وجود دیوانگی کمالی داشت ، و کوچک دل بود . و این مطلع خوب ازوست : مطلع

(۱) در نسخه های ترکی : مولانا سکاکی . (۲) استعمال لغت (نزاکت) در این کتاب قابل توجه است .

طوبی مثال سروی و شمشاد قامتی من وصف قامت تو چگویم قیامتی .
در قرا باغ مقبول شده .

۱۴۲ - مولانا صانعی - پیش مولانا عبد الرحمن جامی این بیت آورده
و تعریف میکرده :

بتو هر که او دعوتی می کند چه دعویست بی معنی میکند .
ترا میوه شیرین و اوراست تلخ چوسیب سمرقند و آوری بلخ .
و با این فضل وزیر بوده ، و بسی ظالم و جبار ، ناچار بحکم عزیز قهار سیاست شاهی
گرفتار گشت ، [و دمار از روزگار او برآمد ، و معنی «فتلك بیوتهم خاویة بما ظلموا»
محقق شد .]

۱۴۳ - خواجه مسیب^(۱) - او نیز مست باده غرور و ظلم و تعدی بوده ، و
بهوای وزارت و کفایت پادشاه مردم را زحمت میداده ، و رحمت بر عباد الله نمیکرده ،
و بمقتضای «من اعان ظالما سلطه الله علیه» سیاست پادشاه برو مسلط گشت ، و آن کشته
گشته ، و قبر او در خانه اوست .

۱۴۴ - مولانا میر سید - کابلی است ، و کسی قابلی است ، و بسیار ندیم
شیرین گفتار و شیرین کردار است ، و بسی کم آزار . و این مطلع ترکی ازوست :
جان و کونکلونی جفا اوتی بیلا گویدور دیکز
ایلا کیم کول بولدم و مین دین کونکول تیندور دیکز ،
و در هری وفات یافت ، و قبرش در «گورستان خواجه» است .

۱۴۵ - میر سعید - در میان خلق کابلی لقب او بود ، و طبیعت خوب داشت ،
و سیرت مرغوب ، و محبوب قلوب مردم بوده . و این دو بیت ازوست :
ای محب لاریت نکیز گریزه سیز گل ایا غینده خماری یازه سیز .
گرمین اولتیام تربتم نیک تاشی غه کشته بیر شوخ ایرو ردیب یازه سیز .
در زمان سلطان بوسعید شهید گردید .

(۱) در نسخه تهر ان : خواجه مست .

۱۴۶ - محمد علی - غریبی تخلص مینموده، و انیس میرسید کابلی بوده، و بسیار جوانی خوش خلق و خوش محاوره و خوش طبیعت، و در میان خلق خلق او نیکو است، و اصول خوب داشت، و اکثر سازها مثل عود و طنبور و کمانچه و غیرها خوب مینواخت، و قانون را خصوصاً بسیار بقانون مینواخت، و درین علم نظیر نداشت. و این مطلع ازوست: مطلع
درد حالمدین اگر غافل اگر آگاه ایسانک
هیچ غم یوق کر منکاسین دلبر و دلخواه ایسانک.

و این مطلع فارسی نیز ازوست: مطلع
چشم بیمار تو هر دم ناتوانم میکند
لعل جان بخش تو جانا قصد جانم میکند.

و در خدمت حضرت سلطان عجب صاحب اختیار و صاحب اعتبار بود، و هیچوقت از خدمت حضرت غایب نمیکشت، و آخر الامر در سمرقند شهید گردید.

۱۴۷ - میرزا علی (۱) - پسر او یک تهر است، و نسب عالی و حسب عالی دارد، و طبعش بغایت خوب و زیبا است، و فهمش در نهایت درجه رعنا، و خلق و خلقش مرغوب و محبوب القلوب. و این مطلع ازوست: مطلع
بین بقبر شهیدت که کشته ستم است

کز آتش دل و از ناوک تماش علم است.

۱۴۸ - میرزا بك - جوانی خوش طبع و خوش خلق بود، و یگانه زمان، و در میان ظریفان خراسان نشانه، و فهمی در غایت زیبایی داشت، و اوصاف حمیده بی غایت او احتیاج به بیان نداشت. و این مطلع ترکی ذوالقافیتین ازوست: مطلع
کوزنک نی بلاقرا بولپ در کیم جانغه قرا بلابولو بتور.

و جواب این مطلع او مشکل است، بلکه محال، و از این جنس مطلع ها بسیار دارد، و فضل و کمال او نه چندانست که از هزاران یکی بیان توان کرد، و در بیغ و صد در بیغ که از عالم رفت.

(۱) نسخه ترکی: درویش یک میرزا علی ایکو نیبور.

۱۳۹ - سید حسن اردشیر - میر علیشیر فرموده که او بمنزله پدر من بود، و از همه علمی باخبر بود، و سلطان صاحبقران او را تربیت میفرمود، و انواع الطاف بی غایت و اعطاف بی نهایت با او مینمود، ولیکن در ایام جوانی شخصی لاابالی بود، و در آن اوان دو بیت گفته:

چه خوش باشد صبحی با دلارام لبالب از قدح دم در کشیدن .
چو غنچه هر دو در یک پیرهن تنگ بهم پیچیدن و دم در کشیدن .

و در ایام پیری زهد و تقوی پیشه خود نمود، و ترك ناپاکی و بی باکی جوانی نمود، و این بیت در ایام زهد و تقوی گفته: بیت

الهی نور عرفان دین کولکا بیر صفا بیر کیل

که عصیان ظلمتی ایچره خراب احوال و حیران دور .

مرقد مبارک او در سمارقاه است .

بهشت سوم

در ذکر شعرا و فضلائیکه در زمان میرعلیشیر بوده‌اند، و میربا ایشان صحبت داشته، و لذت صحبت ایشان چشیده، و طور و طرز ایشان پسندیده. از آنجمله:

۱۳۰ - حضرت شیخ الاسلام و نور الانام مولانا نور الدین عبد الرحمن جامی است، و چون دیوان و کلیات تصانیف او در میان عالمیان شهرتی تمام دارد احتیاج بذکر شعر او نیست، [از اینجهت میر ذکر شعرا و نفرموده، ولیکن بنده بمقتضای «هوالمسک» ما کثرته بتضوع از جهت تیمن و تبرک و تشریف و تزیین این رساله بعضی اشعار او را ذکر کردم مثل این: غزل

گر از پیراهنت بوئی بطرف گلستان آید
زند کل جامه برتن چاک و بلبیل درفغان آید.
دهانت غنچه، عارض گل برت نسرین، خطت سبزه
مبادا کین بهار حسن را روزی خزان آید.
(غزل)
خاک کویش را پس از کشتن بخونم گل کنید
خانه سازید و جانم را درو منزل کنید.
نیست پیش اهل دل دردی ز بی دردی بتر
چند تدبیر دوا درد دلی حاصل کنید.
چند درد سرکشد جامی ز گفت و گوی عقل
ای حریفان بازش از یک جرعه لایعقل کنید.
مطلع
ای دهانت ز لب و لب زدهان شیرین تر
خنده شیرین و سخن گفتن از آن شیرین تر.

مطلع ديگر

من بيدل چو خواهم دادجان نادیده دیدارش

مدد کن ای اجل تا زود میرم زیر دیوارش]

۱۳۱ - میرشینم سهیلی - از جمله متعینان ملك خراسان است ، و از کودکی آثار فضل و فهم خوب و انوار بزرگی و خوش طبعی در او پیدا و هویدا ، و در بزرگی اخلاق حمیده و اطوار پسندیده او نهایت و غایت نداشت ، و محبت او در دل بزرگ و کوچک مردمان جا داشت ، و مدتی مدید صاحب اختیار پادشاه بزرگوار صاحبقران بود ، و ملوک برای صائب و فکر ثاقب او معمور بود ، و مردم در ایام حکومت او پر حضور و مسرور ، و هرگز کسی از اطوار او شکایت نکرد ، و حالی مدت بیست سال است که بواسطه اشتغال بمناصب علیه در اطراف مملکت از ملازمت دوزست ، و اطراف ممالک چون اشعار دلفریب او منتظم است . و این مطلع از قصیده اوست :

شکر ای دل که دگر بار بصد زیب و جمال

کردن شاهد عیدست در آغوش هلال .

و این مطلع غزل ازوست :

دل چو شکسته مکش عاشق خسته حال را

سنگ ستم چه میزنی مرغ شکسته بال را ؟

و این بیت از لیلی و مجنون اوست ، در تعریف خستگی لیلی گفته :

گوی ز نخش ز حال گشته مانده سبب سال گشته .

و شعر ترکی اگر چه کم میگفته لیک نیک میگفته . و این مطلع ترکی ازوست :

زه دایلی تسبیح دیب حیران قالو اوباش ارا

رشته چشمیم کور سه قطره قطره یاش ارا .

۱۳۲ - مولانا سیفی بخاری - بخاری است ، و از آنجا بشهر هری آمد ،

و اکثر کتب متداوله را مطالعه نمود ، در اثنای مطالعه شعر نیز مشغول میبود ،

و شعر او چون نیکو بود و پر مثل شهرت نمود . و این مطلع ازوست :

دلا وصف میان نازک جانان من گفتی

نکو رفتی حدیثی از میان جان من گفتی .

و مولانا از جهة عامه جوانان شهر شعرهای خوب گفته ، و در این طرز و طور اطایف نیکو بنظم آورده ، و در این طریقه مخترع بوده ، و از این جمله این مطلع است که جهة پردازگری گفته : مطلع

بُت پردازگرم کو بکسان می سازد هیچ باحال من خسته نمیپردازد .
وله

[تا بنقد جان مه خباز من نان میدهد

عاشق بیچاره نان میگوید و جان میدهد .
وله

دو رود گشته روان از دو چشم تر ما را

بیاد قامت سرو درودگر ما را .]

و مولانا معما نیز می گفته ، و این معما باسم «قبول» ازو است :

بس که دل هر دم بسوی زلف جانان میشود

تا دل خود جمع میسازم پریشان میشود .

و مولانا در هشیاری بسیار بهوش یاری است ، مؤدب و باحیا و پر وقار ، ولیکن در مستی بغایت بیحیا و بی ادب و بی وقارست ، و بیوی شراب ننوشیده مست میگردد ، و لله الحمد که در آخر عمر توفیق رفیق راه او گشت ، و توبه از جمیع مناهای روزی او شد ، و از جمیع نامشروعات توبه کرد .

۱۴۳ - مولانا آصفی - وزیر زاده است ، و قوه حافظه او بغایت قویست ،

و فهمی خوب داشته ، و دایم خود را مزین و ملبس میداشته ، و همت برزینت خود میکماشته ، و شخصی خودرأی و خود پسند بود ، و اوقات او ازینجهت ضایع گشته . و این مطلع ازوست : مطلع

مجنون لباس کعبه سیه دید و حال کرد مسکین دیلاس خانه لیلی خیال کرد .
وله

برینخت خم می و محتسب زد بر گذشت رسیده بود بلائی ولی بخیر گذشت .

وله

[یارب منم زعشق ننگاری حزین چنین]

یا هر که عاشقست بود حالش این چنین؟]

و این معما با اسم «بهن» نیز ازوست :

ای بر سُم سمنند تو سرهای سروران افکنده سروران جهانرا بسر مران .
۱۴۴ - مولانا بنائی - از مردم میانه^(۱) است ، و مولدش از شهر هری است ، و بقایت قابل کسی است ، و فضایل او بسی است ، اول بتحصیل علوم مشغول گشته آخر چون در میان اهل علم نامدار شده و از جمله اکابر ایشان گردیده بتحصین خط میل فرموده ، و چون حظ کامل از حسن خط حاصل کرده یکی از خطاطان زمان گشته ، و در علم موسیقی علم است ، و استاد اهل موسیقی و تصانیف و نقشها و نغمها ، و پیش روهای او در میان مردمان مشهور و معروف است ، و لیکن با این همه فضایل و کمالات کسی معجب بوده ، و ازینجهت بر مردم تکبر و تجبر مینموده ، و خودپسندی میفرموده ، و چون دانسته که خود پسندی و عجب و تکبر سبب تنفر مردم است زانرو طریق فقر و فنا اختیار نمود ، و چون نیت او در این راه خالصا - لوجه الله نبود بلکه مشوب بفرس وریا بود ، تا در نظر ارباب دولت و اصحاب حکومت معتبر و معزز باشد ، لاجرم ثمره و فایده نداد ، و بنا بر این از مردم تشنیع شنید میشنید ، و چون تاب شنیدن آن نداشت همت بر نهضت و جلای وطن گماشت ، و از هری بعراق رفت ، [و از عراق بآذربایجان ، و در تبریز که تخت آذربایجان است مصاحب سلطان صاحبقران سلطان یعقوب خان علیه الرحمة و الرضوان گشت ، و اکثر اشتغال او در آنجا بشعر بود] و این مطلع ازوست :

بسر مه آنکه سیه کرد چشم یار مرا چو چشم یار سیه کرد روزگار مرا .
 [میگویند که میر علی شیر بواسطه ظرافتهائی که مولانا بنائی با او میکرده ترمیشده ، و از کثرت ظرافت با او عداوت مینموده ، و از جمله ظرافتهای او آست :

بنائی روزی دیده که میر علی شیر پوستینی پوشیده که تکمهای طلای مرصع بجواهر

(۱) در نسخه ترکی : از اوساط الناس است

داشته ، اتفاقاً میر بنائی گفته میخواهم این پوستین را بتو ببخشم ، ولیکن تکمها نمیگذارد و مانع می شود . « مولانا بنائی گفت : « تکمهای شما مانع نمیشود ولیکن مادکیهای شما مانع میشود . » و مادکیها بند های تکمه است و لیکن چون مادکی معنی دیگر دارد ، میر از آن معنی رنجیده .

و یکی دیگر از ظرافتهای او آنست که چون میر علیشیر در هر لباس و اساسی طرزی خاص اختراع نموده ، و آن طرز و طور را طرز میر علیشیری میگفته اند ، مثل آنکه دستار میر علیشیری ، و قبای میر علیشیری ، و غیر ذلک ، روزی مولانا بنائی پیش پالان گری رفته و گفته « پالان میر علیشیری میخواهم ، » و چون جماعتی مردم که همراه او بوده اند این ظرافت را شنیده اند خبر بمیر علیشیر برده اند ، میر چون خاطر نازک داشته ناچار بسیار میرنجیده ، و لیکن بعد از مدتی باصلاح مردم میر با او صلح نموده و او را ضیافت فرموده ، و در آن روز مهمانی از بنائی پرسیده که هیچ شعر تازه گفته اید ؟ مولانا بنائی گفته ، این مطلع گفته ام :

مردم چشمم بقصد اشک کدلیکون منند

روی آنمردم سیه کاند ر بی خون منند .

چون میر شنیده بغایت رنجیده ، و رنجش او بعد از این باصلاح نیامده ، لاجرم بنائی در هری توانسته که اقامت کند ، و در زمان از خراسان بعراق هجرت کرده ، زیرا که عراق چنان است که حکیم نظامی فرموده :

عراق دل افروز باد ارجمند که آوازه فضل ازو شد بلند .

و در عراق چندان شهرت و تربیت یافته که سلطان یعقوب آوازه فضل او شنیده ، و باو مصاحب گردیده ، و لیکن بعد از فوت سلطان یعقوب خان مولانا بنائی باز بخراسان آمده ، و در ایام سلطنت شاهی بیک خان اوزبک معظم و مکرم شده ، بمرتبه که قاضی عسکر و صدر محترم او کشته ، و بعد ازو باقوم او میبود ، و در جنگ ازبک باطایفه صوفی کشته گشته . [

۱۳۵ - مولانا کامی - از او به است ، و در کمال و فضل از امثال و اقران

وله

[یارب منم زعشق نکاری حزین چنین

یا هر که عاشقست بود حالش این چنین؟]

و این معما با اسم «بهن» نیز ازوست :

ای بر سُم سمند تو سرهای سروران افکنده سروران جهانرا بسر مران .

۱۳۴ - مولانا بنائی - از مردم میانه^(۱) است ، و مولدش از شهر هری

است ، و بقایت قابل کسی است ، و فضایل او بسی است ، اول بتحصیل علوم مشغول گشته آخر چون در میان اهل علم نامدار شده و از جمله اکابر ایشان گردیده بتحصین خط میل فرموده ؟ و چون حظ کامل از حسن خط حاصل کرده یکی از خطاطان زمان گشته ، و در علم موسیقی علم است ، و استاد اهل موسیقی و تصانیف و نقشها و نغمها ، و پیشروهای او در میان مردمان مشهور و معروف است ، و لیکن با این همه فضایل و کمالات کسی معجب بوده ، و ازینجهت بر مردم تکبر و تجبر مینموده ، و خودپسندی میفرموده ، و چون دانسته که خود پسندی و عجب و تکبر سبب تنفر مردم است زانرو طریق فقر و فنا اختیار نمود ، و چون نیت او در این راه خالصا - لوجه الله نبود بلکه مشوب بمرض وریا بود ، تا در نظر ارباب دولت و اصحاب حکومت معتبر و معزز باشد ، لاجرم نمره و فایده نداد ، و بنا بر این از مردم تشنیع شنیع میشنید ، و چون تاب شنیدن آن نداشت همت بر نهضت و جلای وطن گماشت ، و از هری بعراق رفت ، [و از عراق بآذربایجان ، و در تبریز که تخت آذربایجان است مصاحب سلطان صاحبقران سلطان یعقوب خان علیه الرحمة و الرضوان گشت ، و اکثر اشتغال او در آنجا بشعر بود] و این مطلع ازوست :

بسر مه آنکه سیه کرد چشم یار مرا چو چشم یار سیه کرد روزگار مرا .

[میگویند که میر علی شیر بواسطه ظرافتهائی که مولانا بنائی با او میکرد ترمیشده ،

و از کثرت ظرافت با او عداوت مینموده ، و از جمله ظرافتهای او آنست :

بنائی روزی دیده که میر علی شیر پوستینی پوشیده که تکمهای طلای مرصع بجواهر

(۱) در نسخه ترکی : از اوساط الناس است

داشته ، اتفاقاً میر بنائی گفته میخواهم این پوستین را بتو ببخشم ، ولیکن تکمها نمیگذارد و مانع می شود . « مولانا بنائی گفت : « تکمهای شما مانع نمیشود ولیکن مادکیهای شما مانع میشود . » و مادکیها بندهای تکمه است و لیکن چون مادکی معنی دیگر دارد ، میر از آن معنی رنجیده .

و یکی دیگر از ظرافتهای او آنست که چون میر علیشیر در هر لباس و اساسی طرزی خاص اختراع نموده ، و آن طرز و طور را طرز میر علیشیری میگفته اند ، مثل آنکه دستار میر علیشیری ، و قبای میر علیشیری ، و غیر ذلک ، روزی مولانا بنائی پیش پالان گری رفته و گفته « پالان میر علیشیری میخواهم ، » و چون جماعتی مردم که همراه او بوده اند این ظرافت را شنیده اند خیر به میر علیشیر برده اند ، میر چون خاطر نازک داشته ناچار بسیار میرنجیده ، و لیکن بعد از مدتی باصلاح مردم ۵۰ میر با او صلح نموده و او را ضیافت فرموده ، و در آن روز مهمانی از بنائی پرسیده که هیچ شعر تازه گفته اید ؟ مولانا بنائی گفته ، این مطلع گفته ام :

مردم چشم بقصد اشک کلگون منند

روی آنمردم سیه کاندر پی خون منند .

چون میر شنیده بغایت رنجیده ، و رنجش اوبعد از این باصلاح نیامده ، لاجرم بنائی در هری نتوانسته که اقامت کند ، و در زمان از خراسان به عراق هجرت کرده ، زیرا که عراق چنان است که حکیم نظامی فرموده :

عراق دل افروز باد ارجمند که آوازه فضل ازو شد بلند .

و در عراق چندان شهرت و تربیت یافته که سلطان یعقوب آوازه فضل او شنیده ، و باو مصاحب گردیده ، و لیکن بعد از فوت سلطان یعقوب خان مولانا بنائی باز بخراسان آمده ، و در ایام سلطنت شاهی بیک خان ازبک معظم و مکرم شده ، بمرتبه که قاضی عسکر و صدر محترم او گشته ، و بعد ازو باقوم او میبود ، و در جنگ ازبک باطایفه صوفی کشته گشته . [

۱۳۵ - مولانا کامی - از اوبه است ، و در کمال و فضل از امثال و اقران

او بهست ، و مولانا محمد بدخشي مرهبي او بوده ، و گامی پيش او تحصيل علوم نموده ، و چون گامی از تربيت گامی تمام يافته چنانکه بهتر از گذشته ، بعراق رفته و پيش علمای عراق تحصيل علوم فرموده ، تا درميانه بمز يد علم و فضل علم و نشانه گشته ، و مولانا با کمال علم در کمال حلم بوده ، و کسی دردمند و مستمند و مؤدب بوده ، و جوانی متواضع و دانشمند ، در فن معما نیز کامل . و اين مطلع ازوست : مطلع کسی که او سردستار سر و من چيند
دگر ز باغ چرا دسته سمن چيند .

و اين معما باسم «نعمان» ازوست :

کلی داد از گلستان خودم يار که از برگش تونام من برون آر .
۱۳۶ - مولانا عالم - مردی عالم و صاحب کمال بوده ، و بتدريس علوم و افاده آنها مشغول . از قضا روزی جهت مخاصمه که با کسی داشته بدیوان سلطان رفته ، قصيده جبهه خواجه مجدالدین صاحب دیوان گفته ، و حال خود در آن قصيده برو عرض کرد ، چون قصيده را بخواجه داده خواجه قصيده را در هم پیچيده و جانب خصم او گرفته ، و همت بر تقويت خصم او گذاشته ، در آن روز مولانا اين بيت گفته :

کار مارا خواجه مجدالدین محمد هيچ کرد
کاغذ مارا بخواند و (۱) باز درهم پیچ کرد .

و اين مطلع نیز ازوست : مطلع

آيم بسر براهت پیوسته همچو خامه
کردی ز بهرم از خط ای ماه گرد نامه .

۱۳۷ - مولانا حسنشاه - از قدمای شعرای خراسان است ، و شعر مشکل گفتن برو آسان ، و در زمان ميرزا شاهرخ نیز بوده ، و تازمان سلطان حسين خلدّ ظلّه پاینده ، و از جبهه اکثر اکابر مرثيه و مدح گفته . و اين مطلع ازوست : مطلع

از لبث يك سخن نخواهم گفت سخنى زان دهن نخواهم گفت .
 و مولانا^(۱) اگر چه صاحب کمال بوده لیکن بسیار هزال ، و شعرهای پر جنگ و جدال
 هزل آمیز او بسیار است ، از جمله قطعه ایست که جبهه مطهر عودی گفته : نطمه
 مطهر هست اسم بی مسما نجس را کی مطهر میتوان گفت .
 خرس بر خرجهد او زرستاند پس اورا کیدی خرمیتوانگفت .
 و این مصرع را نیز در شان قلم زنان نیکو تضمین فرموده :
 بيك دست شمشير و دست دگر قلم زن ننگه دارو شمشير زن .

۱۳۸ - مولانا شامی - دامغانی است ، و در تحصیل علوم جهدی تمام وجدی
 بی آغاز و انجام دارد ، ولیکن سرانجام کارش بجائی نمیرسد زیرا که همچنان جاهل
 مانده ، و در زمره اهل علم و ادراك داخل نگشته و نخواهد گشت ، چه قابلیت این
 ازو مسلوب است ، و چون میخواسته که البته يك صنف از اصناف کمال را بکمال
 حاصل گرداند در علم طب نیز جهدی تمام کرده ، ولیکن هرگز چنان نشده که
 طبیبی شود که مردم را بعلاج او رجوعی باشد ، القصه بغیر از راستی و درستی
 فضیلتی دیگر ندارد ، ولیکن این فضیلتی کلی است . و این مطلع اوست :
 دیده را گفتم که در رویش بکستاخی مبین

گفت گستاخی چه باشد عین مشتاقیست این .

۱۳۹ - مولانا عبدالله - در خدمت حضرت مخدومی نورا مولانا عبد -
 الرحمن جامی بوده ، و در اصناف شعر میل او بمتنوی گفتن بیشتر بوده ، و تتبع
 خمسه کرده ، و در مقابله اسکندر نامه ظفر نامه که تاریخ تیموری است نظم فرموده
 [و این دو بیت در تعریف صحرای جنگ از آن کتاب است : متنوی
 فتاده در آن پهنه دشت درشت سرنا تراشیده چون خارپشت
 ترسی ز خرطوم فیلان مست که آن آستینیسست خالی زدست .
 و در نعت نبی این بیت نیز ازوست : متنوی
 نبوت را توئسی آن نامه در مثنی که از تعظیم دارد مهر پرپشت .

و خمسه مولانا در همه جا مشهور است ، و در اول حال مولانا اگر چه فاسق
 (۱) در حاشیه نسخه اسلامبول و نیز در نسخه ج از این جا بیعده به « مولانا ندیم » منسوب است

و پریشان حال بود ولیکن در آخر صالح و نیکو حال گشت، و حالی در کمال صلاح و جمعیت و سدادست، و الحق کسیست باین دولت ارزانی و در فن خود ندارد ثانی. [۱]

۱۴۰ - مولانا درویش مشهدی - کسی سفیه و بد زبان بود، و از زبان بد او مردم بزبان، و اکثر عزیزان هجو نموده، و شعر او در غیر هجو کم است. و این مطلع ازوست:

آنکه از ابروی او دیده ام از عید اثری

هست سالی که از آن ماه نیامد خبری.

۱۴۱ - مولانا خرمی - هروی است، از جمله مردم زاد های هری است، ولیکن مردی بی وفا است، و حیا اصلاً ندارد، و اثری از مردی و مردمی درو نیست، اگر چه دوبار بزبارت مکه مبارکه و مدینه طیبه رفته. ولیکن همچنان نامبارک و ناپاک که بود هست، و ازین اماکن طیبه طرفی بر نیست، و با وجود اخلاق ذمیمه گاهی شعری نیکو میگوید. و این مطلع ازوست:

آوازه رخ گل تا باز بر نیاید
در بوستان ز بلبل آواز بر نیاید.

۱۴۲ - سید قراضه (۲) - شیرازی است، در اول حال که بهری آمد بسیار درد مند و نیاز مند و نامراد مینمود، بمرتبه که هر کس او را بواسطه نامرادی رعایت میفرمود، و آخر کارش بجائی رسید و بمرتبه انجامید که همه کس را رنجانید، و دل آزار گردید، و دل مردم از او برنجید، و هر کس میگفت که چشم فلک مثل او شربری ندیده، و گوش ملک باین وصف جرئی نشنیده، ازین در خراسان آسان اقامت ننموده و از آنجا آسان گردید و بجانب سمرقند رفت، و با جریبان آنجا میگشت، و دایم با ایشان در زد و خورد بود، و در این فن اگر چه پریشان غالب نبود ولیکن از ایشان کم نیز نمی نمود، و گاهی شعری نیز میگفت. و این مطلع ازوست:

(۱) در نسخه ترکی ج: از مثنوی ظفر نامه این سه بیت را آورده است:

| | |
|---------------------------------|--------------------------|
| بزنجیر بستند بر یسکد گر، | بس آنکه بسی گاو میشان تر |
| وزو هر یسکی منع فیلی بود. | که در پیش خندق فصیلی بود |
| که او چار پای است چون گاو و خر. | چرا باید از فیل کردن حذر |

(۲) در نسخه ترکی. «سید محمد قراضه»

دگر آن فصل شد کز لاله شمع بزم در گیرد

کل رعنا شراب لعل گون در جام زر گیرد.

۱۴۳ - مولانا سیدلکه دینک^(۱) . سمرقندی بود، و در اطوار ذمیمه نظیر سید قراضه می نمود، و از خراسان به عراق رفت، و انواع شر و فساد در آنجا ازو بظهور آمد، بمرتبه که تمام حکام حکم کشتن او کردند، و بهزار حیلہ مجال فرار و هزیمت یافت، و باز بسمرقند آمد، و حالی در سمرقند ثانی سید قراضه است، و مجلس آرائی سمرقندیان باین دونا کس است، و فضل سمرقندیان همین قدر بس است. و این معما باسم « فرید » ازوست :

خالقم واحد بود الله اکبر زان مرید احوال آمد کور و کر.

۱۴۴ - مولانا مقیمی^(۲) - ترشیزی است، و شخصی حکیم ولیکن ندیم و ش است، و امثال و حکایات نظم و نثر بسیار یاد دارد، و خاطر او تاریخی است. و این مطلع ازوست :

محتسب میگفت دی از روی حال باده ارزان شد کجائی زر حلال.

و مولانا باوجود کثرت حکمت و طبابت بدرد پامبتلاست، و از آن لنگ و دل تنگ گشته، و از لنگی از تردد عاجز مانده.

۱۴۵ - مولانا شوقی - جوانی ملایم و پرشوق و ذوقست، و بتحصیل کمال در حد کمال اشتغال دارد، و از کثرت فکر اندک خفتی در دماغ او پیدا شده. و این مطلع فارسی ازوست :

با غیر دیدمت بسخن کشت آن مرا لبر چوبستی از سخن آسود جان مرا.

و این مطلع ترکی نیز ازوست :

باریب اواره کونکلوم زلفونک ایجره مبتلا قالدی

ترحم قل که سن دین باردی و امدی سنکا قالدی.

۱۴۶ - مولانا ضیاء تبریزی - مردی خوش خلق و شیرین کار و کم آزار بود

(۱) در نسخه ترکی: « سید قطب » (۲) در نسخه ترکی: « مولانا مقبلی »

و همه حرکات و سکنات او بسیار مقبول مینمود، و جهت تحصیل علوم بهری آمده بود، و در اثنای تحصیل علم شعر نیز میگفت. و این مطلع ازوست: مطلع
عجب نبود اگر پروانه امشب ترك جان کرده

که بیند نخل عمر شمع بنیاد خزان کرده.

۱۴۷ - مولانا محوی - خراسانی است، و از آدمی زاده های هری است، و طبعی خوب داشته، و لیکن در اثنای تحصیل علوم بهوا و هوس پریشان گشته، و این پریشانی او جهة مصاحبان پریشان او بوده. و این مطلع ازوست: مطلع
دودی که ازدل من در شام غم برآید
برباد طره او پر پیچ و خم برآید.

۱۴۸ مولانا نرگسی - کسی هروی است، و تخلص را به اهی تبدیل نموده، و عادت او آن بود که چون معنی خوب در بیت مردم میدید چست و چالاک آنرا نظم پاک میفرمود، امید که چون تخلص را تبدیل کرد این عادت ذمیمه را نیز ترك کرده باشد. و این مطلع ازوست: مطلع
بیاد صفحه رخسار او کز مه افزون آمد

کشادم فال مصحف سوره یوسف برون آمد.

۱۴۹ - مولانا خلف - تبریزی است، و جهت تحصیل علوم بهری آمده، و طبعی خوب و خلقی مرغوب و خلقی محبوب دارد، و حالی مصاحب سلطان زاده است و در خدمت اوست. و این معما باسم «اوه ازوست»: مطلع

صد شکر که وصل دوست واقع شد باز

سوز دل و آب دیده نافع شد باز.

خورشید بدیع ما اگر غارب شد

طالع مددی نمود و طالع شد باز.

۱۵۰ - مولانا سالمی - از آدمی زاده های ملك عراق است، و بسی خوش اخلاق است، در خراسان آسان کسب فضایل بی پایان نمود، و بعد از آن بشعر و معما و خط مشغول گشت، و حظ عظیم از هریک یافت، و در موسیقی نیز ماهر گردید،

و کارها و نقشهای خوب بست ، و مولانا بسی نفسی سلیم و طبعی مستقیم داشت ، و این مطلع ازوست : مطلع

چنان بصورت آن آفتاب حیرانم که تیغ اگر زندم چشم خود نیوشانم .

۱۵۱ - مولانا جتیی - از ملک خراسان است ، اگر چه طبع خوب داشت ولیکن طالعی نیکو نداشت ، و با وجود آنکه مدت مدید و عهد بعید ملازم سلطان بود اوقات بقر و فاقه میگذرانید ، و از ملازمت سلطان بهره نمیدید ، و گل راحتی از بستان عمر نمی چید و این مطلع ازوست : مطلع
بمی خوردن چو ساقی ساغر می را دهن پوشد

چه شد کورا بسرپوش سواد چشم من پوشد .

۱۵۲ - مولانا انوری - از بلخ است ، و زندگانی او تلخ ، زیرا که جوانی آشفته و آلفته حالت ، و در غایت پریشان روزگار و سودائی مزاج و غیر ملتفت بعلاج ، و با وجود این احوال گاهی شعر نیز میگوید و این مطلع ازوست : مطلع
ای ز تاب می ترا هر گونه بر رخسار گل

سبزه باغ جمالت اندک و بسیار گل .

[۱۵۳ - مولانا حمید - در این زمانه تازه پیدا گشته ، و بسی خوش طبع کسی است ، و فضایل او بسی است ، و از اصناف شعر طبعش بمعما بیشتر بوده ، و از این جهت اکثر اوقات بمعما اشتغال مینموده ، و این معما بنام «زین» ازوست : مطلع
چکنم نکمت گل را که دماغ من مست

هست خوش بوی ز مشکین سر زلفت پدوست .

۱۵۴ - مولانا شهاب - او نیز جوانی تازه است ، و فضایل او بی اندازه ، و در خاتمه مولانا نظام میباشد ، و اطوار و اخلاق او بنظامست ، و طبع او نیز بمعما بیشتر مایل است . و این معما بنام «جابر» ازوست :

دردا که در او دیده مجروح تو مرد بیروی تو ای ماه لقا آخر کار .

۱۵۵ - مولانا عبدالحق - او نیز خوش طبع جوانی است ، ولیکن پروای

کسب کمال ندارد، و طبع اونيز بمعما اميل است، و اين معما باسم 'وصی' ازوست :
اشك من از حسرت آن لب بخون آمیخته

پيش او خون گریه تلخ صراحی ریخته .

۱۵۶ - مولانا قابلی - شیرازی (۱) است، و طبع خوب و خلق مرغوب دارد،
و خود را بصورت مردم سپاهی می آراسته، و در آخر کار ازین سپاهی گری متقاعد
گشته، و بگوشه بی توشه توکل نشسته، و در اوایل حال هجو مردم بسیار میکرده،
و در آخر ازین کار نیز توبه کرده. و این مطلع ازوست :

عجب نبود ز لطف ارزانکه بنوازد غریبان را

نوازش زانکه رسم و عادت خوبست خوبانرا .

اتفاقاً باین شعر هجو خود کرده، زیرا که در قافیه غلط کرده و معنی او نیز چندان
خوب نیست .

۱۵۷ - مولانا سری - پسر علی شهاب است، و جوانی ابدالوش، خوش
شیرین کار است، و گفتار او نیز چون کردار او شیرین و دلپذیر است، و این
مطلع ازوست : مطلع

بود در دعوی با برویت مه نو تیز و تند

دیدن خورشید رویت ساخت اورا کرد و غند .

۱۵۸ - میر حاج - سیدی بود فاضل و کامل، و طبیعتش در جبلت مایل
بود باخلاق حمیده و اطوار پسندیده، و میر بسیار دلفریب و دلپذیر کسی بود، و در
نظر همه کس مرغوب و محبوب مینمود، و جامع علوم معقوله و منقوله بود. و التزام
میفرمود که دایم قصیده منقبت بگوید، و بدین طریق راه محبت آل رسول و فرزندان
بتول پوید. و این مطلع ازوست : مطلع

اگر در گوشه غم دور از آن سیمین بدن میرم

خلل در کار عشق افتد همانروزی که من میرم .

۱۵۹ - مولانا مانی - مشهدی است، و بسیار صاحب کمال و جمال، و در

غابت زیبایی و رعنائی، و در نقاشی مانی زمان خود، و در حسن و جمال یوسف ثانی، و چون پدرش کاسه گری خوب بود، و او نقش و تصویر کاسها نیکو مینمود لاجرم مانی تخلص میفرمود، و فی الواقع میگویند که در نقاشی کاسه او اهل چین و خطا متعیر میکشته‌اند، و او را درین کار مسلم میداشته‌اند. و این مطلع ازوست: مطلع

چو در صحرای غم دیوانه سان باخود فتد جنگم
کهی در جنگم افتد سنگ و که سنگ افتد از جنگم.

۱۶۰ - مولانا سالی - جوینی است، و مردی درویش و کم سخن است، [و هر چیز که از سخن مجلس کم نموده، در شعر و تألیف افزوده، حالیا در دیار روم است، از جمله کاتبان آن مرز و بوم است، و علوفه کتابت سلطان میخورد، و لیکن اکثر اوقات کتابت شعر و تصنیف خود میکند، و جواب گلستان و بوستان تألیف نموده، و باین هجو خود فرموده. مولانا در همه عمر صایم الدهرست، و حیوانی نمی خورد، و لیکن علوفه سلطانی میخورد، و مردی ساده است، و از برای شعر گفتن مهیا و آماده]. و این مطلع ازوست: مطلع

مرا در دیده تنگ آمد فضای کوه و هامون هم

غم فرهاد من دارم، بلای عشق معجون هم.

۱۶۱ - مولانا وداعی - بلخی است، و دایم در زندگانی تلخی است، کینک پوش است، و زهر عالم در مذاق جان او نوش است، و اگر چه عامی است لیکن طبعی لطیف دارد، و شخصی ظریف است. و این مطلع ازوست: مطلع

دلا نتوان حریف اهل تقوی جاودان بودن

بر دُردی کشان هم چند روزی میتوان بودن.

۱۶۲ - مولانا بقایی - کمانگری بود، و بمعما اگر چه شهرت یافته ولیکن در میان معمیات او هرگز کسی معمائی زیبا نیافته. و این مطلع ازوست: مطلع
تا بزلف تو سر بر آوردیم سر بدیوانگی بر آوردیم.

۱۶۳ - مولانا مشرفی - مشرف قوشخانه سلطانی بود، و از این جهت

مشرفی تخلص مینمود، و گاهی ترک این منصب میفرمود، و در صنعت کتابت و قوفی داشت، و شعر نیز میگفت. و این ازوست: مطلع
گوهر اشك نثار ره یاری کردم شادم از عاشقی خویش که کاری کردم.

۱۶۴ - مولانا اصیلی - مشهدی است، و شخصی خوش طبع بود، و از حسن خط حظ مینمود، و خط نسخ تعلیق را خوب مینوشت. و این مطلع ازوست: مطلع
چو بطفلیش بدیدم بنمودم اهل دین را

که شود بلای جانها، بشما سپردم این را.

۱۶۵ - مولانا کوثری - هروی بود، و قابلیت خوب داشت، ولیکن میل اکتساب فضایل نداشت، و از پرتو مصاحبت خواجه آصفی این قدر شعر میگفت. و این مطلع ازوست: مطلع
محتسب گر رند باشد دیر را در وا کند

بهر رندان باده از زیر زمین پیدا کند.

۱۶۶ - مولانا هلالی - ترك است، و قوت حافظه بقایت قوت دارد، و فهم او مثل حفظ او نیکو است، [و بتکلیف میرعلیشیر به تحصیل علوم و تکمیل آنها مشغول گشته]، و این مطلع ازوست:

چنان از یا فکند امروز آن رفتار و قامت هم .

که فردا بر نخیزم بلکه فردای قیامت هم .

۱۶۷ - مولانا قبولی - قندوزی است، و بخراسان جهة تحصیل علوم آمده بود، ولیکن چون در دماغ او اندک خللی روی نمود تکمیل تحصیل او رامیسر نکشت، و این مطلع او وصف الحال اوست: مطلع

خانه ای عاقل چه کار آید من دیوانه را

چون نمی دانم من دیوانه راه خانه را .

۱۶۸ - مولانا جانی - جوزجانی است، و جنونی اندک در دماغ او هست، در اصل خلقت و جبلت. و این مطلع ازوست: مطلع

تا جلوه کرد خط بلب یار سبز و سرخ

آتش علم زد از دل افکار سبز و سرخ.

۱۶۹ - مولانا آفتی - مشهدی است، [و در صنعت حلوائیختن آفتی است،

و میرعلیشیر اگر چه اورا ندیده ولیکن شعر اورا شنیده] . و این مطلع ازوست : مطلع

خدا کند بخیال تو هر زمانم شاد
گر از خیال تو کردم جدا خدا مکناد!

۱۷۰ - مولانا زلالی - هروی است، و چون سر چشمه شعر او چون آب

زالال صافی است زلالی تخلص نموده و پدر او مردی درویش و بیخویش و نیکو

کیش بود، و مولانا نیز نظر او مینمود. و این مطلع ازوست : مطلع

لیلی عذاری میرسد دامان کشان در خون من

دیگر ندانم چون شود حال دل مجنون من .

۱۷۱ - میرهاشمی - کوفتگری^(۱) بی نظیر بود، و خلقی دلپذیر داشت .

و این مطلع ازوست : مطلع

خوشم زان رو که تیرش در دل ناشاد جا دارد

که خواهد یاد من کرد از خدنگ خود چو یاد آرد.

۱۷۲ - مولانا صاحب - مصاحب خوب بود، و آنچه اسباب صحبت اکابر

است همه درو جمع بود، مثل شعر و انشا و شطرنج غایبانه و حاضرانه خوب، و شعر

او چاشنی خوب داشت . و این مطلع ازوست : مطلع

دوستان تا کی بکویش منعم از رفتن کنید

ترك رفتن چون نخواهم کرد ترك من کنید .

و معما نیز نیکو میگفته، و این معما باسم «پاینده» ازوست :

آن شاه حسن از دل محزون هر کسی
بیند سپاه بی سر و پا هر طرف بسی .

[و مولانا چنانکه مشهور است مصاحب میرعلیشیر بوده، میگویند که روزی در

سفر رفیق و مصاحب یکدیگر بوده اند، و مولانا براستری از استران میر سوار، قطع

(۱) کوفتگر = کوفته بز .

منازل میفرموده، در اثنای راه رفتن استر مولانا بادی از فرج خود رها کرده، میرعلیشیر چون آواز ضراط استر در صراط شنیده خندیده و گفته: «بریش مولانا صاحب» مولانا در جواب میر فرموده: احتیاج تعظیم مانیست بگوئید که «بریش صاحب» مردم چون میدانسته اند که صاحب استر میر است، از کلام او دو معنی خوب فهمیده و خندیده، ولیکن میر فی الجمله رنجیده.

و مولانا صاحب قصیده جهت مرثیه حضرت میرعلیشیر گفته که هر يك مصرع از ابیات آن قصیده تاریخ وفات است و یکی تاریخ ولادت، و ابیات آن قصیده اینست، و فی الواقع آن قصیده بمدحی که او کرده سزاوار است چنانکه گفته: مطلع این نظم که خوشتر آمد از آب حیوة تاریخ ولادت است و تاریخ وفات.

در مرثیه میرعلیشیر

. ۵۸۴۴

ای فلک بیداد و بی رحمی بدینسان کرده

. ۵۹۰۶

وی اجل ملک جهان را باز ویران کرده.

کرده بر جانها کمین، بنهاده دام عنا

هر زمان از کینه جوئی قصد صد جان کرده!

بر جهان بانان چه میگوئی حسد نبود مرا

از حسد باری جهان را بی جهانبان کرده!

کرده گاه از جفا حیران دل صد اهل دین

که ز کین قصد هلاک صد مسلمان کرده!

عالمی را کرده از حزن پژمان دم بدم

اهل عالم را بکین محزون و پژمان کرده!

کی رها سازی عزیزان را ز زندان حزن

از جفاکاری که چون یوسف بزندان کرده!

آسمانا بر دل و جانهای دین‌داران از آن

جور بی حد و جفاهای فراوان کرده
 کز دل جانهای ایشان هیچ جا ناید برون
 ناامیدی و بلا، رنج و عنا، گردد فزون.

داد داد از ریودهر آدمی کش داد داد!
 کو بود بادّی جور و قاتل اهل سداد.
 آه فریاد از جفای آسمان و سیر او،
 کش بود با کاملان کون پی در پی عناد!
 که بقصد بی عدیلی بی سبب تاوگ کشید،
 که بروی بیدلی ابواب بی رحمی کشاد!
 اینک آن بیدل منم کز دارد هروکین او
 دمبدم گردد نشاطم کم ولی انده زیاد.
 بی همین من مانده‌ام محزون که افعال فلک
 همچنان نامد که کس هرگز ازو بیند مراد.
 بهمن آئینی شدا کنون از زمان، کز سوگ او
 هیچکس را یادمی ناید ز جمشید و قباد.
 قصد جانها گونما ایندم جهان از روی عجب
 کان سراعیان دلا پای از جهان بیرون نهاد.
 آنکه اورا جسم و جان بهرنبی بود و علی
 مایه دین، زبده ایمان علی شیر ولی.

آه کان والی ملک علم در عالم نماند
 وان علی رزم، محمد کام، عیسی دم، نماند!

باندای «ارجعی» یا ماند بیرون زین جهان
 زانکه راز عالم بالا بر او مبهم نماند .
 بافراقی این چنین جان جز عدم چیزی ندید ،
 وز چنین هجری کسی را دیدها بی نم نماند .
 ز آدم و عالم مجوای دل کنون قطعاً مراد ،
 ز آنکه آئین طرب در عالم و آدم نماند .
 اهل دوران را که نبود جز بلای جان نصیب
 جان زبیداد جهان و زحزن این ماتم نماند .
 از جهان ایجان طلب کردن دوا باشد محال
 چون پی آزار جان کا ملان مرهم نماند .
 نایدت باک ای فلک از ناله جانکاه ما ،
 کردی ای دوران جهانی را سیه از آه ما !



وه که در عالم نماند آن صاحب دین متین
 قبله اصحاب ایمان ، فاتح ابواب دین .
 اهل لطف و داد و دانش راز سوک او بود
 دیده پرآب ، و چکر بریان ، و دل اندوهگین .
 آنکه شد فانی زبیداد جهان و زریو او
 گنج باقی بود ، از آنشد جای او زیر زمین .
 صد هزار افسوس از آن عالیجنابی کز نیاز
 بر جناب او همی سودی فلک هر دم جبین .
 چون نگردد دل زجان نومید اهل حزن را
 کز عزای او بود دل مستمند و جان حزین .

بای گر بیرون نهاد از دنیی فانیّ دون
 آن امیر بانوا و آن سالکک راه یقین ،
 باد دایم آن شه داورا دلی کامد ز عدل
 مالک ملک سلیمان داور روی زمین
 آنکه یابد دهر ز آیین بساطش زیب و زین
 حارس عالم، پناه ملک و دین، «سلطان حسین»

جان بجهانان داد اگر آن میر با اقبال و جاه
 باد دایم این شه جمشید جاه دین پناه .
 گر نماند آن ماه اوج جاه و نبود جان مرا
 زین الم بی ناله شبگیر و آه صبحگاه ،
 برسپهر دین و احسان باد باقی جاودان
 این شه بهرام هیجا وین مه انجم سپاه
 گر بناکه جانب دار ابد ، بنهاد روی
 آن امیر داد و دین وزبده مردان راه ،
 بر فراز مسند طالع پی زیب جهان
 ایدل این جمشید آئین را نکهبان باداله !
 ورزدنیایا برون ماند آن محب اهل دین
 جاودان با دا بعالم شاهی این پادشاه !
 باد این سلطان ملک عدل مادام ار نماند
 صاحبیا آن عمده دوران امیر دین پناه !
 سال آن کامد باقلیم و زدنیی شد بیکام
 جوی ای کامل زهر مصراع این زیبا کلام .

۱۷۳ - مولانا مایلی - دماغش خالی از جنونی نیست، ولیکن طبع اونیکو

است. و این مطلع ازوست: مطلع

هست در سینه ز پیکان ستمکاره من

جان زدل تنگ و زجان این دل آواره من.

[و حالی در دیار روم است، و گرفتار بمرض آن ارض و بومست، یعنی دانه فرنگی (۱) که مایه سود است و دل تنگی. و میگویند با آل علی محبتی ندارد، گراست بود آدمی خوبی نیست. و میگویند یکباری قصیده از قصاید شعرای متقدمین بنام پادشاه عالم پناه سلطان با حلم و کرم، و پادشاه با علم و علم، و حکم حکم، خلاصه آل عثمان سلطان بایزید خان اعطاء الله ما یرید فی کل آن، کرده و آن قصیده را وزیرای عظام او چون ترکانند نادانسته بر او عرض فرموده اند، و آن پادشاه عالم پناه چون دانا بوده برو مخفی نمانده، لاجرم دانسته که این قصیده شعرای قدیمست، لیکن بمقتضای حلم و کرم عمیم خود عمل کرده، و مبلغ پنج هزار آقچه عثمانی بر بالای دیوان آن شاعر قدیم صاحب قصیده نهاده، و پیش مولانا مایلی فرستاده که این قصیده را بتمامه لفظاً و معنأ دزدیده‌ای، میباید که من بعد این چنین کاری نسبت با پادشاه روی زمین از تو صادر نکرده زنهارد بگر چنین شعر مگو، و راه شاعری چنین میو.]

۱۷۴ - مولانا قوسی - نیز اسفراینی است، و جوانی خوش طبع و قابلست،

ولیکن بسی لوند و خود پسند، و بسیار تیز و تند، و در کار خیر کند، و پر تلون و کوناگون، و جگر یاران او از تلون او پر خون، و در جسم اگر چه ضخامتی تمام داشت، اما هیچ قوتی نداشت، و هرگز کاری نکرد که شرمندگی از آن نکشد، و آخر میل سپاهی گری نمود، ولیکن غیر تباهی و رو سیاهی از آن حاصل نمود.

و این مطلع ازوست: مطلع

چو بر من وقت جان بازی لباس خویشتن پوشد

کسی خواهم که روز مرگ بر تابوت من پوشد.

(۱) دانه فرنگی: داه الافرنج.

۱۷۵ - مولانا نوری - اکثر اوقات در مشهد می‌بود، و شخصی آشفته حال و پربشان بال بود، و هرگز بیک زمان بربیک منوال نبود. و این مطلع ازوست: مطلع
دلم بی‌نوا شد ازین رو حزین است همیشه بلی بی‌نوائی چنین است.

۱۷۶ - مولانا داعی - دایم الاوقات در سرخس در سرمزار شیخ لقمان
پرنده می‌بود، و از روح باروح او استفاضه خیرات و فتوح می‌نمود، و این مطلع
ازوست: مطلع

جستیم آن دهن را بالای چاه غنغب

در خنده گفت آن مه آنجا که نیست مطلب.

۱۷۷ - مولانا صبحی - او بهی است، و در نواحی اوبه او را منزلی است،
و میرعلیشیر گفته که مرا باو آشنائی نبود، و مولانا محمد بدخشی سبب آشنائی
من و او بود، و شعرش پرچاشنی نیکو دارد زیرا که همیشه همای همت را بر تحصیل
و تکمیل چاشنی آن می‌گمارد. و این مطلع ازوست: مطلع

ماه من امشب بنور خویش این کاشانه را

ساز روشن ورنه آتش می‌زنم این خانه را.

۱۷۸ - مولانا مجنون - مشهدی است، و خوش طبع بود، و از حسن حظ
حسن خط داشت، و خط بازگونه را نیکو مینوشت، چنانکه همه کس از آن تعجب مینمود،
و این مطلع ازوست: مطلع

بو عظمی‌روم و زار زار می‌گیریم بدین بهانه بهجران یار می‌گیریم.

۱۷۹ - مولانا ملک^(۱) - از ملک باخرزاست، و خود را از فرزندان ملک
نوزن میدانست، تخلص ملک مینمود، و در سی سالگی بنیاد شاعری کرد. و این
مطلع ازوست: مطلع

صد قصه گر ز لیلی و مجنون روایتست

ما و حدیث عشق تو، اینها حکایتست.

(۱) در نسخه ترکی ج ذکر مولانا ملک معدوف است.

۱۸۰ - مولانا جلال‌الدین - مشهدی است ، و از فرزندان خواجه علی زین‌الدین است ، و خانقاه پدر او در مشهد است ، و در معما بی همتا است . و این معما باسم «احمد» ازوست :

بجانبی که دلم را رقیب میخواید

بخواید آمد و روی حبیب میخواید .

۱۸۱ - جواجه‌موشی - خودرا شاعری مشهور ساخته ، و مقرر اصحاب او آنست که هیچ طبع نظم نداشته ، و لیکن بشعرا زرمی بخشیده تا از برای او شعر می‌گفته اند ، و آن شعر را پیش مردم میخوانده و حفظ مینموده . و از جمله اشعار او این مطلع است :

جام شراب‌را سررندان حباب شد بسیار سرکه درسجام شراب شد .

۱۸۲ - مولانا امینی - پسر محمد امین است - که در مجلس دوم مذکور شد - و مولانا جوانی خوش طبع بوده . و این مطلع ازوست :

یار در سلسله ناز و عتابم دارد باز دیوانگی عشق خرابم دارد .

۱۸۳ - مولانا محمد طالب - مجنون و ش جوانی خوش بود ، و بطلب علم اشتغال مینمود ، و بشطرنج مشغوف و اکثر اوقات معما میگفت ، و این معما باسم «احمد» ازوست :

ندارم جز دو زلفت یار و غمخوار مرا بی یار و بی غمخوار مگذار .

۱۸۴ - مولانا زیرک - در شهر بزیرکی مشهور است ، و علامت زیرکی و جودت طبیعت و قوت تصرف او این مطلع است :

در راه عشق سنگ جفا توشه منست درکوه و دشت لابه جگرگوشه منست !
 [و در وقت سفر مصدر سنه ۹۲۴ پادشاه صاحبقران ، ملک برین و بحرین ، و حامی قبلتین شریفین ، سلطان دین پناه سلطان سلیم شاه سقی الله نراه ، فقیر مترجم محمد بن المبارک حکیم قزوینی را به تتبع این مطلع امتحان نمود و بدولت او فقیر حقیر این چنین گفتم :

خون جگر براه غمت توشه منست

وین اشک چون عقیق جگر گوشه منست]

۱۸۵ - مولانا وحدتی - يك نوع نظم عجب داشته ، و همت بر محافظت آن

نوع می‌گماشته ، زیرا که آنرا بهترین انواع نظم می‌پنداشته ، و این مطلع ازوست : مطلع

گشته‌ام بی‌حال از آن خالی که بر رخسار اوست

آفرین بر صانعی کین نقطه پرکار اوست .

۱۸۶ - مولانا نادری - سروی است ، و در زمانه بخوش طبعی نادرست ،

و میرعلیشیر گفته بسیاری زمان مصاحب من بود ، و اکثر بلوندی مشغول میبود ، این مطلع نادر ازوست : مطلع

بسنگ نرم کن ای چرخ استخوان مرا

مباد رخنه کند تیغ دلستان مرا .

۱۸۷ - مولانا بهشتی - از ولایت حصار است ، و جهت تحصیل علوم بهری

آمد ، و طبعی خوب داشت و خلق و خلقی مرغوب ، و بالجمله بهشتی خلقتی بود . و این مطلع ازوست : مطلع

هنگام عید و موسم گلها شکفتنست

ساقی بیار باده چه حاجت بگفتنست .

۱۸۸ - مولانا اهلی - از ترشیز است ، و شخصی اهل بود ، و کسی بس خوش

طبع مینمود ، و در شعر او چاشنی خوب بود . و این مطلع ازوست : مطلع

دوش افغان من از چشم خلابق خواب برد

خرمن مه را ز طوفان سر شکم آب برد .

۱۸۹ - مولانا دوست (۱) - دوست همه کس بود ، و شعر و معما اشتغال

مینمود ، و طبعش در هر دو خوب بود . و این مطلع ازوست :

(۱) در نسخه ترکی ذکر شده

بلاست از تو بدل هر زمان جفاي دگر

جفا كه بر دل من ميكني بلاي دگر .

و اين معما با اسم ' صفی ' ازوست : معما

هر سحر باد دهد بوئی از آن گلزارم من دل سوخته بر باد صبا بيدارم .

۱۹۰ - حسن علی - از خويشان دوست، محمد است، وطبع او در شعر و معما

نيز خوبست . و اين مطلع ازوست : مطلع

من بيدل نخواهم سايه باشد همنشين او را

بيا اي شام هجر و كم كن از روي زمين او را .

۱۹۱ - مولانا فتح الله - او نيز جوانيست كه طبعش در معما خوبست .

و اين معما با اسم ' بلال ' ازوست : مطلع

چه سان كيرد دلم با زلفت الفت چو دل بيچد نماند در دو زلفت .

۱۹۲ - مولانا نظير الدين - جواني بي نظير دلپذير بود، و طالب علم

و صاحب حلم، و طبيعت او با صنعت معما ملايم مي نمود . و اين معما با اسم

' مقبول ' ازوست :

با من بيچاره آن مه بد نكرد هر كه حرفي گفت از من رد نكرد .

۱۹۳ - مولانا زماني - پسر مولانا محمد است . كه در روضه دوم مذكور

است، وفائي تخلص مي كرد، بالتماس مير عليشير تخلص را بزمني تبديل كرد و سبب

تبديل دو چيز بود : يكي آنكه او در خدمت ميرزا بديع الزمان مي بود، و يكي

آنكه مير حاجي احمد، وفائي تخلص مينمود، و ديوان او باين تخلص مشهور گشته

بود، و اين مطلع از زماني است : مطلع

باب ديده هرگز كم نشد سوز دل زارم

مگر كز خاك تسكين يابد اين آتش كه من دارم .

۱۹۴ - مولانا سوسني - كسي آزاد بود، و اكثر اوقات در مده مهدي عليا

گوهر شاد بیگم افتاده و مصاحبت مردم کمتر میل میکرد، و این مطلع ازوست: مطلع
مجردان که ز قید زمانه آزادند نه صید گشته بدام کسی نه صیادند.

۱۹۵ - مولانا هلالی - از هری است، و بنام رادی و دردمندی خود بسر
میدبرد، و اگر از درد فقر و فاقه هلاک میکرد با اتراک ^{برای تمییز} و وجه معیشت اختلاط
نمی کند، و برفاقت حضرت مخدومی مولانا عبدالرحمن جامی بزیارت مکه مبارکه
مشرف گشته، و گاه گاهی شعر می گفته زیرا که اوقات را از آن عزیز تر میدانسته
که صرف شعر کند. این مطلع ازوست: مطلع

بی غمت دم نمی توانم زد دم بی غم نمی توانم زد.

۱۹۶ - مولانا غباری - یاری بی آزار است، و از همه چیز گذشته، و هرگز
ازو غباری بر دل یاری ننشسته، و مولد او اسفرائین است، و لیکن اکثر اوقات در
استرا اباد میباشد، و این مطلع ازوست: مطلع
شب که من اقم بپهلوی سگ آن دلفروز

خواب در چشم نمی آید ز شادی تا بروز.

۱۹۷ - مولانا ریاضی - از زاوه و محولات است، و شخصی بسیار متلون،
متغیر الاحوال است، و هرگز بر یکطور قرار نگرفته، و مدتی در جای خود قاضی
گشته، و چون در ایام قضا چیزی ناشایسته از و صادر گشته او را بمصادره کشیده اند،
و معزول گردانیده، و چندانکه بعد از عزل در نصب ثانیاً جهد کرده میسر نگشته،
و معزول ابدی مانده، و در ایام عزل و عطف می گفته. و این مطلع ازوست: مطلع
ملك شسته بآب خضر اگردامان من بودی

هنوزم دست دور از دامن جانان من بودی.

۱۹۸ - مولانا ظاهر - از شهر هری است، در کودکی کفش دوزی میکرد
و شعر می گفته، و شوخ طبع بوده. و این مطلع ازوست: مطلع

دل که صد پر کاله شد از چشم جادوی توام

من بیک دل نمی بصد دل عاشق روی توام.

۱۹۹ - مولانا مجنون فی - بلخی است، و بسیار فقیر و دردمند بوده، و از کتابت معیشت می نموده، و گاهی ورق الخیال میخورده تا خیال شعر او نیکو شود. و این مطلع ترکی ازوست: مطلع

ماه تابانیم ایستی قلدی باغزینی کباب ایدی ایمدی حرارت دین بولوبتور آفتاب
۴۰۰ - همدمی - مشهدی بوده، و کاسه گری می نموده. و این مطلع ازوست: مطلع

بی رخت ماتم و غمی دارم ماتمی و چه ماتمی دارم.

۴۰۱ - مولانا نجمی (۱) - نیز مشهدی است، و جامه باف بوده و صاحب لاف و کزاف. و این مطلع ازوست: مطلع
سرم آن به که ز سودای تو دریا باشد

چون ندیدم سرآنت که سرما باشد.

۴۰۲ - سید زاده منشی - طبعی نازک متصرف داشته. و این مطلع ازوست: مطلع

یار بر حال من اغیار از فغان من گریست

بر من و بر حال من هم دوست هم دشمن گریست. (۲)

۴۰۳ - مولانا عاصی - تارک معاصی بود، و مولدش هری است، و پدرش تاجری معمور پر مال، و بتجارت مشغول در همه حال، و بواسطه تجارت او پسر از وجه معیشت فارغ بال، و بفراغ بال بتحصیل اشتغال مینمود، و در اتنای تحصیل علم شعر نیز میگفت، و در نظم نیکو می سفت. و این بیت ازوست:

چون آتشم ز هجر تو بر سر زده علم

سازم روان چو شمع ز گرداب دیده نم.

۴۰۴ - مولانا فخر الدین - فخر در دمندان و درویشان بود، و مرهم ریش دلریشان، و معیبات مشکل را آسان میکشود، و معما نیز میگفت، و این معما باسم «حیدر» ازوست:

(۱) در نسخه اسلامبول تغلیس ذکر نشده. (۲) قافیه درست نیست کذا فی الاصل.

گرچه از دلبران جفا بینم شاید از دلبری وفا بینم
 ۴۰۵ - مولانا مقصود - انیس فخر الدین بتکجی بود، و مناسبت طبیعت
 علت مؤانست ایشان بود، و در طور غزل مقصود بسی کوشش و جهد نمود، و این
 مطلع ازوست: مطلع

پیش مهر روی او ره بسته شد آه مرا
 تا از آن نبود غبار آئینه ماه مرا.

۴۰۶ - مولانا صفائی - سروی است، و از او نور و صفائی مروی است، و در
 این زمانه تازه پیدا گشته. و این مطلع پر صفا ازوست: مطلع
 بس که در سر هوس روی تو دارد دیده
 پشت سوی من و رو سوی تو دارد دیده.

۴۰۷ - مولانا صافی - صافی دل کسی بود، و چون از شیخ زادهای کوه
 صاف بود صافی تخلص مینمود، و در نظم شعر تتبع خواجه حافظ شیرازی میفرمود.
 و این مطلع ازوست: مطلع

ساقیا سر خوشم و باده صافم داری

گر کنم سر خوشی آن به که معافم داری!

۴۰۸ - مولانا افغانی - پسر میر سعید گوینده است، و مجلدی خوب است.
 و در نقش بُری نظیر ندارد، و با وجود کثرت فضایل از کثرت طمع در فضله دنیای
 دنی اکثر اوقات خود را پریشان دارد. و این مطلع ازوست:
 دمی وصال تو از عمر جاودان خوشتر

بیاد وصل تو خوش بودم این زمان خوشتر.

۴۰۹ - مولانا بوعلی - در هوس آنکه نظیر بوعلی شود دیوانه شد، و
 گفتار و رفتار دیوانه گانه پیدا کرد، و خود را یگانه زمانه مینداشت، و اگر دیوانه
 نمی بود تخلص بوعلی مینمود، و این مطلع ازوست: مطلع

خلقى براه عشق تو آسوده میروند عاشق منم، دگر همه بیهوده میروند.

۴۱۰ - مولانا شیخی - طبسی بود، و مدتی بهراق رفته بود، و علم و عمل

موسیقی از آنجا کسب نموده، و بعد از کسب موسیقی باز بهری آمد، و تصانیف خوب خود نیز آورده، [و در آخر بعد از زمان میرعلیشیر میل سفر هکته مبارکه نمود، و در بلاد عربستان بواسطه موسیقی شهرتی تمام یافت، و دو غلام هم آواز داشت که هر دو آواز خود را بایکدیگر ساز میکردند، و تصانیف او را در غایت خوبی میخواندند، و بعد از او دو غلام او متفرق گشتند، یکی سیاهچه نام که هندی بود بروم افتاد، و حالیکه سنه ۹۲۸ است در دیار روم است، و از جمله متعینان اهل موسیقی آن دیار است، و یکی دیگر که رومی بود بهندوستان رفت. و مولانا به معما نیز اشتغال برکمال داشت، و یک بیت گفته بود که اکثر اسامی متعارفه از آن بیرون میآمد. و این مطلع ازوست: مطلع

این نه داغیست که بر سینۀ سوزان منست

مهر عشقیست که از مهر تو بر جان منست.

و در نیشابورک صوت خوبی باین غزل بسته:

هر دم دلم بدیدن روی تو میکشد خاطر بخدمت سگ کوی تو میکشد.

دل پاره پاره میرود از راه دیده ام گویا که رخت خویش بکوی تو میکشد.

۴۱۱ - مولانا خضری - غلامیست که خواجه را آزاد کرده، و خواجه

وار میزید، و شعر میگوید. و این مطلع ازوست: مطلع

عمر من بی رخت ای زهره جبین میگذرد

حیف اوقات شریفم که چنین میگذرد.

۴۱۲ - مولانا باطنی - کسی از اهل باطن بوده، و بسی درویش ساده می

نمود و از بند تعلق آزاده، و بتوکل میزیست، و در سفر زاد و ذخیره نمیدانست که

چیست، و گاهی شعری میگفت. و این مطلع ازوست: مطلع

بس که داری تنگ دل ای غنچه خندان مرا

جان زدل آمد بتنگ و دل گرفت از جان مرا.

۴۱۳ - مولانا فیضی (۱) - هروی است، و نقاشی نیکوست، و خود را شاعری

(۱) در دو نسخه ترکی الف و ب مولانا فضلی قیده شده.

ساحر میبنداشت، و ازین جهة از شاعری داشت (؟) و این مطلع ازوست: مطلع
زاهد بیار خرّقه و رهن شراب کن اسباب زهد و خانه تقوی خراب کن.

۴۱۴ - مولانا شوخی - پسر شیخ سعید لاده است، و اگر چه شوخ طبع
و خوش فهم بوده ولیکن بسیار لاده و از اطوار خوب پدرش بی بهره بوده. و این
مطلع ازوست: مطلع

نیست ره پیش سگان او من آواره را

تا بدیشان گویم احوال دل بیچاره را.

۴۱۵ - مولانا طاهری - جوانی خوش و درویش و ش بوده، و میر می گفته
که او گاهی پیش من میآید، و بوی حالی از وی میآید، و خالی از رنگی نیک نبود.
و این مطلع ازوست: مطلع

ساغر باده که جان روشن از آنست مرا

موج آن صیقل آئینه جانست مرا.

۴۱۶ - مولانا خلقی از خلق هری است، و خالی از حسن خلق
و خلق نیست، و طبع نظم او نیکوست. و این مطلع ازوست: مطلع
ای سرو ناز در دل ما جا نمیکنی جا میکنی ولی بدل ما نمیکنی.

۴۱۷ - مولانا زیبائی - زیبا کسیست، و فضایل او بسی است، و میر عایشیر
اگر چه او را ندیده لیکن شعرش را شنیده. و این مطلع ازوست: مطلع
قامت شیوه زرفنار چو بنیاد کند سرورا بنده خود سازد و آزاد کند.

۴۱۸ - مولانا سعید - بواسطه آنکه رنگ هندیان داشته هر کس او را غلام
میبنداشته، و مولانا مناسب حال خود این مطلع گفته: مطلع
غلام خویشتم خواند لاله رخساری سیاه روئی من کرد عاقبت کاری.

۴۱۹ - مولانا درویش علی - طیب حاذق ماهر بوده، و در معما
بی نظیر و بی همتا بود. و این معما باسم «ولی» ازوست:

هندوی زلف او ز بد کیشی گوش بگرفت و گفت درویشی.

۴۴۰ - مولانا قلاشی - جوانی قلاش و مردی خوش باش بود، و از این

جهت قلاشی تخلص مینمود. و این مطلع ازوست : مطلع

آنکه بر خوبان عالم پادشه دارد ترا خواهم از چشم بد مردم نکه دارد ترا.

۴۴۱ - مولانا گدائی - از درد لها گدائی مینمود، و ازین گدائی تخلص

میفرمود، و شعر او همه ترکیست. و این مطلع ترکی ازوست : مطلع

آه کیم دیوانه ککو کلم مبتلا بولدی ینه

بوکونکول نیک ایلکی دین جانغه بلا بولدی ینه.

و عمر مولانا زیاده از نود سال بود.

۴۴۲ - مولانا واحدی - پسر مولانا حاجی معرف است، و از شهر مشهد

است. و این ازوست : مطلع

تا ترا طره عنبر شکنی پیدا شد دل آواره ما را وطنی پیدا شد.

۴۴۳ - قاضی زاده - جوانی خوش طبع و مثنوی گوی بود، و در مثنوی

تبع خسرو می نمود. و این مطلع غزل اوست : مطلع

که گوید بر سریر ملک خوبی پادشاهی را

که بردرناله زارست مسکین داد خواهی را.

۴۴۴ - مولانا کواکبی - جوانی منجم است، و طبع او نیکوست. و این

مطلع ازوست : مطلع

بی رخس هر قطره خون بر سر مژگان مرا

مشعله باشد فروزان در شب هجران مرا.

۴۴۵ - مولانا محبتی - جوانی تازه است، و محبتی باشعری بی اندازه دارد.

و این مطلع ازوست : مطلع

سحر چو روی خود آن ماه در نقاب گرفت

فغان ز خلق بر آمد که آفتاب گرفت.

۲۴۶ - مولانا شکری - شعر مثل آمیز میگوید، و در شعر طریق سیفی
میپوید، و الحق طبعش خوب است، و شعرش مرغوب. و این مطلع اوست: مطلع
چون ز خط پرسمت از مشک ختن میگوئی

چند با ما بسر زلف سخن میگوئی؟

۲۴۷ - مولانا حقیری - جوانی است تازه، شعر او چاشنی خوب دارد.
و این مطلع ازوست: مطلع -

میروم در گوشه میخانه جا خوش میکنم

جام می میدابم و آنجا فروکش میکنم.

۲۴۸ - مولانا اسیری - نیز تازه جوانی است، و هنوز شعرش شهرت نگرفته،
و برنک مولانا سیفی مثل گو است. و این مطلع ازوست: مطلع

شدم از یار جدا و بیلا افتادم چه بلا بود که از یار جدا افتادم.

۲۴۹ - مولانا سعد - طبعی خوب متصرف دارد، و خیال انگیزست مثل
کمال. و این مطلع زیبا ازوست: مطلع

برک گل نیست که افتاده بطرف چمنست

پنبه داغ دل بلبل خونین کفن است.

۲۴۰ - خواجه کلان بزاز - از هری است، و کلان بزازان آنجا است.
و این مطلع ازوست: مطلع

انجم مشمر آنکه درین کنبد خضراست

کز بهر تماشای رخت دیده حوراست.

۲۴۱ - خواجه منصور - از جرجان است، و از قوم بتکچیان، و در میان
ایشان انسان اوست، و بغایت خوش طبع و خوش خلق است. و این مطلع ازوست:

برده لاله تهی دیدم و آغشته بخون

یاد کردم که مرا رفته دل از پرده برون.

۲۴۲ - سلطان محمود - از جمله خویشان خواجه منصور است، و بسر

خواجه محمد بتكچي است، و در علم نجوم ماهرست، و براستخراج قادر، و فضيلت او بر همه كس ظاهر. و اين مطلع ازوست: مطلع

شد روزگار من سیه از هجر یار من کس را مباد روز من و روزگار من.

۲۴۳ - مولانا نظام - استر ابادی است، و قصیده نیکو میگفته، و در بهاریه

این مطلع ازوست: مطلع

نخواهم پیش مردم دیده بردیدار یار افتد

چو پیش آید نظر بر روی او بی اختیار افتد.

۲۴۴ - مولانا دامی (۱) - نیز استر ابادی است، و قصیده او نیکو است.

و بسی خوش طبع و خوش خلقست، و خیالات غریبه دارد. و این مطلع ازوست: مطلع

آن پری را که ز کلبه ک قبا در بر اوست

هر طرف بند قبا نیست که بال و پر اوست.

۲۴۵ - بابا شوریده - صنعت او قصیده خوانی است، و دایم مصاحب شعرا

و ظرفا است، و شعر او چاشنی نیکو دارد. و این مثنوی ازوست: مثنوی

قدم شد چون کمان و عمر شد شصت

جوانی همچو تیر از شست من جست.

۲۴۶ - مولانا صوفی - نیز بر استر ابادی است، و طبیعت او نیکو است.

و در انشا بی ممتا. و این مطلع ازوست: مطلع

نیست در هجر توام ضعف ز بیماری دل

ترسم آزرده شود طبع تو از زاری دل.

۲۴۷ - مولانا حمید (۲) - پسر مولانا عبد الوهاب است، و شخصی دیوانه

است، ولیکن از لطف طبع خالی نیست. و این مطلع ازوست: مطلع

شب خاک تیره بستر ما بیدلان بس است

چادر شب کشیده ما آسمان بس است.

(۱) در نسخه ترکی الف یاری ذکر شده (۲) در نسخه های ترکی حمید کل ذکر شده.

۲۳۹ - مولانا بهشتی - انیس مولانا حمید گل است، ولیکن شخصی عاقل و کامل است. و این مطلع ازوست: مطلع

شمع امشب ترك دعوی بارخ آن ماه کن

تیره کردی مجلس ما را زبان کوتاه کن!

۲۴۰ - مولانا فغانی - از جمله خویشان خواجه افضل است، و بسی خوش

فهم و دانا است. و این مطلع ازوست:

هر که چون صورت چین دیده بروی تو کشاد

چشم دیگر ز تماشای تو بر هم ننهاد.

۲۴۱ - مولانا شراری - استر ابادی است، و چون رنگ او سرخ بوده

این تخلص نموده. و این مطلع ازوست: مطلع

ندارم بیشتر زین طاقبت بی مهری جانان

خدایا بر من آن نامهربان را مهربان گردان.

۲۴۲ - مولانا فدائی - نیز استر ابادی است، و سید صحیح النسب و بسی

پرفصا کسی است، و با پدر خود بسفر حجاز رفته بود، و چون باز گشته شعر نیکو

میگفته. و این مطلع ازوست: مطلع

همیشه روی بدیوار بود مجنون را

که از رقیب بیوشد سرشک گلگون را.

۲۴۳ - مولانا محرمی - استر ابادی است، و از جمله متعینان اهل فضل

و کمال است، و اگر چه شخصی ساده است ولیکن پر حال است. و این مطلع

ازوست: مطلع

مدام واعظ ما منع باده نوش کند

چه خوش بود که دمی در کشد خوش کند.

۲۴۴ - مولانا عیانی - نیز استر ابادی است، و بسیار طبعی لطیف و متصرف

دارد، و در خوش طبعی نظیر خود ندارد. و این مطلع ازوست: مطلع

در سر از لای تَه خم هوسی هست مرا

بخت بد بین که بدانهم نرسد دست مرا!

۲۴۵ - والهی - ملازم آستان فلک آشیان سلطان صاحبقران است. و این

مطلع ازوست: مطلع

آن چشمه حیات که یابند جان ازو جز آب حسرتم نبود در دهان ازو.

۲۴۶ - سید خنجر - از ولایت بشهر هری جبهه تحصیل علوم آمده بود،

ولیکن آخر اختیار سپاهی گری نمود. و این مطلع ازوست: مطلع

جدا زیار بجز درد اشتیاق ندارم اجل بیا که دگر طاقت فراق ندارم.

۲۴۷ - مولانا زاری - تازه پیدا گشته، و از جمله خوش طبعان زمانست.

و این مطلع ازوست: مطلع

چو سیل اشک ز چشم پر آب می آید

دو دیده بر سر آن چون حباب می آید.

۲۴۸ - مولانا ناظری - جوانی خوش طبع و خوش فهم است، و ذهن او

بغایت نیکوست، و در نهایت تصرف است. و این مطلع ازوست: مطلع

میشود در قهرا گر خود را کشم از بهر او

و ه چه قهرست اینکه خود را میکشم از قهر او.

۲۴۹ - مولانا ذاتی - خوش طبعی او ذاتی است، و از جمله متعینان ظرفای

زمان است. و این مطلع ازوست: مطلع

نی گرچه دم ززمزمه زیر و بم زند در پیش ناله ام تواند که دم زند.

۲۵۰ - مولانا میرعلی - در مدرسه حضرت مخدومی نوری مولانا عبدالرحمن

جامی ساکن بود، و ملازمت آنحضرت مینمود، و ازین جبهه منظور نظر کیهیا اثر

حضرت مخدومی بود. و این مطلع ازوست: مطلع

مرا بی سرو قدش باشد ای دل بجان هر لحظه تیر هجر حاصل.

۲۵۱ - پهلوان کاتب - کتابت اشعار و مصنفات حضرت مخدومی نوری

می نمود، واستفاضه انوار از حضرت مخدوم میفرمود. و این مطلع ازوست: مطلع
عید است و مرا بی مه خود خرمئی نیست
خلقى همه در شادی و چون من غمئی نیست.

[تمام شد احوال اهل کمال این بهشت، و امید بکرم حمید مجید آنست که هر که
از ایشان رحلت با آخرت کرده باشد حضرت عزت عزت شانه و جل سلطانه او را در
مستقر رحمت خود در جنت فردوس جا داده باشد، و هر که از ایشان حالی باقی
باشد حضرت حق جل و علا او را عیش و زندگانی خوب روزی گرداند، و آخر
او را بدولت ایمان مشرف سازد.]

بهشت چهارم

در ذکر فضائلی که با وجود کمال فضل و اهلیت گاهی شعر نیز میگویند،
وراه نظم میپویند، ولیکن مباحات باین شعر نمیکنند، و شعر را از کمالات
خود نمی شمارند .

از این جمله :

۲۵۲ - پهلوان عالیشان پهلوان محمد است، و او مردی است کشتی گیر،
و در این صنعت پهلوانی است بی نظیر، و از اول ملك توران تا با آخر ملك ایران
در این زمان پهلوانی بزور و قوه او در هیچ مملکت نیست، و با پهلوانی جسمانی
بجمیع فضایل و کمالات انسانی آراسته، و بهمه هنرهای آدمی پیراسته. در علم موسیقی
علم و استاد است، و دلهای مردم از آوازه‌های او شاد، و درین علم نظیر ندارد، و
تصنیفات و نقشهای خوب دارد، القصه کمال پهلوان در حد کمالست، و نهایت و غایت
ندارد، و احتیاج بذکر و بیان ندارد: آنجا که عیان است چه حاجت به بیان است،
و میرعلیشیر این رباعی را بخدمت پهلوان محمد نوشته، درحالی که پهلوان در
نعمت آباد بوده: رباعی

در کعبه و دیر ما بارشاد توئیم در صومعه و میکده با یاد توئیم .

ذاکر سحر و شام باوراد توئیم یعنی که خراب نعمت آباد توئیم .

و پهلوان نیز در جواب میر این رباعی نوشته و باستر آباد فرستاده: رباعی

ای میر تو پیر و ما بارشاد توئیم دایم بدعاگویی و با یاد توئیم .

این شهر بتو خوش است و ما با تو خوشیم مردیم و خراب استر آباد توئیم .

و سلطان صاحبقران هزارشرفی سرخ جایزه این يك بیت پهلوان عنایت فرمود،
و آن بیت اینست: بیت

گفتمش در عالم عشق تو کارم باغمست

گفت زیر لب که غم کم نیست کار عالمست .

و پهلوان در این زمان ترك كشتی گیری کرده ، و در گوشه نشسته ، و پیشوای اهل فقر است .

۴۵۳ - سید سربرهنه - تركستانی است ، و بسیار خوش صحبت و شیرین گفتار و نیکو کردار ، و بسی مؤدب و صاحب مشرب ، و پاك دین و پاك مذهب ، و مدت بیست سال تولیت مزار حضرت عتیق الرحمن شیخ لقمان نمود ، و استفاضه خیرات و برکات از آن جای متمرك فرمود ، و صد هزار اشرفی سرخ کفایت نمود ، و ببرکت این خدمت میر سربرهنه بدولت منصب صدارت رسید ، و آخر از این منصب نیز بفرغت بال استغنا نمود ، و ترك این منصب فرمود ، و گوشه بی توشه قناعت جهة عمارت آخرت اختیار کرد . و این رباعی ازوست : رباعی

آنان که پرستنده خورشید و مهند از چشم تو در آرزوی يك نگهند .
کنگر اگر اینست که من می بینم خوبان دگر بتنگ تعلیم گمند (؟)

۴۵۴ - مولانا برهان^(۱) - از اکابر زادهای شهر هری است ، و دانشمندی خوش طبع و شوخ فهم است ، و بسیار سبک روح و پرفروش است ، و رساله در معما انشا فرموده و نام آن رساله «جواهر الاسماء» نهاده ، و باسم «شاه بابر» این معما گفته : معما پس از بهار جوانی کشیم آه بحسرت خزان عمر چو آخر رسید از بی غارت .
و تاریخ مهر زدن میرعلیشیر در دیوان سلطان صاحبقران گفته ، و اصل آن تاریخ این مصرع است : ع

«تاریخش این بود که : «علیشیر مهر زد»^(۲) و از غرایب اتفاقات آنکه جهت مهر زدن میر درویش علی نیز تاریخی گفته بود ، و ده سال زیاده بود ، چون ده سال تمام شد ، میر درویش علی نیز مهر در دیوان زد ، و این تاریخ درست گشت ، و تاریخ اینست که : «درویش علی مهر زد .»

و مولانا حالی در مدرسه شاهرخ میرزا مدرس است ، و بافاده و افاضه مشغولست ، و بعضی ظریفان چون بمولانا ظرافت میکنند میگویند که مولانا از ظرفای زمان

(۱) نسخه الف وج : مولانا برهان الدین (۲) سال ۸۷۶ ه .

پيشين است، و از خوش طبعان ايام قدیمه، و مولانا از اين سخن ايشان بسي غضبناك و مضطرب و پريشان ميشود.

۴۵۵ - مولانا مسعود - در شهر هری بجد و جهد تمام در اين ايام بافاده مشغول است. در مدرسه مهدي عليا گوهر شاد ييگم در اثنای تدریس درسی در خدمت حضرت مولانا عبد الرحمن جاهی می خواند. و مولانا مسعود بر اکثر کتب مشهوره حاشیه نوشته، و از جمله حاشیه شرح طوابع و حاشیه شرح موافق او پیش جمهور مشهور است، و از اطراف اکناف عالم جهة شاگردی او میآیند، و استفاده از او میکنند، و میرعلیشیر گفته مولانا روزی نماز پیشین پیش فقیر میکرده، اتفاقاً دو رکعت نماز زیاده کرده، فقیر گفتم: «تحويل دار اگر در حساب فاضل بیاورد دلیل خیانت است» این سخن مشهور شد، و مولانا از شهرت این بی حضور گشت، و میگفت: «در مدت عمر خود یکبار دو رکعت نماز زیاده کردیم یکسال است که عذاب و ملامت آن میکشیم.»

القصة مولانا شخصی فاضل و کامل بود، و بخوش خلقی مایل، و طبعی متصرف خوب داشت و گاهی شعر نیز میگفت. و این مطلع ازوست: مطلع
بسوز سینه مستان. برقت می ناب که نیست سوز مراسم سازگار غیر شراب

۴۵۶ - میرعطاء الله - نیشابوری است، و جهة تحصیل علوم بشهر آمد، و در آن زمان کافیه نحو میخواند، و بعد از اندک زمانی دانشمندی بی نظیر شد، و هرگز کسی ازو طوری ناپسندیده ندیده بود، و از وصفی غیر جمیل نشیده، و باوجود کمالات و فضایل علمی که درو جمع بود بشعر و معما و صنایع شعر میل میفرمود، و در همه ماهر بود، و مهارت او بر همه کس ظاهر، و در صنایع شعر رساله تصنیف فرموده که کسی مثل آن ندیده، و در صنعت مقلوب مستوی که مشکلترین صنعتها است این بیت گفته و در آن رساله نوشته، و این بیت دلیل دقت طبع اوست:

شکر دهنای نمی ندارید دیر آذنی مغانه درکش.

۲۵۷ - حافظ شربی - از جمله متعینان خراسان است، و کسی بسی آدمی سان، و همه اطوار پسندیده بروی آسان، و بسیار متواضع و مؤدب و خوش خلق و نیکو مشرب، در زمان سلطان بوسه‌سید بز بارت مکه رفته بود، و مدت بیست سال در آنجا مجاور گشته، و در زمان میرزا بابر با مولانا زاده ابهری که مفتی هری بوده و رند مشرب، حافظ در گوشه میخانه نشسته بوده، و در وقتی که حافظ قرابه داشته و مولانا زاده مفتی پیاله، حافظ این بیت خواجه حافظ خوانده:

در دور پادشاه عطا بخش جرم پوش

حافظ قرابه کش شد و مفتی پیاله نوش.

و حافظ در علم موسیقی آلم بوده، و نقشا و تصنیفهای او در میان مردم مشهور است. و این معما باسم «الله یار» ازوست: معما

هر چند که جان و دل در هجر وی افکارست

چون نیک نظر کردم حق بر طرف یارست.

۲۵۸ - میر مرتضی - سیدی است که از کودکی بر ریاضت و زهد و عبادت مشغول بوده، و بتقوی و طهارت مشغوف، و صحت سیادت او ظاهر است، و میر از آرایش دنیا طاهر، و جمیع فضایل عقلی و نقلی در او در حد کمال بوده. و میر تحریری بهتر از تحریر اقلیدس نوشته، و بواسطه کثرت ریاضت علمی و عملی که میر کشیده میر مرتضی نام او گشته، و میر دائم الدهر صائمست، و بعبادت حق قائم، و سیدی است ساده، چنانکه مولانا عین‌دزاکانی گفته و «سادات بلایک ذره عقل»، و با این همه فضایل هیچ عقل معاش نداشته، و شطرنج را خوب می‌باخته، و بسیار حریص شطرنج باختن بوده، بنوعی که حریف شطرنج را نمی‌گذاشته که ترك بازی کند، و مردم از شطرنج او می‌گریخته‌اند زیرا که چون گرفتار شطرنج او می‌گشته‌اند ازو خلاصی نمی‌یافته‌اند، و اکثر اوقات دو حریف شطرنج می‌گرفته که اگر یکی بگریزد یکی جهت بازی بماند، و در بحث نیز لجاج تمام داشته، و از این جهت کسی قدرة الزام او نداشته، و میر خط را در غایت خوبی مینوشته، و شعر نیز می‌گفته.

و این مطلع ازوست: مطلع

تا نيابد سوي دل غير خيال دلستان بر سرره مردمان چشم گشته ديده بان.

۴۵۹ - مولانا واعظ - كاشفي نخلص مينمود، و في الواقع مولانا كاشف مشكلات و معضلات علوم بوده، و مولانا سيزواري است، وليكن از رفض ايشان عاري است و از مذهب باطل ايشان بري، وليكن از تهمت بري نيست. و مولانا چنانكه همه كس را معلوم است واعظي در غايت خوبي است، و در عالم از بني آدم واعظي بخوبي او نبوده و نيست، و در مجلس وعظ او هر چند كه فسيح و گشاده باشد از كثرت جمعيت مردمان جاي اكثر نيست، و از كثرت مزاحمت خلق بيم هلاك بعضي مردمان بوده، و كثرت ازدحام ايشان جهت اينست كه آواز وانشاي مولانا در غايت حسن و لطافت بوده، و بحقيقت معني حضرت داود عليه السلام در او تجلي نموده، و در امت محمدي م كسي كه صفت داودي بر كمال داشته باشد غير او نبوده.

و مولانا در جميع اصناف علوم ماهر بوده، و در علم نجوم خصوصاً فريد دهر و وحيد عصر مينموده، و كتب و تصانيف او در علم اخلاق مشهور و بي نظيرست، و بسيار خوب و دلپذير، و مرغوب صغير و كبير، و جواهر التفسير او تفسيرى است در جمعيت نكات و فوايد، و بحرى است معدن جواهر زواهر فرايد.

و در مجلس وعظ او كسي بود كه مضمون وعظ مولانا را تمام بنظم مياورده، و بعد از اتمام وعظ او بر مردم، نظم آنرا ميخوانده، و ميگويند كه روزي كه مولانا وعظ ميكفته، يكي از مستمعان وعظ اين بيت خواجه حافظ را نوشته و بدست مولانا داده و خود در زمان غايب گشت، مولانا چون كاغذ را گشاد و بيت را خوانده كه:

واعظان كين جلوه در محراب و منبر ميكنند

چون بخلوت ميروند آن كار ديگر ميكنند.

در غايت غضبناك شده، و از كثرت قهر و غضب ترك وعظ کرده، و مدت دو ماه طالب آنكس بوده و او را نيافته.

[و بعضي چنين نقل ميكنند كه چون مولانا بيت را نوشته ديده، خنديده و گفته

غالباً این کس بخلوت و اعظان در آمده و ایشان در خلوت با او آن کار دیگر کرده اند. بحسب اتفاق فقیر مترجم را این چنین حکایت بواعظی دیگر که به ... منسوب بود دست داد، زیرا که آن واعظ فقیر را نسبتی بفسق و فجور میکرد، و فقیر این بیت را جواب او خواندم، او نیز بفقیر گفت غالباً شما بخلوت ما آمده اید فقیر، گفتم بلی آمده ام ولیکن برای آنکار دیگر، چون مستمعان شنیدند وقصه ... او میدانستند بسی خندیدند، و او منفعل گردید، و دیگر کرد و عظم نگریدید. [

و مولانا حسین واعظ نه چنان مشهور است که وصف او توان کرد، لاجرم ترك وصف او اولیست. و این مطلع از جمله اشعار اوست: مطلع
سبز خطا ز مشک تر غالیه بر سمن مزین

سنبل تاب داده را بر گل و نسترن مزین.

۳۶۰ - مولانا معین واعظ - پسر مولانا محمد فرهی است، و او نیز واعظ خوبی است، و در ملک خراسان و عظم او پیش عوام و خواص مرغوب، ولیکن شخصی دیوانه سانس، و مریدان او نیز بدین سانند، و دایم درین شأن، و چون بدیوانگی شهرت گرفته، هر سخن که میخواست بر سر منبر میگوید و هیچکس او را مؤاخذ نمیسازد، زیرا که بر دیوانه و عاشق قلم نیست، از جمله روزی در سر منبر میگفته که ایمان امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه تقلیدی است، و غالباً که معنی کلمه «لو كشف الغطاء ما ازددت بقینا» که کلام امیر است نفهمیده و بعد از دیوانگی از مواخذة مردم رهیده، ولیکن حضرت عزت عزت شانه او را معذور نداشت، و بعد از چند روز او را بشکنجه گرفتار گردانید که مردم از آن متعجب گردیدند، و دانستند که ایشان اگر چه او را بدیوانگی معذور داشتند حق سبحانه او را معذور نداشت، و جزای گرفتار ناهنجار ناهموار او داد، مولانا نظام الدین میگفته مولانا معین جوانی قابل است و لیکن تخته منبر قابلیت او را ضایع گردانیده. و این مطلع ازوست: مطلع

مگر فصل بهار آمد که عالم سبز و خرم شد

مگر وصل نگر آمد که دل با وصل همدم شد.

۴۶۱. مولانا مير خواند - پسر سيد خواند شاه است که در قبة الاسلام بلخ
 از جمله اکابر است، و اعلم علمای دین محمدی است - صلی الله علیه و سلم - و میر
 خواند جوانی است که در سن حدائت جمیع اصناف علوم معقوله و منقوله را بر وجه
 کمال تحصیل فرموده، و با حسب عالی نسب عالی دارد، و با این حسب و نسب بزرگ از بزرگی
 و تکبر عاری است، و از شیمه ذمیمه عجب و تکبر و غیرهما بری است، و بسیار
 جوانی فانی مشرب و مؤدب است، و در علم تاریخ و انسابی همتاست، و بالتماس
 میرعلیشیر تاریخ اول عالم تازمان نظام صاحب قران و خانم، سلطان حسین بهادر خان
 خلد الله ملکه و سلطانه نوشت، و این تاریخ او ثانی تاریخ حافظ ابرو است، و دریای
 ابرار امیر خسرو و را نیکو تتبع کرده. و این بیت ازوست: بیت
 هر که دست از آب حیوان شست خضر وقت اوست
 و آنکه از ظلمات نفس آمد برون اسکندر است.

۴۶۲ - مولانا حمید الدین - خلف مولانا محمد تبادکانی است، و مولانا
 نیز حمیده خصال و پسندیده فعال است، و جوانی فانی خوش مشرب و متواضع
 و مؤدب است، و در غایت حیا و نهایت وجد و صفاست، و صاحب مروت و فتوت
 و وفاست، و جامع علوم ظاهر و باطن است، و در جمیع علوم ماهر است، و از لوث
 و نجاست دنیای دنی طاهر، و در طریق صوفیه بطریق ملامتیه مایل گشته، و فضایل
 و کمالات خود را باین طریق مستور ساخته. و این مطلع ازوست: مطلع
 گهی ز خسته دلان یاد میتوان کرد
 بدین بهانه دلی شاد میتوان کرد.

۴۶۳ - میر کمال الدین حسین - خواهرزاده میر زین العابدین (۱) است،
 و از جهة تحصیل علوم از خراسان بعراق رفت، و سلطان یعقوب خان او را تربیت
 نمود، و تعظیم بسیار فرمود، و ملک بیابانک را که حاصلی عظیم داشت برسم سیور -
 غال باو عنایت کرد، و آن صاحب همت این همه نعمت را باختیار ترک کرد،

و عنان عزیمت باز بخراسان متوجه ساخت، و کنج عزلت را برگنج نعمت اختیار فرمود، و در گوشه توکل و قناعت نشست، و بخدمت مقبول حضرت مخدومی مولانا عبدالرحمن جامی گشت، و از برکت قبول او بر اصطلاحات صوفیه مطلع شد، چنانکه شرحی خوب بر منازل السائرین خواجه عبدالله انصاری نوشت، و در خطبه آن شرح این آیه اقتباس نمود که «رَبِّ انزَلْنِي مَنزَلًا مَبَارَكًا وَاَنْتَ حَيُّ الْمُنزِلِينَ.»، و دیگر رسایل خوب تصنیف فرموده، و میر باین فضل و کمال حال خود را بطریق ملامتیه پنهان ساخته، و هیچ بصحبت و اختلاط مردمان نمیدرداخته و میر کسب کمالات در عنفوان شباب و جوانی کرده، و هم درین زمان صوفی شده، و طریق ملامتیه اختیار نموده، و گاهی شعر نیز میگفته، و این مطاع ازوست: مطلع

ازین باغ جهان آرا چه سان آرم قدم بیرون

که باشد روضه خلدش درون، باغ ارم بیرون.

۴۶۴ - سید اختیار - سیدی پرتمکین و وقار است، و مدتی در مسند قضا بود، و هیچکس را قدرت اعتراض بر او نبود، و سجالات خوب در غایت استحکام و نهایت فصاحت و بلاغت مینوشت، و مولانا در کمال تقوی و طهارت بود، و کسی در شأن او سخنی نگفته غیر از اینکه مولانا بسیار زحمت میکشد تا دستار خود را دانشمندانه میندود، و بارگران بر سر میکشد. و مولانا تاریخ حوض پای حصار را نیکو گفته:

حوضی که چو خواهم از صفایش گویم

صد بار دهن بآب حیوان شوم.

هر چند که هست منبعش چشمه خضر

تاریخ وی از «ساقی کوثر» جویم.

۴۶۵ - مولانا محمد بدخشی - از جهة تحصیل علوم در آنجا نماند، و چون بهری آمد تکمیل نفس خود بتحصیل اصناف علوم و معارف فرموده بود، ولیکن در هری مصاحب مردم او باش قلاش گشت، و مدتی با ایشان بطور و طرز ایشان

میگشت، آخر هادی توفیق رهبر او شد، و از اطوار و اطوار ذمیمه ایشان بازگشت، و حالی باخلاق حمیده و اطوار و افعال پسندیده محبوب القلوب است. و در فن معما رساله مشهور او خوب است. و این معما ازوست:

خیال خنجرش در دیده بیخواب میگرد

چو آن ماهی که هر سو در میان آب میگرد.

۴۶۶ - میر حسین همامی - نیشابوری است، و در هری تحصیل علوم

مینمود، و جوانی خوش خلق بود، و از اخلاق حمیده او آثار کرامت و ولایت پیدا است، و الحق معمارا بدرجه رسانده که بالای آن درجه طاقت بشر نیست، و این کرامت او بسی است، و رساله معمای او مشهور است، و کسی را قدرت بر نظیر آن نیست. و این معما باسم «ناصر» ازوست:

شد بخوبی روی آن حور پریش آفتاب

کس ندید از خاک و باد و آب و آتش آفتاب.

۴۶۷ - سید جعفر - پسر سید محمد نور بخش است، و برادر شاه قاسم

است، و چون بخراسان آمد مجرد بود، سلطان صاحبقران و خاتم دوران اعزاز و احترام او نمود، و ملکی که پنجهزار اشرفی هر سال حاصل آن بود برسم سیورغال باو شفقت فرمود، و میر عالی همت با اختیار ترك آن سیورغال نمود، و عزیمت سفر مکه مبارکه فرمود، و پدرش دعوی کرد که مهدی موعود است، و اعتقاد مریدانش آن است که او مهدی بحق بود یا آنکه از فرزندان او خواهد بود. و سید جعفر با آنکه متحلی بحلیه کمالات علمیه و عملیه بود گاهی شعر خوب میگفت، و در نظم میسفت، و دیوان او مشهور است. و این مطلع ازوست: مطلع

ترك من دست چو بر خنجر بیداد برد

تشنه را آب زلال خضر از یاد برد.

۴۶۸ - سید غیاث الدین - از سیدان مشهد است، بلکه از نقبای آنجا است،

و صاحب حسب عالی و نسب عالی است، و بسیار لطیف و ظریف است. و این مطلع

ازوست: مطلع

دمی از دست دنیا و نرستم بیا ساقی که یکدم می پرستم.

۴۶۹ - سید حسین باوردی - از برای تحصیل علوم بهری آمد، و از هری بعد از تحصیل برفاقت هریزا کیجیک بسفر مکه مبارکه رفت، و بدولت زیارت مکه معظمه و مزار خلیل و غیرها از مزارات متبرکه مشرف شد، و بموجب 'تقرّب عن الاوطان فی طلب العلی' سفر عراق و فارس و روم نیز نمود، و بصحبت علما و حکما و اولیای آن ارض و بوم رسید، و اقتباس از انوار معارف ایشان فرمود، ولیکن از طعن حسود بی سود خلاص نگردید، زیرا که حسودان او را دیوانه می گفتند و استدلال بر جنون او از این بیت او می جستند که گفته:

ای زمهر عارضت گردون غلام یوسفی را کرده اند یعقوب نام .
 چه بیت ناموزون و بی معنی است (۱) [ولیکن احتمال دارد که میر چنین خوانده باشد:
 ای زمهر عارضت گردون غلام یوسفی را کرده یعقوب نام .
 چه این چنین موزون است، و فی الجمله معنی دارست، و بر تقدیر تسلیم که میرزا را شعور بشعر نباشد جنون او لازم نیست، زیرا که بسی اکابر علما و اءظم اولیا از شعر بی شعورند زیرا که شعر عیب است چنانکه گفته اند:

و لولا الشعر بالعلماء یزری لکننت الیوم اشعر من لیبید .]

۴۷۰ - مولانا شیرعلی - از جمله مشهوران زمان و نادران دوران است، زیرا که حظ نسخ تعلیق را در غایت خوبی مینویسد بمرتبه که کسی هرگز نظیر او ننوشته، و علم تصوف را نیکو میدانسته، و در فن معما و انشای نظیرو بی همتاست، و حالی درکنجی خالی منزوی نشسته و در بروی غیر بسته، و روز و شب بطاعت و عبادت مشغولست، و این معما باسم 'شکور' (۲) ازوست: معما
 ما نکو گفتیم نامت، گفته مارا مجو سروناز ما روان پیوسته با ابرو بگو.

۴۷۱ - مولانا سلطانعلی - قبله کاتبان بیت نویس است، و بسی کسی نفیس است و خلق و خلق نیکو دارد، و جوانی خوش طبع و خنده روست، و حمیده

(۱) در نسخه ترکی ج اضافه دارد، « در آخر بمراق در اردوی یعقوب میرزا میبود.»

(۲) در نسخه ترکی باسم «ملنگو»

خصال پسندیده خو است، و اطوار پسندیده او بی نهایت است، و کمالات او بیحد و غایت. و این مطلع ازوست: مطلع

گل در بهار از آن رخ گلگون نمونه ایست

چون اشك من که از دل پر خون نمونه ایست.

۴۷۳ - مولانا سلطان علی قاننی - جوانی درویش صفت وفانی است، و مدتی در ملازمت حضرت مخدومی نورا مولانا عبدالرحمن جامی بوده، و کتابت تصانیف او مینموده، و کسی در غایت صلاح و سداد است، و از عناد و فساد خالیست، و بحلیه هدایت و رشاد حالی، و خط نسخ تعلیق را نیکومی نویسد بمرتبه که روزی میگفته: «يك بيت من بيبك تنكه ارزانست»، و مردم اهل ادراك انكار سخن او می کرده اند. و این مطلع ازوست:

ای عشقت آتش در زده ناموس و ننگ و نام را داده بیاد نیستی هستی خاص و عام را.

۴۷۴ - پیر صوفی - پیر صد ساله پیر درویش حسین است، و پسر مولانا محمد خاجو است، و با آنکه صوفی صافی بود بصنعت طبابت اشتغال مینمود، و مردم مریض را علاج میفرمود، پس بحقیقت طبیب امراض بدنی و امراض نفسانی بوده، و ازاله جمیع امراض انسانی مینموده. و این رباعی ازوست: رباعی

منمای بغیر من رخ ای سیم بدن کز غایت غیر تم رود جان از تن

خواهم که شوم مردمك دیده خلق تاروی تو هیچکس نبیند جز من

۴۷۵ - مولانا وصلی - پسر قاضی خواجه کلان است، و پدرش در هری کلان، بسداد رأی و کمال عقل و فضل مشهور و مسلم دوران، و بیگانگی در اصناف علوم و انواع فضایل نشانه و علم، و از جمله فضایل جزئیه او یکی آن است که شطرنج غایبانه را خوب می بازد، و البته حریف خود را مغلوب میسازد. و این مطلع ازوست: مطلع

مرا در دیده نور از گرد راه آن سپاه آمد

بحمدالله که نور چشم من از گرد راه آمد!

۲۷۵ - شیخ زاده پورانی - مردی نورانی است ، و از مردم شیخ سعید پورانی ، و ولایت و کرامت بدو مرتبه میراثی اوست ، و قابلیت او نیکوست ، و خودش بسی [نیک] خوست ، و در اندک زمانی حسن خلق بجائی رسانیده که در میان مردم مسلم شد و بخلاق خوب آلم ، و حسن خط نیز در اندک زمانی بمرتبه رسانیده که استاد خطاطان زمان خود شد ، و در مدتی سپر تحصیل علم و فضل کثیر کرد ، و عالمی نحیر و خوش تحریر شد . و این رباعی ازوست : رباعی

چون من بغم تو در جهان فردی نیست

دل سوخته و نیاز پـروردی نیست .

خواهم غم و درد خویش را شرح دهم

لیکن چه کنم که هیچ هم دردی نیست .

۲۷۶ - مولانا صفی - پسر مولانا حسین واعظ است ، و جوانی درویش صفت و درد مندسیرت ، و از هری بسمرقند رفت و بخدمت خواجه عیدالله مشرف گشت ، و اجازت ازو گرفته باز بخراسان مراجعت کرد . و این بیت ازوست : بیت

بالب لعل و خط غالیه گون آمده ای عجب آراسته از خانه برون آمده ای .

۲۷۷ - حافظ جلال الدین محمود - از جمله مشایخ خانقاه اخلاصیه است ، و خطیب و حافظ و محراب خوان آنجا ، و یکی از خوش نویشان زمان . و این مطلع ازوست : مطلع

مسیح اگر شود يك تكلم از دهنش

دگر ز شرم نباشد بحال دم زدنش .

۲۷۸ - مولانا نامی - سزواری است ، ولیکن از مذهب مردم آن شهر بری است ، و از تهمت رفض عاری ، و در صنعت خط و انشا بی مثل و بی نظیر است ، و جوانی صافی دل و روشن ضمیر ، لیکن بسی خودپسند است ، و بقید خود پسندی در بند . و این مطلع ازوست : مطلع

لا فذ بخت نامه زهی بی سر و پائی! غماز سیه باطن مادر بخطائی!
 ۴۷۹ - مولانا عبدالواسع - شخصی سبک روح نیکوست، و بسیار خوش
 خو، در انشا همتا ندارد، و لیکن بسی تهتک دارد، و در وقت ظرافت و مطایبه ظرفا
 بی طاقت است و پراضطراب و بی تاب. و این مطلع ازوست: مطلع

ای کشیده ترک چشمت در جهان پیوسته تیر

ماه نو گشت از کمان ابروانت گوشه گیر!

۴۸۰ - خواجه سلطان محمد - کسی بسیار خوش صحبت و پرنشاط است،

و بی نظیر و بی عدیل در روی بساط، و بیشتر ازین اگر چه از برای وجه معیشت
 زحمت میکشید و تنک مشرب، لیکن حالی خالی از وسعت مشرب و بی پروائی
 نیست. و این مطلع ازوست: مطلع

بدندان عقده زلف ترا خواهم که بشایم ازین سودا شدم دیوانه و زنجیر میخایم.

۴۸۱ - مولانا (۱) میرک حسین - پسر خواجه محمد سلطان است، و طبع

نظم او منتظم است، و قلب او سلیم و عقلش مستقیم و این مطلع ازوست: مطلع
 کجا رسد ز تو ای بی وفا وصال مرا که از جنون غمت نیست اعتدال مرا.
 و این معما باسم «صدیق» ازوست:
 تا کشم بر کسان او بقسیم (۲)
 دل مجروح کرده اند دونیم.

۴۸۲ - مولانا محمد نائینی - طبیعی عالم و عامل بود، و در فنون فضايل

و معارف کامل، و در معما نیز شروع نمود، و باهل معما میگفت که در تعریف معما
 حاجت بقید منظوم نیست، و همچنین میگفته: معما لازم نیست که کلامی ملفوظ
 باشد زیرا که باشارت دلالت بر اسمی از اسمها میتواند نمود مثل آنکه باشارت بمحل
 و سوسه «صدر» میتواند اراده کرد. «این معما باسم «روح» ازوست: معما

گشت میخانه ز حوران بهشتی معمور چند چرخ بزن و چشم فکن جانب حور.

۴۸۳ - مولانا نور - ساده دل و صافی و ابدال پر حال است. و این مطلع

ازو است: مطلع

(۱) در ترجمه هرات و نسخه های ترکی نام میرک حسین ذکر نشده (۲) چنین است در دو نسخه
 طهران و اسلامبول.

ترانیلوفری پیراهن و من مانده حیرانش

که سربرمیزند خورشید هرروز ازگریبانش .

۲۸۴ - مولانا غیاث الدین - جوانی خوش طبع و خوش فهم ، و صنعت

طبابت در کمال حذاقت مشغول است ، وقوت نظم ارنیز قوی است ، و تتبع خمسه نیکو

کرده . و این مطلع ازوست : مطلع

ای صبا کان باغ عارض را تماشا کرده

مضطرب می بینمت ، گویا گلی وا کرده .

۲۸۵ - شیخ زاده انصاری - یاری خوش است ، و پسر شیخ عبدالله دیوانه

است ، و در کودکی بسی جد و جهد تمام بتحصیل علوم قیام نمود ، و چون طبعش

موافق بود بزودی تکمیل فرمود ، و طبیعت او بمعما نیز موافقت داشت . و این

معما ازوست : معما

ناروك از مژگان چه اندازی بقصد جان من

بر حذر باش از سر شك چشم خون افشان من .

مادرش نیز شعر میگفته . و این مطلع ازوست : مطلع

روم بباغ وزرگس دودیده وام کنم که تانظاره آن سروخوش خرام کنم .

و شیخ عبدالله اگر چه دیوانه و آشفته دماغ بوده و لیکن گاهی شعر نیز میگفته ،

و این مطلع ازوست : مطلع

من مسکین بسر کوی تو هر چند دویدم

غیر آهی و سرشکی زدل و دیده ندیدم .

۲۸۶ - خواجه محمود - سبزواری است ، و جد او از جمله کبار مشاهیر

روزگار است ، و خودش جوانی صالح است ، و ازشش قلم خط حظ دارد ، و درجی

بشش قلم نوشت باین تاریخ :

چون اصول شش قلم کردم رقم گشت تاریخش «اصول شش قلم» .

۲۸۷ - خواجه ابو سعید - از مهنه بود ، و از فرزندان سلطان اولیا

شیخ اوسهید ابوالخیر ، و خواجه بسی دردمند و مستمند بود ، و هیچ معجب

و خود پسند نبود . و این مطلع ازوست : مطلع

بتوبه دادند از شيخ اضطراب مكن مرا برای رضای خدا عذاب مكن.

۴۸۸ - مولانا حاجی - در مشهد امام مسجد مزار امام علی بن موسی الرضا - علیه التحية و التسليم است، و با وجود آنکه سنی مذهب است و یاک دین بود، با آن جماعت را فضا معیشت چنان کرده بود که همه بامامت او راضی و متسلیمند. و این مطلع ازوست: مطلع

کدام عیش و تنعم بود برابر اینم

که سرز خواب برارم صباح و روی تو بینم.

۴۸۹ - مولانا عبد الرزاق - جوانی طالب علم بود، و لیکن از بلاهتی

خالی نبود. و این مطلع ازوست: مطلع

جان من تازه شد از لعل تو خونخواری دل

بعد از این ما و سرکوی تو و زاری دل.

۴۹۰ - مولانا حاجی - مردی درویش دلریش و منقطع از دنیا است،

و ملازم مولانا عبد الرحمن جامی جهة عقبا، و چند بار بزیارت مکه مشرف گشته. و این مطلع ازوست:

پیرانه سرم باز نهالی ببر آمد کس میوه غم و غصه و خون جگر آمد.

۴۹۱ - مولانا جمال الدین (۱) - از خویشان حضرت مخدومی مولانا

عبد الرحمن جامی است، و در جوانی در شهر هری مدرس گشته. و این مطلع ازوست: مطلع

منم آن قمری نالان ز شوق سرو دلجویت

که دارم طوق کردن از خم قلاب ابرویت.

۴۹۲ - استاد قل محمد - از ولایت شیرغان است، و از کوچکی غیچکی

بود، و آثار قابلیت علم موسیقی در او ظاهر مینمود، و بتربیت حضرت هیر علیشیر انواع سازها را را مشق میفرمود، بنوعی که در اصناف سازها خصوصاً در غیچکه

(۱) در نسخه ترکی الف جلال الدین ضبط شده

و عود باستانی مسلم گشت، و بعضی مردم که در این فن علم بودند بشاگردی او مباحثات و سرافرازی مینمودند، و در تحصیل علم نیز کوشید، و بعضی فضایل علمی مثل نجوم و غیره حاصل کرد، و معما نیز میگفت. و این معما باسم «نور» ازوست:

خوش آن مطرب که ساز خوش نواز

یکی را از نوا خوش حال سازد.

۴۹۳ - مولانا شربتی - نیز بتربیت حضرت میرعلیشیر مکمل گشت، و از انشا و معما و صنعت نقاشی نیز صاحب وقوفست، و مردم را از فنون فضایل او حظی تمام است. و این مطلع ازوست: مطلع

جنون آمد شمار از مهر روی آن پریزاد

من دیوانه زان رو در زبان مردم افتادم.

۴۹۴ - خواجه ابونصر مهنه - پسر خواجه مؤید مهنه است، و خواجه اگرچه شیخ زاده است ولیکن همواره بواسطه معیشت نا هموار باخویشان خود جنگ میکند، بتیر و نیزه و شمشیر در میدان میآید و کار زار میکند. و این مطلع ازوست: مطلع

نماند صبر و طاقت آتش غم چون شود تیزم

از آن چون شعله بنشینم دمی صد بار و بر خیرم.

[و این مطلع ازوست: مطلع

منمای چو آئینه رخ خود همه کس را

بشنو سخن من که اثرهاست نفس را.]

۴۹۵ - خواجه حسن (۱) - کیرنگی از ولایت باورد است، خواجه ابونصر مهنه خواهر زاده اوست، و پدرش خواجه قنبر خراسانی است، و خواجه حسن مدتی صدر پادشاه بود، و چون اعتماد بر محبت پادشاه داشت پروای رعایت رعیت

(۱) درسغه های ترکی: خواجه حسین

نداشت، آخر از اثر ظلم خاطر عاطر پادشاه از او برنجيد، بنوعی كه هرگز از او
خشنود نگردید و این بیت ازوست: بیت

هیچ آهی جز بیادت بر نمیآید زدل هیچ نقشی جز خیالت در نمیآید بچشم.

۴۹۶ - خواجه ابوظاهر - پسر خواجه عبدالله مهنه است، و بسیار لطیف

طبع است. و این مطلع ازوست: مطلع

آنچه شبها بردلم زان جعد پر خم میرسد

بر گرفتاران زنجیر بلا کم میرسد.

۴۹۷ - خواجه قطب‌الدین احمد^(۱) - از نبیره‌های حضرت شیخ الاسلام

ژنده پیل احمد جام است، و جوانی بغایت نیکو روی و فرشته خوست، و در صید

جانور تقلید ژنده پیل احمد میکرده. و در حالت صید این مطلع گفته: مطلع

صبا بیار غبار ره سوار مرا كه توتیا بود آن چشم اشكبار مرا.

۴۹۸ - ملا محمد خراسانی - اول حال جوانی لایبالی و ابدال وش بود، آخر

توفیق هدایت او نمود، تا بخدمت مولانا محمد تباکادنی رسید، و از افعا قبیحه

و اعمال ناپسندیده باز گردید، و توبه از همه کرد، و دایم صایم بود، و بعبادت حق قایم،

و شرف زیارت مکه مشرفه دریافت، و بعد از حج در کنج عزلت کنج قناعت و عبادت

نیز یافت، و باقی عمر چنین بسر برد. و این رباعی ازوست: رباعی

يك چند زدوستان جدا خواهم بود با محنت و درد مبتلا خواهم بود.

تا یار نسازد آشنای خویشم بیگانه ز خویش و آشنا خواهم بود.

۴۹۹ - خواجه کمال‌الدین حسین - پسر خواجه نظام‌الملک است، و

پدرش ثانی نظام‌الملک اول است، بلکه شهرت این از آن زیاده است، و پسرش

جوانی خوش طبع است و فارغ از طلب منصب و وزارت، و حظ خوب از خط خوب

دارد، و انشا نیز بغایت زیبا میکند، و در علم موسیقی علم است، و نقشا و تصنیفهای

او مشهور است و مسلم. و این مطلع ازوست: مطلع

(۱) در نسخه‌های ترکی: قطب‌الدین محمد

گر چه در جنت نسیم خلد و آب کوثرست

خانه خمار را آب و هوای دیگرست.

۳۰۰ - خواجه عبدالله - پسر خواجه محمد مروارید است، مدتی در دیوان وزارت مهر زد، و وزیر صاحب اختیار و تدبیر بود، و آخر باستغنا ترک منصب دنیا نمود و کنج عزت و قناعت و عافیت عقبی اختیار نمود، و بسیار کسی فاضل بود، و در جمیع اصناف فضایل کلیه و جزویه ماهر و کامل، و خطاط خوب و منشی بی نظیر و سازنده دلپذیر، همه سازی بقانون مینواخت و خصوصاً در قانون نوازی سحر میپرداخت، و با این همه فضل و کمال اخلاق عظیمه شریفه داشت، و همت بر مصاحبت اهل فضل میگماشت. و این مطلع ازوست: مطلع

تا دل دهان و طره آن دل نواز یافت
خورد آب زندگانی و عمر دراز یافت.
و این معما با اسم «داود» ازوست: معما

شد بسته چو بلبل دل عشاق جگرخوار

بر کسوی او هر طرفی زان گل رخسار.

۳۰۱ - مولانا فصیح الدین - از احفاد مولانا نظام الدین است، و احفاد

او را در هری نظامیان میخوانند، و در خراسان نسبی از این نسب انساب و اعلی نیست، و مولانا در بیست سالگی تحصیل جمیع علوم فرموده بود، و حالی مدت سی سال است که بافاده و تدریس علوم دینی اشغال دارد، و بر اکثر کتب متداوله شرح یا حاشیه نوشته، و مردم از تصانیف او مستفید و محظوظند و در اکثر اوقات صاحب میر علمیشیر میبوده، در سفر و حضر. و این معما با اسم «غریب» ازوست: معما

حالی بچشم کردم بر روی دلربائی
سودا نگر که بپنجم جانی ووه چه جانی!

بهشت پنجم

در ذكر اميرزادهاي خراسان .

از جمله ایشان :

۳۰۲ - امير دولتشاه بن فيروز شاه است ، پسر عم امير علاء الدوله اسفرائینی ، و شرح عظمت و شوكت ایشان بی پایان است و احتیاج بی بیان ندارد . امير دولتشاه امیری خوش طبع ، مؤدب و فقیر و درویش مشرب بود ، با اختیار ترك امارت دنیا نمود ، و فقر و درویشی اختیار فرمود . و این مطلع ازوست : مطلع زهی از آفتاب عارضت چشم جهان روشن نه چشم آن روشنی کرده دلم را خان و مان روشن .

۳۰۳ - امير حسن جلاير - طفیلی تخلص اوست ، و امير الامرا و صاحب اختیار پادشاه عالمیناه بود ، و بسیار خوش طبع و خوش مشرب جوانی بود ، و در اسلوب قصیده بی نظیر و پهلوان ، و قصیده های خوب دلپذیر بنام پادشاه جهانگیر سلطان حسین غازی دارد ، و این مطلع یکی از آنهاست : مطلع بحمد الله که دیگر ره باقبال شه عادل برون آمد کلم از خار و خار از پا و پا از گل .

و این مطلع غزل ازوست : مطلع

بتی کز گل بود آزار یا در گشت بستانش

چه رو در دیده جویم با وجود خار مژگانش !

۳۰۴ - امير حیدر - صبوحی تخلص میکرد ، و امیر علیشیر بواسطه خویشی که با او داشته او را فرزند خود میخوانده ، و طبع او بشعر و معما ملایم بوده . و این مطلع ازوست : مطلع

میست لعل تو یا شهد ناب ازین دو کدامست

خویست بر رخ تو یا گلاب ازین دو کدامست ؟

۳۰۵ - میر عبدالوهاب - جوانی خوش طبع بود، و بخوش خلقی علم، و در اسلوب امارت و سپاهی‌گری و پهلوانی مسلم. و این مطلع ازوست: مطلع
داشتم از چشم بیمارش بدل صد گونه درد
تا بچشم خود ندید آن درد را باور نکرد.

۳۰۶ - میر سلطان حسین - ختمی تخلص اوست، و پسر شیخ بهلول است، و پسر در کنج عزالت بعبادت مشغول است، و پسر از دولت سلطان صاحبقران بحکومت خوارزم مشغوف، ولیکن حاکی در غایت عدالت و نصفت، و صاحب طبع سلیم و عقل مستقیم. و این مطلع ازوست: مطلع
مرا بسیار مشکل می نماید فرقت جانان
وداع جان شیرین هست دشوار ای مسلمانان.

۳۰۷ - میر محمد صالح - بواسطه مناسبت اسمی صالح تخلص می نمود، و او پسر امیر سعید بود، و در زمان سلطان ابوسعید صاحب اختیار و جله الملك بود. و این مطلع ازوست: مطلع
نیم آشفته گر پوشیده کا کل ماه تابانش
چه غم از تیرگی شب چو باشد صبح پایانش.

۳۰۸ - میر عشقی - از نبیره های جهان ملك است، و او را بتعریف حاجت نیست. و این مطلع ازوست: مطلع
ز بهر آنکه آید قصه جانان من بیرون
ز خوبان هر زمان در انجمن آرم سخن بیرون.

۳۰۹ - میر علی دوست - رفیقی تخلص اوست، نبیره میرزا علیکه است، و شأن او عظیم است، و شهرت بیش از حد است، و مدرسه و رباط و کورخانه او معروف است، و طبیعتش زیبا و رعناست. و این مطلع ازوست: مطلع
دوای درد دل خویش را کجا جویم کجا روم چکنم حال خود که را گویم؟

۳۱۰ - یامغورچی بیک - پسر میر ولی بیک است، و سپاهی تخلص

میکند، و میروئی مثل میر علیکه بیک است، بلکه زیاده، و در سپاهی گری نیز مکمل است، و طبیعت او بغایت خوست. و این مطلع ازوست: مطلع
بمسجدی که روم در فراق دلبر خویش

بهاه سجده کنم بر زمین نهم سر خویش.

۳۱۱ - محمد علی جلایر - نثاری تخلص میکند، و پسر علی جلایر است،

و اطوار غریبه داشت. و این مطلع ازوست: مطلع

کسی هرگز چو من بی غم ندیدست

چو من غم دیده غم هم ندیدست.

۳۱۲ - مولانا کوکبی - در این ایام ظاهر شده، از نبرهای میر شیخ بایزید

است، و در مشهد در کورخانه اجداد خود خانه دارد. و این مطلع ازوست: مطلع

کشتی من دل خسته را ترک کمان ابروی من

تا بازجویم زندگی، تیری بیفکن سوی من.

۳۱۳ - ابراهیم خلیل - پسر محمد خلیل بیک است، و از ملکان فیم روز

است، و در نواحی غزنین حاکم بوده، و در بعضی اوقات ترک حکومت کرده بود، و در ویشی اختیار نموده، و جوانی باتواضع و ادب بود. و این مطلع ترکی ازوست: مطلع

کوروب اغیار نی فی الحال ایلیک کوکسو مکاکم اوردوم

ایماس تعظیم او چون خنجر لاری زخمینی باشور دوم.

۳۱۴ - میر حبیب الله - پسر میر صدر است، و جوانی ملائم زیباست، و همه

اطوار خوب و رعنا، و عود را بسیار پرکار می نوازد، و چون قابلیت نیکو داشت،

و جهد تمام ناچار سرآمد روزگار گشت. و این مطلع ازوست: مطلع

ازچه در شام غمت عالم بچشم شد سیاه

گر نمرد از صرصر آهم چراغ مهر و ماه.

۳۱۵ - محمد جعفر - پسر محمد علی کوکلتاش است، و پدرش حاکم مشهد

است، و خودش جوانی خوش طبع است. و این مطلع ازوست: مطلع

آن شب که شمع چهره را از تاب می افروختی

رحمی نکردی بر من و پروانه وارم سوختی .

۳۱۶ - شاه قلی ایغور - حاکم قبیله حورست ، و در کوچکی طبیعت او

در جمیع علوم و صنایع نیکو بود ، ولیکن بواسطه دوستی پدرش از تحصیل بازماند و قابلیت او ضایع گشت ، و لکن گاهی بمعما مشغول میگشت . و این معما باسم «مخوی» ازوست : معما

از محنت ما پیش وی حرفی دو کر مصلحتست کووگر نیست مگو .

۳۱۷ - درویش عبدالله - از ترخانیان است ، و پسر شیخ سلمان آنکه

است ، وطبع نظم او نیکوست . و این مطلع ازوست : مطلع

از خیال لب و دندان تو چشمم که پرست

همچو رودبست که سنگش همه باقوت و درست .

۳۱۸ - عبدالقهار - پسر محمد بیک است ، و پدرش وزیر بود ، و بسی شیر

دل و بهادر ، و پسرش اگرچه عامی بود ، ولیکن طبع او در معما ملایم و نیکو بود ، و این معما باسم «ممام» ازوست : معما

یار ما تاز آتش می روی گل افروخته عندلیب بی سرو پا در غمش دل سوخته .

۳۱۹ - ملک ساقی بیک - پسر یحیی بک است ، و در او ایل کودکی قابلیت

او در جمیع ابواب فضایل نیکو بود ، و در سپاهی گری نیز از متعینان زمان بود ، و منظور نظر سلطان صاحبقران ، لیکن در آخر بر آن منوال نماند . و این مطلع ازوست : مطلع

قلاده سک او کن زه گریبانم که هر زمان نفند چاک تا بدامانم .

هشتم ششم

در ذکر ظرفا و فضلا و شعرای سایر ممالک که اشعار ایشان بخراسان رسیده و اهالی آنجا شعر ایشانرا پسندیده اند .

ازین جمله :

۳۲۰ - احمد حاجی بیک است که پسر سلطان ملک کاشغری است ، و در فنون فضایل و کمالات بی نظیر است ، و اطوار دلپذیر دارد و اخلاق حمیده و اطوار پسندیده ، و مدت ده سال در هری حکومت کرده ، و مدتی نیز در سمرقند حاکم بوده ، و در ایام حکومت او هیچ کس ازو شکایت نکرده ، و طبع نظم او نیکوست . و این مطلع ازوست : مطلع

گرفتی جان من از تن نرلف پر شکن بستی

کشادی پرده از رخسار خویش و چشم من بستی .

۳۲۱ - خواجه خسرو - قاضی ملک سمرقند بوده ، و مدرس مدرسه میرزا الف بیک ، و با وجود فضل و کمال در غایت زهد و تقوی بوده ، و بسی طبع زیبا داشته ، و در فن تاریخ و انشا بی نظیر و بی همتا بوده . و این معما بابسم « ملک » ازوست : معما
در میان هر چیزکان از او ج مه تا ماهیست

مظهر اسمیت گشته ، کر ترا آگاهیست .

و تاریخ وفات بابا خدای داد که از جمله مجذوبان سمرقند بود « مجذوب سالک » گفته ، و کتاب و قتیة میرعلیشیر را تصحیح نموده ، و « من وقف علیشیر » تاریخ آن گفته ، و بالجمله دقت طبع او ظاهر است و حاجت بییان ندارد .

۳۲۲ - قاضی ابوالبرکه - قاضی شهر سمرقند بوده ، از کثرت بدمعاشی

و فسق و فجور که ازو بظهور پیوسته از قضای آنجا معزول گشته ، و این بیت در شأن او گفته اند :

قاضی شهر ما ابوالبرکه باد جایش بهفتمین در که .

[ولیکن چنانکه گفته اند:

عیب می جمله چو گفتی هنرش نیز بگو

نفی حکمت مکن از بهر دل عامی چند .

بعضی اوصاف کمال او نیز چنانکه هست باید گفتن ، و فضل او نباید نهفتن ، چنین

مشهور است که قاضی ابوالبرکه بسیار عالمی خبیر ، نحیر ، و کاملی بی نظیر ، و شعر

او بسی دلپذیر . و این مطلع ازوست : مطلع

درین چمن منم از بلبلان زاریکی ولی بزاری من نیست از هزار یکی .

(وله)

مه را بجمال تو کجا زهره دعوی است

کانجاهمکی صورت و اینجا همه معنی است .

من طور تجلی چکنم بر لب بام آی

بام تو مرا طور و جمال تو تجلیست .

و بعضی اوصاف در محلی دیگر خواهد آمد انشاء الله .

۴۴۳ - خواجه فضل الله - پسر شیخ ابواللیث سهرقندی است ، و جوانی

فاضل و کامل است ، و طبع نظم خوب دارد ، و در زمانی که قاضی ابوالبرکه بهری

آمده و با درویش حسین جنگ کرده ، و جهت امانت درویش حسین در بقعه او

بر مزار پیر سیصد ساله ریبه خواجه فضل الله این بیت درین معنی گفته :

آن جوان مرگی که او بر پیر سیصد ساله رید

پیر اگر گردد نکر دم هیچ پیری را مرید .

۴۴۴ - میر محمود پرلاس - امیر عالی نسب و عالی حسب است ، و با علو

حسب و شرف نسب بزرگی بسی کوچک دل است ، و هیچ عجب و تکبر ندارد ،

و اسباب دردمندی و نامرادی همه دارد ، و مدتی در ولایت کرمان حکومت کرده ،

و هرگز موری رانیاز رده ، و حالی مدتی است که وزیر بزرگ دیوان سلطان صاحبقران

است ، و در دیوان اوبسی عالیشان است ، و کار او در هر آن احسان بر آدمیان است ،

ولطف و شفقت بر مردمان، و طبع نظم او نیکوست، و ده نامه نظم کرده اوست،
و این مطلع نیز ازوست: مطلع
مگو که هست رخ من ز آب روشن تر
که هست پیش من از آفتاب روشن تر.

۴۲۵ - مولانا فانی - پسر درویش احمد. بازید است، و پدرش نیز
پروانچی بود، و جوانی شوخ و شیرین کار، و پیش میرسر برهنه بکسب کشف
و کرامات اولیا مشغول است، و از جمله مقبولان میر است، و شخصی بی تکلف و بی
پرواست، و در همه دلها بدوستی او را جاست. و این مطلع ازوست: مطلع
این داغها که برتن اهل محبت است
در کوه درد ریخته باران حسرت است.

۴۲۶ - مولانا مؤمن سمرقندی - نام او عبدال مؤمن است، و در خانقاه
اخلاصیه تحصیل علوم کرده، و هق من تخلص اوست، و مولدش سمرقند است. و این
مطلع ازوست: مطلع

بکشا دهن که نوش لبی نوش خندم
تا قیمت شکر شکنی نرخ قند هم.
۴۲۷ - مولانا عارف - از دهی است فرکت نام از ولایت سمرقند، گاهی
بخراسان جهت تحصیل علوم میآمد، و مدتی بالوندان میبود، آخر الامر بهراق رفت،
و آنجا کم گشت. و این مطلع ازوست: مطلع

در حالت تکلم از نازکی زبانش
برگ کلیست گویا در غنچه دهانش.

۴۲۸ - مولانا ناصر الدین - سپاهی بود، و دایم ملازمت احمد حاجی بك
مینمود، و پدرش از جمله علما و زهاد و عباد بود، ولیکن غایت همت مولانا ناصر
آنکه براسبی رنگین نشیند و طبل و بازی بر زین بندد و در میان سواران خود را
مزین بیند، و ازین جهت سمرقندیان جهت او این بیت گفته اند:

بتجاق ابرشی اگر زین بود
ملك جهان مرا همه زیر نگیں بود.

۴۲۹ - مولانا بقائی - جوانی خوش خلق و خوش طبع است، و بسیار

دردمند و نامراد، و با وجود استطاعت و قلت زاد سفر جهة اطاعت و موافقت پدر مشقت سفر مکه مبارکه اختیار نمود، امید که حج هر دو مقبول شود. و این مطلع ازوست: مطلع

نمیخواهم که دل در بند آن زلف دوتا افتد

چرا از پهلوی من دردمندی در بلا افتد.

۳۳۰. مولانا صبری - خوارزهی است، لیکن شخصی ابدال و پریشان حال، و دایم مفلس و قلاش و مخنلط با مردم او باش، و از دیوانگی با مردم بسر نمیدرد، و طبع و نظم قوی داشت، و غزل خوب میگفت، ولیکن معنی شعر خود را نمیدانست. و این مطلع ازوست: مطلع

بروز تشنگی آب روان نبود هوس مارا

دم تیغ ترا گر بر کلو رانیم بس مارا.

۳۳۱. مولانا سائلی - قرشی است، و سریع الکتابه، و جوانی است فانی سبک عقل و ساده، و از جهة شعر گفتن مهیا و آماده، [حالی که سنه سبع و عشرين^{۹۳۷} و تسعمائه است در روم است، و دایم صائم است، و حیوانی نمیکورد، ولیکن علوفه سلطانی میخورد، و کتابی در مقابل^۳ بلستان تصنیف نموده، ولیکن کسی غیر از او انرا کتابت و مطالعه نمیکند، و دیوان نیز هر بیت بر حروف تهجی ترتیب نموده، ولیکن يك سوادست]. و این مطلع ازوست: مطلع

نه هر زخم دلم پیکان آن ابرو کمان دارد

که بهر زخم دیگر آب حسرت درده ن دارد.

۳۳۲. مولانا شمس - بدخشانی است، و میرعلیشیر اگر چه او را ندیده ولیکن تعریف او از مولانا محمد بدخشی شنیده که میگفته شمس کسی شوخ طبع و متصرف است، و دلیل تصرف این مطلع است: مطلع

چشمان من برویت در عاشقی چنانند

کز رشک یکدگر را دیدن نمی توانند.

۴۴۳ - مولانا صالح - اگر چه خراسانی است لیکن بسیار سالیست که در حصار شادمان است، و بکتاب داری پادشاه حصار شادمان است. و این مطلع ازوست: مطلع

اگر ای شمع شبی هم نفس من باشی
چه دعا بهتر ازینست که روشن باشی .
و طرز این غزل اختراع اوست و فقیر از کسی شنیده ام:
نازم بچشم خود که جمال تو دیده است
اقم به پای خود که بکویت رسیده است .
هر دم هزار بوسه زخم دست خویش را
کو دامنت گرفته بسویم کشیده است .
در زر بگیرم از ره تعظیم گوش را
کاواز جانفزای تو روزی شنیده است .
هوش و خرد فدای دل خویشتم کنم
کز جام تو شراب محبت کشیده است .
وابستگی بصالح از آن شد دل مرا
کز هر چه غیر تست بیکلی رمیده است .

و این دوبیت نیز ازوست، بسی نیکو است:

اسیر هجرشدم هر کجا که دل بستم فتاد طرح جدائی بهر که پیوستم .
گذشتم از طلب هر مراد و آسودم کشیدم از همه دست امید و وارستم .
و میگویند که این دو بیت در وقت ترك دنیا گفته .

۴۴۴ - درویش دهکی - قزوینی است، [و همشهری مترجم دردمندست، و این فقیر مستمند بسیار با او صحبت داشته و شعر از او شنیده، درویش پیری بود بی خویش، و هیچ خویشتن داری و تن پرستی در او نبود، و از قید تعلقات دنیوی رسته، و دل بچیزی از آن نبسته، و کار او جولاهی بود، و کرباس خوب میبافت،

و چون مشتری مییافت بیبهای ارزان میفروخت، و چشم حرص بیبهای گران نمیدوخت، و باندک سودی قانع میگشت، و بهره از بی دنیای دنی نمیکشت، و باغی چند داشت و از بهای آنکور که حاصل باغات او بود معیشت اهل و عیال مینمود، و لقمه حرام و طعام پادشاهان نمیخورد، و از جهت تحصیل حطام دنیا رنج بیهوده اصلاً نمیببرد. [و میرعلیشیر فرمود تا من شعور شعر دارم شعری که از جای دیگر بخراسان آمده باشد بهتر از شعر درویش دهکی ندیده‌ام. و این مطلع ازوست : مطلع

بر مثال صورت دیوار بی جان مانده‌ام

پشت بر دیوار و بر روی تو حیران مانده‌ام.

[و این بیت نیز ازوست و بسی نیکو است : بیت

بغیر ناچه لیلی که میکند خاری دگر که را غمی از رهگذار مجنونست.

و سلطان یعقوب خان علیه الرحمة و الغفران درویش را بمجلس عالی خود طلب فرمود، و درویش این مطلع برو خواند که :

چون ز پیش آید خدنگش برقفا بدم سپر

تا نیابد نوک پیکانش از آن سوره بدر.

چون سلطان از او این مصراع شنید بخندید و گفت راست است که قزوینی است و از عقل بریست، زیرا که در وقت آمدن تیر سپر برقفا میبندد، درویش چون سخن سلطان شنید گفت « صبر کنید تا مصرعی دیگر بشنوید » درویش چون مصرع دوم بخواند سلطان حیران بماند، و آفرین بر زبان راند، و اهل مجلس نیز همه تحسین او نمودند، و سلطان بدرویش گفت هر چه میخواهی طلب کن تا ببخشم آن بتو، درویش گفت « ازدوست بغیر دوست چیزی نه نکوست، من فقیر درویشم، قانع گشته و از طلب مال و جاه رسته، دیگر سلطان مبالغه فرمود که « چیزی بطلب، درویش بنا بر مبالغه او فرمود که خراج باغات مرا معاف گردان، سلطان خراج باغات او را بخشید.

و میگویند که سلطان درویش را بشعر بدیهه نیز امتحان نمود، درویش در مجلس نظر در

برادر زاده او هيرزا علي كه يوسف ثاني بود نمود، و چون كا كل و اتافه پريشان
ديد پريشان حال گرديد و در بديبه گفت :

ببلای كا كل او بس نبود بر جانم اتافه نير ز سر ميكنند پريشانم .
و بي مبالغه درويش دهكي دوهزار مطلع خوب دلپذير بي نظير دارد، و از جمله
آنها اين است : مطلع

اي شوخ در آئينه كن از لطف يكباري نظر

وزتاب رخسارت بين فولاد را خون در جگر .
وله

آب از پي سر و قدت مي آيد از فرسنگها (۱)

و ز حسرت يابوس تو سر ميزند برسنگها .
وله

در آينه عكس رخ تو خوب فتاده

ذوقيست كه سايندبهم روي دو ساده .
وله

اي سرشك افتاده از چشم ارباب نظر

چون بتيমান زان سبب ميگردي اكنون در بدر .
وله

در تكلم لب منه بر گوش هر كس اي نكار

لايق گوش گدايان نيست در شاهوار .
وله

زان دورخ چون عكس در آينه اقتد اي پسر

چار باغ گل نمايد مردمان را در نظر .
وله

تا ديده ام سياهي داغ تو اي پسر

باشد مرا چو مردمك ديده در نظر .

(۱) نسخه بدل : آب از هوای روي تو ميآيد از فرسنگها .

وله

ز آه و ناله من بس که کوه محزون است

[درون زلزل و برونش زلاله پر خون است .]

۴۴۵ - قاضی عیسی - از شهر ساوه است از عراق ، و صدر و قاضی عسکر سلطان یعقوب خان بود ، و سلطان مغفور چنان تعظیم او نموده که هیچ پادشاه کسی را چنان تعظیم ننموده ، و بچنان تعظیم او که موجب تعظیم شرع قوم است مستحق چنان شد ، و میرعلیشیر فرموده که قاضی شخصی متکبر بوده و سودائی مزاج ، و در ایام دولت که فرصت داشت کار خیری نکرد ، و عمارت خیری از او نماند [ولیکن گمان فقیر آنست که میرانصاف رعایت ننموده زیرا که قاضی عیسی سلطان یعقوب را بر عدالت دلالت میفرمود ، و بواسطه عدالت او خانهای دلهای رعیت معمور بوده ، و این عمارت بهتر از عمارات گلهاست که سبب خرابی دلهاست ، چنانکه بنائی جهة میر گفته :

عمارت دل من کن و گرنه از کل و خشت

هزار مدرسه آباد میتوان کردف .

و علما و فضلا و رعیت در مدت حکومت قاضی بسی مرغه الحال و فارغ البال بوده اند ، و چندین فضلا مثل بنائی از جفای میرعلیشیر از خراسان گریخته و هراسان گشته و در سایه مرحمت و معدلت قاضی بر فاهیت و فراغت تمام بسر می برده اند ، و چون ایام حکومت قاضی ماضی گشت ، رعیت و علما و ظرفا و شعرا از تعدی و ظلم حکام بی شعور در مملکت پراکنده و سرگشته و پریشان گشتند ، و اکثر فضلا از عذاب ترکان گشته گشتند ، و ادنی ترکی اگر اعلای عالمی را بظلم میکشت کسی ازو نمیپرسید و کرد او نمیکشت ، و موالی و اهالی را آن سکان سکان میگفتند ، و بهیچ حسابی ایشان رانمی گرفتند ، و صوفی خلیل یک قاضی عیسی را چون شبیه عیسی بردار فنا صلب نمود ، ولیکن بحقیقت او را صلب نکرد بلکه او را زنده جاوید گردانید ، چنانکه فحوای آیه کریمه از آن خبر میدهد که « وما قتلوه و ما صلبوه و لکن شبه لهم » ، و بعد از اندک مدتی چنانکه مقتضای « و جزاء سیئه سیئه مثلها » بود ،

صوفی خلیل چون قاضی شهید بعذاب سلیمان زمان گرفتار گردید، و مثل صلب جزای فعل قبیح خود دید.

وقاضی شهید بسی خوش طبع و عاشق پیشه، بود و بهمشیره سلطان یعقوب خان عاشقی مینمود، و در هوای آن لیلی صفت مجنون گشته بود، و سلطان یعقوب چون ابن سلام میخواست لیلی را بر نهج اسلام بمجنون رساند، و هر دو را از قید فراق و ارهاند، لیکن حمیت جاهلیت ترکان برو غلبه کرد، و بنا برین ترك آن کرد، و قاضی در زمان عاشقی بآن دختر این مطلع گفته:

میرم برای یاری کز بهر او توان مرد

جانم فدای نامش نامش نمی توان برد.

واز جمله اشعار اوست: مطلع

هر کس بگشت کلشن و گلزار خویشتن

ماو دلی چو غنچه گرفتار خویشتن.

[و این مطلع نیز از اوست: مطلع

میکنم روشن ز آه خویش هر شب کوی تو

تا اگر آئی برون از خانه بینم روی تو.

مطلع دیگر

بجان کنندن گرفتار شب هجر از خیال او

اجل میگویم و جان میدهم دور از وصال او.

مطلع دیگر

رخ لیلی شنیدستم که مجنون کرد خیلی را

چه حسنست این تعالی الله که مجنون کرد لیلی را

مطلع دیگر

هر جراحت بردل از تو راحت جان من است

دردمند عشقم و درد تو درمان من است.

مطلع دیگر

دی وعده داد یار و بره دیده دوختم

دل ساختم کباب و نیامد، بسوختم.

۲۴۶ - شیخ نجم الدین - پروانچی سلطان یعقوب بود، و او نیز از شهر ساوه است، و از جمله خویشان قاضی عیسی است، و او نیز صاحب تذکرة سلطان یعقوب خان بود، و اول منشی دیوان او بود، و آخر پروانچی گشت، و میر علیشیر گفته که چندانکه قاضی متکبر و متجبر بوده شیخ نجم الدین فقیر و مسکین و دردمند بود، و رعایت و حمایت فقرا و مسکینان و دردمندان مینموده، [و غالباً سبب مدحت میرشیخ را و مذمت او قاضی را آنست که میر بمراسلات و مکاتبات دوستی باشیخ میورزیده، و قاضی را پروای مراسلات و مکاتبات او نبوده] و شیخ با اخلاق حمیده طبع نظم پسندیده نیز داشته. و این مطلع ازوست: مطلع

بشوخی میخورد خون دل من چشم خونخواری

بلائی، فتنه جوئی، آفت جانی، ستمکاری.

مطلع دیگر

[نمود نقش دهان را که حقه کهرست این

کشود سنبل تر را که سایه بان خورست این.

مطلع دیگر

دارم بتی که غیر جفا نیست کار او

من بهر او هلاکم و اغیار یار او.

مطلع دیگر

عاشق ترا چه کار بشکر و شکایت است

جان کنندست کارتو، اینها حکایت است.

مطلع دیگر

منمای چو آئینه رخ خود همه کس را

بشنو سخن من که اثرهاست نفس را.

مطلع دیگر

یوسف رخی گذشت بدو دیده دوختم

اورا بجان خریدم و خود را فروختم!

مطلع ديگر

هستم مانع شد از وصل حبيب خويشتن

نيست کردم، تا بکي باشم رقيب خويشتن؟

مطلع ديگر

بمخون صفت نشينم در سايه درختان

تا حال خويش کويم با آن سياه بخنان.

مطلع ديگر

تا ز نعل مرکب شيرين نيابد کس نشان

ريزه هاي تيشه فرهاد شد ريگ روان.

۳۳۷ - خواجه افضل - کرمانی است، و جوانی کریم و خوش خلقست،

و در حساب و ضرب و قسمت بی نظیر، و در صفت عدالت و نصف دلیپذیر، و از جفای

اعدا ترک وزارت نمود، و بعراق رفت، و سلطان یعقوب هر چند تکلیف وزارت

عراق باو نمود اصلاً قبول ننمود. و این مطلع ازوست: مطلع

تا هر شرری دانه شود کشت جهان را

بر باد دهد آتش دل خرمن جان را.

۳۳۸ - مولانا شهیدی - از قم است، و شخصی آشفته و آلفته و دیوانه و ش

بود، ولیکن دیوانگی او جعلی و اختیاری مینمود، [و ذکر از عراق بخراسان

رفته و بخدمت حضرت مولانا عبدالرحمن جامی مشرف گشته، و فقیر مترجم باو

بسیار صحبت داشته‌ام، و هیچ دیوانگی از او مشاهده ننموده‌ام، و او را چنین یافته‌ام

که گفته اند «دیوانه نبود عاقلی بود - در دهر بعقل کاملی بود». و مدت یکسال

در قزوین بود، و پادشاه سیلان سلطان میرزا علی نیز در آن سال در این شهر بود،

و بسیار زر نقد بشهیدی انعام مینمود، و مولانا زرها را در کیسه نمی نهاد، بلکه

همه را در گوشه خانه میریخت، و هر کس از اصحاب او را اگر حاجتی بود بقدر

حاجت خود از آن زر خرج میکرد، و القصه مولانا چون حرص دنیا نداشت و دنیا را

پیش او قدری نبود مردم دنیا او را دیوانه میخواندند، چنانکه عادت ایشان است.

و مولانا مدتی مصاحب یعقوب سلطان بود، وبعد از وفات اوبملک هندوستان رفت، و مصاحب پادشاه گجرات کشت، و اکنون که سبع و عشرین و تسعمائه است در آنجا است. و این مطلع ازوست: مطلع

بیا ای عشق آتش زن دل افسرده ما را

بنور عشق روشن کن چراغ مرده ما را.

مطلع دیگر

[خواب دیدم گزها شاهین او صیدی ربود

چون شدم بیدار مرغ دل بجای خود نبود.

مطلع دیگر

خضر و مسیح را بنفس یار جان دهد

من مرده و مراد تن این و آن دهد]

۳۳۹ - گلخنی. - خواهرزاده شهیدی است، و شهیدی خال اوست، و او

نیز شخصی ابدال، مبدل الاحوال بود، و دایم الابد بامردم زد و خورد مینمود، و از کثرت شرارت او میرعلیشیر میخواست که او را از خراسان اخراج کند، در آن وقت این غزل گفته: غزل

آنم که بعالم ز من افتاده تری نیست

آزار من سوخته چندان هنری نیست.

مشتی خسم و کلرخ من آتش سوزان

تا نیک نگه میکنی از من اثری نیست.

[و این مطلع نیز ازوست: مطلع

اگر مجنون توانستی سر از تربت برون کردی

نشستی سالها پیش من و مشق جنون کردی.

مطلع دیگر

دلا تاچند ورزی عشق بی مهران چه کارست این
- بلائی بهر خود پیدا کنی کوئی که یارست این .

مطلع دیگر

آتشین روئی که مهرش را چو شمع افروختم
مجلس آرای کسانش چند بینم ، سوختم . [

۳۴۰ - مولانا همائی - معلوم نیست که کجائی است ، لیکن اکثر اوقات در عراق میبود ، و شعر او پیش عراقیان مشهور است ، و مولانا جوانی قابل است و بسی دانا و کم گو ، و بر شعر گفتن توانا و خوش خو ، و اگر چه مردی دردمند و مسکین مینموده لیکن چون بوی جرعه شراب میشنیده مست میگردد ، و بدمستیهای بد میکرد . و این مطلع ازوست : مطلع

جانا منم بدست فراق تو مرده

خون در تنم نمانده چو نار فشرده

وله

[علی الصباح که مردم بکار و بار روند

بلا کشان محبت بکوی یار روند .

وله

گر زبی مهری مرا از شهر بیرون میکنی

دل که در کوی تو می ماند باو چون میکنی !

سالها گشتیم در کویش بجست و جوی دل

آن پری بیکر بما ننمود هرگز روی دل . [

۳۴۱ - مولانا خالدی - از حصار شامادن است ، و از فرزندان خالد بن الولید

است که یکی از کبار صحابه اخیار است ، و سیف الله مسلول لقب اوست ، و ازین جهة خالدی نخلص میکرد ، و چون جهة تحصیل علوم بشهر هری آمد در اندک زمانی

تکمیل تحصیل علوم نمود، و انواع فضایل کمالات در نفس خود جمع فرمود، و فی الواقع مردی صالح و متدین بود. و این مطلع ازوست: مطلع
مترس ازتن خاکی بوقت کشتن من اگر بتیغ توگردی رسد بگردن من.

۳۴۳ - مولانا یاری - شیرازی است، و چون بهری آمد در نقاشی مبتدی بود، و لیکن چون قابلیت ترقی داشت میرعلیشیر استادان نقاش بتریت او گماشت، لاجرم در اندک زمانی مانی ثانی گشت، و طبع نظم او نیز نیکو است. و این مطلع ازوست: مطلع

زاشک دیده که دل پر زُدر مکنون است

بیا که بهر نثار تو گنج قارون است.

۳۴۴ - مولانا میرکی - نیز شیرازی است، و لیکن طبع نظم او پخته نیست. و این مطلع ازوست: مطلع

جانا مباش دربی آزار و کین همه کین عالم خراب بیزد بدین همه.

[اگر چه میرعلیشیر طبع او را خام گفته ولیکن این مطلع او پخته است]

۳۴۴ - مولانا فضل الله - نیز شیرازی است، و برسم تجارت بادتراباد آمد، و چون شخصی لوند بود سرمایه را با لوندان بشارب و کباب تلف نمود، و چون مایه لوندی نماند ناچار بنیاد صلاح و تقوی ماند، و متقی گشت، و شطرنج کبیر و صغیر را نیکو میباخت، و هر دورا غایبانه نیز میباخت، و خودرا بشعر و معما مشغول میساخت. و این مطلع ازوست: مطلع

سعادت تو فزون باد و دولت تو زیادت

هزار سال بمانی بدولت و بسعادت.

۳۴۵ - مولانا معین - نیز از آدمیزادهای شیراز است، و از قوم معماریان است، و چون بخراسان آمد در اول حال فقیر و مسکین رساده مینمود، ولیکن در آخر ازو هزلها نقل میکردند که منافی این اطوار بود. این مطلع ازوست: مطلع
شد دلق مرقع گرو باده و شادیم کاخر بسرکوی مغان جامه نهادیم.

[۳۴۶ - خواجه مظفر معمار (۱) - خویش مولانا مهین معماری است،
و خواجه از جمله کاتبان معتبر دیوان سلطان یعقوب خان بود، وطبع و نظم او بغایت
نیکوست. و این مطلع ازوست: مطلع
بی خدنگ آن کمان ابرو مرا در دیده خواب
نیست چندانی که منقاری زند مرغی در آب.
این مطلع نیز ازوست:

بحریست این جهان و درو دانها پُریست
زین بحر هر که دُر بدر آرد بهادرست.
وله

درغم لاله رخی چشم جهان بین که مراست
داغی است بر دلم که نیاید بشرح راست (۲)
۳۴۷. مولانا نیانی - از جمله شعرای زمان سلطان یعقوب خان است، و
شخصی دردمند و مستمند و خوش طبع بود. و این مطلع ازوست: مطلع
چون کنم کز روزه سرو من خلالی گشته است
روی چون ماه تمام او هلالی گشته است.
وله

هر کجا داغی است تنها بر دل افکار ماست
کلبن دردیم و گلهای ملامت بار ماست.
وله

یکشبی گفتمی مرو در خواب بیدارم هنوز
سالها شد کان سخن را یاس میدارم هنوز.

(۱) از شماره ۳۴۶ تا شماره ۳۸۶ ذکرچهل نفر شاعر در نسخه ترجمه حکیم شاه محمد وارد است که
در اصل ترکی ذکر نشده و ظاهراً از شعرای دربار سلطان یعقوب خان ترکمان آق قویونلو
بوده‌اند و مترجم اضافه کرده است.

(۲) بحر درست نیست، کذا فی الاصل

۳۴۸ - مولانا وفائی - نیز از جمله شعرای سلطان مغفور مذکور است،
 و شخصی صاحب مروت و وفا است، و از جمله زایران سروه و صفاست، و صحبتش
 پر سرور و پر صفاست. و این مطلع ازوست: مطلع
 جامه ماتمیان خلعت نوروز منست مایه بزم و طرب بخت بد آموز منست.

۳۴۹ - مولانا انیسی کاتب - در خط نسخ تعلیق بطرز خود استاد عالمیان
 است، و کسی مثل او ننوشته مگر برادرش، و مولانا بسیار جامع فضایل و کمالات
 انسانیه بود، و کسی نظیر او نبود. و این مطلع ازوست: مطلع
 دل بکوی تو جوان آمد و اکنون پیرست
 وه که خاک سرکوی تو چه دامن گیر است.
 وله ایضاً

سر زلف ماه رویان چه خوش است باز کردن
 گله های روز هجران بشب دراز کردن.

۳۵۰ - مولانا خرمی - از جمله شعرای سلطان یعقوب خان است، و شخصی
 خرم و تازه است، و فضایل او بیحد و بی اندازه است. و این مطلع ازوست: مطلع
 بی تو جز داغم نمیسوزد کسی را دل بمن
 وه که دل سوزی ندارم غیر داغ خویشتن.
 وله ایضاً

خرام ای سرو و هرسو کا کل مشکین پریشان کن
 ندارم تاب دیدن، سایه برخوردار تابان کن.
 وله

در پریدن نکند بال فشانی بلبل
 دستها بر سر خود میزند از حسرت گل.
 وله

خم ابروی تو طاقی است بشوخی مایل
 بشکند هر که بر آن طاق نهد شیشه دل.

وله

با خيال آن دهان هستيم شهما تا سحر

غنچه سان لب بسته و بنشسته در خون جگر.

۳۵۱ - مولانا غرقى - نیز از جمله شعراى سلطان يعقوب خان است، و در

بحر نظم غرقى است، و فضلى غير از اين ندارد. و اين مطلع ازوست: مطلع

هر كه كه پيرهن بيرآن گل بدن گرفت

بوى عبير و مشك در آن پيرهن گرفت.

۳۵۲ - عليخان ميرزا - از جمله خوبشان نزديك سلطان يعقوب خان است،

و از امرای کبار اوست، و در علم رياضى رياضت بسيار كشيده تا در آن علم علم

گريده، و در ساير علوم نيز دستى قوى داشته، و طبع نظم نيز داشته. و اين مطلع

ازوست: مطلع

در دل آرم هر زمان كان مه دلارای منست

خاطرى خوش ميكنم، اورا چه پرواى منست.

۳۵۳ - كوچك بيك - نيز اميرى بزرگ است، و در ملك خود بى نظير

و صاحب شعر دلپذير. و اين مطلع ازوست: مطلع

هر برگ گل كه باد ز شاخ درخت ريخت

خون از دو چشم بلبل شور بده بخت ريخت.

۳۵۴ - مولانا آهوى - نيز از جمله شعراى آن سلطای مغمور مذکورست،

و از همه چيزى آگهى دارد، و مناسب با تخلص خود دارد. و اين مطلع ازوست: مطلع

نالہ کردن برسر آن كوى غوغا كردنست

گريه کردن پيش مردم يار رسوا كردنست.

وله

بگريه موسم گل در فراق يار گذشت

بگل رخی ننشستيم و نو بهار گذشت.

۴۵۵ - مولانا صفاتی - نیز از جمله شاعران سلطان یعقوب خان است،
و صفاتی حمیده و سماتی پسندیده داشت. و این مطلع ازوست: مطلع
سوختم چندانکه برتن نیست دیگر جای داغ
بعد ازین خواهم نهادن داغ بر بالای داغ.

وله

بس که در دل هوس روی تو دارد دیده

بشت سوی من و رو سوی تو دارد دیده.

و میگویند که این مطلع از کلاخنی است و فقیر نیز چنین میداند.

۴۵۶ - مولانا طاهری - نیز از جمله شعرای سلطان یعقوب خان است.

مطلع

زهی هر نقطه از مکتوب جانسوز تو داغ دل

سواد او شب هجران، بیاض او چراغ دل.

۴۵۷ - میر همایون - از جمله شعرای سلطان یعقوب خان است، و طبع
نظم او نیکوست، و خلق حمیده دارد و خلق پسندیده. و این مطلع ازوست: مطلع
افتاده ام بکویش از آب دیده در گل

دستی نهاده بر سر دستی نهاده بردل.

مطلع دیگر

غلام خویشتم خواند لاله رخساری

سیاه روئی من کرد عاقبت کاری.

۴۵۸ - شاه عنایت الله - از جمله وزرای عراق است، و قزوینی است، و از

اوصاف ذمیمه غیر ظلم بریست. و این مطلع ازوست: مطلع

گشته دل از خوی من بیزار و من از خوی او

کاش نی دل روی من دیدی و نی من روی او.

وله

ميرم از هجر و ندارم کس که کيرد ماتمی

ای اجل بگذار تا بر حال خود کريم دمی.

۳۵۹ - شاه محمود جان - ازوزرای کبار سلطان یعقوب خان است، وعم

شاه عنایت الله است، و او وزیر کبیر سلطان یعقوب خان است، و بعد از او وزارت

جميع سلاطین نیز کرد، و در زمان شاه اسمعیل صوفی وفات کرد، و در سایر علوم

کامل بود. و این غزل ازوست:

بعد ازوفات خاک وجودم سبو کنید

چون بشکنند سفال سگ کوی او کنید.

ای ماه منظران همه چیز شما نکوست

بهر خدا که عادت و خوهم نکو کنید.

وله

بدل دزدی چنان زلف تو دارد طرز يك رنگی

که در تاریکی شب می برد خال از رخ زنگی.

وله

بزخم تیر تو شادیم و راحت جگرست این

ولی چو میکشی از دل جراحت دگرست این.

۳۶۰ - مولانا مظهري - نیز از جمله شعرای سلطان یعقوب خان است.

و این مطلع ازوست: مطلع

ای کبوتر بیبامی چو بر بار شوی منگر دانه خالش که گرفتار شوی.

وله

آهوانرا در دل از تیر تو جز پیکان نماند

آمدی در شهر و در صحرا یکی را جان نماند.

۳۶۱ - مولانا رفیعی - از جمله شعرای آن سلطان است، و از شهر همدان

است، و خود نیز شخصی همه‌دان است، و مردی طویل‌المر بود، و صاحب مولانا طوسی. و این مطلع ازوست: مطلع
نیارم از کسی جستن نشان ماه سیمائی
که ترسم میرم از غیرت چو گوید دیدمش جائی.

۴۶۲. مولانا حقیری - نیز همه‌دانی است، و کسی همه‌دانی است. و این مطلع ازوست: مطلع

ز بس کامد بدل تیرش بیایی دلم خواهد که سازد خانه از بیی.

۴۶۳. مولانا جزوی - فضایل کلی داشت، و طبع نظم نیکو داشت. و این مطلع ازوست: مطلع

دلا شد سالها چون غنچه‌ام در کنج تنهائی

برون آیم که از من بشکفتد گل‌های رسوائی.

۴۶۴. مولانا فدائی - نیز از جمله شعرای سلطان یعقوب خان است، و لوربخشی است، و فی الواقع مردی فدائی بوده، و در جنگ دلیری و فدائی‌گری مینموده. و این مطلع ازوست: مطلع

بیلای دل فتادم ز کرشمه جوانی

چه کرشمه؟ افت دل، چه جوان؟ بلای‌جانی.

و مولانا در همه علوم آلم بود، و در جود و کرم حاتم‌ثانی می‌نمود. و این مطلع نیز زوست: مطلع

ای گل روی ترا چو من بهر سو بلبلای

از تو دارد این مثل شهرت که «شهری و گلی».

وله

صبح دم بوئی بمخموری رسید از میکده

آنچه دید از کعبه زاهد رند دید از میکده.

۴۶۵. مولانا شمس - نیز از جمله شعرای سلطان سعید است، و فضایل

او اظهار من الشمس و این من الامس بود، و طبع نظم او خوب. و این مطلع ازوست: مطلع

کشیدی خنجر و آئینه رخسار خود کردی

بچشم عاشقان نظاره دیدار خود کردی.

وله

زرویم آن زمان اشك ندامت پاك خواهد شد

که سردر راه آن سرو خرامان خاك خواهد شد.

۳۶۶ - مولانا باطنی - نیز از جمله شعرای ظاهری سلطان شهید است،

و فضایل او ناپدید. و این مطلع ازوست: مطلع

تو که خورشید صفت مهر نمای دگری

شب بجای دگر و روز بجای دگری.

۳۶۷ - مولانا هلاکی - از جمله شعرای اوست، و هلاک شعر و شاعری

بود، و دایم بهمین تفاخر مینمود. و این مطلع ازوست: مطلع

زهی از رنگ رخسار تو داغی بر دل لاله

ز عکس روی تو گل را جگر پر کاله پر کاله.

۳۶۸ - مولانا شفیقی - نیز از جمله شعرای آن سلطان است، و بسی کسی

فاضل و کامل بود، و در مباحثه مجادله مینمود. و این مطلع ازوست: مطلع

دلم زان رشته جان را بتیر یار بر بسته

که تواند ز جاپروا ز کردن مرغ پر بسته.

۳۶۹ - مولانا فانی - نیز از جمله شعرای سلطان مذکور است، و در فضل

کمال و علم علم و مشهور در میان جمهور. و این مطلع ازوست: مطلع

رستم ز روز هجر که شام اجل رسید

جانم فدای او که عجب در محل رسید.

وله

وای از غرقاب غم امید جان کندن نماند
تن بمردن نه که اکنون چاره جز مردن نماند.

وله

نامه ات بر چشم گریبان کربالم تر شود
ورنهم برسینه میترسم که خاکستر شود.

۳۷۰ - مولانا فغانی - نیز از جمله شعرای اوست، و شیرازی است، و بسیار
خوش طبع و ظریف بود، و خلق و خاق نیکو داشته، و شعرش نیز نیکوست. و این
مطلع ازوست: مطلع

منم ای سوارگردی بعنان تو روانه نروم زبیش راحت بجفای تازیانه.

وله

آلوده گردی، ز بی صید که گشتی غرق عرقی، ازدل کرم که گذشتی؟

وله

کردی شوم نشینم بر دامن قبایش پنهان ز چشم مردم مالم رخی بیایش.

وله

زتو چون وفا نداری چه خوشست دور بودن

نفسی بتلخ کامی زدند و صبور بودن.

۳۷۱ - مولانا قبولی - نیز از جمله شعرای آن سلطان مغفور است و قبول و
مقبول دلها است. و این مطلع ازوست: مطلع

وقت نظاره باشدم از بیم خوی او چشمی بسوی مردم و چشمی بسوی او.

۳۷۲ - مولانا حیرانی - جوانی فانی صفت و درویش و ش بوده، و بصحبت

کرم دل مصاحبان خوش مینموده. و این مطلع ازوست: مطلع

تو کنج حسنی و آتش زده ویرانه ما را

مشو همخانه با هر کس مسوزان خانه ما را

وله

بيگان مكش از سينه ام قصد دل شيدا مكن

بهر من خونين جگر درد دلي پيدا مكن .

۳۷۳ - ميرفنايی - از جمله شعراي سلطان يعقوب خان است ، و كسي

خوش طبع و خوش خلق بوده . و اين مطلع ازوست : مطلع

من كه از خود غيرتم آيد كه بينم روي او

ديگري را چون توانم ديد هم زانوي او .

وله

چه شد كان سنك دل هر گز نمي پرسد ز حال من

نميگويد كه چون شد حال او دور از وصال من .

۳۷۴ - مولانا روجي - نيز از جمله شعراي آن سلطان است . و اين مطلع

ازوست : مطلع

وه كه جانم در غم آن دلستان خواهد شدن

زانچه ميترسيدم آخر آنچه نجان خواهد شدن .

وله

اگر وصف سر زلف تو موئي در ميان افتد

سخن دانان عالم را گرها در زبان افتد .

۳۷۵ - مولانا طوطي - از جمله شعراي اوست ، و كسي خوش طبع است .

و اين مطلع ازوست : مطلع

خا كيايت كه در اين چشم است مارا كه در آن

بر مثال شيشه هاي ساعت ريگ روان .

۳۷۶ - مولانا خاتمي - نيز يكي از شعراي آن سلطان است . و اين مطلع

ازوست : مطلع

كا كل بشاهه ميزند آن دلستان من مي پرورد بلای سیه بهرجان من .

۳۷۷ - خواجه مقصود گازرونی - بسی فاضل و کامل بوده، و در علم جفر بی نظیر و ماهر، و اعمال جفریه او ظاهر و باهر، و از جمله اعمال اینست که در زمان سلطان یعقوب خان یکی از خطبای گازرون باو دعوی داشت، چون بمجلس دعوی درآمد خواجه مقصود چیزی بر کف دست خود نوشته بود، چون کف دست خود را د. برابر آن خطیب داشت، در زمان خطیب افتاد و جان بجانان داد، حکام و قضاة و علما که در مجلس حاضر بودند چون این عمل از او مشاهده کردند از او بترسیدند و تعرضی باو نکردند، مگر مولانا جلال الدین محمد دوانی صدیقی که از او نرسیده و از کمال صدیقیت خود سخن راست گفت و فتوی داد که او باین عمل واجب القتل گشته، زیرا که فرق نیست میان آنکه کسی دیگری بشمشیر بکشد یا باسمی که تأثیر او مجرب او باشد، چون خطیب بتأثیر اسم مجرب التأثیر خواجه مقصود گشته خواجه نیز واجب القتل است. مولانا جلال الدین اگر چه فتوی بوجوب قتل خواجه نوشته ولیکن حکام از ترس خواجه را نکشته اند، ولیکن این فتوی سبب بقای عداوت میان مولانا و خواجه شده، و دایم الاوقات هر يك از ایشان برای آن دیگری عملی میکرده اند که سبب هلاک شود، تا روزی مولانا جلال الدین در مجالس درس بوده و کسی را برسات پیش خواجه فرستاده که خواجه باید که زحمت و رنج عبث نکشد که بیشتر از یکسال عمر خواجه نمانده، بعد از آن روز درس چون یکسال تمام گشته خواجه هلاک گشته، و از اینجا قوت معرفت مولانا جلال الدین و مقدار کمال او معلوم میشود. این مطلع ازوست: مطلع

رنک زبیکمی (؟) که از جان گشته ام مشتاق او

چشمها چون باد مهره بسته ام بر ساق او.

۳۷۸ - مولانا جلال الدین محمد دوانی - علامه عالم بود، و در زمان او جمیع علمای دوران شاگرد او بودند، و علمای عراق و فارس و آذربایجان و خراسان همه او را باستانی مسلم میدانستند، و مولانا همه کتابی درس میگفت، و با مبتدی و منتهی مباحثه مینمود، و از برکت انفاش پر برکت او هر کس که پیش او درس

بخواند جائی بعالمی مسلم میشد، و مولانا شخصی ولی بود، و کرامات او ظاهر و باهر بود مثل عمل او با خواجه مقصود، و نیز چون سلطان یعقوب خان در آخر عمر ظلم و تعدی مینمود مولانا ازو برنجید و اظهار رنجش کرد، و بعلاویه دستار سفید خود را تغییر کرده بود و میگفت تا تغییر وضع عالم نمیشود من وضع خود را تغییر نمیکنم، شبی که سلطان وفات یافت مولانا تغییر وضع خود نمود و دستار سفید خود بر سر نهاد. و چون از حاکمی ظلمی میدید، از او میرنجید، دعای فوت^(۱) در عقب صلوات خمسه میخواند تا وقتی که آن ظالم هلاک میگردد. و کمالات او نهایت و غایت ندارد. و از جمله اشعار او اینست:

من کجا شعر و شاعری ز کجا ید بیضا و ساحری ز کجا .
و این مطلع ازوست: مطلع

درد خمار دارم و درمان من میدست ایخواجه می زبهر مداوا حرام نیست.
و این مطلع را چون مردم از او شنیدند ظریفی درمقابله این بیت گفت که:

بهارست و درکش می ارغوانی بفتوای ملا جلال دوانی .

و هر جا که مطلع مولانا می نوشتند این بیت ظریف نیز در پائین آن مینوشتند، مولانا بهر جا که میرفت آن مطلع با این بیت بر در و دیوارها نوشته میدید، میرنجید و میگفت «بیتی بطریق ظرافت گفتیم آفت عرض ما شد و سبب بدنامی گشت، و مدتی شد که از آفت آن خلاصی نداریم».

و مولانا چند رباعی در علم تصوف نظم فرموده، و شرحی بر آن رباعیات نوشته، و آن کتاب مشهور است، و همچنین مثنوی بنام سلطان صاحبقران سلطان بایزید گفته و چند بیت مطلع آن مثنوی اینست در تعریف کتاب:

دیدم اندر مسارح انظار عجیبی ز اختلاف لیل و نهار.
آسمانی سفید نورانی مشتمل بر نجوم ظلمانی.
وسط سطح او سراسر خط خط او جمله منتهی بنقط.

۳۷۹ - (۱) - کسی خوش طبع و متصرف بوده . و این مطلع شاهد تصرف او است : مطلع

دست در زلفش زدم شب بود و چشمش مست خواب
می گشودم از همش نا که بر آمد آفتاب .

۳۸۰ - خواجه مسعود - از جمله شعرای سلطان یعقوب خان است ، و بسیار خوش طبع و متصرف است . و این مطلع ازوست : مطلع
کسم نشان سر موئی از آن دهان ندهد
چنان بتنگم ازین غم که کس نشان ندهد .

وله

ز بخت تیره چه پرسی و حال ابر ما
ز خاک پای تو دوریم ، خاک بر سر ما .

وله

هلالی می نماید مه ، بین در شام عید او را
چو محبوبی که رخ بر بندد و بنماید ابر او را .

۳۸۱ - مولانا سلامی - از جمله شعرای سلطان یعقوب خان است ، و مردی سلامت دوست ، و طبیعت او خوبست . و این مطلع ازو است : مطلع
ز تیرت گر شکایت کردم ای یار
دلم پر بود ازو معذور میدار .

۳۸۲ - مولانا مدیحی - از جمله شعرای سلطان یعقوب خان است ، و طبیعت او نیکوست . و این مطلع ازوست : مطلع
شمع میسوزد بسوز ما و ما برسوز خود
دیده میگردید بروز ما و ما برروز خود .

۳۸۳ - مولانا نصیبی - از جمله شعرای زمان سلطان است . و این مطلع ازوست : مطلع

مجنون شنید ناله زاری و حال کرد بانگ درای عمل لیلی خیال کرد.
 ۴۸۴ - مولانا فتوحی - از شعرای سلطان یعقوب است، و این مطلع ازوست: مطلع

مجنون مست دید غزالی و حال کرد حیران چشم او شد و لیلی خیال کرد.
 ۴۸۵ - میردلال - از شعرای سلطان یعقوب خان است. و این مطلع ازوست: مطلع

مجنون چو شام عید نظر بر هلال کرد

دیوانه گشت و ابروی لیلی خیال کرد.

۴۸۶ - خواجه عماد - لاری است، در زمان سلطان یعقوب خان بود، و برسم تجارت مسافرت مینمود، و در ایام تجارت بهری رسیده، و مقبول اهل هری گردیده، و در هری مثنوی میگفته، و لیلی و مجنون را جواب گفته، و غزل نیز میگفته. و این مطلع ازوست: مطلع

برد سوی لب زبان و شعله زد بر جان من

کرد ظاهر لعمه از آتش پنهان من.

۴۸۷ - مولانا بیاضی - بطریق رسالت با محمود برلاس بهحصار شادمان آمده، و بهمین شادمان شده، و در حصار مانده. و این مطلع ازوست: مطلع
 بزین برسینه من خنجر و افکن سر از تن هم

در این خانه تاریک بکشا بلکه روزن هم.

۴۸۸ - سید عمادالدین - عراقی است، و او نیز او جمله شعرای سلطان صاحب قران است، و مولدش یزد است، و چون بهری رفت قانون مینواخت، و چون قانون را بسی بساز و قانون مینواخت مقبول پادشاه عالم پناه آن ملک گردیده، و لیکن قدر مقبولیت او ندانست. و این مطلع ازوست: مطلع

دلم نشکفت در باغ جهان چون غنچه لاله

ز پیکانهای آن مه تا نشد پرگاله پرگاله.

بهشت هفتم

در ذکر بعضی پادشاهان و پادشاه زادگان که شعر خوب را در محل خوب خوانده اند، یا شعری خوب گفته اند.

از جمله آنکه:

۴۸۹ - سلطان صاحبقران پادشاه مغفور سلطان تیمور خان روزی در تخت سلطنت نشسته بود که جواسیس اخبار باو گفتند که پادشاه زاده عالم پناه سلطان میرانشاه در تخت تبریز بسق و فجور مشغول است، و تبریز معمور مغفور فجور گشته رو بانهدام و خرابی دارد، و این حالت او جهة صحبت سه مصاحب بدست که شب و روز در صحبت او و شرب خمر مشغولند: یکی عبدالقادر عودی و دو دیگر در کسند که نام ایشان معلوم بنده نیست، سلطان تیمور خان این خبر شنید، برنجید و نئی تواچی را جهة همین کار فرستاد که دمار از روزگار هر سه نا بکار بر آورد، و سر هر سه از تن جدا کرده بیاورد. این خبر چون فاش گردید و بگوش هوش ایشان رسید، پیش از آمدن نئی تواچی ایشان از تبریز متواری گشته بصورت قلندران در مملکت سیران میگردند، و کسی ایشانرا نمیشناخت، آخر الامر چون تفحص و تجسس محکم کردند هر سه را یافتند و هر سه را سر و ریش و ابرو تراشیده بپایه سر بر خلافت مصیر آوردند، و حکم واجب الامتثال شد که در مجلس هر سه را بکشند، و سر از تن برکشند، تبی القادر چون این معنی فهمید پناه بقرآن مجید و فرقان حمید برد، و در ساعت آیه « والکاظمین الغیظ والمافین عن الناس واللّه یحب المحسنین » باواز خوب بخواند. سلطان صاحبقران چون آیه عفو و احسان شنید و چون ظل سبحانی بود در مظهر عفو و احسان تجلی نمود، و بعد از آنکه آن دو کس را کشته بود این مصراع جهة عبدالقادر بخواند که:

« ابدال زبیم چنک در مصحف زد ». (۱)

(۱) در حاشیه اصل نسخه هرات: « هر چند لطیفه نازک واقع شده باشد اما گنجایش اینقدر فصل خواندن و لیاقت اینهمه کتابت کردن هم ندارد چنانکه صد هزار بیت ازین مناهست تر گاهست از ادنی کس سر میزند. »

۳۹۰ - خاقان سعيد شاهرخ ميرزا - از اولاد ايجاد انجاد سلطان صاحبقران تیمور خان است، و لطيفهای خوب از او منقولست، از جمله آنکه روزی که بر تخت سلطنت پدر نشست استاد قوام الدين معمار بواسطه تقصیری که در عمارت کرده بود مدت یکسال از دولت ملازمت سده سلطنت محروم مانده بود، آخر استخراج تقویمی کرد و بوسیله تقویم بصدور و قضاة عسکر متشبه شد تا تقویم او را عرضه کنند، و او را باین وسیله باز بخدمت آورند. آن روز چون صدور تقویم او را عرضه نمودند سلطان شاهرخ ميرزا چون نظر با استاد قوام الدين و تقویم او نمود بخندید و گفت: «تو کار زمین را نکو ساختی که با آسمان نیز پرداختی؟»

۳۹۱ - ميرزا الف بیک - پادشاه دانشمند بود، و بانواع فضایل و کمالات علمی آراسته، و در خصوص فنون ریاضی ریاضتی تمام کشیده تا استاد اهل این فن گردیده، و رصد بسته بود و زیج تألیف نموده، و در این ایام زیج الفی بیکی معتبر است، و در علم قرائت و سایر علوم شرعیه نیز بی نظیر بود، و حافظ تمام کلام الله بود، و در ترویج علم و دین جهد کلی مینمود، و آثار جهد او در سمرقند باقی است، و مولانا علی قوشچی یکی از شاگردان او بود، و گاهی شعر میگفت. و این مطلع ازوست:

هرچند ملك حسن بزیر تکین تست شوخی مکن که چشم بدان در کین تست.
[و میگویند که ميرزا الف بیک بتفت یزد فرستاده و مولانا شرف الدين علی یزدی را از آنجا طلب فرموده، و مولانا در جواب نامه او نوشته که:

زنهار شرف زتفت بیرون نروی کاواز دهل شنیدن ازدور خوش است.]
۳۹۲ - بایسنغر ميرزا - پادشاهی عیاش و خوش باش بوده، مردم او باش قلاش را دوست میداشته، و بسیار تربیت اهل فضل و هنر میکرد، و از این جهت اصناف هنر ها در زمان او بمرتبه اعلا رسیده، و هنرمندان بی مثل در زمان او پیدا شده اند، و هرگز پادشاهی بعیش و عشرت و شادکامی او نبوده. و این مطلع ازوست:

ندیدم آن دورخ اکنون دو ماهست ولی مهرش بسی در جان ماهست.
غلام روی او شد بایسنغر غلام خو برویان پادشاهست.

- ۴۹۴ - بابر میرزا - پادشاهی درویش مشرب، مؤدب بوده، و در کرم قدم بر قدم حاتم داشته بلکه از او اقدم و اکرم بود، و بعلم تصوف اشتغالی بکمال داشته، و لمعات شیخ عراقی را مطالعه مینموده. و این رباعی در تصوف ازوست: رباعی
- چون باده و جام را بهم بیوستی میدان بیقین که رند بالا دستی.
- جامست شریعت و حقیقت باده چون جام شکستی بیقین بدمستی.
- ۴۹۵ - میرزا عبداللطیف - پسر میرزا الفغ یک است، و پادشاهی مزاج و - و دومی مزاج، و از دیوانگی بایدر خود یاغی گشته، او را کشته، و با وجود جنون شعر را نیکو میگفته. و این مطلع از اوست: مطلع
- بردل و جان صد بلا از یک نظر آورد چشم
- چون نگویم شکر این، یارب نبیند درد چشم!
- ۴۹۶ - سید احمد میرزا - سلطان مستقیم الطبع بوده، و شعر نیکو میگفت.
- و این مطلع ازوست: مطلع
- مهم گر بیش از این پنهان بماند عجب گر بی دلانرا حان بماند.
- ۴۹۷ - میرزا کیچیک - پادشاه زاده خوش خلق بوده، و بسیار آثار حمیده و اطوار پسندیده داشته، و تجبر و تکبر نداشته، و در اندک زمانی بسیاری از فضایل علمی و عملی اکتساب نموده، و در زهد و صلاح و تقوی و فلاح نشانه بوده. و این رباعی ازوست: رباعی
- عمری بصلاح می ستودم خود را در شیوه زهد می نمودم خود را.
- چون عشق آمد کدام زهد و چه صلاح المنه لله آزمودم خود را.
- ۴۹۸ - سلطان بدیع الزمان - بدیع زمان خود بوده و نظیر او نبوده و در حسن خلق و خلق بی مثال، در غایت کمال، و در رزم و بزم بی نظیر، و در جود و کرم قدم بر قدم حاتم طی داشته، و شعر نیکو میگفته. و این مطلع ازوست: مطلع
- مه من بی گل رویت دلم خون گشته چون لاله
- جگر هم از غم هجرت شده پرگاله پرگاله.
- [و در سنه عشرين و تسعمائه سلطان صاحبقران، اسکندر ثانی، سلطان سلیم خان

چون فتح تخت تبریز نمود و شاه اسمعیل صوفی را از آن تخت منهزم گردانید، سلطان بدیع الزمان میرزا را در تبریز برگرفت، و بحشمت و اعزاز او را باسطنبول آورد، و سلطان بدیع الزمان چون سایر سلاطین زمان در اسطنبول بخدمت او مشغول میبود، بامید آنکه روزی تخت هری که ملك موروث او بود از صوفی باز ستاند، و از کرم باو باز رساند، لیکن پیش از حصول امل حلول اجل او واقع شد، و بطعن طاعون آن ملك گرفتار گردید، و پادشاه ملك عقبی گشت.

۴۹۸ - سلطان حسین میرزا - پدر سلطان بدیع الزمان است، و چند پسر مثل او داشته، و سلطان حسین بحسن رعایت رعیت و حمیت دین و ملت بی نظیر بوده، و اطوار بسیار دلپذیر داشته. [مدح او این قدر بس بود که مولانا جامی شاعر و مداح او است، و اکثر تصانیف او بنام او، و میرعلیشیر که در علوم مثل است یکی از مقربان سده سنیه اوست، و بدولت آن سلطان میر مذکور توفیق سعادت دنیا و آخرت یافته، و در یکروز چهارصد عمارت خیر از مدرسه و خانقاه و رباط بنیاد کرده، و همه با حسن صورتی تمام ساخته، و قیاس عظمت و جلال سلطان حسین از این میتوان نمود، و از این جهت مجلس هشتم کتاب مجالس النفايس میر تمام مشحون بذکر جمیل اوست، و چون اکثر اشعار او ترکی است ترك آنها نموده بدل آن بعضی اشعار فارسی او ذکر نمودیم، و این چند بیت ازوست:

در غم عشقت مرا نی تن نه جانی مانده

این خیالی گشته وز آن يك گمانی مانده.

داغها بر استخوانم بین چو خال کعبتین

هر یکی از ناولك آن مه نشانی مانده.

باقد خم گشته ام از هجر آن ابرو کمان

چون کمانم پی بروی استخوانی مانده.

چون حسینی باز خواهم خویش را پیرانه سر

مست، سردر سجده زیبا جوانی مانده.

بهشت هشتم

و چون در صدر کتاب موعود بود که در بهشت هشتم دو روزه مذکور شود لاجرم آن دو روزه را ذکر باید کرد: روزه اول در ذکر شعرای ما تقدم که پیش از زمان سلطان صاحبقران سلیم خان بوده و روزه دوم در ذکر اشعار ابن سلطان و ذکر اشعار شعرائی که معاصر او بودند:

روزه اول

در ذکر شعرای متقدمین که پیش از سلطان سلیم خان بوده اند. و چون ایشان دو قسمند، قسمی از مشایخ و اهل علمند لاجرم تقدیم این قسم اهم باشد زیرا که تقدم بالشرف دارد بر قسم دوم.

از جمله ایشان شیخ و شرحه درویشان

۴۹۹ - شیخ ابوسعید فضل ابن ابی الخیر ست - و او از اکابر اولیاء است؛ و او را سلطان ابوسعید ابوالخیر میخوانند؛ و معاصر شیخ ابوعلی سینا بوده؛ و ایشانرا بایکدیگر اتفاق صحبت افتاده؛ و بعد از مفارقت مردم از شیخ ابوسعید حال شیخ ابوعلی پرسیده اند و گفته اند که بوعلی چگونه فاضلی است؟ شیخ فرموده که «هر چه ما می بینیم او آنرا میداند»، و همچنین مردم از ابوعلی حال شیخ ابوسعید پرسیده اند که او چه طور کسی است؟ بوعلی گفته که «هر چه ما میدانیم شیخ ابوسعید میداند»، و از کلام ایشان فضل شیخ ابوسعید بر شیخ ابوعلی معلوم میشود؛ زیرا که مشهور است که «ایس الخیر کالمعاینه» یعنی «شنیده کی بود مانند دیده». و شیخ ابوسعید اشعار لطیف دارد؛ از جمله این رباعی لطیف ازوست: رباعی

چشمی دارم همه پر از صورت دوست

بادیده مرا خوشست تا دوست دروست.

از دیده و دوست فرق کردن نه نکوست

یا اوست درون دیده یادیده خود اوست.

رباعی دیگر

راهی است ز کعبه تا بمقصد پیوست

و ز جانب میخانه رهی دیگر هست.

لیکن ره میخانه ز آبادانی

راهی است که کاسه میتوان داد بدست.

رباعی دیگر

در کوی تو میدهند جانی بجوی جانی چه بود که کاروانی بجوی.

از وصل تو یک جو بجهانی ارزد زین جنس که مائیم جهانی بجوی.

و از شیخ پرسیده‌اند که صوفی کیست؟ شیخ در جواب گفته که «صوفی آنست که

هرچه در سر دارد بنهد و هرچه در دست دارد بدهد و از هر چه برو آید نجهد»

۴۰۰ - شیخ مجدود بن آدم معروف بشیخ سنائی غزنوی - معاصر شیخ

ابوسعید بوده، و تصانیف معتبر دارد، و مثل حدیقه و انتخاب حدیقه. و این

رباعی نیز ازوست: رباعی

گفتی که زهر مجالس افروختنی در عشق چه حیلهاست اندوختنی

ای بی خبر از سوختن و سوختنی عشق آمدنی بود نه آموختنی.

۴۰۱ - امام احمد غزالی - برادر امام محمد غزالی است؛ و در قزوین

مدفونست، و اشعار خوب دارد، از آنجمله اینست:

چون چتر سنجری رخ بختم سیاه باد

با فقر اگر کند هوس ملک سنجرم.

تا یافت جان من خیر از ملک نیم شب

صد ملک نیمروز بیک جو نمی خرم.

۴۰۲ - شیخ اوحد الدین گرمانی - اشعار او مشهور است، و حکایت

میکند که عادت او آن بوده که چون در سماع گرم میکشته پیراهن پسران امرد میدریده، و سینه بسینه ایشان مینهاده، و چون ببغداد رسیده خلیفه پیری صاحب جمال داشته، چون این سخن شنیده باخود گفت که او مبتدعست و کافر، اگر بامن چنین کاری کند خنجر بکشم و شیخ را بکشم، چون این خیال را شیخ بر سبیل مکاشفه دانسته در وقت سماع این بیت گفته: بیت

سهلست مرا بر سر خنجر بودن دریای مراد خویش بی سر بودن.

تو آمده که کافری را بکشی غازی چوتوئی رواست کافر بودن.

پسر چون دانسته که او مکاشف است مرید او گشته و از انکار او بازگشته.

۴۰۳ - شیخ مجد الدین بغداد کی - ازدهی است بغداد که نام از نواحی خوارزم،

و شیخ از جمله کبار اولیاست، و اشعار لطیف دارد. و این شعر ازوست:

يك موی ترا هزار صاحب هوس است

تاخود بتوزین جمله کرا دست رس است.

هر کس که بیافت دولتی یافت عظیم

وانکس که نیافت درد نیافت بس است.

۴۰۴ - شیخ نجم الدین کبری - از کبار اولیاست، و در مدت عمر دوازده

کس بر میدی قبول فرموده، و هر يك از ایشان ولی کامل است، و از جمله ایشان

شیخ مجد الدین بغداد کی است و شیخ نجم الدین دایه و شیخ سعد الدین و

شیخ رضی الدین علی لالا و شیخ سیف الدین باخرزی و شیخ جمال الدین کیل و

مولانا جلال الدین رومی صاحب مثنوی. و میگویند که چنگیز خان چون می

خواست که در خوارزم قتل عام کند بیش شیخ نجم الدین کبری فرستاد که از

خوارزم بیرون آی تا کشته نشوی. شیخ قبول نکرد و گفت هفتاد سال در نیکی

و امنیت باخوارزمیان بودیم امروز نیز که روز تنگی و ناامنیست است با ایشان

میباشیم که جدائی در این روز از ایشان علامت مروت نیست، و از این جهت شیخ

در آن زمان در میان ایشان ماند تا کشته گشت. و از جمله اشعار او اینست:

دیوبست درون من که پنهانی نیست بر داشتن سرش باسانی نیست.

ایمانش هزار بار تلقین کردم این کافر را سر مسلمانی نیت.

۴۰۵ - شیخ شهاب الدین - ازدهی است در نواحی سلطانیه، و شهرت

او زیاده از حد و غایت است، و کمال و فضل او بی نهایت، و تصانیف او نیز در غایت شهرتست. و از جمله اشعار او اینست: رباعی

بخشای بر آنکه بخت یارش نبود جز خوردن اندوه تو کارش نبود.

در عشق تو حالتیش باشد که در آن هم باتو و هم بی تو قرارش نبود.

۴۰۶ - شیخ جمال الدین سیلانی - او نیز از جمله کبار اولیاست، و منشآت

نظم و نثر دارد، و در نظم عربی و فارسی دستی قوی داشته. و از جمله اشعار عربی او این است:

نظر الصاح الی صباح جبینه فتملقت بمزاجه الصفراءُ

و اللیل فکرٌ فی سواد فروعه فتشبث بمزاجه السوداءُ.

۴۰۷ - شیخ نجم الدین دایه - نیز از جمله اولیاء عظامست، و در راه خدا

مرد تمامست، و مرصاد العباد تصنیف اوست. و این شعر ازوست: رباعی

عشقت که دوی جان هر دل ریش است

ز اندازه هر هوس پرستی بیش است.

چیزی است که از ازل مرا در سر بود

کاری است که تا ابد مرا در پیش است.

۴۰۷ - شیخ سیف الدین باخرزی - او نیز از کبار اولیاء است. و این شعر

ازوست: رباعی

ها مردان های و ها جوان مردان هوی

مردی بکن و نگاه دار آن سر کوی.

ور تیر آید چنانکه بشکافد موی

زنهار که از دوست نگردانی روی.

این نیز ازوست: رباعی

ای ناله پیر می فروش از غم تو وی نمره رند درد نوش از غم تو.
افغان و فغان باده نوش از غم تو خون در رک عاشقان بیجوش از غم تو.
۴۰۸ - شیخ جلال الدین بهاء الولد - بلخی است، ولیکن بواسطه آنکه
در قونیة روم وفات کرده مشهور شده برومی، و مثنوی از مصنفات اوست، و غیر از
مثنوی نیز اشعار دارد. و از جمله اشعار او اینست:

یکی لحظه از دوری نشاید که از دوری خرابی ها فزاید.
بهر حالی که باشی بیش او باش که از نزدیک بودن مهر زاید.
۴۰۹ - شیخ ضیاء الدین - تبریزی از کمال اولیاء است. و از جمله
اشعار اوست: رباعی

دوش این دلم از درد جدائی میسوخت ز اندیشه آن تا تو کجائی میسوخت.
تا از شب تیره روز روشن بدمید بیچاره دلم چو روشنائی میسوخت.
۴۱۰ - شیخ امام الدین رافعی که مشهورست با نام رافعی - قزوینی است
و کمالات و فضایل او غایت و نهایت ندارد و از جمله کبار اولیاء است، و از جمله
کرامات او اینست که از غایت فقری که داشته روغن چراغ نداشته و عزیز و محرر
که از جمله تصانیف اوست شبها بروشنی انگشتان خود نوشته چه نور اصابع او از
نور چراغ بیشتر بوده، و از جمله اشعار لطیف او اینست:

رخت دلم هر چه بود عشق بغارت ببرد
صبر نه راهیست خوار، عشق نه کار نیست خرد.
هر که بمیدان عشق کام نهد کام یافت
هر که در ابوان صبر پای نهد دست برد.
بار جفا های یار کوه نداند کشید
حلقه زلفین یار باد نیارد شمرد.

وصل شد و هجر ماند آه که در باغ عشق^(۱)

خار به پیری رسید گل بجوانی بمرد.

و این قطعه نیز ازوست :

طلب کردن علم از آنست فرض که بی علم کس را بحق راه نیست .
کسی ننک دارد ز آموختن که از تنگ نادانی آگاه نیست .

و این رباعی ازوست :

در جامه صوف بسته ز نار چه سود در صومعه رفته دل بیزار چه سود؟
در رنج کسان راحت خود میطابی بکراحت و صد هزار آزار چه سود؟

۴۱۱ . حکیم اثیرالدین ابهری - مفضل نام اوست ، در عهد هلاکوخان

درگذشت ، و در علم حکمت سرآمد دهر خود بود ، و کتاب کشف حکمت و هدایت

حکمه و محصول و زبده و اشارات و بیان از تصانیف اوست ، و شعر نیز می گفته .

و این جمله از اشعار اوست : رباعی

مسکین دل من چو محرم راز نیافت و اندر قفس جهان هم آواز نیافت .
اندر سر زلف ماه روئی کم شد تاریکی شب بود کشش باز نیافت .

۴۱۲ . فخرالدین رازی - استاد علمای زمان خود بود ، و کسی بجمعیت

او در جمیع علوم نبوده و نیست ، و از کمال اولیاست ، و روزی که امام رافعی متولد

گشته ، امام فخر آب دهان در دهان او ریخته ، و از برکت آب دهان او رافعی عالم

کامل گشته ، و مولانا رومی اگر چه در مثنوی مذمت امام فخر کرده و گفته :

گر درین ره خود خرد ره بین بدی فخر رازی راز دار دین بدی .

لیکن آن مذمت بنا بر آنست که چون امام بر ظاهر شرع محافظت می کرده و

مولانا سخنان صوفیه که فی الجمله مخالفت با ظاهر شرع دارد می گفته ، امام فتوی

داده که مولانا را از بلخ اخراج کرده اند ، و بنابراین غرض مولانا آن مذمت نموده .

و امام را در هر علم تصنیفی معتبر مشهور است . و این شعر ازوست : رباعی

ایدل زغبار جهل اگر پاك شوى
 عرشست نشیمن تو شرمت ناید
 تو روح مجردی بر افلاك شوی.
 کائی و مقیم توده خاك شوی؟
 وله

ترسم بروم عالم جان نادیده
 درعالم جان چون روم از عالم تن
 بیرون شوم از جان و جهان نادیده.
 در عالم تن عالم جان نادیده.
 و این قصیده مشهور باو منسوب است (۱):

بال مرصع بسوخت مرغ ملمع بدن
 اشك زلیخا بریخت یوسف گل پیرهن.
 صبح بر آمد ز کوه دامن اطلس کشان
 چون نفس جبرئیل از گلوی اهرمن.
 صفحه صندوق چرخ گشت نکون سار باز
 کرد برون مار صبح مهره مهر ازدهن.

۴۱۳ - شیخ محیی الدین - در فنون علوم امام مسلم است، و درهرفن نامی مشهور دارد، و در فن نحو نام او فر است، و امام نحو بانست، و در فن حدیث امامست، و نام او محی السنه است، و در فن تفسیر نیز امام مسلمست و نام او امام بغوی است، و معالم التنزیل که تفسیر اوست تفسیر بغوی است، و فی الواقع آن قدر معانی قرآن که در او مذکور است در کشاف مذکور نیست، ولیکن در کشاف اسرار اعجاز قرآن بحسب فصاحت و بلاغت بیشترست، و امام بغوی شعر خوب میگفته و این شعر ازوست:

رباعی
 دلدار ز ما کرانه میطلبد
 در کوی فراق خانه میطلبد.
 بادل گفتم چه کرده راست بگو
 گفتا چه کنم بهانه میطلبد.

۴۱۴ - خواجه نصیر الدین طوسی - از ائمه علمای شیعه است، و یکی از کبار حکماء متأخرینست، و تجرید از جمله تصانیف اوست، و زیج خواجه نصیر نیز مشهور است، و اخلاق ناصری نیز ازوست، و شعر نیز میگفته. این رباعی ازوست:

(۱) در تذکره دولتشاه ابن قصیده بابوالمفاخر رازی نسبت داده شده (ص ۷۶ طبع لیدن).

موجود بحق واجب اول باشد باقی متوهم و مخیل باشد.
هر چیز جز او که آید اندر نظرت نقش دو مین چشم احوال باشد.

۴۱۵ - حکیم انوری - امام شعر است، و از جمله متاخرین حکما، و دیوان او مشهور است و شعر او یکی از هزار فضیلت اوست چه او حکیم بی نظیر بوده، و فقیه بی عدیل دلپذیر، و منجم متورع صادق القول، و این قطعه او در شرح اندکی از فضایل اوست: قطعه

گر فرو بستم در مدح و غزل یکبارگی

ظن مبر کز نظم الفاظ و معانی قاصرم.

بلکه بر هر علم گزاقران من داند کسی،

خواه جزوی باشد آن خواه کلی، قادرم.

منطق و موسیقی و هیأت شناسم بی شکی

راستی باید بگویم با نصیبی وافرم.

از طبیعی رمز چند ار چند بی تشویش نیست

کشف دائم کرد اگر حاسد نباشد ناظرم.

نیستم بیگانه از اعمال و احکام نجوم

ور همی باور نداری رنجه شو من حاضرم:

(این همه بیگزار باشم مجرد آدم)

چون سنائی هستم آخر گز نه همچون صابر (۱)

و در آخر عمر در زهد و تقوی علم بود و مسلم، و مع ذلك نایب شد، و از ملازمت سلطان و ارباب دولت باز آمد، و بدرگاه حضرت بی نیاز با نیاز آمد، و چون سلطان او را بملازمت طلب فرمود در جواب نامه طلب این قطعه فرستاد: قطعه

کلبه کاندرو بروز و شب جای آرام و خورد و خواب منست،

حالتی دارم اندرو که از آن چرخ در عین رشک و تاب منست،

(۱) این بیت در نسخه اسلامبول مذکور نیست.

| | |
|-------------------------------|-----------------------------|
| آن سپهرم دروکه گوی سپهر | ذره نور آفتاب من است. |
| وان جهانم در و که بحر محیط | واله لعمه سراب من است. |
| هر چه در مجلس ملوک بود | همه در کلبه خراب من است. |
| قلم کونه و صریر خوشش | زخمه و نغمه رباب من است. |
| خرقه صوفیانه ازرق | از هزار اطلس انتخاب من است. |
| هر چه بیرون بود ازین کم و بیش | حاش السامعین عذاب من است. |
| کننده پیر جهان جنب نکند | همتی را که در جناب من است. |
| خدمت پادشه که باقی باد | نه بمازی خاک و آب من است. |
| این طریق ار بما بسی است خطا | چکنم این خطا صواب من است. |
| گر چه بیغام روح پرور او | همه تسکین اضطراب من است. |
| نیست من بنده را زبان جواب | جامه و جای من جواب من است. |

۴۱۶ - حکیم ارزقی افضل الدین هروی (۱) - است، معاصر سلطان ابراهیم

غزنوی بوده، و اشعار بسیار خوب دارد، و کتاب الفیه شلفیه تصنیف اوست، و سبب تصنیف آن کتاب آن بوده که قوه باه سلطان ضمفی تمام یافته چنانکه از جمعیت بازانان عاجز مانده، ارزقی جهت تقویت قوه باه او آن کتاب را در بیان انواع طرق مختلفه جماع تصنیف کرده، و فرموده که غلامی را با کنیزک خوش صورتی نکاح بسته‌اند، و شبکه ساخته، و پادشاه را فرموده که در طرفی دیگر از شبکه در ایشان نظر کنند بنوعی که ایشان ندانند، آخر الامر از کثرت نظر در ایشان رطوبتی منجمد از سلطان بیرون جسته و سلطان خسته بخروج آن رطوبت شفا یافته و قوت باه او قوی گشته. و از جمله اشعار او اینست:

ساقی بیار لعل مئی کز خیال آن

اندیشه لاله زار شود دیده گلستان.

گر بگذرد پری بشب اندر شعاع او

از چشم آدمی نتواند شدن نهان.

(۱) ذکر احوال شاعران در این روزه تطبیق شود باروزه ششم از بهارستان جامی.

خوش بوی تر زعنبر و رنگین تر از عقیق

روشن تر از ستاره و صافی تر از روان.

۴۱۷ - ائیرالدین اومانی - ازدهی است اومان نام از نواحی همدان، مداح سلیمان شاه حاکم کردستان بوده، در عهد هلاکو خان وفات او نیز در عهد او بوده، و از جمله اشعار اوست که جهت قاضی مجدالدین طویل گفته:

نه از آن داشت فنا سرک وی اندر تأخیر

که برید اجلس می‌نماید تعجیل.

لیک در تیه ضلالت نه چنان کم گشته است

که بصد سال برد ره بسرش عزرائیل،

وقاضی چون هجو او شنید چهل نوبت انعام خوانده و برو نفرین کرده، و ائیرالدین از نفرین قاضی هلاک شده.

۴۱۸ - ائیرالدین فرغانی - از شهرستان فرغانه ماوراءالنهر است، و شاعری خوبست. و از جمله اشعار اوست:

ای شمع زرد روی که با اشک دیده‌ای

سرخیل عاشقان مصیبت رسیده‌ای.

فرهاد وقت خویشی، می‌سوز و میگداز

تا خود چرا ز صحبت شیرین بریده‌ای.

یاری بی‌داد، ارنه چرا چو من

بد رنگ و اشکبار و تزار و خمیده‌ای؟

گر شاهدی ز بهر چه رخ باز کرده‌ای؟

ور عاشقی برای چه قد برکشیده‌ای؟

آترا که نور دیده گمان برده تو خود

دایم در آب دیده از آن نور دیده‌ای!

۴۱۹ - امامی هروی - مداح سلاطین و وزای کرمان بوده، و اشعار بسیار خوب دارد، و از جمله اشعار او این لغزست:

ثلث و خمس و زوج فردی را که خمس و سدس او
بی شك از حد عدد بیرون بود تنصیف کن،
بر قرار خویش باری دیگرش در بیت مال
ضرب کن، چون ضرب کردی آنکمی تضعیف کن،
سدس عشر ثلث او را باز با این هر دو قسم
جمع کن، نی نی که نصف ثلث از او تحذیف کن،
کعب عین و جذر طارا گر برون آری بفکر
اندرو پیوند و چار و پنج را تألیف کن،
با محاسب گفتم اندر علم او اسمی برمز
کو امامی را بعلم خویشتن تعریف کن.

۴۲۰ - ابن خطیب گنجه - نام او تاج الدین احمد است، معاصر سلطان محمود غزنوی بوده، و اشعار خوب دارد، و از جمله اشعار او مناظره ایست که بازن خود مهستی کرده، و گویند که پیش از نکاح مهستی را بمجامعت دعوت کرده، مهستی در جواب این رباعی گفته:

تن باتو بخواری ای صنم در ندمم با آنکه ز توبه است هم در ندمم.
تاری ز سر زلف بخم بر ندمم بر آب بخسیم خوش و نم در ندمم.
بعد از آن پسر خطیب با مهستی حیلۀ کرد و مکرری نمود: کسی پیش او فرستاد
نه بنام خود بلکه دیگری، و مهستی را بنام دیگری رام کرد، چون مهستی شب پیش
او آمد و ابن خطیب از او محظوظ گشت باو گفت:

تن زود بخواری ای جلب در دادی وز گفته خویش زود باز استادی.
گفتی خسیم بر آب و نم در ندمم بر خاک بخفتی و نم اندر دادی.
۴۲۱ - اوحدی مرآغه - اشعار خوب دارد، و از کمال اولیاء است، و دیوان

او مشهور است، و جام جم نیز از تصانیف او است. و این غزل از دیوان اوست:

دلبر من رقم مشك بمه بر زده بود
 خلق را آتش سوزنده بدل بر زده بود.
 مرد را مردمك دیده بخون تر میکرد
 عنبرین خاک که بر برگ گل تر زده بود.
 سرو را پای فرو شد بزمین همچون میخ
 پیش بالاش زبس دست که بر سر زده بود!
 ناولك غمزه چشمش بمن انداخت ز دور
 بر دل آمد سر پیکان که برابر زده بود.
 ما خود آن زخم که برسینه مجروح آمد
 بمسلمان نمودیم که کافر زده بود.
 چون کبوتر بطییدم که مرا غمزه او
 بکمان مهره ابرو چو کبوتر زده بود.
 هر شکاری که بینداخت بنوعی برداشت
 مگر آن صید سراسیمه لاغر زده بود.
 اشك سرخم مددی داد بهر وجه آری
 غم او چهره زردم همه بر زر زده بود.

۴۲۴. ابوالعلاء گنجیه - محمود نام او است، و استاد خاقانی بوده، و در

شان او گفته:

شبی گادم از روی مستی فلان را فلان کیست استاد صاحب قرازا.
 امیر اجل میر خاقانی ما که فخرست ازو مرزمین وزملن را.
 بمستی فتاد اینچنین سهو بر من بمستی چنین اوقند مردمان را.

و چون خاقانی شنید جهت معذرت این قطعه گفت و بخاقانی فرستاد:

از آنکه که از مادر دهر زادم بفضل و هنر در جهان اوستادم.

مرا شصت سالست از خاک ایران
 غریبی، ضعیفی، ثناگوی شاهم
 تو ای قره العین فرزند مائی
 چو رغبت نمودی بشاگردی من
 میان را بتعلیم و شفقت ببستم
 چو شاعر شدی نزد خاقان بردم
 بیزدان نگفتم که کدام من او را
 بجای یکی ره دو صد ره بگویم
 بود شانزده تا بشروان فنادم.
 نکویم که کیخسرو و کی قبادم.
 منت هم پدرخوانده هم اوستادم.
 ترا نعمت و وصلت خیر دادم.
 زبان تو در شاعری برکشادم.
 لقب نیز خاقانیت بر نهادم.
 و کر گفته ام نیست بالله بیادم!
 نکادم نکادم نکادم نکادم.

۴۴۳ - جمال الدین رستطق - قزوینی است، رستطق (؟) محله بود از شهر
 قزوین، و اشعار بسیار بهر زبان دارد، و از جمله اشعار او بزبان فارسی این است:
 ای زر توئی آنکه جامع لذائی محبوب خلايق بهمه اوقاتی.
 بی شك تو خدا نه ولیکن بخدا ستار عیوب و قاضی الحاجاتی.
 ۴۴۴ - جلال الدین عتیقی - نیز اشعار بسیار خوب دارد. و از جمله اشعار
 او این است:

از خاک کف پایت هر کرد که بر خیزد
 جانپاش فرو بارد، دلپاش فرو ریزد.
 آن برق که سوزد عقل از بر غمت آید
 وان بوی که جان بخشد از خاک درت خیزد.
 سودای توام در خاک سرمست بخواباند
 بوی تو ز خاکم باز دیوانه بر انگیزد.
 از تو بزم صد ره چون عودا کرم سوزی
 دود دلم آید باز در دامن آویزد.
 ای جان عتیقی کی با عشق بر آید عقل
 باشاه کجا یارد هر سفله که بستیزد.

۴۴۵ - سيد جمال الدين كاشي - معاصر ابقاخان بوده، و اشعار خوب دارد.

واين ترجيع نندازاوست :

| | |
|--------------------------|---------------------------|
| من مستم و رند لا ابالی | وین شیوه مراست لایزالی. |
| خمخانه و کوی یار یکدل | هرگز نگذارم این حوالی. |
| عشقست حرام بر تو ای یار | گر هیچ نه در پی وصالی. |
| از عشق بتان خلاصه وصلست | باقیش و ساوس خیالی. |
| خشت سر خم کنم ببالین | خاک در آن صنم نهالی. |
| سعدی که نشست و صبر میکرد | بود از سر عجز و سست حالی. |
| من اشرف ثانیم نه صابر | واندر سرم این هوس که حالی |
| برخیزم و دست یار گیرم | بی یار چرا قرار گیرم. |

۴۴۶ - سيد حسن غزنوی - معاصر سلطان بهرامشاه غزنوی بود، و اشعار

خوب دلپذیر دارد، و در زمانی که بزیارت رسول علیه السلام رفته بود و مدح رسول علیه السلام گفته در وقت خواندن چون با این بیت رسیده که :

لاف فرزندی نیارم زد ولی در خدمت

مدحتی گفتم ز حضرت خلعتی بیرون فرست.

چون بیت تمام کرده دستی از روضه مطهره بیرون آمده، باخلعتی، و آوازی شنیده شده که «خذبا بنی هذا الثوب».

۴۴۷ - عمر خیام - از شاگردان بوعلی سینا است، و ملازم سلطان ملك

شاه سلجوقی بود، و از تصانیف او رباعیات خیام مشهور است، و رسائل او در حکمت نیز مشهور است، و از جمله رباعیات خوب او اینست : رباعی

هر ذره که بر روی زمینی بوده است

خورشید رخی، زهره جبینی بوده است.

گرد از رخ و آستین بآزم فشان

کان بر رخ خوب نازیننی بوده است.

۴۲۸ - خاقانی - افضل‌الدین ابراهیم بن علی نجار است، و شیروانی بوده، و دیوان او مشهور است، و او را حستان عجم می‌گفته اند، چه افصح و ابلغ شعرا بوده، و جهة خواجه شمس‌الدین صاحب دیوان^(۱) مدحی گفته، و آن مدح را بیغداد جهت خواجه فرستاده، خواجه صله آن يك خروار زر سفید انعام فرستاده، چون خروار زر خواجه بخدمت خاقانی رسیده، تصور کرده که زر سرخ است، چون سر کیسه گشاده و معلوم نموده که زر سفید است باز آن را بخواجه رد کرده، و بعد از آن شب حضرت خضر علیه السلام را در خواب دیده که از زبان مکه مبارکه بخاقانی می‌گوید که خواجه شمس‌الدین صاحب دیوان ولی- نعمت منست و هر سال بسیار احسان او بمن و مجاوران من میرسد می باید که خاقانی احسان او را قبول فرماید و رد ننماید، خاقانی چون از خواب بیدار گشته فرموده که يك خروار زر سفید را باز گردانند که مقبول گشت. و این قطعه جهة این معنی گفته: قطعه

خاقانی بلند سخن در جهان منم

کازادی جهان روش حکمت من است.

ضرب الرقاب داد شیاطین انس را

این تیغ عقل کز ملکان قسمت من است.

این کنبد فرشته سلب کادمی خورست

چون دیو جسم در گرو خدمت من است.

اسباب هست و نیست گرم نیست گومباش

کین نیستی که هست مرا حشمت من است.

کی بایدم خبایث دینی که روح را

گر یوسف است دلوکش عصمت من است.

(۱) ظاهراً مصنف را در باب خواجه شمس‌الدین سهوی روی داده باشد زیرا خواجه باخاقانی معاصر نبوده است.

میخواستم که رد کنم احسان **خواجه** را
 زیرا که آن نه لایق این همت من است.

خضر از زبان کعبه پیام آورد و گفت
 احسانش رد مکن که ولی نعمت من است.
و خاقانی در موعظه و حکمت تدبیر حکیم سنائی میکرده، و درین طریق گوی مسابقت
 در میدان از اقران ربوده. و این قطعه بوجه مفاخرت گفته: قطعه

شاعر مبدع منم خوان معانی مراست،
 ریزه خور خوان من **عنصری** و رودکی.

زنده چو نفس حکیم نام من از تازکی
 کشته چو مال کریم حرص من از اندکی.

و رشیدالدین و طواط در مدح **خاقانی** گفته:

ای سپهر قدر را خورشید و ماه وی سریر فضل را دستور و شاه!
افضل الدین بوالفضایل بحر فضل فیلسوف دین قرار کفر گاه.

و این قطعه از **خاقانی** است در ترک خوبان: قطعه

بس کن از سودای خوبان داشتن **خاقانیا**
 کز سر از سودا خرد را در سر آید خیرگی.

صورت خوبان بمعنی چون بینی آینه است
 کز برون سو روشنی دارد درون سو تیرگی.

و خاقانی مثنوی گفته، و آنرا **تحفة العراقین** نام کرده، و این ابیات ازوست:

| | |
|---------------------------|----------------------------|
| مائیم نظارگان غمناک | زین مهره سبز و حقه خاک. |
| کین حقه و مهره تابجانند | سر کیسه عمر میکشایند. |
| وین طرفه که بر بساط فرمان | مهره ز زمینست و حقه گردان. |
| خود بوالعجبان سحر کارند | که قاقم و گاه قند زارند |
| وقتست که وقت در سر آید | سیلاب عدم بسر بر آید. |

وقتست که این چهار حمال بندند محفّه مه و سال .
 وقتست که مرکبان انجم هم نعل بیفکنند و هم سم .
۴۲۹ - فخر گرمانی - از اماثل روزگارست ، میزان کمال ودقت شعر وی
 کتاب ویس و رامین است ، و آن در این روزگار مهجور و نایابست ، و این چند بیت
 از آن کتابست :

خوش است این نکنه از گیتی شناسان
 که باشد چنگ بر نظاره آسان .
 مرا آن طشت زرین نیست در خور
 که دشمن خون من بیند درو در .
 نباشد خوش سفر در تندرستی
 نگر تا چون بود در رنج و سستی .
 نباشد مار را جز بچه مار
 نیارد شاخ بد جز تخم بد بار
 کل نرگس نکو باشد بدیدن
 ولیکن تلخ باشد در چشیدن .
 کناه بوده بر مردم نهفتن
 بسی نیکو تر از نادیده گفتن
 مثال پادشه چون آتش آمد
 بطبع آتش همیشه سرکش آمد .
 اگر با زور بیل و طبع شیری
 مکن با آتش سوزان دلیری .

۴۳۰ - خواجه کرمانی - از جمله شعرای مشهور است ، و دیوان او نیز

مشهور است . و این شعر ازوست : شعر

شنیده ام که برین طارم زر اندودست
 خطی که عاقبت کار جمله محمود است.
 ز تاب قهر میندیش و نا امید مباش
 که زیر سایه جودست هر چه موجود است.
 مگر هم آن کرم او کند تدارك ما
 وگرنه کیست که اودامنی نیالود است.

و این غزل عاشقانه نیز ازوست : غزل

نی هم از درد دل و آتش ما می نالد
 عندیلب است که از باد نوا می سازد
 من دلخسته اگر زانک زدل می نالم
 میزنندش نتواند که ننالد نفسی
 بسکه راه دل ارباب حقیقت زده است
 زاری و ناله خواجو همه از بی برگی است
 تو میندار که از باد هوا مینالد.
 خوش سرائیست که در پرده سرا مینالد.
 باری آن خسته بیدل ز کجا مینالد.
 زخم دارد نه بتزویر و ریا مینالد.
 ظاهر آنست که از ترس خدا مینالد.
 او چه دیده است که دائم زنوا مینالد.

۴۳۱ - دقیقی - معاصر امیر نوح سامانی است، از شاهنامه هزاربیتی گفته
 از داستان گشتاسف، و حکیم فردوسی جهت نمایش سخن خود آن هزار بیت را
 در شاهنامه درج کرده نامعلوم شود مردم را مرتباً سخن او و سخن دقیقی، و در
 نکوهش آن گفته :

دهان گر بماند ز خوردن نهی
 و این بیت از سخنان دقیقی است : بیت

باری ندیدم از همه مردم پری چو او
 زان شد زپیش چشم من امروز چون پری.
 لشکر برفت و آن بُت لشکر شکن برفت
 هرگز مباد کس که دهد دل بلشکری.

وله

من اینجا دبر ماندم خوار گشتم
 عزیز از ماندن دایم شود خوار.

چو آب اندر شمر بسیار ماند عفوئت گیرد از آرام بسیار .
۴۳۲ - عمارهٔ سروزی - رحمه الله از جملهٔ شعرای متقدمین است ، در
 ماوراء النهر و در زمان دولت سامانیان بوده ، و شعری خوش دلکش داشته . و از
 جملهٔ سخنان اوست این دوبیت :

جهان ز برف اگر چند گاه سیمین بود
 ز مرّد آمد و بگرفت جای توده سیم .
 بکارخانهٔ کشمیریان نگر بوقت بهار
 بیباغ کرد همه نقش خویشتن تسلیم .
 وله

غره مشو بآنکه جهانت عزیز کرد
 ای بس عزیز را که جهان زود کرد خوار .
 مار است این جهان و جهان جوی مارگیر
 از مارگیر مار بر آرد کهی دمار .
 و در مقامات شیخ ابوسعید ابوالخیر مذکور است که روزی قوالی در مجلس ایشان
 این بیت بخواند :

اندر غزل خویش نهان خواهم گشت
 تا بر لب تو بوسه ز نم چو نش بخوانی .
 شیخ را از شنیدن این بیت وقت خوش گشت و پرسید این بیت از شعر
 کیست گفتند ، « شعر عماره » ، شیخ با مریدان و اهل مجلس گفت « برخیزید که
 بزیارت عماره برویم و از زیارت او عمارت دل خود بکنیم » ، جمله برخاستند و
 بزیارت او رفتند .

۴۳۳ - رفیع الدین بکرانی - از ابهر قزوین است ، ولیکن در بکران
 ساکن بوده و در عهد غازان خان ، و اشعار پارسی و غیر پارسی نیز خوب میگفته .
 و این رباعی ازوست : رباعی

با چرخ ستيز و با فلک جنگ مکن وز زخم زمان ناله چون چنگ مکن
در خاک زر و در آب دريا کوهر ضايع نکذارند، تو دل تنگ مکن.

۴۴۴ - رود کسى - مقدمه شعراى ماوراء النهر فرس است، و شعر عربى
نيز خوب ميگفته، و معاصر امير نصر سامانى بوده، و کليله دهنه تصنيف اوست،
و در هشت سالگى حفظ قرآن بقرآت سبع فرموده، و چون حسن صوتى داشته
بمطربى افتاده، و عود نواختن آموخته، و در نواختن ماهر گشته، و بتربيت امير نصر
سامانى صاحب دو بست غلام شده، و چهار صد شتر بارخانه او ميكشيده، و کمتر
شاعرى را اين قدر مکننت حاصل شده، و سيصد هزار بيت اشعار خوب دارد. و اين
قطعه در صفت شراب ازوست: قطعه

آن عقيقى مئى که هر که بدید از عقيق گداخته نشناخت،
هر دو يك جوهرند ليک بطبع اين بيفسرد و آن دگر بکداخت.
نا بسوده دو دست رنگين کرد ناچشیده ببارك اندر تاخت.

وله

زمانه پندى آزاده وار داد مرا زمانه را چو نکو بنگرى همه پندست.
بروز نيك کسان ارزو مخور زهار بسا کسا که بروز تو آرزو مندست.

و در بعضى تواريخ مذکور است که نصر بن احمد از بخارا بمر و شاهجان نزول
فرموده بود، و مدت مکث او در اينجا متمادى گشته، ارکان دولت چون از خان
و مان و اهل و عيال خود دور شده اند همه غمگين گشته اند، و ازدورى بجان آمده،
ناچار جهت خلاصى از اين غربت پر کربت چيزى بسيار براى رود کسى قبول کردند
تا رود کسى باعث رفتن پادشاه ببخارا شود، و رود کسى جهت اين معنى اين ابیات نظم
فرموده، و در سراز عود باهنگ تمام ادا کرده، بنوعى که پادشاه از شنيدن آن ابیات
در زمان آهنگ ببخارا کرده، و ميگويند چنان تعجيل از سر و برخاسته که موزه نپوشيده
و بيکفش سوار گشته و ببخارا رفته. آن ابیات اينست:

باد جوى موليان آيد همى بوى يار مهربان آيد همى.

| | |
|----------------------------|--------------------------|
| زبریا چون یریان آید همی . | ریک آمو و درشنیهای او |
| خنک ما را تامیان آید همی . | آب جیحون و شکر فیهای او |
| شاه نزدت میهمان آید همی . | ای بخارا شاد باش و دیرزی |
| ماه سوی آسمان آید همی . | شاه ماهست و بخارا آسمان |
| سر و سوی بوستان آید همی . | شاه سروست و بخارا بوستان |

و در بعضی کتب تواریخ این حکایت نسبة بمعزی و سلطان سنجر کرده اند .

۴۴۵ - شیخ سعدی مصلح الدین بن شرف الدین شیرازی - شخصی صاحب وقت بوده ، و میگویند چند وقتی قطب وقت بوده ، و در نظم و نثر شهرتی تمام دارد ، و گلستان و بوستان که موجب اعجاب دیگرانست جهت کرامت و دلیل خرق عادت او کفایت است ، و غزل اختراع اوست . و این دو بیت ازوست :

غازی ز پی شهادت اندر تک و پوست

غافل که قتیل عشق فاضل تر ازوست :

فردای قیامت آن بدین کی ماند

کان کشته دشمنست و این کشته دوست .

فزل

بجهان خرم از آنم که جهان خرم ازوست

عاشقم بر همه عالم که همه عالم ازوست ،

غم و شادی بر عاشق چه تفاوت دارد

ساقیاباده بده شادی آن کین غم ازوست .

وله

بیند یکنفس ای آسمان دریچه صبح

بر آفتاب که امشب خوشست با قمرم .

و الحق که یکی از شعرا گفته و گوهر انصاف سفته : قطعه

در شعر سه تن پیمبرانند هر چند که لانی " بعدی :

اوصاف و قصاید و غزل را فردوسی و انوری و سعدی .

۴۳۶ - رضی الدین بابا - حاکم دیار بکر بوده، در عهد ابقاخان ، و اشعار بسیار دارد، و چون او را عزل کرده اند جای او بجلال الدین داده . این دو بیت گفته و فرستاده :

شاه سندی کشورت از هم چو منی دادی بمخنتی نه مردی نه زنی .
 زین کار چو آفتاب روشن گشتم پیش تو چه دف زنی چه شمشیر زنی .
 ۴۳۷ - سراجی - شاعری خوب است ، و قصیده گفته که ذکر چهار ارکان در او لازم داشته . و این سه بیت از آنست :

آتشی دارم بدل من ز آن دو لعل آبدار

باد تا زلفش پریشان کرد گشتم خا کسار .

خاک ره گل میشود از آب چشم تا چرا

آتش اندر من زد و رفت از بر من باد وار ،

گر بر آرم باد سرد آتش ز من در آسمان

گر بیارم آب گرم از خاک سازم لاله زار .

۴۳۸ - سراج قهری - نیز شاعری خوب است و لیکن در هزلیات غلو تمام دارد ، مثل عمر خیام . و از جمله اشعار او این رباعی است :

من می خورم و هر که چو من اهل بود

می خوردن من بنزد او سهل بود .

می خوردن من حق بازل میدانست

گر می نخورم علم خدا جهل بود .

و عزالدین گرجی در جواب آن این رباعی گفته :

گفتی که کنه بنزد من سهل بود این نکته نگوید آنکه او اهل بود .

علم ازلی علت عصیان بودن نزد عقلا ز غایت جهل بود .

و اگر بیت دوم اینچنین بودی بهتر بودی :

علم ازلی چو علت عصیان است عاصی را جا چو جای بوجاهل بود

۴۳۹ - حکیم سنائی - نام او ابوالمجد مجدود بن آدم غزنوی است ،
و تا زمان سلطان بهرامشاه زنده بوده و در زمره مشایخ نام او گذشت .

۴۴۰ - سعد بها - جامی است ، و اشعار خوب دارد ، از آنجمله اینست :
حاش لله که مرا مهر تو از دل برود

یا خود از خاطر آن شکل و شمایل برود .

از دلم عشق تو اندوه جهان بر دارد :

نور حق چون برسد ظلمت باطل برود .

حسن تو ماه فلک را که نهادست رخی

مه که باشد که بروی تو مقابل برود ؟

۴۴۱ - شرف الدین اصفهانی - معاصر سلطان ارسلان بوده ، و اشعار

خوب دارد و غزلیهای عاشقانه نیز دارد . غزل

گر توانی ای صبا بگذر شبی در کوی او

ور دلت خواهد بپر از ما سلامی سوی او ،

آن زمان کانجا رسی آهسته باش و دم مزن

تا نشورد خواب خوش بر نرگس جادوی او ،

حلقه زلفش مجنبان جز بانگشت ادب

هان هان ترکی مکن باطره هندوی او ،

نرم نرم آن برقع رنگین بر انداز از رخس

ور گمان بد نداری بوسه زن بر روی او ،

نی غلط گفتم من این طاقت ندارم زینهار

گر رسول خاص مائی تیز منگر سوی او ،

گر دلم بینی در آنجا کو حرامت باد وصل

من چنین محروم و تو پیوسته هم زانوی او .

۴۴۲ - ظهیر الدین فاریابی - طاهر نام او است ، و شعر او بغایت نیکوست

و ازینجه گفته اند :

دیوان **ظهیر** **فاریابی** در مکه بدزد اگر بیایی .

و در ثمان و تسعین و خمسانه در قبریز وفات یافت ، و در مزار شعرا در سرخاب مدفون است ، و **ظهیر** بسی فاضل و کامل بوده ، و تربیت از **اتابک ابو بکر** یافته ، و شبی در مجلس او این رباعی گفته و **اتابک** هزار دینار سرخ جائزه داده :

ای ورد ملائکه دعای سر تو سرنیست زمانه را بجای سرتو .

با دشمن تو نیام شمشیر تو گفت سر دل من باد قضای سرتو .

و **ظهیر** چون هزار دینار بخشش ستم رباعی دیگر گفت :

شاهها ز تو کار ملک و دین بانسقت وز عدل توجان فتنه اندر رmq است .

در عهد تو رافضی و سنی باهم کردند موافقت که **بو بکر** حق است .

و از لطایف مثنوی او این ابیات خوبست :

عالمی بر فراز منبر گفت که چو پیدا شود سرای نهفت ،

ریش های سفید را ز کنه بخشد ایزد بریش های سیاه ،

باز ریش سیاه روز امید باشد اندر پناه ریش سفید .

مردکی سرخ ریش خاضر بود دست در ریش زد چو این بشنود ،

گفت ما خود درین شمار نه ایم در دو کیتی بهیچ کار نه ایم .

و کمال شعر **ظهیر** بمرتبه ایست که شعرا میان او و **انوری** اختلاف کرده اند ، بعضی

ترجیح شعر **انوری** میکنند و بعضی ترجیح شعر **ظهیر** ، و بعضی جهت استفسار

و استفتای این معنی این قطعه گفته اند :

ای آن زمین وقار که بر آسمان فضل ماه خجسته پیکر و خورشید منظری !

قومی ز ناقدان سخن گفته **ظهیر** ترجیح می نهند بر اشعار **انوری** ،

قومی دگر برین سخن انکار میکنند فی الجمله در محل تراغند و داوری ،

ترجیح یکطرف تو برایشان نما که هست زیر نگین حکم تو ملک سخنوری .

و امامی هر وی در جواب این قطعه گفته : قطعه

ای سالک مسالك فكرت در این سؤال

معذور نیستی بحقیقت چو بنگری،

تمییز را ز بعد تناسب در این دو طور

هیچ احتیاج نیست بدین شرح گستری:

کین معجزست و آن سحر، این نور آن چراغ

این ماه و آن ستاره، و این حور و آن پری.

و دیگری در جواب قطعاً دیگر گفته:

هر مبتدی که بیند و ترجیح می نهد شعر ظهیر بر سخن پاک انوری،
ماند بدان گروه که نشناختند باز اعجاز نور موسوی از سحر سامری.

۴۴۳ - عنصری - مقدم شعرای ماتقدمست، و چون فردوسی از طوس

بغزین رفته ایام بهار بود، و عنصری و فرخی و عسجدی بتفرج صحرا رفته بودند، و در کنار آبی نشسته و مشغول نوشیدن شرابی گشته، چون فردوسی ایشانرا از دور دیده آهنگ صحبت ایشان کرده، ایشان گفته اند این شخص که آهنگ صحبت ما دارد مناسبتی بماندارد، میباید که ما بدیهه بگوئیم تا از صحبت ما نفرت کند و برخیزد و پی کاری دیگر رود، فردوسی چون بصحبت ایشان رسیده هر يك از ایشان مصرعی گفته اند بیک قافیه و قافیة، چهارم نداشته تا در مصرع چهارم فردوسی عاجز گردد، و از صحبت ایشان مفارقت نماید، و کرانی از مجلس ایشان ببرد، اول عنصری گفته:

چون روی تو خورشید نباشد روشن و فرخی بعد از او گفته:

هرنگ رخت گل نبود در گلشن و عسجدی بعد از ایشان گفته:

مژگان همی کند گذار از جوشن بعد از ایشان فردوسی گفته:

مانند سنان گیو در جنگ پشن و حکایت گیو و جنگ پشن مشهور

است، و در شاهنامه مسطور، چون ایشان تندی طبع فردوسی مشاهده نمودند انصاف دادند و او را اعزاز و احترام نمودند، و خیر مقدم گفتند، و گفتند که «مجلس ما را

فردوس ساختی». بعد از قول ایشان نیز فردوسی این تخلص اختیار کرد، و ایشان چون احوال فردوسی دانستند او را پیش سلطان محمود یاد کردند، و شاهنامه باو ارجاع فرمودند. و از جمله اشعار عنصری این است:

ای دریغا کزین منور جا زیر خاک مفاک باید رفت.
پاک نا کرده تن ز کرد گناه پیش بزدان پاک باید رفت.
باچنین خاطری چو آتش و آب باد بیمود و خاک باید رفت.

و سلطان محمود غزنوی او را ملک الشعراء زمان خود کرده بواسطه این قطعه که در مدح او گفته:

تو آن شاهی که اندر شرق تا غرب جهود و کبر و ترسا و مسلمان
همیکوبند در تسبیح و تهلیل الهی عاقبت محمود گردان.
و عنصری مثنوی بسیار بنام سلطان محمود دارد مثل وامق و عذرا و این رباعی نیز از اوست:

بگرفت سر زلف تو رنگ از دل تو
تزدود وفا و مهر زنگ از دل تو.
موم از دل من برند و سنگ از دل تو
تا کم نشود کبر پلنگ از دل تو.

۴۴۴ - عبدالواسع جبلی - معاصر سلطان سنجر سلجوقی بوده، و در اول

حال برزگری بوده و در پنبه زاری میکشته و میگفته:

اشتر درازی کرد نا دانه چه خواهی کرد نا

کردن درازا کرده پنبه بخواهی خورد نا!

سلطان چون این کلام موزون ازو شنیده او را تربیت کرده، و از اثر تربیت او کار بجائی رسیده که در شعر گفتن نادره دوران گردید، و بر همه اقران فایق گشته، و اتفاق مردم آنستکه تاغایت کسی چون او شعر نگفته، و این قصیده و این مطلع قصیده او را کسی جواب نگفته:

«که دارد چون تو معشوقی نگار و چابک و دلبر»

و در مفتوح بعضی قصاید گفته :

در دهر نیست از تو دل افروز تر نگار

در شهر نیست از توجگر سوز تر پسر.

تا کرده‌ام بلالۀ سیراب تو نگاه

تا کرده‌ام بنرگس بیمار تو نظر،

گاهی چو لاله‌ام ز وصال شکفته روی

گاهی چو نرگس ز فراق فکنده سر.

۴۴۵ - عماد الدین لُر - در عصر ابقا خان بود، و ملازم خواجه شمس الدین

صاحب دیوان، و خواجه در وقت شطرنج باختن بر سبیل مطایبه باو می‌گفته :

«ای ... زنت فراخ»، و عماد الدین لُر درین معنی گفته :

هر چند سخنهاى چو دُر می‌گوئی هش دار که با عماد لُر می‌گوئی،

عیب تو همین است که اندر شطرنج «ای ... زنت فراخ» پر می‌گوئی.

۴۴۶ - قاضی عثمان ماکی (۱) - از شاعری بسیار مال اندوخته، و جایزه

قصیده سی هزار و چهل هزار درم می‌ستوده. و از جمله اشعار اوست :

صبحدمی که از رخت برفکنی کلاله را

چشم و رخت خجل کنند نرگس مست و لاله را.

گر ز خیال چهره ات عکس فتد بجام می

مستی چشم مست تو مست کند پیاله را.

حور ندیده بین صورت خود در آینه

خرمن مشک بایدت باز کشا کلاله را.

۴۴۷ - فردوسی - نام او ابوالقاسم حسن بن علی طوسی است، و سلطان

شعراست، و شاهنامه شاهد سلطنت اوست، و چون فردوسی وفات کرده شیخ

ابوالقاسم گرسگانی برو نماز نکرده، و عذر گفته که او مداح کفار بوده، و بعد از

آن بکشف مشاهده کرده که فردوسی در بهشت فردوس باحور درقصور است، شیخ باو گفته «بچه چیز خدای تعالی ترا آمرزید و در جنت ساکن گردانید؟» فردوسی گفته «بدو چیز، یکی بآنکه تو بر من نماز نکردی و یکی آنکه این بیت در توحید گفته‌ام که:

جهانرا بلندی و پستی توئی ندانم چه‌ای هر چه هستی توئی .

و غیر شاهنامه شعر نیز دارد، از جمله اینست:

| | |
|-------------------------|----------------------------|
| شبی در برت گر بر آسودمی | سر از فخر بر آسمان سودمی . |
| قلم در کف تیر بشکستی | کلاه از سر مهر بر بودمی . |
| بقدر از نهم چرخ بگذشتی | بپی فرق کیوان بفرسودمی . |
| ببیچارگان رحمت آوردمی | بدرماندگان نیز بخشودمی . |

و میگویند که چون فردوسی هزار بیت از شاهنامه گفته و بسططان محمود عرض کرده بسیار مقبول افتاده، جهت جایزه هربیتی دیناری سرخ مقرر فرموده، و هزار دینار سرخ نقد باو جهت آن هزار بیت داده، و فردوسی بعد از سی سال بامید آن جایزه جهد تمام کرده، و شاهنامه را تمام کرده، چون بسططان عرض کرده‌اند سلطان میخواست که شصت هزار دینار بموجب و عده‌ای که کرده جایزه آن بدهد، حسن میمندی که وزیر سلطان بوده حسد نموده و گفته «این يك خزانه زر است و شاعریرا نه در خور است»، ناچار سلطان را پشیمان ساخته، و شصت هزار درم سفید جایزه او تعیین فرموده، چون این مبلغ را بیش فردوسی برده‌اند فردوسی در حمام بوده، چون از حمام بیرون آمده و جایزه نه بر وفق موعود دیده رنجیده و جایزه را ستمه و لیکن در زمان بیست هزار درم بآنکس داد که جایزه آورده و بیست هزار درم بحمامی داده و بیست هزار دیگر بفقاعی داده، و از او قدری فقاع که نوشیده ستمه، و چون بخانه رفته بجای مدح سلطان این چند بیت هجو گفته و در شاهنامه ثبت کرده، و شاهنامه را باهجو تسلیم ایاز نموده، و گفته

که چند روزی دگر بسطان ده، چون ایاز بعد از چند روز دیگر بامداد آن کتابرا
بشاه تسلیم کرده در او این ابیات یافته‌اند که :

| | |
|--------------------------|----------------------------|
| اگر شاه را شاه بودی پدر | بسر بر نهادی مرا تاج زر. |
| چو اندر تبارش بزرگی نبود | نیارست نام بزرگان شنود. |
| درختی که تلخست و پراسرشت | گرش در نشانی بیاغ بهشت، |
| بهنگام پروردش جای آب | ببیخ انگین ریزی و شهد ناب، |
| سرا انجام اصلش بکار آورد | همان میوه تلخ بار آورد. |

و میگویند که بعد از مدتی سلطان در شکار بود، حسن هیمندی بیتی خوب مناسب
حال بر سلطان بخواند، چنانکه سلطان خوش گردید، و پرسید که این بیت از کیست،
حسن گفت از « فردوسی »، سلطان درنشائه کرم و انصاف درآمد، و فرمود که
شصت هزار دینار سرخ را جهت فردوسی بطوس فرستند، چون شصت هزار دینار سرخ را
بطوس بردند همانروز فردوسی وفات نموده بوده، و از او دختری مانده بود، شصت
هزار دینار را بر دختر او عرضه کرده‌اند و گفتند که میراث پدرتست، میباید که ستانی،
دختر عالی همت او آنرا نستمده و گفته « مالی که پدرم آنرا قبول نفرموده و از آن
اعراض نموده من نیز قبول ندارم و از آن اعراض دارم ». ناچار آن شصت هزار دینار را
بریلی خرج کرده‌اند و عمارت آن پل بآن زر کرده‌اند.

۴۴۸ - فرخی - شروانی^(۱) بوده، و مداح منوچهر پادشاه شروان است،

و اشعار خوب دلپذیر دارد.

و در اندک زمانی از شاعری دینار بسیاری اندوخته، و با آن مال میل تفرج سهرقند
کرده، چون بنواحی سهرقند رفته حرامیان تمام مال او را بغارت گرفته‌اند،
فرخی چون بسهرقند رسیده و بواسطه مفلسی از شکرلبان سهرقند تمتعی ندیده این
ابیات گفته :

همه نعیم سمرقند سر بسر دیدم
 نظاره کردم درباغ و راغ و وادی ودشت،
 چه بود کیسه و جیب من از درم خالی
 دلم ز صحن امل فرش خرمی ننوشت.
 بسی ز اهل هنر بارها بهر شهری
 شنیده بودم کوثر یکیست جنت هشت،
 هزار کوثر دیدم هزار جنت بیش
 ولی چه سود که لب تشنه باز خواهم گشت
 چو دیده نعمت بیند بکف درم نبود
 سری بریده بود در میان زرین طشت.

۴۴۹ - معزی - مداح سلطان معزالدین سنجر است، و معزی تخلص اوست، و انتساب وی بدوست، و آنچه معزی را میسرگشته در زمان سنجر هرگز هیچ شاعری را میسر نگشته، و مولانا جامی گفته که در سه دولت سه شاعر اقبال و مال تمام یافته اند، رودکی در دولت سامانیان، عنصری در دولت محمودیان، معزی در دولت سنجریان. گویند سبب وفات معزی آن بوده که روزی سلطان سنجر تیری از درون خرگاه بیرون انداخته، از قضا بمعزی خورده، و از ضرب آن تیر مرده، و گویند روزی سلطان سنجر در گوی باختن بود و از اسب افتاد، معزی این رباعی گفت در بدیهه:

شاهها ادبی کن فرس بدخورا کو چشم رسانید رخ نیکورا،
 گر گوی بدی کرد بچو گانش بزن وراسب خطا کرد بمن بخش اورا.
 سلطان چون شعر نیکو شنید خوشحال گردید، و اسب بمعزی بخشید، معزی چون بر اسب سوار گردید این رباعی دیگر گفت:

رقم بر اسب تا بزارش بکشم گفتا که نخست بشنوا این عنبر خوشم:
 نه گاو زمینم که جهان بر گیرم یا چرخ چهارم که خورشید کشم.
 واز جمله اشعار معزی است این ابیات:

تا نگار من ز سنبل بر سمن پرچین نهاد
 داغ حسرت بردل صورت گران چین نهاد.
 هر دلی کز سرکشی ننهاد سر برهیچ خط
 زیر زلف او کز خون سر بر خط مشکین نهاد.
 من غلام آن خط مشکین که گوئی مورچه
 پای مشک آلود بر برگ گل نسرین نهاد.
 و له

ای ساربان منزل مکن جز در دیار یار من
 تا بک زمان زاری کنم بر ربیع و اطلال و دمن.
 ربیع از دلم پر خون کنم، اطلال را جیحون کنم
 خاک دمن کلدگون کنم از آب چشم خویشتن.
 از روی یار خرگهی ایوان همی بینم نهی
 وز قد آن سر و سهی خالی همی بینم چمن.
 جائیکه بود آن دلستان با دوستان در بوستان
 شد گریه و روبره را مکان، شد کوف و کرگسرا وطن

۴۵۰ - صابر - شاعری ماهر بوده، و فضل او بر همه شاعرای زمان او
 ظاهر، و انوری در قطعه او را بر خود ترجیح نموده: بیت
 این همه بنگذار با شعر مجرد آمدم
 چون سنائی هستم آخر گز نه همچون صابرم،
 و این شعر از جمله اشعار لطیف صابر است:
 ای روی تو چو خلد و لب تو چو سلسبیل
 بر خلد و سلسبیل تو جان و دلم سبیل.
 در طاعت هوای تو آمد دلم از آنف
 از طاعت است یافتن خلد و سلسبیل.

ناهید پیش طلعت تو کی دهـد فروغ
 خورشید نزد خدمت تو کسی بود جمیل .
 بغداد حسن و مصر جمالی و چشم من
 بغداد را چو دجله بود مصر را چو نیل .
 از بار رنج هجر تو قدم شده چو دال
 وز زخم دست عشق تو روبم شده چو نیل .

۴۵۱ - کمال الدین اسمعیل اصفهانی - نظم خوب دارد و خیالات شیرین
 دلپذیر، و رسائل بی مثال و بی نظیر، مثل رساله قدسیه، و در اصفهان شهید گردیده،
 و بخون خود این دو رباعی بر دیوار نوشته:
 دل خون شد و شرط جان گدازی اینست
 اندر ره او کمینه بازی این است،
 با این همه من هیچ نمی یارم گفت
 شاید که مگر بنده نوازی این است .

و رباعی دیگر این است:

کو دل که دمی بروطن خود گرید بر حال من و واقعه بدگرید؟
 دی بر سر مرده ای دو صد شیون بود امروز یکی نیست که بر صد گرید .
 مولانا جامی علیه الرحمه فرموده که او را خلاق معانی لقب کرده اند
 زیرا که بسیار معانی لطیف خاصه دارد، ولیکن در تدقیق عبارت چندان کوشیده
 که شعر او از حد سلاست بیرون رفته، و دیوان غزل و قصیده او نیز مشهورست .
 ۴۵۲ - ناصر خسرو - در مذهب رفض غلوتام داشته، و آن مذهب باطل را
 حق پنداشته، و فرقه باطل سخن او را حجت دین میخوانند، کتاب روشنائی نامه
 از اشعار اوست، و او چنانکه در شعر ماهر بوده در حکمت نیز چنین بوده، و از حکمت
 اوست که بالحد و زندقه مشهور است، و مسافرتا کثر عالم کرده، و رساله سفر نامه
 تألیف اوست، و قریب صد سال زیسته . و این چند بیت ازوست:

همه جور من از بلغاریان است
کنه بلغاریان را نیز هم نیست
خدایا این بلا و فتنه از تست
همی آری تو ترکانرا ز بلغار
لب و دندان آن خوبان چون ماه
که از عشق لب و دندان ایشان
که مادام همی باید (۱) کشیدن .
بگویم گر تو بتوانی شنیدن .
ولیکن کس نمی یارد چخیدن .
ز بهر پرده مردم دریدن .
بدین خوبی نبایست آفریدن ،
بدندان لب همی باید گزیدن .

۴۵۳ - همام - معاصر شیخ سعدی بوده ، اشعاری نظیر دارد ، و غزلهای شور انگیز دلپذیر ، ولیکن در طرز غزل بسعدی نرسیده و دایم درین رشک بوده ، و در این معنی گفته : غزل

بیک کرشمه توانی که کار ما سازی
در آرزوی خیالت غلام خواب شدم
اگر حریف منی یکر زبان و یکدل باش
چو ما بدیدن رویت زدور خورسندیم
بدست باد سر زلف را تو باز مده
مکن تفرج سرو سهی همان بهتر
بکل بگو که ز رویم خجل نمیگرددی
پیام ده سوی بلبل که با وجود همام
همام را سخنی دلپذیر و شیرینست

۴۵۴ - رشیدالدین وطواط - اسم او محمد بن محمد است ، در عهد سلطان سنجر بوده ، کتاب حدایق السحر در دقایق الشعر و کتاب فرائد الفلاند از تصانیف اوست و این ابیات ازوست :

دیده را بسا تو آشنائیهاست
گر سر زلف تو گشتم شاید
وز تو در دیده روشنائیهاست .
روز روز گره کشائیهاست .

(۱) که ما را دائمی باید کشیدن : نسخه اسلامبول

۴۵۵ - همستی - رباعیات خوب دارد، و در حق پسر قصاب که معشوق

اوست گفته :

هر کارد که از کشته خود بر گیرد و اندر لب و دندان چوشگر گیرد،
گر بار دگر بر گلوی کشته نهد از ذوق لبش زندگی از سر گیرد.

وله

قصاب چنانکه عادت اوست مرا بفکند و بکشد و گفت کین خوست مرا
سر لا به کنان نهاد اندر پایم دم میدهدم تا بکند پوست مرا.

۴۵۶ - عائشه همریه - از جمله زنان شاعره است. و این رباعی از اوست:

رباعی

ما را بدم سرد نکه نتوان داشت در خانه دلگیر نکه نتوان داشت،
آنها که سر زلف چو زنجیر بود در خانه بزنجیر نکه نتوان داشت.
و این رباعی نیز شعر دختری است :
در مطبخ عشق جز نکورا نکشند لاغر صفتان تند خورا نکشند.
گر عاشق صادقی ز کشتن مگریز مردار بود هر آنکه او را نکشند.

و این مطلع نیز از همری است که زن مولانا حکیم بوده : مطلع

ادر یا ساقی العشاق اقداحاً و عجلها

که شوری میکند شیرین شراب تلخ در دلها

۴۵۷ - بیجه منجمه - خواهر مولانا علاء الدین کرمانی است، و در

زمان سلطان حسین بایقرا بوده و معاصر میرعلیشیر و مولانا جامی بوده، و در
جوارخانه مولانا جامی مسجد جامعی ساخته بوده، و توقع داشته که مولانا جامی
در آن مسجد نماز بگزارد، ولیکن مولانا در مسجد او نماز نکرده. و این بیت در
محراب مسجد نوشته :

نکزارم بمسجد تو نماز زانکه محراب ... نمازی نیست.

و بیجه چون این شنیده جهت مولانا جامی گفته :

جامیا زین سان خری چندی که در کرد تواند

گر تو خر کردی تخلص سازی از جامی بهست .

و فضایل بیجه غایت و نهایت ندارد، و تقویم خوب استخراج میکرده، و شعر نیز نیکو میگفته . و این مطلع ازوست : مطلع

گر نه هر دم ز سر کوی توام اشک برد

عاشقیها کنم آنجا که فلک رشک برد .

۴۵۸ - مولانا معینی - رحمه الله از شعرای ماوراء النهر است، و استاد

شعرای زمان خود بوده، و این چندبیت که درمقتح یکی از قصاید گفته ازوست :

اگر موری سخن گوید و گر موئی روان دارد

من آن مور سخن گویم من آن مویم که جان دارد .

تم چون سایه موی است و دل چون دیده موران

زهجر غایبه موئی که چون موران میان دارد .

اگر باموی و با موری شبانروزی شوم هم ره

نه مور از من خبر دارد نه موی از من نشان دارد .

بچشم مور در گنجم ز بس زاری و بس سستی

اگر خواهد مرا موری بچشم اندر نهان دارد .

من آن مورم که از زاری مرا موئی بیوشاند

من آن مویم که از سستی کم از موری توان دارد .

۴۵۹ - سوزنی - نسفی بوده، و جهت تحصیل علم بیخارا آمده، و بر پسر

شاکرد سوزنگری عاشق شده، و جهت آن پسر بشا کردی رفته و در سوزنگری مهارتی

تمام یافته، و از این جهت سوزنی تخلص فرموده، و هزل بر طبیعه او غالب بوده .

و این دو بیت در اعتذار هزل گفته :

تا کی زگردش فلک آبکینه رنگ

بر آبکینه خانه طاعت ز نیم سنگ .

بر آبکینه سنگ زدن کار ما و ما

تهمت نهیم بر فلک آبکینه رنگ .

رتکيم و جز شکار فلک نيست کار ما دانی چه کارزار کند رنگ بابلنگ.

وله

ز هر بدی که تو دانی هزار چندانم

مرا نداند از آن گونه کس که من دانم.

باشکار بدم در نهان زبد بترم

خدای داند و من آشکار و پنهانم.

بيک صغيره مرار همناي شيطان بود

بصد کبيره کنون ره نماي شيطانم.

وله

چو تير غمزه بنواز و کرشمه اندازی

نشانه از دل مسکين من کن ای غازی.

نخست بانو بدل بازی اندر آمده ام

چو دل نماند تن درد هم بجان بازی.

چو هيچ زخم تو ايد و دست بی نوازش نيست

مرا بغمزه بزن تا ببوسه بنوازی.

هزار عاشق داری و من هزار و یکم

بمن نيائی تازان همه نپردازی.

و قصيده گفته موقوف و ميکويند که از مخترعات او است در مدح

حميد الدين مستوفی:

زندگانی مجلس مستوفی دولت حميددين الجو.

۴۶۰ - شيخ نظامی - از گنجه بوده، و فضایل او بی غایت و بی نهایت است،

و از جمله حکماء متشرعه است، و در همه عصرها شعر او مسلم بوده، و در نیکی و خوبی

علم، و خمه او را همه کس تتبع کرده اند و کسی مثل او نگفته، و حقایق و دقایقی که

درین پنج گنج درج کرده مقدور بشر نیست، و این جهت کرامت او کفایت است،

و غیر از خسه که مسماست به ' پنج گنج ' شعر کمتر از او مرویست . و این شعر از
غزلیات اوست : ' منزل

جو بجو محنت من زان رخ گندم گونست
که همه شب رخ چون کاهم ازویرخون است .
دانه گندم او سنبل تر دارد بار
کمترین خوشه او سنبله کردون است .
من نخوردم بر ازو صبرم از او گندم خورد
کز بهشت رخ او چشم رهی بیرون است .
از تر از روی دو زلفش چو جوی مشک خرم
گندمی خواهمش افزون که سخن موزون است .
من چو گندم شده ام از غم او دل بدو نیم
وین غم او را بیکی جو که نظامی چون است .

۴۶۱ - سلمان ساوجی - شاعری فصیح و سخن پرداز بیخ بوده ، در
سلاست عبارت و دقت اشارت بی نظیر افتاده ، در جواب استادان قصاید خوب دارد ،
و معانی خاصه سلمان بیحد و بی پایان است ، ولیکن با وجود این بعضی معانی که مال
اسمعیل را در شعر خود درج کرده ، و چون در صورتی بهتر است محل طعن و اعتراض
نیست چنانکه گفته اند :

معنی نیک بود شاهد پاکیزه بدن
که بهر چند در جامه دگر کون پوشند .
هنرست آنکه کهن خرقة یشمین زبرش
بدر آرند و در او اطلس و اکون پوشند .

و سلمان در کتاب مثنوی دارد : یکی جمشید و خورشید ، و در آن چند تکلف کرده
که از چاشنی بیرون برده ، و یکی دیگر فراق نامه ، و این کتابی بدیع و نظامی غریب

است، و درغایت لطافت و نهایت طراوت و ظرافت است، و غزلیات او بیز در حد کمال است. و از جمله قطمهای او اینست: قطعه

کنار حرص دلا پُر تو کی توانی کرد

تو از طمع که سه حرف میان تھی افتد.

عزیز من دَر درویشی و قناعت زن

که خواری از طمع و عزت از قناعت زاد.

اگر لغزد پای توانگری سهل است

سلامت سر درویشی و قناعت باد.

۴۶۲ - محمد عصار - تبریزی است، و صاحب «مهر و مشتری» است، که هر کس از مهر بجان او را مشتری است، زیرا که آن کتابی است که تا مهر و مشتری برفلک میگردند و استعداد و قابلیت را ظاهر میگردانند از هیچ مستعدی قابل کمالات و فضایل کتابی بآن خوبی و لطافت ظاهر نشده، و غالباً اتیان بمثل آن کتاب مقدور اولو لالباب نیست، و این چند بیت از اوست در تعریف بینی: مثنوی

خطی در عین لطف و نازنینی.

کشیده برگل و سرین زینتی

بر ایوان دو طوق عنبر آکین.

بد قدرت ستونی بسته سیمین

منبت شوشه از نقره خام

میان جزع و لعل آن گل اندام

فراز یاسمین و لاله خفته.

گل زنبق ولیکن ناشکفه

و از جمله سخنان اوست این قطعه که در اثنای مثنوی گفته: قطعه

که گل هرگز ز شورستان نخیزد.

مجو عصار مهر از طاع مردم

چو از صورت ملایک میگریزد.

وفا از صورت بی معنی خلاق

قضا جز کرد غداری نبیزد.

بغریبال فلک بر فرق اینها

برغمت هر زمان بدتر ستیزد.

بمهر آنرا که نیکی بیش خواهی

اگر دستش دهد خونت بریزد.

چواشک آنرا که سازی جای در چشم

۴۶۳ - حافظ شیرازی - اکثر اشعار او لطیف و مطبوع خواص و عوام

است، و قریب بسرحد اعجاز است، غزلیات او نسبت بغزلیات دیگران در سلاست و روانی و فصاحت حکم قصاید ظهیر دارد نسبت بقصاید دیگران، و سلیقه شعر او مثل سلیقه شعر نزاری قهستانی است، اما در شعر نزاری غث و سمین بسیار است و در شعر حافظ کمت، زیرا که شعر حافظ یکدست و هموارست و شعر نزاری ناهموار، و چون در شعر حافظ اثر تکلف نیست او را « لسان الغیب » گفته‌اند، و چون معانی اشعار او اکثر موافق قرآن است آنرا « قرآن فارسی » نیز میگویند و در شهرت چون مثل گلستان و بوستان است احتیاج بذکر نیست، و چون این بیت بغایت خوبی است و کمتر کسی یاد دارد ذکر او کرده شده: بیت

نام من بگذشت روزی بر لب جانان بسهو

اهل دل را بوی جان می آید از نامم هنوز.

۴۶۴ - شیخ کمال خجندی. لطافت و دقت سخن او بر مرتبه‌ایست که بیشتر از آن متصور نیست، اما مبالغه در شعر او را از حد سلاست بیرون برده و از چاشنی عشق و محبت خالی کرده، در ایراد امثال و اختیار بحرهای سبک باقیهای تنگ تنبع حسن دهلوی میکند، اما آن قدر معانی لطیف که در اشعار اوست در اشعار کسی دیگر نیست، و اما آنکه او را « دزد حسن » میگویند بنا بر همین تدع اوست و در این معنی گفته:

کس بر سر هیچ رخنه نگرفت مرا معلوم همی شود که دزد حسنم.

و بعضی عرفا که صحبت شیخ کمال و خواجه حافظ رسیده‌اند گفته‌اند که « صحبت شیخ بهتر از شعر او است و شعر حافظ بهتر از صحبت او ». و از جمله اشعار او این است: غزل

اینچنین صورت مطبوع ز جان توان ساخت

ور توان ساخت چو قد تو روان توان ساخت

بُت توان ساختن و ساختن از سنگ دلش

سخت تر از دل بیرحم بُنان توان ساخت.

آن دو اروی مقوس دو کمانند بلند
 که صد قرن ازین طرفه کمان توان ساخت.
 نیست پیدا دهن او سخنی ساخته‌اند
 سخن ساخته شیرین تر از آن توان ساخت.
 در سخن لطف الهی بتو بار است کمال
 ورنه صد سال بفکر این سخنان توان ساخت.

۴۶۵ - خسرو دهلوی - در شعر کسی نظیر او نیست، و بحقیقت خسرو شعر است، و این خسروی او را از نظر کیمیا اثر شیخ نظام‌الدین اولیاست، و چون بصحبت شیخ رسیده شیخ آب دهن مبارک خود در دهن او ریخته و گفته «بگو»، بعد از آن خسرو در شعر کمال خسروی یافته، و میگویند که خسرو این مصرع گفته بوده و بر مصرعی دیگر قادر نبوده، چون شیخ دست بر پشت او زده مصرع دیگر گفته و آن هر دو مصرع اینست:

ملکت عشق ملک شد از کرم الهیم

پشت من و یلاس غم اینت قبای شاهیم!

و بعد از این ابواب انواع شعر بروگشاده گشته و ازینست که در همه انواع اشعار قدرت بسیار دارد، و در هر نوع شعر مثل قطعه و غزل و قصیده و مثنوی بی نظیر است و جمیع اشعار او دلپذیر، و جمیع اشعار او مقبول همه طوایف است، و چون بحرهای خوش و ردیفهای دلکش که ملایم غزل است اختیار کرده حالتی در غزل او هست که در غزل کسی دیگر نیست، و در اول نظر تنوع آن آسان می نماید و در آخر ممتنع، از این جهت شعر او را سهل ممتنع میگویند، و این مطلع ازوست: مطلع

نشان ناخن پای سکت در چشم خون پالا

هلال عید را ماند که گردد در شفق پیدا.

و خسرو و حسن معاصر بوده‌اند، و بایکدیگر صحبت داشته‌اند، و هر یک خود را بهتر از آن دیگر خیال میکرده، و ازینست که حسن گفته:

خسرو از راه کرم نپذیرد آنچه من بنده حسن میگویم .
سخنم چون سخن خسرو نیست سخن اینست که من میگویم .

۴۶۶ - حسن دهلوی - شعر او چون در مقابل شعر خسرو است احتیاج
بوصف ندارد؛ و میگویند که خسروء عشق حسن بوده . و از جمله اشعار حسن اینست :

دیده را کر با تو کار افتاد دل غمناک چیست

مرغ عاشق میشود پیراهن گل چاک چیست؟

وله

سرشک لعل مرا بین مگر عقیق ترست این

عقیق نیست نکارا نشانه جگر است این .

وله

جگرم بی تو کباب است تو هم میدانی

دل دیوانه خراب است تو هم میدانی .

از حسن این چه سبوالست که محبوب تو کیست

این سخن را چه جواب است تو هم میدانی .

وله

دی تازه رخی دیدم چون گل بهار اندر

لبها بمی آلوده ترگس بخمار اندر .

وله

نوش لبی در رسید هوش برد از حسن

شکر خداوند را اذهب عنا الحزن .

۴۶۷ - میرعلیشیر - پایه قدر او بلنداست، و شاعری دون قدرعالی اوست

چنانکه مولانا جامی گفته و گوهر تنسای او چنین سفته که اگر این طبقه را

شمارند سزاوار آنستکه نام او سردفتر باشد؛ پس اول ایشانست بمرتب و آخر بصورت

و نوائی تخلص اوست . و این معما باسم «نوائی» جامی گفته :

کنه نامش در تخلصها نیابد هیچکس بر لب یابندگان ازوی نوائی دان وبس

و کمال قدرت بر شعر فارسی و ترکی داشته، ولیکن میل خاطر عاشرش بترکی گفتن بیشتر افتاده، و خمسۀ ترکی او مشهور است، و قریب سی هزار بیت خوبست، و کسی شعر ترکی بهتر از او نگفته، و گوهر نظم و نثر بهتر از او نسفته، و از جمله اشعار فارسی او اینست که در جواب قصیده «دریای ابرار» میر خسرو دهلوی گفته: مطلع

آتشین اهلی که تاج خسروانرا زبور است

اخگری بهر خیال خام یختن در سر است.

و این رباعی در تهنیت قدوم مولانا جامی از مکه مبارکه گفته: رباعی

انصاف بده ای فلک مینا فام تازین دو کدام خوبتر کرد خرام.

خورشید جهان تاب تو از جانب صبح باماه جهان کرد من از جانب شام.

و این رباعی دیگر در جواب رقعۀ نوشته: رباعی

این نامه نه نامه، دافع درد من است آرام درون رنج برورد من است.

تسکین دل گرم و دم سرد من است یعنی خبر از ماه جهان کرد من است.

وله

گر در دیرم بگفت و گویت باشم ور در حرمم بجست و جویت باشم.

در وقت حضور رو برویت باشم در غیبت روی دل بسویت باشم.

و تاریخ وفات و تاریخ ولادت او از این قصیده که مولانا صاحب که مصاحب او بوده گفته معلوم میشود:

ای فلک بیداد و بی رحمی بدینسان کرده

وی اجل ملک جهانرا باز ویران کرده.

و چون این قصیده گذشته در ذکر مولانا صاحب احتیاج باعاده ندارد.

روضه دوم

که خاتمه کتابست در ذکر خاتمه کتاب کبیر یعنی سلطان عالم کبیر و صغیر سلطان صا-بقران ، و اسکندر دوران سلطان سلیم شاه سقی الله تراه و جمل الجنة مثواه ، و در ذکر شعرائیکه در زمان او بودند و -الیکه سنه ثمان و عشرين و تسعمائه است هستند .

۴۶۸ - برارباب فهم و فراست و اصحاب عقل و کیاست پوشیده و پنهان نیست که سلطان سلیم شاه یاشاهی بود که چشم فلک دوار در عالم ناپایدار مثل او سلطانی پرشکوه و عظمت و باقدردت و مکننت و وسعت مملکت ندیده بود، و گوش هوش کسی بصفه نصف و عدالت و حکم و حکمت او نشنیده، چه او سلطانی بود که برای منیر مستقنی از وزیر و مشیر بود، و در مدتی بسیر دو ملک عظیم یعنی عرب و عجم را فتح نمود، و سلطان يك ملك چون شب بیره از آفتاب شعاع شمشیر او گریخت، و دست و پا بظلمه هزیمت آویخت، و سلطان ماکی دیگر بعد از مقابله و مقاتله بسیار در آتش قهر او بسوخت، و هنوز ضرب تیغ و تیر و سنان او باو نارسیده از هیبت شعله آتش مثال آنها بترسید و جان بجانان رسانید، و تفصیل فتوحات او در تاریخ او مسطورست، و در میان عالمیان مشهور، و اما فضل و کمال و جمال و جلال او نیز در حد کمال بود، و جلال او در دیوان پیش وزرا و امرا و ارباب دیوان بود، و جز بگردنکشان و ظالمان اثر جلال نمی نمود، و نور جمال او پیش یاران و مصاحبان و ندیمان در خلوت جلوه میفرمود، و هرگز در مدت سلطنت کسی از اهل صحبت خود را بکلمه درشتی نرنجانید.

القصة بطولها - آنکه یاشاهی ظریف و لطیف بود، و مثل او یاشاهی جامع جمیع صفات حمیده و سمات پسندیده چشم کسی ندیده و گوش کسی نشنیده، و با وجود کثرت اسباب عظمت و حشمت هرگز عظمت و تکبر دوست نمیداشت، و چون

درويشان درويشانه برروي كليمي مي نشست ، و برروي تخت و رخت نمي نشست ،
 و در صحبت بشاش و خندان بود ، و بسيار لطيفه ميگفت و ميشنود .
 از جمله لطايف او آنكه روزي پسي دلبري را كه درخانه خواجه مهدي
 گاو مي بود كسي تعريف و توصيف بحسن صورت و زيبائي سيرت ميكرد و ميگفت
 كه « آن پسر كه درخانه مهدي گاو است چون ماه چهارده است » ، سلطان صاحب
 قران چون وصف او شنيد بخنديد و گفت كه « بقول تو قمر در خانه نور است » .
 و مثل اين لطيفه از او بسيار است چه كم وقتي بودي كه بسيار از اين نكفتي ، و اما
 فضائل علمي او آنكه در علم رياضي كه مثل سلطنت ميراثي اوست ماهر بود ، و در
 ساير علوم باهر كس كه در آن علم بود صحبت ميداشت و با او سخن در آن علم
 ميگفت ، آنكس او را از خود بهتر و خوبتر تصور ميكرد ، و طبابت نظم شعر او نيز
 در غايت قوت و سلاست و متانت بود ، و در ايام او كسي شعر فارسي بهتر از او نميگفت ،
 چه نازكي خيال كه ال در معاني و فصاحت و بلاغت ال فظ خواجه حافظ و سوز درد
 خواجه خسرو و حسن در شعر او بوجه احسن مجتمع بود ، چنانكه معلوم ميشود
 و از جمله اشعار فرسي او اينست : غزل بطرز خواجه حافظ :

تا خرقه و سجاده ام ارزدم درمي چند

خواهم طرف ميكنده رفتن قدمي چند .

در كس قدحي چند و فلك را عدم انگار

در خاطرت از دور بيني المي چند (۱) .

در گلشن دوران همه در دور قدح كن

چون نرگس آزاده چو يابي درمي چند .

همدم بجز از باده مسازيد حريف

از عمر گر انمايه چو باقيست دمي چند .

حال دل عشاق سليهي تو چه پسي

در ميكنده اعشق و جنون منهي چند .

(۱) گر خاطرت از دور به بيند : نسخه طهران

غزل طرز خسرو

آنکس که حُسن داد ترا و وفا نداد
اندوه و درد داد مرا و دوا نداد.
بد روز گر شدم چه شکایت کنم زبخت
روز خوشی مرا چکنم چون خدا نداد.
شبهها ز هجر مردم و بباد سحر گهی
بکره بدیده مژده آن خاک پا نداد.
تا قصد صد هزار دل مبتلا نکرد
یک دل ربا شکست بزلف دوتا نداد.
آنکس که داد این همه خوبی بگلرخان
بوی وفا و مهر ندانم چرا نداد.
جان و دلش بوصل دلا رام کی رسد
شخصی که بوسه بردم تیغ بلا نداد.
بر هر دلی که غیرت عشق سلیم تافت
پیغام سوی دوست بیاد صبا نداد.

وله غزل

ای دو عالم فدای یک نکبت
مهر بارد ز زلف شبرنگت
اهل دلرا جز این مرادی نیست
بهر سوز دل سلیمی زار
عقل حیران ز نرگس سیهت
ماه تابد بگوشه کلمت
که سپارند جان بخاک رخت
کل کل افروخته رخ چومت

وله غزل

از یار همین درد دلی بیش ندارم
نیکوست در ایام جوانی دل خرم
من بهره از زندگی خویش ندارم
که گریه و که زاری و که ناله و فریاد
اما چکنم چون من درویش ندارم
من چیست کزان کافر بدکیش ندارم

يك لحظه نباشد كه نگردد دل من خون بر جان نفسي نيست كه صد نيش ندارم .
شادم برخ و قامت معشوق سليمي پروای بهشت و سر طوبيش ندارم .

وله غزل

ز پيشم رفتی و من بهر آن رفتار می ميرم
قدم را رنجه فرما آه ورنه زار می ميرم !
توئی سلطان حسن و نيستت بر بنده ها رحمی
طبيب دردمندانی و من بیمار می ميرم .
که از تاب خم زلفت بخود چون موی میبچم
کهی از حسرت آن لعل شکر بار می ميرم .
لبت از سحر و افسون چندرنجدای طبيب جان
حدیثی گو که من از بهر آن گفتار می ميرم .
سليمی هر که آن مه ميرود جانم نمی ماند
ندارم بهره از زندگی ناچار می ميرم .

وله غزل طرز کمال

میخانه بين ز می چو بدخشان مکان لعل
هر خم در او زباده چون لعل کان لعل .
بازار عيش بين که چو صراف می فروش
در وی کشاده از می رنگين دکان لعل .
از هجر لعلِ گوش تو از اشک قطره
آویخته ز هر مژه چشم بسان لعل .
در کوهسار هجر ز شوق لب تو هست
کارم بخون دل طلبیدن نشان لعل .

عکس می لب تو بمیخانه او فتاد

شد هر طرف زبس می رنگین جهان لعل .

دندان زدی و رشته جانم کسبختی

شد در میانه دولت ریسمان لعل .

وله

تاز استنبول لشکر سوی ایران تاختم

تاج صوفی غرقه خون ملامت ساختم .

شد غلام همتم از جان و دل والی مصر

تالوای یوسفی در ملک مصر افراختم .

کرد از ملک عراق آن پرده آهنک حجاز

چنگ نصرت را چو در بزم ظفر بنواختم .

ماوراءالنهر از تیغم شده غرقاب خون

چشم دشمن راز کحل اصفهان پرداختم .

آب آمو از سر هر مو روان شد خصم را

شد عرق ریز از تب غم چون نظر انداختم .

شاه هند از لشکر فرزانه ام شد پیل مات

بر بساط ملک چون شطرنج دولت باختم .

ای سلیمی شد بنام سکه ملک جهان

تا چو زر در بوته مهر و وفا بکداختم .

وله

سر مست دگر میرود آن سرو بره کج

دامن بمیان بر زده بنهاده کله کج .

از آتش می روی بر افروخته چون گل

وز طرف کله کرده برون زلف سیه کج .

وله

شه ممالك دردم بلا پناه من است
 غم که بی حد و پایان بود سپاه من است .
 شب زروزی اگر ماه آسمان آید
 جهم زجا و تصور کنم که ماه من است .
 دم از محبت زلفت زدم خطائی شد
 ولیکن عفو تو افزوتر از گناه من است .
 سلیم بر سر کویت بخاک یکسان شد
 روا بود که بگوئی که خاک راه من است .

وله

گر لشکر عدو بود از قاف تا بقاف
 بالله که هیچ روی نمی تابم از مصاف .

بر صاحب طبع سلیم مخفی نیست که چنین اشعار بسیار نیکو بزبان فارسی از کسی که اصل زبان او ترکی باشد دلیل است بر کمال قدرت و مکنات او در شعر ترکی نیز، و چون این کتاب فارسی بود ذکر اشعار ترکی او درین نمود . و از جمله شعرای زمان او یکی .

۴۶۹ - مولانا بهاء الدین علی (۱) - و ادائی تخلص اوست، و چون ادای مقاصد در کلام نیکو میفرموده ادائی تخلص نمود . و مولانا شیرازی است، و چون شیخ مهدی مسافرت بحر و بر عالم کرده، و با هر کس از ارباب فضل و کمال که در اطراف و اکناف عالم بوده اند صحبت داشته، و از هر فاضلی فضیلتی کسب نموده، و ازین جهت جامع فضایل متفرقه بوده، و مولانا خطاط خوب بود، و از جمله کاتبان متمین شیرازی یکی او بود، و چون شاهنامه و خمسه نظامی و خسرو و دیوان کمال و غیره بسیار نوشته طرز شعر هر یک دانسته، و ازینست که اصناف شعر از مثنوی

(۱) مولانا محمد ادائی شیرازی: نسخه طهران

و غزل و قصیده را خوب میگفت، و دُر نظم را نیکو میسفت، و تاریخ سلطان سلیم را
ببهر شاهنامه نیکو گفته، و این بیت در تعریف جنگ از آن کتاب است:

اجل ساقی و خون دل باده بود بهر گوشه مستی افتاده بود.

و این بیت مطلع قصیده منقبت اوست: مطلع

دل از برای خدنگش نشانه میخواست

بیاض دیده نهادند مردم از چپ و راست.

و مولانا در همین سال ۹۲۸ بطاعون در استنبول وفات یافت، و خبر وفات اوبیکی
از یاران او در دس رسید، و آن یار چون شخصی صافی دل و مرشد مردم روزگار
بود و با مولانا دوستی بسیار داشت شبی مولانا را در خواب دید، و چون میدانست
که او وفات کرده از او پرسید که خداوند سبحانه با تو چه کرد؟ مولانا گفت «مرا
بمطلع این منقبت بخشید و از برکت آن منقبت مرا بیامرزید» و این غزل نیز
از اوست: غزل

ماه من آئینه هر که یش رخسار آورد

صورت آئینه را با خود بگفتار آورد.

خود نمائی میکند خورشید بنماروی خویش

تا بدین حسن جهان افروز اقرار آورد.

نخل قدش را بآب دیده پروردم ولی

هر زمان بهر دل من محنتی بار آورد.

دیده برره گوش بردنر کس و گل منتظر

تا صبا پیغام آن گل کی بگلزار آورد.

با وجود آنکه هستم دشمن جان رقیب

میکنم جانش فدا گر مژده یار آورد.

غزل

هر زمان زلف بتی خاطر پریشانم کند

ناوك دلدوز شوخی رخنه درجانم کند.

توبه از می کر کنم شبهاز تشویش خار
 بامدادان طلعت ساقی پشیمانم کند.
 کشتگان غمزه شوخت غریق رحمتند
 چشم آن دارم که بخت از خیل ایشانم کند.
 حاصل از شوق تو دارم کریه شام و سحر
 باشد از آلودگی ها پاک دامانم کند.
 چون ادائی تیغ دلوز تو دارم آرزو
 تا خلاص از محنت شبهای هجرانم کند.
 وله
 با غمت شب همه شب صحبت جانی دارم
 با خیال دهنت عیش نهانی دارم.
 وله
 غلطان چو قرع ام شب درد از خیال او
 تا کی بینم آن رخ فرخنده فال او.
 وله
 با شام غم قرینم و دورم ز ماه خویش
 درمانده ام بطالع و بخت سیاه خویش.
 گفتم که دل بر آورم از چاه غم نشد
 هر چند ساختم رسن از دود آه خویش.
 راهم نما بچشمه حیوان که همچو خضر
 کم کرده ام بفکر دهان تو راه خویش!

۴۷۰ - شیخ عبدالله شبستری (۱) - از فرزندان شیخ محمود شبستری صاحب

گلشن راز ، وفی الواقع معنی «الولد سرآبیه» در او ظاهر است ، زیرا که انوار فضایل
 و کمالات جد او در او درالطف صورتی باهر است ، چه او جوانیست فاضل و کامل

و در هر علمی خصوصاً فنون علوم ریاضی ریاضتی تمام کشیده، بمرتبه که در آن عام علم گردیده، و در سنه ست و عشرين^{۴۶} و تسعمائه از جانب سمرقند بدیار روم آمد و سلطان سلیم خان که پادشاه آن ارض و بوم بود بسی تعظیم او نمود، و هر روز سی اچه عثمانی علوفه او تعیین فرمود، و هر دو ماه یا سه مبلغ پنج هزار اچه عثمانی باو انعام مینمود، و شیخ مذکور هر گاه که پیش او میرفت آن شاه عالمپناه جهت تعظیم او قیام مینمود، و رساله مننوی شیخ که مسماست بشمع و پروانه بنام او بی نظیرست و معانی آن دلپذیر، و رساله نیز در قواعد معما بنام سلطان تألیف نمود که امثله قواعد معما همه بنام سلطان سلیم یا سلیمی یا سلیم شاه یا سلطان سلیم خان، و این معما با اسم سلیم از آن رساله است: معما

قومی که برای طلبت افتادند نقد دل و دین ز شوق وصلت دادند.
خود شوق تو در اهل درم یکدرمی نگذاشت ولی بی درمان آزادند.

پوشیده نماند که در لفظ «خود شوق تو» حرف درم و از «خا» و «شین» و «قاف» و «تا»، که رقم ایشان بحسب هندسه مراد است که باین صورت باشد: ۶۰۰، ۳۰۰، ۱۰۰، ۴۰۰، از هر کدام یکدرم برود و بی درمان آزاد شوند مقصود بحصول پیوندد (۱).

و شیخ فنون شعر را نیکو میفرمود، از جمله این يك بیت که بر سبیل دایره نوشته دوازده عبارتست که بر محیط دایره مسطور است که از هر کدام که بنیاد کنند دو بیت مستزاد حاصل میشود که مجموع چهل و هشت بیت مستزاد باشد:

| | |
|------------------|--------------------|
| هستم چو سگ کویت | بنما قد و رخساره |
| هر دو لب چون شکر | زلفین سمن بوبت |
| شد درد مرا چاره | ای دلبر سیمین بر |
| از نکبت گیسویت | رفت این دل صد پاره |

(۱) توضیح: بعد از آنکه از ارقام مذکور هر کدام يك صفر حذف شود ارقام ۱۰، ۳۰، ۶۰، ۴۰ باقی میماند که بحساب جبل س، ل، ی، م خواهد بود.

شد جان بلا پرور در آرزوی رویت
مردم من بیچاره يك ره سوی من بنگر.

از دوازده کلمه که محیط دایره است چهل و هشت بیت مستزاد حاصل میشود.
و همچنین این معما و اظهار مضمون نیز از اوست: معما باسم «میر دوست».

مرادل یافت با آن دوست پیوند بیا پی سوی دل تاثیر افکند.

جانا دل و جان دوطرفه ات برد زتن پیش دهننت گشت عدم هستی من.
عشقت ز سر جور و ستم سوخت تنم بر من نظر لطف مه من بکن.

وله رباعی

ای دوست فلک بر من بیچاره بسی کردست ستم که نیست آگاه کسی.
کردست ترا همدم هر خار و خسی آتش زده در جان و دلم هر نفسی.
و این غزل از اوست: غزل

روان شد محمل جانان و من حیران از آن رفتن

نه بی او میتوان بودن نه با او میتوان رفتن.

گذشت او تند و من برخاک ره جان میکنم بی او

نه صبر اینچنین بودن نه تاب آن چنان رفتن.

ندیدم روی جانان سیر و وقت جان سپردن شد

دریغا کام دل نادیده خواهم از جهان رفتن.

مکن نسبت بقدر خوش خرام یار طوبی را

کجا طوبی تواند همچو آن سرو روان رفتن.

مگو عزم سفر دارد نیازی از سر کوش

که نتواند ز گلشن بلبل بی خان و مان رفتن.

و این دو تاریخ در یک مصراع در وفات سلطان مرحوم طاب الله ثراه و جعل الجنة

مشواه از او است:

سلیمی آن شهنشاهی که دایم
 ز عزّش داشت اهل شرك ذلت
 باندك علتی رخت از جهان بست
 قضای آسمان بود آن نه علت .
 قصوری شد ممالک را ز فوتش
 که دولت فوت شد از اهل ملت .
 شود هر يك از آن تاریخ فوتش
 «قصور مملکت» یا «فوت دولت» .

۹۲۶

۹۲۶

این چند بیت از قصیده که در مدح سلطان سلیم گفته نوشته شد : قصیده
 بدین صفت که حریمش محل حاجانست
 عرض دگر نکشد هیچ منت از جوهر .
 اگر بقهر کند جانب سپهر نگاه
 وگر بعین عنایت کند بخاک نظر ،
 ز بیم قهر و ز امید رحمتش بی شك
 سپهر زیر شود در زمان و خاک زبر .

و این چند بیت از اول قصیده بهاری اوست : قصیده

بوصف باغ که چون روی گلرخان رعنائست
 اگرچه غنچه دهان بسته است گل گوئیست .
 چنان بیباغ عزیز است مقدم باران
 که چون رسید روان سبزه از زمین برخاست .
 در آب صاف فتاده است عکس گل گوئی
 که عکس آن گل رخساره در تصور ماست .
 بی نثار قدوم شه ربیع بیباغ
 شکوفه گشت درم ریز و باد در بغماست .

۴۷۱. مولانا شمس الدين بردعی - حمدی تخلص اوست و در میان مردم مشهور است، بهلازاده و بردعی زاده از فرزندان مولانا محمد بردعی است که حاشیه او بر شرح ایساغوجی مشهور است، و مولانا زاده نیز شخصی ذوفنون بود، و جامع جمیع فضایل محموده مشهوره، و بر اکثر کتب مشهوره مثل تفسیر قاضی و شرح هدایه حکمت، میرک جنکی و آداب بحث مسعودی حاشیه نوشته، و در سنه سبع و عشر و تسعمائنه از دیار خراسان بروم آمد، و سلطان صاحب قران سلطان سلیم خان تعظیم او نمود، و او را استاد غلامان خاصه مقرب خود فرمود، و مولانا زاده شعر نیز نیکو میگفت، و تنبج قصیده مولانا شرف نمود باسم سلطان سلیم و بسی نیکو تنبج فرمود، و سلطان صاحبقران سیصد اشرفی جایزه باو داد بایک پوستین سمور و هشتاد اچه عثمانی علوفه هر روزه، و این ابیات خوب از آن قصیده است:

تجنیس تام

ای تاج و تخت و ملك بذات تو بایدار سرهای دشمنان تو بادا بیای دار.

ترصیح مع تجنیس ناقص

می بیزد از سلام تو گلهای مکرمت میریزد از کلام تو ملهای خوشگوار.

تجنیس زائد

از مویه همجوموی شدم ازغم حبیب از ناله همچو نال شدم از فراق یار.

تجنیس ناقص

چون جام لاله جامه بصد پاره کرده ام از ذوق تابنامه مرا کرده نامدار.

تجنیس مرکب

دارم درون سینه دلی پر شرار و آه زبن فرقه رقیب و ازین زمرة شرار.

تجنیس مکرر

نبود عجب ز دود دل و آه آتشین تا قبه فلك برسانم مگر شرار.

تجنیس مکرر مرکب

ما بنده نوئیم و چو مانده تو نیست نازم کنی و پیش تو بازم سری بدار.

تجنیس مکرر

مردیم در فراق تو وصلت نداد دست ماندیم بی مجال تو در لاله زار زار.

تجنیس معارف

افتاده در دلم ز سرود خوشت سرود و اندر سر از خیال دوی لب دوار.

تجنیس خط

تابسته ام بزلف تو داخسته توام هرگز نجسته ام ز تو بسته دهن نگار.

رد عکس

مردم همه شکار کنند آهوان دشت آهوی چشم تو همه مردم کند شکار.

تضاد

بی نور روی و ظلمت زلف توام شدست شادی غم و دوا الم و گل بسان خار.

التفات

غیر از غم تو نیست کسی دست گیر ما ای غم تو باش یار که هستی همیشه یار.

استعاره

دست دلم بدامن زلفت نمی رسد زانرو فتاده است بیای غم استوار.

رد العجز الی الصدر

بار تنست جان که در او درد یار نیست یارب نگاه دار تن بنده راز بار.

نوعی دیگر

تارست روز من چو شب اندر فراق او زان طره معنبر و زان جعد تار تار.

نوعی دیگر

شد اشکبار چشم من از دیدن رخت زان سان کز آفتاب بود چشم اشکبار.

نوعی دیگر

خواهی که آن نگار بگیری کنار خویش از خون دل برخ غم آن یار را نگار.

نومی دیگر

جان چندء اربت کنم از خاک کوی دوست یارب خلاصیم ده از آن جان مستعار .

نومی دیگر

داری درون سینه دلی آهنین ولی چشم عنایت از من دلخسته برمدار .

ایهام

زینسان فرامشم مکن ایماه خرگهی آخرگهی بسوی من خسته کن گذار .

مکرر

کیسوی دسته دسته تو برده عقل و هوش زان دسته دسته سنبل عبیر دار .

سؤال و جواب

گفتم بغالیه تو بهی یا عبیر و مشک گفتا که خاک در که سلطان شهریار .
شاه بلند مرتبه سلطان سلیم شاه کس در رسم سمند بود چرخ خاکسار .

تنسیق الصفات

بحر کرم، محیط سخا، ابر مکرمت دریای جود، کان عطا، کوه اقتدار .

تضییح

ذرات کون هست بذات تو مفتخر «ای کاینات را بوجود تو افتخار .
درگاه بارگاه تو شد قبله گاه خلق «ای بیش از آفرینش و کم آفریدگار» .

تجاهل العارف

یارب که ذات با برکات جناب تست یاسایه خداست و یالطف کردگار ؟
بوئی زباغ لطف تو گر بگذرد بدهر گلزار ولاله زار شود دشت و کوهسار .

سیاقه الاعداد

ای تخت و بخت و دولت و تاج و نگین و ملک یک یک بخاک پای تو افتاده بنده وار .
باغ عدالت تو که سرسبز و تازه باد در هر بهار تازه تر است از بهار یار .

حشو متوسط

از ابرجود لطف تو ای بحر مکرمت

بارد همیشه بر سر ما در شآهوار .

حشو قبیح

گردد فلك بگرد سرت هر صباح و شام

زان رو فتاده در سر چرخ اینچنین دوار .

حشو ملیح

غیر از تو کیست آنکه بود دستگیر ما

آندعو و آستعینک باللیل و النهار .

تاکید المدح بما يشبه الدم

نتوان بذات پاک تو گفتن جز اینکه تو

داری همیشه ازستم و ظلم و جور عار .

تضاد

شد مـار مور در دم رزم و نبرد تو

در دور بزم و مجلس تو گشته ورد خار .

اشتقاق

از یمن لطف وجود تو دارم بسی یمین

وز یسر التفات تو دارم بسی یسار .

خواهد محب دشمن تو خویش را ولی

دشمنت پایِ دار و محب تو پایدار .

وه وه چه عدل و چه امنیت است این

یارب ز باد فتنه دوران نگاه دار .

لف و نشر

غیثی ولیث وقت عطا و دم و غا

رزمتم قرین فتح و ظفر بزم را مدار .

ضرب النثر

زبلی دگر گرفت جمالت ز خط بلی

باشد همیشه رونق باغ از بنفشه زار .

عذوف النفاط

کرده مدام دوره اسلام را مدار
داده دوام درگه او ملك را مدار.

رقطاء

تخت مدام پشت امم زينت ملوك
بخت دوام جشن عدو تیره کرد و تار.

لغز فی القلم

آن چیست کان بشکل طویلست و مستدیر
نوشد قبای لعل و بنوشد همیشه قار.

ریزد بوقت سیر زیایش مدام مور

دارد همیشه در شکم خود سه چار مار.

اصل و نژادش ار چه بود از عرب ولی

باشد همیشه نسل وی از هند و زنگبار.

کنک است و گرچه هیچ نکویدسخن ولی

دارم من این غزل ز زبانش بیادگار.

ذوقافیتین

برد از دلم بنفشه همچون شبت قرار

افتاد در دلم ز هوای لب خمار.

جمع

زلف تو و دل من و هر جا دلی که هست

صبر و قرار و چاره ندارند از آن عذار.

تفریق

شمشاد را بسرو تو نسبت چه سان کنم

شمشاد را کجاست چنین زلف مشکبار.

لف و نشر مرتب

کیسو و خال و زلف و رخ همچو ماه دوست

مشکست و عنبرست و بنفشه است و لاله زار.

جمع با نشر

هر يك ز چشم و ابروی یار آفت دل است

آن يك خدنگك دارد و این يك كمان بكار.

جمع با الف

باشد دلم چو کیسوی جانان سیه ولی

آن گشته یاره یاره و این گشته تار تار.

تشبیه مطلق

رویت چو آفتاب جهانتاب نور یاش

زلفت چو ظلمت شب دیجور گشته تار.

تشبیه تفضیل

نی نی کجا است چشم چنین آفتاب را

شب را کجا است خاصیت نافه تار.

تشبیه اضافه

نرگس چو چشم تست دلم خسته بهر چیست

چون ماه روی تست چرا درکشی ز یار.

تشبیه مشروط

بودی چنار و سرو چو بالای دلکشت

گر داشتی خرام خوشی سرو یا چنار.

تشبیه تنویه

ویران شده چو خانه دل چشم خانه ام

آن از جفای بی حد، وین ز اشك بیشمار.

.....

سرو بلند و سنبل مشکین و لعل نو

از جان ربود صبر و ز دل برد اختیار.

عکس

در راه دوستان تو و دشمنان تو

خارش بود بسان گل و گل بسان خار.

.....

آب حيوۀ و نافۀ چين داری ای پری

در لعل جان فزا و خم زلف تابدار .

.....

یار غم و مصاحب درد و الم شدم

زان رو که جور یار نشد هیچ برکنار .

موازی

هستم زجان غلام سگ کویت ای حبیب

بستم بخاک سم سمند تو ای سوار .

.....

دارم امید آنکه بسویم کنی گذر

دایم دو دیده بر در و هستم در انتظار .

بازار خویش وه که چه بازار داشتم

بازار من شکست یکی سرو گلخندار .

قلب

مار دو زلف جعد خم اندر خم توام

پیچید چون طناب و بدل ساخت رام مار .

راغست و باغ جای همه کس ز خوشدلی

من با هزار داغ گرفتار کنج غار .

مایل دیار مرد درم را ید لثام

راید کلام انس و سنا هالك دیار .

در دور روی او رخ زردم ز درد او

دُر دارد وزری ز دردی درد زار .

شوخی و غمزه تو بسی بسته پای عقل

جانی و خسته بسته توجان من ابار (۴)

مسکین نم که کشته غم و گشته بخت بین
 محنت شکسته پشت و غمش گشته بی‌شمار.
 شادی و غم چو میگذرد پس ز بهر چیست
 شکر و شکایت از روش چرخ بی‌مدار؟
 شد مدتی که میکنند از بهر مقدمت
 ابرو و چشم من در و گوهر بر او نثار.
 زانفاس عطر سای تو شد بادمشک بیز
 و ز قامت روان تو گشته است بی‌قرار.
 گر حاسدم بشمر زند طعنه باک نیست
 سگ را ز نور ماه بود بانک بی‌شمار.
 از بار جود و لطف تو یستم خمیده شد
 خواهم خمیده تر شود این بار زیر بار.
 تا گردش سپهر و قرار زمین بود
 تا هست نور ثابت و سیار برقرار.
 بادا گذشته قبه خراکات از فلک
 بادا کشیده چتر تو بر نیلگون حصار.

۴۷۲ - شیخ مرشد الدین عمری - جوانی است مرشد، اهل فضل و کمال،
 و جامع فضیلت قال و حال، و در نهایت حسن جدال، و انشای دلپذیر و بی نظیر
 دارد، و صاحب پر حضور پرسرور است. و این مطلع ازوست: مطلع
 آنچه بگذشت مرا در شب هجران برسر
 سرگذشتیست که کس را نگذشت آن برسر.

۴۷۳ - مولانا خزانی - پسر مولانا یحیی سمرقندی است، و از فرزندان
 قاضی خان است، و در سنه ثمان و عشرین و تسمائنه بایدر پیر عزیز خود ازراه

دشت قبیچاق بروم آمد، و از آن ارض و بوم بجانب مکه مبارکه رفت . و از جمله اشعار او اینست : شعر

کجا برفرق مجنون مرغ را جای وطن بودی
اگر آه دل او گرم همچون آه من بودی .
وله

از آن مجنونی و ژولیده مویی شد هوس مارا
که باشد در جهان لیلی و شی فریاد رس مارا .
و از مولانا خزانی این غزل سلطان بابر که ذکر او گذشت شنیدم، و چون غزلی خوب بود مسطور شد : غزل

در دور ما ز کهنه سواران یکی می است
و آنکو دم از قبول نفس میزند نی است .
دانی کمان ابروی خوبان سیه چراست
کز گوشه اش دود دل خالق در پی است .
سنگ محک می است، می آرید در نظر
پیدا کننده کس و ناکس همین می است .
این سلطنت که ما ز کدائیش یافتیم
دارا نداشت هرگز و کاووس را کی است .
بابر رسید ناله زارت بگوش یار
لیلی و قوف یافت که مجنون درین حی است .

۴۷۴ - سلطان عبدالله - پادشاه ملك بخارا است، و شعر ترکی و فارسی خوب میگوید، و جامع فضایل علمی و عملی است، و تتبع غزل بابر میرزا نیکو فرموده : مطلع

ای دل مگو که بی نفسی هم نفس کیست
باری که دلنواز بود يك نفس نی است .

وله

آن سرو قد بجامه گلگون قیامت است

آتش بجان من زده است این چه قامت است!

و این مطلع نیز جهت پسری بلبان نواز گفته: مطلع

بلبان شکرین تا بلبان آوردی بلبان تو که جانم بلبان آوردی.

۴۷۵ - خواجه هاشم - شیخ الاسلام بنده اراست، و این مطلع ازوست:

کیفیتی که در دل پر آتش میست کیفیتی است ازلب ساقی نه ازویست.

وله

بناز سر مه مکش چشم بی ترحم را نشسته گیر بخاک سیاه مردم را.

۴۷۶ - مولانا بقائی - شاعری است در سمرقند، جامع فضایل و کمالات علمی

و عملی بوده، و از حسن خط حظ عظیم دارد، و علمی و عملی موسیقی را کسی مثل او نمی داند، و حالی در این زمان در سمرقند بعلم عام و مسلم است. و این مطلع ازوست:

قدم که در ره عشقت بیشتر مانم بملک عشق رسم یا براه سرمانم.

۴۷۷ - مولانا حیرتی - شاعری است در سمرقند، در حسن یوسف نایدست،

و در حسن سیرت بی ثانی، شعرا و چون حسن اونا زک و زیبا است. و این مطلع از اوست:

قضا که صورت یوسف چنان لطیف رقم کرد

برای صورت خوب تو امتحان قلم کرد.

و جمعی ظرفا مثل بردعی زاده و شیخ زاده شبستری و مولانا حبیب این جوان را سرگیری کرده اند، چون تعجیل در سبقت میکرده اند مولانا حبیب که سرا داشته این میگفته «همه را میرسد غلو مکنید!» و این مطلع نیز از حیرتی است:

رحم نمود و آمد از تو سن ناز و کین فرو

آیت رحمتی چنین نامده بر زمین فرو.

۴۷۸. خواجه ایوب - پسر خواجه ابوالبر که است قاضی سمرقند، که ذکر او از پیش گذشت، و خواجه ایوب نیز چون پدرش جامع فضایل و کمالات است و شعر نیز میگوید. و این شعر ازوست: غزل

میی که ساقی خونین دلان بجام انداخت
بی خرابی عشاق تلخ کام انداخت.
رمیده بود از این دامگاه مرغ دلم
فربب دانه خال تو اش بدام انداخت.
وله

مشو ناصح بکوی عقل و دانش رهنمون مارا
نداریم اختیاری تا چه فرماید جنون مارا.
و این شعر خوب از پدر اوست فراقی که ابوالبر که است:

ای شاه گل چو سرو سہی قد کشیده‌ای
براعل لب خطی ز زمرد کشیده‌ای.
قدت بر آمده چو الف مدّ ظلّه
وز ابروان فراز الف مدّ کشیده‌ای.
تشویش میکشی مکش، ای نقش بند چین
ناید چو چشم وزلفش اگر صد کشیده‌ای.
بر حرف دشمنان زده قرعہ قبول
بر حرف دوستان قلم رد کشیده‌ای.
از دولت وصال فراقی طمع مبر
جور و جفای یار چو بیحد کشیده‌ای.
وله

تب غم دارم و درد سر هجران بر سر
آمده جان بلب و نامده جانان بر سر.

۴۷۹ - خواجه محمد کتف - کتفی اندجانی است، و او تاجری است شاعر.

و این مطلع مشهور ازوست : مطلع

می تراشی خط مشکین را ز روی همچو ماه

ملك خوبی را بضرب تیغ میداری نگاه .

۴۸۰ - مولانا سدید طیب - قزوینی است، ولیکن مدتی است در ادرنه

بطبابت سرای خاصه سلطانی عثمانی مشغول است، و مولانا با آنکه طیب حاذق

با کمال است مبتلا بمرض هزال است، و از کمال حذاقت اوست با آن ضعف بدنی متحرک

نگاهداشتن مدتی مدید و عهدی بعید. و این شعر ازوست : مطلع

دهان نداری و صد نکته در دهان داری

میان نداری و صد فتنه در میان داری .

و روزی مولانا سدید را با کسی مباحثه در علم صرف واقع شد، و یکی از ایشان

میگفته اند که این صیغه ثلاثی مجرد است، و آن دیگر میگفته که این ثلاثی مزید

است، و بعد از اتمام مباحثه آنکس گفته : رباعی

ما هر دو دو صر فسیم ای خواجه سدید مثل من و تو دیده ایام ندید .

فرقی که میان من و تو هست پدید ما ماده خر مجردیم و تو مزید .

۴۸۱ - مولانا حبیب - شخصی خوش صحبت است، و اشعار بسیار یاد دارد،

و خط را نیز نیکو مینویسد، و شعر نیز نیکو میگوید، و با این فضیلت در کاشی کاری

نظیر خود ندارد، حالی در روم باین کار مشغول است، و علوفه سلطانی جهت این

کار میخورد، و بازار فضیلت در روم چنان کساد است که مولانا حبیب بانواع فضایل

هر چند جهد کرد که او را بجهتی از جهات فضایل علوفه تعیین کنند نکردند، آخر

بضرورت اظهار کاشی کاری که میدانست کرد، و چون احتیاج بصنعت او داشتند ازین

جهت او را هشت اقچه عثمانی مقرر نمودند. و این مطلع ازوست (۱) :

۴۸۲ - مولانا بصیری عجمی - شاعری مشهور است، و جامع فضیلت علم

وقناعت است، چه از دنیا بکفافی قناعت کرده و کرد در خانه ارباب دنیا نمیگردد، و بجهت
دو نان بنده دونان نمیشود، و شعر خوب میگوید، و این از جمله اشعار اوست: بیت
در کوی می فروشان هر رند پادشاهی

وز باده هر پیاله جام جهان نمایی.

وله

نمی گویم که در اقبال ما را سر بلندی ده

خدایا دردمندانیم ما را دردمندی ده.

۴۸۳ - مولانا حلوانی - شخصی کاتب و شاعر است. و این شعر اوست: شعر

ای غمزه تو بر دل عشاق چون خدنگ

پیوسته ابروی تو میان بسته بهر جنگ.

مانند چنگ گشت تنم خم ولی نشد

تاری ز زلف پر خم تارت مرا بچنگ.

يك ذره هیچ نیست پدید از دهان تو

از هیچ چون سخن کنم آید دلم بتنگ.

روز سفید من که سیه شد چوشام هجر

از طالع منست نه از چرخ نیل رنگ.

حلوانی ارزشوق تو شوریده شد چه باک

دیوانه بتان نکند فکر نام و تنگ.

۴۸۴ - مولانا سلامی - خراسانی است، و شعر او نکوست، و این چند

بیت از اوست: بیت

میشدم در طلب یار و نمی پرسیدم خبرش را ز کسی تا که نکوید دیدم.

هر کجا یافتم از سم سمند تو نشان تا نبیند دگری روی بر آن مالیدم.

آمد از ناله من دوش دل یار بدرد کاش از درد دل خویش نمی نالیدم.

۴۸۵ - میر عبدالباقی - فرزند شاه نعمت الله ثانی است، و شاه نعمت الله

ثانی فرزند شاه نعمت‌الله ولی . و میر عبدالباقی وکیل و وزیر اعظم شاه اسمعیل صوفی بود ، و در جنگ صوفی بجای اودر نیب ایستاده بود ، و لشکر ظفر پیکر سلطان سلیم خان تصور کرده اند که او شاه اسمعیل صوفی است ، و باین تصور او را کشته اند و از طلب او بازگشته ، و میرمذکور بسی سیئ الخلق و حسن الخلق بود ، و از بس که بد شکل و بدسخی بوده او را سخی سرسلطان میگفته اند (۴) و شعر نیکو میگفت . و این از اشعار اوست :

در عالم خراب دل خرمی نماند خرم دلی کجا طلبم عالمی نماند .

۴۸۶ - شیخ ابوالوجد - مقدم اهل وجد بود ، و ادراک پاک داشت ، و شعر خوب میگفت . و این شعر اوست :

از بس که آن جفا جو آزار می نماید اندک تر رحم او بسیار می نماید .

وله

بدین بهانه که حسنم زخط نکو شده است

جفا مورز که عاشق بهانه جو شده است .

۴۸۷ - شیخ زاده لاهیجی - شیخ احمد نام اوست ، و مشهور است بشیخ زاده لاهیجی ، جوانی فاضل و کامل بود ، و بحلیه علم و عمل آراسته ، و دینار و درم وقت کرم او حکم عدم داشته ، و طبع شعر او نیکو بوده . و این رباعی از اوست :

در موسم نوروز زبان شد همه بید و ز آمدنت بیوستان داد نوید .
گشتند درختان ز شکوفه همه چشم و اندر ره انتظار گشتند سفید .

وله

هر بار که دل بوصل شادان کردیم دیدیم که خاطرت پریشان کردیم .
خوش باشی که ما صبر بهجران کردیم بر خود دشوار و بر تو آسان کردیم .

۴۸۸ - غیاث‌الدین صباغ - رنگرزی است شاعر . و این رباعی از اوست :

رباعی

خوبان که ز جام حسن مستند همه هر عهد که بستند شکستند همه .

با عاشق خویش آشنائی نکنند بیکانه و بیکانه پرستند همه.

۴۸۹ - خواجه نجمی^(۱) - شخصی زنده دل کامل است، و شعرهای خوب

دارد. و این مطلع اوست: مطلع

با بتان ماه بیکر آشنائی مشکل است

آشنائی چون میسر شد جدائی مشکل است.

۴۹۰ - مولانا رازی بغدادی - شخصی از اهل راز است و باشعر دمساز

و این شعر ازوست: شعر

ز آتش عشق نه تنها جگرم می سوزد

بس که بگریسته ام چشم ترم می سوزد.

۴۹۱ - مولانا سدید طیب گیلانی - پسر مولانا نعمت طیب گیلانی است

و پدرش یهود بود، و بواسطه اختلاط بمرضای مسلمانان مسلمان گشته، و سدید از درجه طبابت ترقی کرده و بمرتبه امارت رسید، و چون تخیل سلطنت کرد سردرس سلطنت نهاد، و فی الواقع جوانی فاضل بوده و شعر خوب میگفته. و این چند بیت

از اوست: بیت

زمان زمان ز تو دور افکند زمانه مرا

جدا کنند ز وصلت بدین بهانه مرا.

چه کینه بود ندانم زمانه را با من

که دور ساخت از آن خالک آستانه مرا.

بجز فسانه عشق تو خوش نمی آید

حدیث دیگر ازین کاخ پر فسانه مرا.

۴۹۲ - سید شریف - از نسل سید شریف ماضی است، و جوانی جامع

جمیع کمالات و فضایل بود، و بزیور حسن خلاق و خلاق مزین و محلی بود، و در فضل و کمال نظیر خود نداشت، و صحبتی دلپذیر داشت، و گوئیا که آیه کریمه «لقد

(۱) در نسخه اصل درست خوانده نشد.

خلقنا الانسان فی احسن تقویم، در شأن او نازل گشته بود، و در چهارده سالگی فقه مذهب حنفی و شافعی نیکو میدانست، و بعلم فقه و غیره در شیراز علم و مسلم بود، و بحکم «الصحبة تؤثر» چون مصاحب مولانا عبدالصمد بغدادی بود رافضی گشت، و بنای مذهب اهل سنت و جماعت در عجم از سر رفض او خراب گشت، چه آخر کار قاضی عسکر شاه اسمعیل صوفی شد، و او را دلالت بر قبایح اعمال و عقاید روافض نمود، و بنیان سایر مذاهب و ادیان بر کند، و بمقتضای «من عمل صالحا فلنفسه و من اساء فعلیها» جزای عمل بد خود از ضرب تیغ سلطان صاحبقران که بانی مبانی مذاهب اهل سنت و جماعت بود یافت، و در جنگ صوفی با سلطان صاحبقران با میر عبدالباقی فانی گشت. و میر شریف طبع نظم نیز داشت، و گاهی شعر می گفت. و این شعر از اوست:

از خود بی ز غیر بریدن چه فایده

جان یاره ساز جامه دریدن چه فایده.

دست تو چون بدامن قاتل نمی رسد

ای مرغ نیم کشته طپیدن چه فایده.

۴۹۳ - مولانا رفیقی - رفیق شفیق و اهل طریق بود، و شعری نیکو می

گفت. و این شعر از اوست:

عشقبازان اهل تقلیدند صاحب دل نیند

ورنه خوبان از نیاز اهل دل غافل نیند!

خون چرا از دست مجنونش چولیلی رک گشود

عاشق و معشوق اگر با یکدیگر واصل نیند.

۴۹۴ - مولانا شهاب - مصاحب اهل کمال بود و بغایت هزل، و این رباعی

از اوست که در هجو کسی گفته:

ای کاسه تو سیاه و دیگ تو سفید

از آتش و آب هر دو بیریده امید.

آن شسته نمیشود مگر از باران

وین گرم نمیشود مگر از خورشید.

۴۹۵ - دیوانه بلخی - هفت قلم را نیکو مینوشت ، و شعر نیز خوب میگفت .

و این بیت ازوست : بیت

مینخواستم نظاره کنم نقش او در آب

ناگه نسیم آمد و نقشی بر آب زد .

۴۹۶ - مولانا صدر دیوانه - کاتبی خوب بود ، و شعر و معما زیبا می

گفت ، معميات با سم نود و نه نام حضرت حق سبحانه و تعالی گفته ، و از جمله این

معما با سم «العلیم» از آنها است : معما

سر بیای او فدا نا کرده تو چون وصالش را تمنا کرده تو .

و صدر دیوانه عاشق شیدای سید شریف مذکور بود ، و سید روزی در او ان حسن

و جمال با هزار غنچ و دلال پیاده در کوچه میرفت ، مولانا صدر غافل رسید و سید را

در بغل گرفت ، و بوسه از رخ زیبای میر گرفت ، و غلامان سید چون این مشاهده

نمودند تحمل نموده و مولانا صدر را بچوب و سنگ میزدند ، و مولانا لت میخورد

و میگفت « آن لوت باین لت ارزان باشد » ، و بعد ازین هرگاه مولانا بدر خانه سید

میرفت غلامان او چون رقیبان او بودند آزار او مینمودند ، مولانا میرنجید و میگفت :

مرو بر در خانه اش ای سفیه چو شر در شریف است لاخیر فیه .

و مولانا معمائی با سم « حمزه لنگ » گفت : معما

بره رفتن او هست محتاج چوب خر لنگ بی چوب چون ره رود .

۴۹۷ - مولانا فرگسی - جوانی شاعر است و در این صنعت ماهر ، و بر اصناف

شعر قادر ، و این از جمله اشعار اوست : بیت

هر شب ای دل گفت و گوی زلف جانان میکنی

خود پریشانی و ما را هم پریشان میکنی .

وله

اغیار را برغم من زار میکشی من مرده ام مگر ، که تو اغیار میکشی

۴۹۸ - شریفی شیرازی - شاعری خوب و یاری زیباست . و این مطلع ازوست .

مطلع

در سجده گر بکشتن می آزمود ما را

می ماند تا قیامت سر در سجود ما را .

وله

بازم ز خاک کویش پیراهنی است بر تن

وز آب دیده بروی صد چاک تا بدامن .

۴۹۹ - اهلی شیرازی - کسی اهل بود، و از اینجهه تخلص اهلی مینمود.

و این شعر ازوست : بیت

بر آمد عنبرین موئی ز خال روی زیبایش

ز عنبر دود برخیزد چو در آتش بود جانش .

وله

شبی شمع از خیالش تا من روز همدم شد (۱)

بمن تا نیم شب بنشست و عمرش نیمه کم شد .

وله

من و مجنون دو اسیریم که غم شادی ماست

هر که این شیوه ندانست نه از وادی ماست .

۵۰۰ - مولانا یوسف مروی - کاتبی خوب است، و شعر نیز میگوید. و این

مطلع ازوست : مطلع

آتش رخسار را از تاب می افروختی

آتشی افروختی و عالمی را سوختی .

۵۰۱ - مولانا مکتبی - شیرازی است، و شخصی است که جامع فنون

فضایل و کمالات است، و در علم موسیقی بدی طولا دارد، و سازی غرا مثل قانون

(۱) در اصل چنین است

تصنیف نموده، ولیلی و مجنون را بغایت خوب و زیبا گفته. و این چند بیت در

تعریف بهار از آن کتاب است: بیت

کوئی سمن از سحر دمیده مرغیست که از قفس پریده.

یا شاخ بنفشه مطرا پیران مکسیست رشته بریا.

گلهای زمین شعاع خور بود کز پنجره های ابر بنمود.

و در تعریف مجنون این بیت گفته: بیت

کس غیر رگ از تنش ندیده چون صورت نو رقم کشیده.

و این بیت توحید نیز از آن کتاب است: بیت

از بحر تو یک حباب بشکست وین دایره های آب گون بست.

و درخمسه این دو بیت ازوست: بیت

بحر زمین آمد و کهسار موج آه از این قلمز بسیار موج.

کین همه مردم که برو میروند عاقبت الامر فرو میروند.

۵۰۴. مولانا صبحی - نیز شیرازی است، نانوائی میکرد، و هرچه

هرروز از دکان حاصل میکرد در راه درویشان و دردمندان صرف میکرد. و شعر

او نیکوست. و این ازوست: بیت

عاشق سرگرم او خشتی که زیر سر نهاد

سوخت چندانی که آخر سر بخاکستر نهاد.

وله

هرجا سیاهی که ز داغ تو اوفتاد

برداشت عاشق تو و برچشم خود نهاد.

وله

مقصود طلب قدر رخ زرد چه داند

هر بوالهوسی چاشنی درد چه داند.

۵۰۴. مولانا آتشی - نیز شیرازی است، و نانوائی میکرده، و شعر او

نیکوست. و این مطلع ازوست: مطلع

بس که چینه زآن تن سیمین عرق پیراهنش
میتوان خوردن زلطف آب حیوة ازدامنش .

وله

چنین کز هر طرف زلف تو غارت میکند دینم
روم در تاب لیکن در میان روی تو می بینم .

۵۰۴ - شیخ فتح الله - جوانی فاضل و کامل بود، و فرزند شیخ مظفر الدین
علی است، و از مادر فرزند مولانا جلال الدین دوانی است، و در اوایل سن رهاق
کسب فضایل و کمالات حکمی و شرعی نموده بود، و طبیعت شعر او بغایت نیکو بود،
و در ایام طاعون در بورسہ در سنہ عشرين و تسعمائہ و فوات نموده . و این مطلع
از اوست : مطلع

چندان بدر می‌کده آرام گرفتیم کاخر ز کف پیرمغان جام گرفتیم .
و مولانا مائمی که مسمی بمولانا یار علی تبریزی است شیخ فتح را در خواب دید
و از او از احوال آخرت پرسید در جواب او این بیت گشایش را از او گفت :
چو ممکن کرد امکان بر فشانند بجز واجب دگر چیزی نماند .

۵۰۵ - مولانا رشید کازرونی - جامع انواع فضل و کمال بود، و صحبت
او بسیار پر لذت بود، و طبع سلیم و عقل مستقیم داشت، و شعر او نیکو است .
و این مطلع از اوست : مطلع

صافی دلی چو اشک نیامد بسوی ما
کز چشمش افکنیم و خود آید بروی ما .

وله

هر که شد شیفته چشم تو چون نرگس مست
باید اول که سر خویش نهد بر کف دست .

۵۰۶ - مولانا مقیم کازرونی - شخصی مستقیم بود، و بر طاعت و عبادت
مقیم، و شعر نیکو میگفت . و این مطلع از اوست : مطلع

- همه کردند دوا درد دل شیدائی من و سودای تو و عالم بی پروائی.
- ۵۰۷ - مولانا طالبی - سمرقندی است، و بطلب علم مشغول بود، و از این جهت طالبی تخلص میفرمود. و این مطلع ازوست: مطلع
کس نمیخواهم که بندد دل برآن پیمان گسل
چون صنوبر سرو من حیفت زبر بار دل.
- ۵۰۸ - مولانا وصالی کاشی - شخصی عاشق پیشه بود، و دائم الابداندریشه وصال مینمود، و از این جهت وصالی تخلص میفرمود. و این مطلع ازوست: مطلع
مده ای خضر فرییم بحیوة جاودانی
من و خالك آستانش تو و آب زندگانی.
- ۵۰۹ - مولانا نصیر لنگ - منشی بود و منشاء مولد او نیشابور، و شعر نیکو میگفت. و این مطلع را نیکو گفته: مطلع
سایه را هر که که بینم روزغم پهلوی خویش
چون کنم رو سوی او گرداند ازمن روی خویش.
- ۵۱۰ - قاضی عبدالله گیلانی لاهیجانی - قاضی زاده بود، و جامع فضایل و کمالات حکمی و شرعی بود، و در خدمت شیخ محمد لاهجی که قطب وقت بود چند وقت بود، و آخر خلیفه او بگشت، و کاملی مکمل شد، و شیخ اجازت ارشاد باو داد، و سجاده خود پیش او نهاد، و قاضی شعر نیز میگفت. و این مطلع ازوست: مطلع
نمودی روی چون در آئینه و پنهان شدی از من
ندیدم خویش را زآن دم که روگردان شدی از من.
- ۵۱۱ - مولانا یاری - درباری قدم صادق داشت و همت بریاری یاران خود میکماشت، و باین تخم محبت در دل ایشان میکاشت، و شعر نیکو میگفت. این مطلع ازوست: مطلع
ز درد عاشقی در دل حدیث مشکلی دارم
که نتوان با کسی گفتن، عجب دردی دارم!

۵۱۳ - مولانا شاه محمود - پسر مولانا ابوبکر تهرانی است، و او مثل پدرش شخصی لطیف و ظریف بود، و صحبت دلپذیر پرلطیفه داشت، و در حدائق سن جمع جمیع فضایل و کمالات کرده بود، و از جمله ظرافت آنست که چون بگیلان که بلاد رافضیان است بر سالت رفته بود آن مردم چون عداوت با سمنی پدرش داشتند انعام و احسان باو نمیگردند، این بیت گفت و پیش پادشاه گیلان فرستاد:

بزرگ نان فروشند و مرّوت نکند مگر از نام شریف پدرم آگاهند.

پادشاه گیلان چون بیت او شنید بخندید و چیزی باو بخشید. این مطلع ازوست:

برخاستم ز عالم، افتادگی همین است کشتم غلام سروی، آزادگی همین است.

وله

قبله درد و غم، مقبلی من همین بادل غمگین خوشم، خوش دلی من همین

۵۱۳ - مولانا صوفی - شخصی دانشمند بود، و میل صحبت درویشان کرد، و ازین جهت بخدمت شیخ محمد لاهیجی رفت، و با درویشان او در خلوت اربعین نشست، چون پنج روزی بر این بگذشت روزی از خلوت خانقاه بیرون آمد و برآه شرابخانه رفت، و چندان می خورد که مست گشت و بخلوت بازگشت، این مطلع گفت و بخانقاه فرستاد:

مرشد ماست خم باده که در روی زمین

نیست پیری به ازو صاف دل و گوشه نشین.

۵۱۴ - مولانا فخر خلخالی - از فرزندان مشایخ کبار خلخال است، و کسی صاحب کمال است، و بشرف و نسب آراسته و بزبور طبع سلیم پیراسته، و طبع نظم نیکو دارد، و جهت سنت پسر مفتی روم علی چلبی این تاریخ گفت: تاریخ

مفتی مملکت علی چلبی آنکه باشد ز سر غیب آگاه

قره العین خویش را سنت چونکه کرد آن امین سراله

بهر تاریخ سنتش کفتم انه سنة رسول الله

و بعد از چند روز دیگر فرزند دلبندی دیگر از مفتی که بحسن صورت و سیرت بی نظیر بود در آنوقت وفات نمود، این تاریخ دیگر گفت، نام آن پسر فاضل بود: تاریخ

بی تاریخ آن گل در گلستان بحسرت گفت بلبلی «وای فاضل»
و این غزل نیز ازوست: غزل

۹۲۸

خواهم از عشق بتی شیفته و زار شوی

تا ز حال من دیوانه خبر دار شوی.

تا کی ای غنچه بشکفته برغم من زار،

همچو گل خنده زنان همنفس خارشوی.

و مولانا رسم عشق و عاشقی جوانان در روم بنیاد نهاد، و در عشق جوانی باقی نام فانی گشت.

۵۱۵ - هفت رنگی - از شاعران خراسان است. و این مطلع ازوست: مطلع

همه شب سرگذشت کاگل دلدار میگویم

بسودائی گرفتارم، از آن بسیار میگویم.

۵۱۶ - میرعیانی - سیدی است پوستین دوز شیرازی، و مدتی قلندر نیز

بوده، و مدتی شد که در روم است و در محله یهودان ساکن، و دائم پسری خوش

صورت یهودی در خدمت او میباشد، و آخر از اثر صیحت او مسلمان میشود، و از

این جهت میر را سید یهودان میخوانند، و فی الواقع شخصی فاضل است و بر انواع

شعر بدیهه قادر. و این مطلع ازوست: مطلع

بازم روانه گشت سرشك از دو چشم تر

از نور چشم خویش جدا میشوم مگر.

وله

چو رخ بوشی مرا اشك از دو چشم تر پدید آید

بلی خورشید چون پنهان شود اختر پدید آید.

۵۱۷ - مولانا سروی - خراسانی است، و طبع سلیم و فهم مستقیم دارد.

و این مطلع ازوست: مطلع

تا سوار چابك من سوی میدان مست رفت

هر طرف چابك سواری را عنان از دست رفت.

۵۱۸ - مولانا بهاء - شعر او پُر بها و بازیب و صفاست، و ترکیب آن

رعنا. و این غزل ازوست: غزل

بر بیاض آفتاب از شب رقم خواهد کشید

ماه را بر صفحه خوبی قلم خواهد کشید.

یارب این يك قطره خون کورا همی خوانند دل

تا کی از بیداد مهر و یان ستم خواهد کشید.

امشب ای شمع از سر بالین بیماران مرو

بی دلی سر در گریبان عدم خواهد کشید.

بر حذر باش امشب ای همسایه بیت الحزن

کز سرشك چشم من دیوار نم خواهد کشید.

میکشد بار غم محبوب و میگوید بها

هر که عاشق شد ضرورت بارغم خواهد کشید.

۵۱۹ - مولانا فتح الله کاتب - از جمله کاتبان بی نظیر مسلم است، و جمیع

خطوط از غبار و ثلث و غیر هما بیک قلم مینویسد در غایت خوبی و زیبائی، و کسی

بسیار خوش صحبت است و بسیار اشعار استادان یاد دارد، و سلطان صاحب قران

اورا از تبریز باسطنبول آورده، و اول کاتب معتبر شاه اسمعیل صوفی بوده، و حالی

کاتب سلطان روم است، ولیکن چون فضایل اعتباری ندارد و نیز اعتباری ندارد،

و معیشت بسهولت نمیکذراند، و مولانا بافلاس کریمست، و شعر نیکو میگوید. و این

شعر از اوست: شعر

چه شدای بیوفا کز ما نکردی یاد، بگذشتی

چراغ عیش ما کشتی، روان چون باد بگذشتی.

وله

بدور آن دهن ای غنچه به که لب نکشائی

که پرده ات بدرد آخر و بهیچ برائی.

۵۲۰ - مولانا عماد كاتب - او نيز از استادان خطاطان عجم است ، و ديوان شعر او مشهور است . و اين شعر از اوست : غزل

سوز هجران تو جز سينه ما نشناسد
 هر كه خو كرد بدرد تو دوا نشناسد .
 باغبان روى ترا ديد و بگل چيدن شد
 ظاهر آنست كه او گل ز گيا نشناسد .
 ميدهى عشوه كه ديگر نكنم جور و جفا
 با كسى كوى نگارا كه ترا نشناسد .
 نر رخت صنع خدا ديد عماد كاتب
 و آنكه اين صنع نديد است خدا نشناسد .

۵۲۱ - مولانا حبيب كاتب - شخصى اديب لبيب است ، و در صنعت كتابت شهرت دارد ، و خويش مولانا فتح الله كاتب است . و اين شعر از اوست :
 چو بلبل باغم گلچهره خود شادنى دارم
 قدش را بندهام و ز سرو باغ آزادنى دارم .

۵۲۲ - مولانا لطيف - شخصى لطيف و ظريف است ، و شعر خوب دارد ، و از جمله شعر او اين است : رباعى

دهان بخنده شيرين چو يار بگشايد
 كره ز جان من دل فكار بگشايد .
 ميان عارض گلگون دهان خندانش
 چو غنچه ايست كه در لاله زار بگشايد .

۵۲۳ - مولانا هاشمى - شخصى پرهوش بود ، و از اينجهت خواهوشى تخلص مينمود . و اين مطلع از اوست : مطلع

عالم فانى كه در وى شادمانى كتر است
 حاصلش گر گنج فارونست خاكش بر سرست .

۵۲۴ - مولانا مثالی - کسی بی مثال و بی همال است، و جامع فنون کمال.

و این مطلع ازوست : مطلع

مده ای خضر فریبم بحیوة جاودانی من و خاک آستانش، تو و آب زندگانی (۱).

۵۲۵ - مولانا مجد الدین کاشی - کسی فاضل و کامل بود، و شعر یکی از فضایل

اوست. و این مطلع ازوست : مطلع

چو غنچه مدتی بودم بمستوری و تنهائی

زمستوری کلی نشکفت جز رندی و رسوائی.

۵۲۶ - قاضی سلام الله - نیز کاشی است، و قاضی سلامت روست، و در

فضل مقدم و پیش رو، و چنین شعر نیز از فضایل اوست : شعر

کشته گشتن پیش تیغ چون تو دلداری خوش است

زنده بودن در جهان بهر چنین کاری خوش است.

۵۲۷ - شمس الدین محمد لطیفی - پسر قاضی شیخ کبیر است که مشهور

است بقاضی زاده اردنبلی، و لطیفی که فرزند دلبنده اوست سرّی از اسرار لطایف

اوست، و در حدائت سن جامع جمیع اخلاق حمیده و محاسن جمیله، و بسی اشعار

بی نظیر و اطوار دلپذیر داشت، و اول حال قصیده گفته که لفظ سایه و خیمه در هر

مصرع لازم داشت. و این چند بیت آنست : قصیده

سحر ز خیمه برون رفت و سایه زد بچمن

بسان خیمه کُل سر و سایه پرور من.

چو خیمه کا کل او سایه بان شده بر گل

ز سایه خیمه زده سنبلس بروی سمن.

دلا چو سایه مشو زیر خیمه گردون

بکش ز خیمه گردون سایه اش دامن.

بزیر سایه دل شو که خیمه ایست ز نور

سری چو سایه فرور بر بزیر سایه تن.

(۱) این بیت ببولانا وصالی نسبت داده شده، رجوع شود بشماره ۵۰۸.

بجوی سایه خیمه که زیر دلق بس است
 برای سایه درویش خیمه پیراهن .
 مرو بسایه خیمه که از شکوفه باغ
 درخت خیمه شد و سایه کرد بر گلشن .
 و بمقتضای «الموت ینفی خیارکم و ینقی شرارکم» اجل او را از میان مردمان انتخاب
 نمود . و این رباعی نیز ازوست : رباعی
 سرمست ز جام عافیت جم باشیم درعالم و بیرون ز دو عالم باشیم .
 فازغ زغم زندگی و محنت خلق یکچند که زنده ایم بی غم باشیم .
 و درایامی که انتقال از دار فنا بدار بقا می نمود بلسان حال و قال این گفت : . فرد
 نشد اقبال دوران ازسرافرازی هوس مارا
 بدرویشی سرافرازیم ، این اقبال بس مارا .
 و بعد از چند روز که درویشی اختیار فرمود وفات نمود .

۵۲۸ - وجد او قاضی شیخ کبیر است که در زهد و تقوی قرین او ایس
 قرنی است ، و مدت پنجاه سال است که در اردبیل قاضی ماضی الحکم اردبیل است ،
 و با آنکه قاضی است طبیب حاذق آن ملکست و افتنا و تدریس آن دیار نیز باو
 متعلق است ، و شعر نیز یکی از فضایل اوست ، و این قصیده در مدح امیری گفته :
 قصیده

زهی امیر فلك رفعت ملك اطوار
 زمان احاطت و دریا درون و کوه قرار .
 اثیر رفعت ، و کان طینت ، و زلال اثیر
 هوا لطافت ، و آتش نهیب ، و ارض وقار .

و بدر لطیفی که قاضی شیخ کبیر است سلطان صاحبقران سلطان سلیم خان در روز
 جنگ و انهزام شاه اسمعیل صوفی او را اسیر فرمود ، با آنکه حکم بکشتن همه
 اسیران فرمود چون انوار فضل و کمال قاضی زاده ازجین او پیدا بود ، و آثار
 سعادت و نجابت در افعال و اقبال او هوردا ، لاجرم پادشاه عالمیناه جرم او ببخشید

و او را از قید گرفتاری رها کنید، و بالتفات و عنایت خسروانه او را مخصوص گردانید، و روز بروز عنایت درباره او زیاده میفرمود، بمرتبه که چون فتح دیار عرب نمود ضبط حلب و شام و مصر تمام باور جوع فرمود، و قاضی شیخ کبیر شیخ کبیر الخیر است، و فضایل او زیاده از حدود است، و در فن انشا بی همتاست، و تاریخ سلطان سلیم خان را نوشته، و تاریخ ابن خلکان را نیکو ترجمه فرموده. و از جمله اشعار او این است: قطعه

آه از این دور چرخ مردم خوار کرگک روبه نمای کج رفتار .
 بی وفائی چو روزگار بخلق کینه جوئی بزیر ازرق دلق .
 بی گنه قصد جان من بنمود یوسفم را زمن بفضب ربود .
 و چون اشعار او بسیار است باین قدر اختصار کرده شد، که «القلیل یدل علی الکثیر و البعرة علی البعیر و اثر الاقدام علی المسیر» .

۵۲۹ - مولانا پرتوی - شیرازی است، و در علم نجوم ماهر است و بر احکام صادق نجومی قادر، از جمله آنکه تقویمی بنام شاه اسمعیل صوفی نوشته بود، و در آنجا ذکر فرموده که امسال پادشاهی از طرف مغرب بجانب تبریز میآید، و تغییر خطبه و سکه بکند، و در آن سال سلطان صاحبقران سلطان سلیم شاه سقی الله نراه و جعل الجنة متواء در چالدران بشاه اسمعیل صوفی جنگ کرد، و او را مغلوب و منهزم گردانید، و از عقب او به تبریز که تخت او بود رفت، و تغییر خطبه و سکه نمود، و چون ملک عجم خراب بود در آن طمع نفرمود، و باز پروم معاودت نمود. و از جمله اشعار مولانا پرتوی اینست:

بی گنه دوری خدا را از من مسکین مکن

هر چه میخواهی بکن با دردمندان این مکن .

وله

سر جدا کرد از تنم شوخی که با من یار بود

قصه کوتاه کرد ورنی درد سر بسیار بود .

۵۳۰ - مولانا نصیبی سیلانی - از علم و فضل شعر با نصیب بود، و این

مطلع ازوست بیت

دامان خرابات نشینان همه یاک است

تر دامنی ماست که تادامن خاک است.

وله

بهر طرف نظر از چشم خوابناک مکن

مبین بغیر و زغیرت مرا هلاک مکن.

۵۳۱ - مولانا محی الدین - شخصی جامع فضایل و کمالات علمی بود، و

بسیار کسی خوش صحبت و لطیفه گو و هزال بود، از جمله هزل او آنکه روزی در مکه مبار که دو برادر بودند که ایشان را اخوین می گفتند، و هر دو شیطان صفت و ریائی سمّت بودند، و شیطنت و ریای ایشان برسگّان آنجا ظاهر بود، و در ماه رمضان آن دو شیطان در خانه خود بطریقه اعتکاف نشسته و از آنخانه اصلاً بیرون نمی آمدند، مولانا محی الدین روزی بدر خانه ایشان رسید چون در خانه ایشان را بسته دید و ایشانرا در خانه محبوس وار نشسته دید خندید و گفت صدق رسول الله صلی الله علیه و سلم: یبغبر راست فرموده که شیطان در رمضان در حبس و بند میباشد، و ازینست که شما دو شیطان در خانه در بندید و بجائی نمیروید و اغوای مردم نمیکنید. مولانا محی الدین شعر نیز خوب میگفت، و مداح خواجه نظام الدین احمد ساعدی بود. و از جمله اشعار او این است: شعر

گر کشندم بسر کوی تو آهی نکشم و رببخشند مرا منت کاهی نکشم.
بر سر کوی تو گر بر سر من بارد سنک رحمتی دانم و خود را بیناهی نکشم.

وله

چو طبع نازکش از دیگری بتنگ آید

ز کین او بمن بی گنه بجنک آید.

و در تعریف دزدی خطیب کازرونی گفته:

کرده آهن ربای فرش سرای تا برد نعل کفش را از پای.

۵۳۴ - مولانا امیدی - جوانی فاضل است، و از جمله بزرگ زادهای شهر ری است، و نام او ارجاسف و نام برادرش لهراسف و نام برادر دیگر گشتاسف. امینی شاعر چون نام او و نام برادران او شنیده خندیده و گفته «مولانا فلان مادر تو شاهنامه بوده». و مولانا امیدی بر انواع شعر قادر خصوصاً قصیده نیکو می‌گفته، ولیکن قصیده او بر مردم مبارک نبوده، و از این جهت اکابر جایزه او پیش از قصیده میداده‌اند تا قصیده بنام ایشان نگوید، و از جمله اشعار او اینست، در مدح شیخ نجم اول و کیل شاه اسمعیل صوفی گفته: قصیده

| | |
|----------------------------|------------------------------|
| زهی طلعتت بر فراز رکاب | فروزان چو بر آسمان نجم ناقب. |
| حریم ترا حور بیان بر حواشی | جناب ترا قدسیان در رکاب. |
| ببزم تو جمعند خورشید رویان | چو در خانه مه قران کواکب. |

و در مدح نجم ثانی بعد از فوت نجم اول این ابیات گفته:

| | |
|------------------------------|---------------------------|
| ای تو سلطان ملک زیبایی | ما گدا پیشگان تماشائی. |
| تو گرانمایه در پز قیمت | من تهی کیسه مرد سودائی. |
| تو همان خانه سوز و پرده نشین | من همان کوچه کرد هر جائی. |

و این قصیده سیصد بیت بیشتر است و در حال خود گفته:

| | |
|-----------------------------|-------------------------|
| عیبم این است کز دیار ریم | نه خراسانی و بخارائی. |
| که طفیلی خوان طفلانش | گستراند بساط بابائی. |
| یاوه گویان کاسه هر جابر | تنه ترنازان بغرائی. |
| هر که بیتی سه چار موزون گفت | کی مسلم بود باستائی. |
| نکنند سبزه دهن خضرا | گر چه پوشد لباس خضرائی. |
| گر چه بیتی دوست بر هم بست | ناید از عنکبوت بنائی. |

و این مطلع در اوایل طفولیت گفته: بیت

تو ترک نیم مستی من مرغ نیم بسمل

کام تو از من آسان کار من از تو مشکل.

۵۴۳ - مولانا محمد مذهب گرمائی - پسری بود در سن رهاق و بلوغ در حسن صورت و زیبائی سیرت نظیر خود نداشت، و بحسن خط و تذهیب مشهور جمهور، همچنانکه در حسن یوسف بود در تذهیب نیز ثانی مانى مینمود، و شعر نیز خوب میگفت. و این مطلع ازوست: مطلع
غنیمت است زمانى بهمدمان بودن

که يك زمان نتوان عمر را ضمان بودن.

در اسطنبول مدت ده روز باید و برادری مثل خود بطاعون رفتند و غریق رحمت حق گشتند.

۵۴۴ - مولانا ارشد - شیرازی است، و جوانی دردمند و نیازمند است، و از جمله عشاق سید شریف بود اکثر اشعارش جهت اوست: و این مطلع ازوست:
فرد

مگر آن انیس خاطر سخنی شنیده دیگر

که چو آهوان وحشی ز برم رمیده دیگر.

وله

جائی رسید حال بت دل پرست ما

کین زاهدان بتوبه نگیرند دست ما.

۵۴۵ - مولانا قبولی - از جمله ملوک رستم دار است، و اشعار او بسیار

است. و این مطلع ازوست: مطلع

گوش بر قول رقیبان ستمگر میکنی

در حق ما هر چه میکویند باور میکنی.

۵۴۶ - روزبه - عورتی است شاعره، و از جمله اشعار او اینست: بیت

هر زمان دارم هلاکی با حیات آمیخته

زان تغافلها که کردی التفات آمیخته

ولها

تغافل از بتان بی وفا مطلوب می باشد

وزین سنگین دلان بی التفاتی خوب میباشد.

۵۳۷ - مولانا خرمی (۱) - از شعرای معروف سلطان یعقوب بود و پیش او مرغوب، و در زمان شاه اسمعیل صوفی بمکه مبارکه آمد، و در آنجا غیر معروف بود زیرا که مردم آنجا زبان او نمیدانستند، بواسطه آنکه سبب عرفان زبان است، و هر زری که در ایام سلطان یعقوب خان جمع کرده بود قطاع الطریق راه مکّه مبارکه همه ازو ستند، و در حضور او در حین قسمت متفرق ساختند، و شعر او در همه جا معروف است. و از جمله اشعار او اینست: مطلع

که تنهائیم بیگانه و خویشند نا پیدا

چو یار آید شود از بخت من صد آشنا پیدا.

وله

برای درد دل گفتن ترا تنها نمی یابم

در آنساعت که تنها یابمت خود را نمی یابم.

۵۳۸ - مولانا فخر - جوانی لطیف و ظریف بود. و این مطلع از اوست:

مطلع

دار دنیا نه مقام من ثابت قدم است من و آن دار که دروازه ملک عدمست.

۵۳۹ - شیخ محمد تبریزی - در شیراز شیخ الاسلام و پیر مردم ایام بود، و ارشاد مردم بطریق عشق می نمود، و طریقه او عشق جوانان پاک بود، و بیایک دامنی و همت همه را تسخیر مینمود، و همه کسان بی اختیار زر و مال بسیار فدای او می کردند، و فرزندان خود را مثل غلامان او می ساختند، و رضای او برضای خود مقدم میداشتند، و در طریقه او ذخیره جهت فردا نبود، هر چه مردم فدای او میکردند او نیز افنای همه کس میکرد، و دینار و درم تمام عالم اگر باو می آمد در یکدم صرف مینمود و هیچ در تهیه اسباب دنیا جهت فردا نبود، از این جهت اکثر اوقات در خانه او پالوده های نبات مردم می خوردند، و چون اکثر کاتبان و مذهبیان و مجلدان مرید او بودند دیوان او تمام بخط خوب مینوشتند، و تذهیب و جلد خوب میکردند

(۱) در نسخه اسلامبول نام شاعر درست خوانده نشد.

و بواسطه حسن خط و تذهیب و جلد خوب آن دیوان مرغوب اکثر مردمان بود، و مقبول اهل عالم می نمود، و در راه حج حضرت شیخ چون رفیق طریق اعلی حضرت مولانا جامی بود از مردم عالم و شاعران روزگار شکایت مینمود، و میفرمود که اکثر معانی اشعار دیوان مرا میدزدند و بدیوان خود میبرند، اعلی حضرت مولانا جامی چون این شکایت او شنید، بخندید و گفت چون معانی اشعار شما دزدیده اند دیوان شما بید معنی مانده و غیر لفظ بید معنی در او چیزی نمانده، و شیخ در سفر مکه مبارکه در حین مراجعت وفات نموده، و مدفن نزدیک حضرت سلطان ابراهیم ادهم است. و این ابیات ازوست:

| | |
|---------------------------|-----------------------------|
| کعبه بی روی و ریا روی تو | قبله و محراب من ابروی تو. |
| روی بدیوار نیارد دگر | هر که چومن دید دوا بروی تو. |
| هر دو جهان مست خیال خودند | دست جمالی و دو کیسوی تو. |

و این مطلع نیز باو نسبت میکنند: بیت

مخوان بصومعه ای زاهد حسود مرا

که نیست میل رکوع و سرسجود مرا.

و این رباعی نیز ازوست: رباعی

| | |
|-----------------------------|------------------------------|
| برقد دلم راست قبای غم تست | شادی بدلم باد که جای غم تست. |
| گر هست ترا غمی برای دل ماست | ور هست مرا دلی برای غم تست. |

و حضرت شیخ بیگمان ولی زمان بود.

۵۴۰. مولانا جوهری - شاعری است در فضای میدان شاعری سایر،

و در جو هوای شعر طایر، و بر اصناف شعر قادر. و از جمله اشعار او اینست:

چو گل بر هر خس و خاری مکش هر لحظه دامان را

که از دست تو آخر چاک خواهم زد کربان را.

دل و صبر و قرار آن قامت و رفتار برد از من

تعالی الله چه رفتار است آن سرو خرامان را.

۵۴۱- مولانا رفقی - کسی خوش طبع ظریف است، و شعر اولطیف است.

و این مطلع ازوست: مطلع

نمیدانم چه سان گویم بشمع خویش سوز دل

که کردم میزنم سوی رقیبان میشود مایل.

۵۴۲- مولانا عیسی - شیرازی است، و مشهور است بکل عیسی، زیرا که

کچل بوده و در سر هیچ مو نبوده، و شخصی هزال و مسخره پر حال بوده، و اکثر

مردم را هجو مینموده، باین بیت هجو مردمان لاری کرده: قطعه

ای محتشمان لار میککک مخورید باخنجر نقره آب گدمک مخورید.

گوید که ماهی آبه چیزی خوبست چیزی بخورید و بر که سک مخورید.

میککک ملخ (۱) بود، و گدمک باقلای بخته در آب تنها، و ماهیابه (۲) ماهی

متعفن است که بعضی ادویه حارّه اضافه او میکنند و در آفتاب گرم میکذارند و بعد

از اتمام تعفن آنرا میخورند، و نام آن بعربی صحناست، و صحنا مصری بود، و شامی

نیز باشد. و این مطلع ازوست: مطلع

دیده ام کرد دو ابروی تو آرد بنظر چشم سرگشته من قبله نمائست مگر.

۵۴۳- از اعیان شعرای زمانیست. و این مطلع ازوست:

مطلع

در سر از لای ته خم هوسی هست مرا

بخت بد بین که بدان هم نرسد دست مرا.

۵۴۴- مولانا سیفی - از جمله امرای ظرفای خراسان است، و چون این

غزل او تمام خوب است ذکر نموده شد: غزل

تا ز گل سر خط ریحان تو بیرون آورد

جانم از تن غم هجران تو بیرون آورد.

(۱) میکککک یک قسم حشره دریایی است که در این زمان آنرا میگو میگویند. (۲) ماهی ابراه

در این زمان «مهیوه» میگویند، رجوع شود بفارسینامه ناصری گفتار دوم ص ۲۸۳ طبع تهران.

(۳) هم چنین در نسخه اصل ذکر نام نشده

آسمان کينه دیرينه ارباب وفا

(۱)

با همه موی شکافی نتوانست صبا

سری از زلف پربشان تو بیرون آورد.

بوی پیراهن یوسف بجهان کم شده بود

عاقبت سر زکریبان تو بیرون آورد.

در ازل جان و دل کم شده سیفی را

بحدیث لب خندان تو بیرون آورد.

۵۴۵ - مولانا یاری - یاری است که هرگز از غباری بردل یاری ننشسته

و پیوند یاری باری از او نکسته. و این مطلع ازوست: مطلع

بی خبر بودم زدی سنگ جفا تا که مرا

از برای دیدن خود ساختی آگه مرا.

۵۴۶ - مولانا هوشی خراسانی - شاعری خوش طبع، مستقیم بوده، و این

بیت از اوست: بیت

تو همان شوخ ستم کاره که هستی هستی

من همان عاشق بیچاره که هستم هستم.

۵۴۷ - مولانا مروی - مردی کاتب خوب است، و مصاحب مرغوب.

و این مطلع ازوست: مطلع

آتش رخسار را از تاب می افروختی

آتشی افروختی و عالمی را سوختی.

۵۴۸ - مولانا فرخی - جوانی صاحب فضیلت علم و سیادت و جامع حلم

و سخاوت بود، و بحسب حسب و نسب و علم و عمل از جمله اکمل، و بر انواع شعر

قادر، و در فن شعر و شاعری ماهر، و در اسطنبول اول قصیده بی نظیر، دلپذیر گفت

که يك مصرع آن تاریخ جلوس بر تخت سلطنت بود و يك مصرع دیگر تاریخ فتح قلعه بلغراد، و این قصیده متضمن مدح سلطان سلیمان خان بود و مشتمل بر عرض حال او، و آن قصیده اینست: قصیده

این نظم خوش که میدهد از آب خضر یاد

تاریخ سلطنت بود و فتح بلغراد.

تاریخ این است

جهانا جوان شد بصد شادمانی (۱)

جهانی بعدل سلیمان ثانی. (۲)

ز نوع هنر هر چه گوئی رسیده

بآب رای پیرش بعهد جوانی (۳).

و جناب شیخ عبدالله شبستری که ذکر او پیش ازین گذشت چون قصیده بی نظیر، دلپذیر در مدح اعلا حضرت خداوندگاری گفت که هر يك مصرع آن تاریخ جلوس بر تخت سلطنت بود و يك مصرع دیگر تاریخ فتح رودس، و چون آن قصیده در خوبی تاریخ بود، تمام آن در این رساله مذکور میگردد، و ختم رساله بآن خواهد شد تا معنی «ختامه مسك» صورت پذیرد، و از برکت آن این کتاب مقبول صغیر و کبیر گردد، و چون در اثنائی که آن قصیده انشا مینمود سه بیتی دیگر گفته بود جهت تاریخ ولادت پادشاه زاده عالمیان سلطان محمد خان، که نواز عالم غیبی بی عیب آمده بود، و از برکت قدوم مبارك او فتح قلعه رودس میسر گشت، و آن قلعه ایست که با آسمان در محکمی برابری کرده و تا امروز هیچ پادهی فتح آن کرده و هر پادشاهی که در ملك روم و فرنگ و مصر بود قصد فتح آن کرده ولیکن از فتح آن عاجز گشته و صورت خود و صورت جمعیت عسکر در آنجا بیادگار هشته. و آن بیت این است:

شه عالی سیر سلطان محمد ولی عهد احمد، وارث جم.

(۱) تاریخ جلوس سلطان سلیمان خان ۹۲۶ هـ. ق.

(۲) تاریخ فتح بلغراد ۹۲۷ هـ. ق.

(۳) در این جا در نسخه اصل بقدر يك صفحه بیاض است.

امین دین که از فر قدومش صفائی باشد اندر نسل آدم .
 قوام دولت سلطان سلیمان ولی عهد شاهنشاه عالم .

و چون ختم کتاب بموجب وعده بقصیده تاریخ صواب مینمود، و در این اثنا مولانا امینی سمرقندی از مکه مبارکه بمرز وبوم ارض روم آمد، و او نیز قصیده گفت که هر يك مصرع آن تاریخ جلوس اعلیحضرت خداوندگار بود بر تخت سلطنت، لاجرم ذکر آن قصیده نیز در اثنای ذکر حضرت شیخ عبدالله سلمه الله و ابقاء میشود.

۵۴۹ - امینی - مردی فقیر و مسکین صفت و صالح هیئت است، و بطرز

قصیده کمتر شعر گفته، و دایم غزل میگفته. و این مطلع ازوست : مطلع

ای دل نشان ناوک آن دلربا شدی در عاشقی نشانه تیر بلا شدی .

وله

سرو سپی بقد بلندت نمی رسد باد صبا بگرد سمندت نمی رسد .

و قصیده مولانا امینی این است : قصیده

بداده زمان مملکت کامرانی
 شه عاقل عهد سلطان سلیمان
 چو قیصر هزاران بدو بوده چاکر
 ندیدم بدینی چو او شهر یاری
 زجان بوده او ماحی کفر و بدعت
 بزبائی او گلی در چمن نیست
 بوی عقل با نکته دانی نلافد
 چو آمد لب لعل او در تکلم
 زهی نکته دانی که ما بیدلانرا
 دم معرکه پسر دلان جهان را
 بشیرین زبانی بدل جای کردی
 بجاه و شرف مهر اوج جلالی

بکاس عهد و سلیمان ثانی .
 کنزو نو شد آئین صاحب قرانی .
 چو داراب کردی صدش دیدبانی .
 بخوبی عدل و بحسن و جوانی .
 بارکان دین هست حامی جانی .
 بود او هم ایمن زباد خزانی .
 نلافد بوی عقل با نکته دانی .
 باحباب ازو کرده گوهر فشانی .
 وجودت شده مایه زندگانی .
 بتو کم رسد دعوی بهلوانی .
 بدل جای کردی بشیرین زبانی .
 بمیدان جرات قباد زمانی .

زسالی که مالک ترا داده املاك
 از این شعر این بیدل و دین محزون
 زبیدادی دور امینی ملول است
 جهان تا بود در پی جور جوئی
 نگه دار جان لطف الله بادت
 نشانش دهم من، بیاید بدانی .
 دهد جمله مصرع از وی نشانی .
 بود لطف ار دادم از وی ستانی .
 بر ارباب دین هم بر اهل معانی .
 ز آفات و بی رحمی آسمانی .

و این قصیده در ایام وزارت وزیر اعظم اکرم، عدیل آصف اعلم ابراهیم پاشا یسرالله
 مایشا معروض شد، و جایزه اش سه هزار اوقه عثمانی بمولانا امینی رسید، و مولانا
 باین جایزه تاجر گردید، و مسافر شد بنیت تجارت، امید که از قبیلۀ «ماربخت تجارتهم
 و ما کانوا مهتدین» نباشد.

و اما قصیده جناب فضایل مآب شیخ عبدالله شبستری اینست :

شه دین و دنیا چو باشد مسلم
 براند عدورا باقبال هموار
 بکوشد باحسان، بگیرد چو حیدر
 شود از فعال چنان پادشاهی
 بدین رنگ فتح و جهادی بآئین
 سلیمان بدوران این شاه عادل
 ز گردون باقبال شه بود معلوم
 بود فتح اسلام او را دمادم .
 بگیرد جهان را بدانش بیکدم .
 بعقل سلیمانی و سیرت جم .
 مزین بفتحی چنین جمله عالم .
 نکرده ز آدم کسی تا باین دم .
 از آمال ملک دگر کی زند دم .
 طلوع چنین فتح، والله اعلم .

چه فتحی که اقلیم از آن دیده اسلام

چه شاهی که او را بود این در انجام.

ز داور باقبال وی بوده آن فتح
 عدو آشیانی که طیار کرده
 بلی دائم از نار قهر هژبران
 کند رای عالی آن شاه مقبل
 بود نام او فاتح درج احسان
 چنین جاه طالع نماید چنان فتح .
 کند طائر طوپ او بیکمان فتح .
 کند یمن عالی آن دودمان فتح .
 باقدام عالی جمیع جهان فتح .
 کند کام اقدام وی ملک جان فتح .

جز از عون اعلاى ابن شاه فيروز كه از قلعه دين كند جاودان فتح .
شود نه حصار معالى على باعوان حاه سليمان مكان فتح .

مسيح زمان، زبده آل عثمان

محمد نفس شاه سلطان سليمان

ايا از تو بالا چنين كار اسلام بسقف فلک چار ديوار اسلام .
محللى باسم تو ديباچه قدر مزين بگناه تو طومار اسلام .
تو اى معنى دين باين اسم سامى جدا هريكى لطف دركار اسلام .
يكى رونق معدن جاه جمشيد يكي زينت زيب دينار اسلام .
حسام شما داده اى مالکك عصر بروم آب و رنگى بگلزار اسلام .
مكرم بچود شما دار دنيا مسلم بعهد شما دار اسلام .
شما داور کون و پيرايه دين شما ياور ايزد و يار اسلام .

معلق ز عزم شما حال آفاق

شما نيد مقصود از اقبال آفاق .

ايا شاه بن شاه افلاك محمل ز لطف فلک منزلى از منازل .
سرملك احسان، شه نيك آئين عماد سلاطين، سر افراز عادل .
محمد مكان، آفتاب بزرگى پناه زمان شاه، نيكو شمائل .
زهى سايه حق كه بر نوال بود بربد و نيك هموار شامل .
صفات جبلى و نقد سليمى همه بر قبول جلال دلائل .
معلّا نسب سرور پاك مقدم همايون نسب شاه ديندار مقبل .
همه وقت اى صاحب مسند عدل ز اقبال بادا مراد تو حاصل .

زهى در كهت قبله پاك دينان

كدايان آن بقعه مسند نشينان .

ايا شاه باسهم سياره چاكر بود لعمه جباه تو سعد اكبر .
شه نشاه با جاه اعلا معالى سپهر امان صاحب بنده پرور .

ترا باد دائم ز صنع الهی
منم کز مدیح تو ای جوهر کون
زروی حساب ایندیدی است کز جهد
مجو مدعی عیب این گفت لیکن
بیگ رنگ وزن آمد ابیات اعلا
سما عاجز امر و سیاره چا کر .
بکوش ملائک نهم عقد گوهر .
میسر نکردد جز احسان داور .
سزا بیتکی گو باینسان برابر .
همه آمد آری چو قند مکرر .

در اول جلوسی سر فرازی (کذا)

دوم فتح رودس الا ای نیازی.

تمّ ولله الحمد علی ماتمّ، والصلوة علی من انزل علیه عمّ،
محمدّ الذی تمّ کر مه وعمّ، فی شهر صفر ختم بالخیر والظفر.

بتاریخ سالی که باشد حسابش
بکوش ملائک نهم عقد گوهر .

۹۲۹

علی ید موافقه المبدالفقیر الی الغنی الکریم

ابن المبارک محمد القزوی بنی الحکیم

اللهم اغفر له ولوالدیه وللمؤمنین

آمین.

فهرست اشخاص

الف

- ابابکر میرزا ۱۲۴
 ابی (شیخ صفی‌الدین) ۱۸۳ (حاشیه)
 ابراهیم - میر ۱۱۱
 ابراهیم خلیل ۲۸۴
 ابراهیم صدر - سلطان میر ۱۳۸
 ابراهیم هزنوی - سلطان ۳۲۵
 ابراهیم قانونی - میر ۱۳۹
 ابقاخان ۳۴۳، ۳۳۸، ۳۳۰
 ابن المبارک محمد القزوینی - حکیم، ل، ۱۸۱، ۱۸۱، ۴۰۹
 ابن حاجب ۲۷
 ابن حسین میرزا ۱۷۲
 ابن خطیب گنجه ۳۳۷
 ابن لمی ۳۶، ۳۰۹
 ابن یبین ۱۴۲
 ابواسحق - خواجه ۳۷، ۳۱۰
 ابوالبرکه - قاضی خواجه ۱۱۵، ۱۱۶، ۲۸۶
 ۳۸۰، ۱۴۶، ۲۸۷
 ابوالحسن ابتهاج، ل
 ابوالحسن - حاجی ۲۲
 ابوالحسن - مولانا حاجی ۱۹۶
 ابوالعلمی گنجه - محمود ۳۲۸
 ابوالغازی سلطان حسین بیج، ۱۳۰ - ۱۸۳ (رجوع به
 حسین بایقرا)
 ابوالفضل مهنه - خواجه ۱۴۵
 ابوالقاسم - خواجه ۱۴۹
 ابوالقاسم قاسمی - خواجه ۱۴۵
 ابوالقاسم حسن ابن علی طوسی ۳۴۳
 ابوالقاسم - شاه ۴۱، ۲۱۴
 ابوالمجد مجدد بن آدم هزنوی ۳۳۹
 ابوالنظر شاه اسماعیل بن حیدر ۲ (رجوع به اسماعیل صوفی)
 ابوالعالی - ملا ۱۶۷
 ابوالفاخر رازی ۳۲۳ (حاشیه)
 ابوالنصر - خواجه ۱۰۵
 ابوالنصر سام میرزا - کو، ۳
 ابوالنصر بارسا - خواجه ۳۵، ۲۰۷
 ابوالنصر مهنه - خواجه ۲۷۹
 ابوالوجد - شیخ ۳۸۳
 ابوالوفا - خواجه ۹، ۱۸۵
 ابواللیث سمرقندی - شیخ ۲۸۷
 ابواللیث فقیه ۲۶
 ابوبکر - اتابک ۳۴۰
 ابوبکر تهرانی ۳۹۱
 ابوتراب میرزا ۱۴۴
 ابوحنیفه ثانی ۲۷، ۲۰۱
 ابوسعید - سلطان ۴۱، ۱۸۹، ۲۰۶، ۲۰۹
 ۳۱۰، ۲۲۶، ۲۶۷، ۲۸۳، ۳۱۷
 ابوسعید ابوالخیر - شیخ ۳۵، ۱۰۴، ۲۷۷
 ۳۱۷، ۳۳۵
 ابوسعید بورانی - شیخ ۹۷
 ابوسعید چنگک - شیخ ۱۳۳
 ابوسعید لاده - شیخ ۸۲
 ابوسعید مهنه - خواجه ۱۰۴، ۴۷۷
 ابوسعید میرزا - سلطان ۱۴، ۳۳، ۳۶، ۵۶
 ۱۱۰، ۱۱۴، ۱۳۳، ۱۷۳
 ابوطالب - مولانا ۷۰
 ابو طاهر - خواجه ۱۰۵، ۲۸۰
 ابوظاهر ۱۰۵ (حاشیه)

- ابوعلی - شیخ ۳۱۷
 ابی العباس احمد بن محمد الامدی - لج
 اتالی - مولانا ۵۰
 اتالی - مولانا ۲۲۴
 آتشی - مولانا ۱۷۱، ۲۸۸
 اثیرالدین ابهری - حکیم ۳۲۲
 اثیرالدین اومانی ۳۲۶
 اثیرالدین فرغانی ۳۲۶
 احمد - شیخ ۳۸۳
 احمد بایزید - درویش ۲۸۸
 احمد بن شرف الدین حسین - قاضی، کو
 احمد پروانچی ۱۱۶
 احمد حاجی - شیخ ۴۲
 احمد حاجی بیک - امیر (وفاتی) ۱۱۴، ۱۱۷، ۲۸۶
 احمد سراج - ملا ۱۶۳
 احمد طالب ۷۵ (حاشیه)
 احمد غزالی - امام ۳۱۸
 احمد مجلد - خواجه ۴۶ (حاشیه)
 احمد میرزا ۱۲۶، ۳۱۵
 اختیار - سید ۲۷۱، ۹۵
 ادائی ۳۶۴
 آذری - شیخ ۳۱، ۱۰، ۱۸۵، ۲۰۴
 ارجاسب - سیدین مسعود الامیدی ۳۹۹، ۱۴۱
 ارجاسف ۳۹۹
 ارزقی - حکیم (افضل الدین هروی) ۳۲۵
 ارسلان - سلطان ۳۲۹
 ارسلان جاذب، یز
 ارشد، مولانا ۴۰۰
 میرارغون - مولانا ۲۱۷، ۴۴
 اسدالله - میر ۹۷ (حاشیه)
 اسراوی - مولانا یحیی شیبک ۱۸۸، ۱۸۹
- اسعد افندی، ب
 اسکندر ۹۴
 اسکندر بیک منشی، یو
 اسکندر شیرازی - سلطان ۱۲۶، ۱۲۴
 اسلام - میر ۱۸۹
 اسلام غزالی - میر ۱۴
 اسمعیل اتا ۵۰
 اسمعیل اتالی بلخی ۲۲۴
 اسمعیل امیر خیزی، ک، لد
 اسمعیل صفوی - شاه، ل، کو، کز،
 اسمعیل صوفی - شاه ۳۰۴، ۳۱۶، ۳۸۲، ۳۸۵
 ۳۹۳، ۳۹۶، ۳۹۷
 اسی - ملا ۱۵۷
 اسیری - مولانا ۱۸، ۸۵، ۲۵۹
 اشرف ۳۳۰
 اصغر - میرزا ۱۴۷
 آصفی - خواجه ۶۸، ۱۳۶، ۲۴۲
 آصفی - مولانا ۵۸، ۷۱، ۲۳۰، ۲۳۱
 اصبای - مولانا ۶۸، ۲۴۲
 اعتماد الدوله (میرزا کمال الدین شاه حسین اصفهانی)
 کز (حاشیه)
 آفاق - بیکه جلایر ۱۶۴
 افتخار - سید ۹۵ (حاشیه)
 آفتی ۷۲ - ۲۴۳
 افسری - ملا ۱۶۳
 افضل - امیر ۱۳۸
 افضل الدین - خاقانی ۳۲۲، ۳۳۱ (رجوع بخاقانی)
 افضل - خواجه ۸۶، ۱۱۹، ۲۶۱، ۲۹۶
 آق ملک - امیر ۲۳، ۳۰۸
 آکهی - مولانا ۱۴۳، ۱۵۵، ۳۰۳

| | |
|--------------------------------------|--|
| انوری - مولانا ۲۳۹ | الهی (مؤلف تذکره) کج |
| انیسی کاتب - مولانا ۳۰۱ | الغ بیک میرزا لد ۱۱۴، ۱۰۵، ۱۲۵، ۳۱۴ |
| اوحالدین کرمانی - شیخ ۳۱۸ | امام الدین رافعی - شیخ، ۳۲۱ |
| اوحده مستوفی - خواجه ۱۰، ۲۴، ۳۶، ۳۰۰ | امامی هروی ۳۲۷ |
| اوحدهی - شیخ ۸۲ (حاشیه) | امان الله - ملا ۱۴۹ |
| اوحدهی مراغه ۳۲۷ | امیدی - مولانا ۳۹۹، ۱۴۱ |
| اوزن حسن، د | امیر - مولانا ۱۹۳ |
| اویس قرنی ۳۹۶ | امیری - مولانا کط ۱۸ |
| اویکو تیمور ۵۴ (حاشیه) | امیر شاهی ح، ۲۳، ۴۰، ۵۹، ۱۳۸، ۱۴۵، ۱۹۷ |
| اویک تمر (اویکو تیمور) ۲۲۷ | امیر همایون ۱۳۹ (حاشیه) |
| اهلی - مولانا ۸۰، ۲۵۱ | امین ۹۰ (حاشیه) |
| اهلی شیرازی ۴۸۷، ۵ | امینی ۳۹۹ |
| آهی - مولانا ۱۹۱ | امینی - مولانا ۴۴، ۷۵، ۲۱۸، ۲۵۰ |
| ایاز ۳۴۴، ۳۴۵ | انوری ۱۸۹، ۱۰۶، ۶۶، ۳۴۰، ۳۳۸، ۳۴۱، ۳۴۷ |
| ایازی - مولانا ط ۴۴، ۴۱۷، ۲۱۸ | انوری - حکیم ۳۲۴ |
| ایوب - خواجه ۱۴۷، ۳۸۰ | |

ب

| | |
|--|----------------------------------|
| باطنی - مولانا ۸۲، ۲۵۶، ۳۰۶ | بابا جان - ملا ۱۶۴ |
| باقی ۳۹۲ | بابا خداداد ۱۱۴، ۲۸۶ |
| باوردی حسین - میر ۹۷ | بابا سودائی ۱۸، ۳۷، ۱۸۰، ۱۹۳ |
| بایزید - سلطان ل، ب، ۳۱۰ | (رجوع به مولانا سودائی) |
| بایزید - مولانا ۱۹۳ | بابا شوریده ۸۶، ۲۴۰، ۲۶۰ |
| بایزید خان - سلطان ۲۴۸ | بابا عبدالله چشمه ملان ۱۴۴ |
| بایزید یله - شیخ ۱۱۱ | بابا علی خوشمردان - شیخ ۱۰۳ |
| بایسنقر میرزا ۱۸۰، ۲۲، ۱۳۵، ۱۲۷، ۱۷۴، | بابر - د، ۹۱ (حاشیه) |
| ۳۱۴ | بابر - سلطان ۳۷۸ |
| بایقرا ابن میرزا مهر شیخ - سلطان ۱۹، ۱۹۳ | بابر شاه ۱۱۷ |
| بایقرا میرزا ۱۴۷ | بابر میرزا ۲۸ (حاشیه) ۳۱۵، ۱۲۶ |
| بتکچیان ۲۰۹ | بابر پادشاه ۱۷۵ |
| | بارزی ۱۵ (حاشیه) |

| | |
|---------------------------------|--|
| بوعلی ۸۰، ۲۵۵ | بدخشان شاه ۴۰۹ |
| بوعلی سینا ۳۳۰ | بدخشان - لعلی شاه ۴۶، ۴۰۹ |
| بلالی - مولانا ۵۳ (حاشیه) | بدخشی - مولانا ۱۹، ۱۹۳ |
| بهاء الدین - شیخ | بدیع الزمان - سلطان ۱۲۷، ۳۱۵، ۳۱۶ |
| ۲۰۷، ۲۴ | بدیع الزمان میرزا - سلطان ۶۵، ۷۶، ۱۶۸ |
| بهاء - مولانا ۳۹۳ | ۴۱۵، ۱۷۴ |
| بهاء الدین صابر - خواجه ۱۴۶ | بدیمی - مولانا ۲۴۸ |
| بهاء الدین علی - ادانی ۳۶۴ | بردعی زاده ۲۷۰، ۳۱۷ |
| بهرامشاه غزنوی - سلطان ۲۳۰، ۲۲۹ | برندق - مولانا ۱۹۳ (حاشیه) ۱۹ |
| بهرام میرزا، کو (حاشیه) | برون، برفسور، ز |
| بهزاد، کد، ۱۵۴ | برهان - خواجه ۲۱۵، ۲۱۴ |
| بهشتی - ملا ۸۰ | برهان - مولانا ۲۶۵ |
| بهشتی - مولانا ۸۶، ۲۵۱، ۲۶۱ | برهان الدین، مولانا، ح |
| بهلول - شیخ ۲۸۲ | برهان الدین مطاالله رازی ۹۱ |
| بهلول (انکه بیک) - شیخ ۱۱۰ | بزمی ۱۶۲ |
| بهمن ۲۴۵ | بساطی - مولانا ۱۴، ۱۸۸ |
| بیاضی - مولانا ۱۴۴، ۳۱۲، ۳۱۴ | بمچی - ملا ۱۶۶ |
| بیانی - مولانا ۴۰۰ | بصیری عجمی - مولانا ۴۸۱ |
| بیچة منجه ۳۵۰ | بقائی - مولانا ۶۸، ۱۱۷، ۱۵۹، ۲۴۱، ۲۸۸، ۳۷۹ |
| بیخودی - ملا ۱۶۲ | بنائی - مولانا ح، ۶۰، ۷۴، ۲۳۳، ۲۹۳ |
| بیدلی ۱۰۲ | بلن فرانسوی - مسیو، ز |
| بیدلی لنگک ۱۵۷ | بوچهل ۳۳۸ |
| بیضائی ۱۲۲ (حاشیه) | بوسید - سلطان ۲۰۹، ۲۲۶، ۲۶۷ (رجوع |
| بیک قلی ۱۱۴ | بابوسید) |

ب

| | |
|------------------------------|--------------------|
| بهلوان حسین - دیوانی ۵۲، ۲۲۵ | پارسا - خواجه ۱۳۵ |
| بهلوان کاتب ۸۸، ۳۶۳ | پرتوی - مولانا ۳۹۷ |
| بهلوان محمد ۳۶۴ | بسر خطیب ۳۲۷ |
| بهلوان محمد ابوسعید ۴۶، ۸۹ | بهلوان ۸۹، ۹۱، ۲۲۰ |
| بیانی - ملا ۱۵۴ | |

پیر صوفی ۳۷۴

پیر فرشته ۱۸۵

پیر بداغ میرزا ۴۰

پیر سیدساله ۲۱۲، ۱۱۶، ۳۹

پیرصد ساله ۲۷۴، ۲۱۲

ت

تن صوفی اوزبک ۹ (حاشیه)

تولی خان، بیج (حاشیه)

تیمور خان — سلطان، د ۳۱۴، ۴۱۴

تیمور گورکانی — امیر ۱۲۴، ۱۲۴، ۱۲۵

تابعی — ملا ۱۶۷

تاج‌الدین احمد (ابن خطیب کنجی) ۶۸، ۲۴۱، ۳۲۷

تربتی — مولانا ۱۰۳ (حاشیه)

ترخانی — مولانا ۴۹، ۳۱۴

ج

جلال‌الدین محمد دوانی صدیقی، و، لا، لب، لج،

۳۰۹، ۳۱۱، ۱۴۱

جلال‌الدین — مولانا ۷۵، ۱۰۴، ۳۵۰، ۳۰۹

جمال‌الدین ۱۰۴ (حاشیه)

جمال‌الدین — مولانا ۲۷۸

جمال‌الدین رستطاق ۳۲۹

جمال‌الدین — سید ۳۳۰

جمال‌الدین گیلانی — شیخ ۳۳۰

جمال‌الدین کیل — شیخ ۳۱۹

جمال حسنو، ب

جمشید ۲۴۵، ۲۴۷

جمشید مهمانی — ملا ۶۹

جمشید منجم — ملا ۱۴۹

جنتی — مولانا ۶۶، ۳۲۹

جنونی — مولانا ۱۹، ۱۹۴

جوکی میرزا، ۱۶، ۳۲، ۱۹۰، ۲۰۵

جوهری — مولانا ۴۷، ۳۳۰

جهان‌ملك — امیر ۱۱۰، ۲۸۳

جیبیل ۱۸۶

جارویی — ملا ۱۶۶

جامی — مولانا، ۵، ۲۳، ۵۸، ۶۱، ۱۵۱

۲۰۰، ۲۰۸، ۲۱۴، ۲۲۴، ۲۳۴، ۲۴۸

۳۱۶، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۷، ۳۵۸

(رجوع به عبدالرحمن جامی)

جانئ بیك، لج

جانئ (ریعانی) — مولانا ۷۳، ۴۴۳

جرمی — ملا ۱۶۰

جریمی قلندر ۳۱۴

جزوی — مولانا ۱۵۸، ۴۰۵

جعفر — مولانا ۳۸، ۲۱۱

جعفر بخشی ۱۱۳

جعفر — سید ۹۶، ۳۷۳

جگرک — سلطان ۱۷۱

جلال‌الدین ۹۸، ۲۷۸، ۳۳۸

جلال‌الدین بهاء‌الولد — شیخ ۳۳۹

جلال‌الدین رومی — مولانا ۹۰۷

جلال‌الدین عتیقی ۳۳۹

جلال‌الدین قاینی ۱۴۲

چ

چنگیز خان بیج (حاشیه) ۳۱۹

ح

- حاج - میر ۲۴۰، ۶۷
 حاجی - ملا ۱۶۲
 حاجی - مولانا ۲۷۸، ۱۰۴
 حاجی خلیفه، لب
 حاجی سفدی - میرزا ۲۲۵
 حاجی سفدی - مولانا (سمرقندی) ۵۱
 حاجی عالی - ملا ۱۴۹
 حافظ - خواجه (شیرازی) ۲۰۵، ۹۳، ۳۲، ۵
 ۳۵۵، ۳۵۴، ۲۵۵
 حافظ -- خواجه ۳۵، ۳۲، ۲۴، ۲۱، ۱۹، ۱۳
 ۱۸۹، ۹۳، ۹۲، ۹۰، ۷۹، ۷۴، ۴۷
 ۱۹۳، ۱۹۴، ۲۱۱، ۲۶۷، ۲۶۸
 ۳۶۰، ۳۵۵، ۳۵۴
 حافظ (بدر شیخ کمال تربتی) ۳۳
 حافظ احمد - خواجه، ۱۵۴
 حافظ پناهی - کمان ابرو ۱۴۷
 حافظ جلال الدین محمود ۲۷۵
 حافظ جمال الدین محمود ۹۸
 حافظ سم ۱۸۵، ۱۸۴، ۸
 حافظ - سایمان علی اوبهی ۱۴۴
 حافظ شربتی ۲۶۷، ۱۹۴، ۹۴، ۱۹
 حافظ علی ۱۴۴
 حافظ علی جامی ۲۰۶، ۴۴، ۳۳
 حافظ میر - خواجه ۱۴۴
 حافظ یاری ۲۱۴، ۳۹
 حافظی - خواجه ۱۵۳
 حبیب - مولانا ۳۷۹ - ۳۸۱
 حبیب الله ل، کو، کج، ۳۰
 حبیب الله - میر ۱۱۴
 حبیب کاتب - مولانا ۳۹۴
- حرمی - مولانا ۶۳
 حریبی قلندر - مولانا ۴۱
 حزینی - سید ۷۸
 حسامی واعظ - لا ۱۴۴
 حسان ۱۴۳
 حسن ۳۶۰، ۳۵۶
 حسن - خواجه ۲۱۱، ۴۷۹
 حسن اردشیر - سید ح، ۴۲۸، ۵۴
 حسن دهلوی ۳۵۷، ۳۵۵
 حسن - شاه ۶۱ (حاشیه)
 حسنملی ۴۵۲
 حسنملی - ملا ۱۷۰
 حسنملی جلایر - (لطیفی) ۱۱۱، ۱۰۸
 حسن غزنوی - سید ۳۳۰
 حسن کیرنگی - خواجه ۲۷۹
 حسن ملکی ۱۱۲
 حسن میمندی ۳۴۵، ۳۴۴
 حسین آقا ملک - حاجی، یز، یط
 حسین - خواجه ۲۷۹ (حاشیه)
 حسین - پهلوان ۲۲۵، ۵۴
 حسن - درویش ۲۸۷، ۲۷۴، ۱۱۶، ۱۰۱
 حسین - سلطان ۱۸۶، ۱۳۳، ۱۳۱، ۳۸، ۲۶
 ۲۰۱، ۲۳۴، ۲۴۷، ۳۱۶ (رجوع)
 بساطان حسین بایقرا و سلطان حسین میرزا
 حسین - شاه ۱۷۶
 حسین باوردی - سید ۹۷ (حاشیه) ۲۷۴
 حسین بایقرا - سلطان د، ه، ط، ک، یا، کد،
 لا، لد، له، لو، ۱۲۷، ۳۵۰ (رجوع)
 بساطان حسین و سلطان حسین میرزا و سلطان
 صاحبقران (

| | |
|----------------------------------|--|
| حکیم شاه، ل | حسین بهادر خان - سلطان ۲۰۷ |
| حکیمی - سید ۱۴۸ | (رجوع به سلطان حسین بایقرا) |
| حلبی طنبوچی ۱۶۴ | حسین جلایر - میر ۱۰۸ (حاشیه) ۴۸۴ |
| حلوائی - مولانا ۴۷، ۴۲۱، ۴۸۴ | حسین خضر شاه - خواجه ۴۱۱ |
| حمید کل - مولانا ۸۶، ۲۶۰ (حاشیه) | حسین خوارزی - مولانا ۹، ۱۸۵ |
| حمید - مولانا ۴۴۹، ۲۴۰، ۲۶۱ | حسین شاه - مولانا ۶۱، ۱۵۴، ۱۶۴، ۴۴۴ |
| حمیدالدین - مولانا ۲۸، ۹۴، ۴۷۰ | حسین عظیمی - سلطان ۱۱۰ |
| حمیدالدین مستوفی ۲۵۲ | حسین های رونگر - ملا ۱۴۶ |
| حیدر - میر ۱۰۹، ۴۸۴ | حسین غازی - سلطان ۲۸۳ |
| حیدر - مولانا ۱۲۴ | (رجوع بسطان حسین بایقرا) |
| حیدر تونبانی - درویش ۱۶۷ | حسین کیرنگی - خواجه ۱۰۵ |
| حیدر کاتب ۴۴ (حاشیه) | حسین مماتی - میر ۹۶ |
| حیدر کلوجه - مولانا ۱۵۴ | حسین میرزا - سلطان ۱۲۸، ۱۶۱، ۱۶۵، ۱۷۱ |
| حیدر مجذوب - میر ۴۸ | ۱۷۴، ۱۷۶، ۲۱۲، ۴۱۶ (رجوع به |
| حیرانی - مولانا ۴۰۷ | سلطان حسین بایقرا) |
| حیرتی - مولانا ۱۵۴، ۴۷۹ | حسین واعظ - مولانا ۹۴، ۹۸، ۴۶۸، ۲۶۹، ۲۷۵ |
| | حقیری - مولانا ۸۴، ۴۵۶، ۴۰۵ |
| | حکیم - مولانا ۱۹۵ |

خ

| | |
|------------------------------|---|
| خاوری - مولانا ۴۷ | خانمی - مولانا ۴۹، ۴۰۸ |
| خاوند - خواجه ۱۱۶ (حاشیه) | خاصی - ملا ۱۶۵ |
| ختمی ۱۱۰ (حاشیه) | خاقان سعید - شاهرخ میرزا ۱۲۴، ۳۱۴ |
| خرد - خواجه، ح | خاقانی - افضل الدین ابراهیم علی نجار (حسان مجم) |
| خرد - قاضی ۱۱۴ (حاشیه) | ۳۲۸، ۳۲۹، ۴۳۱، ۴۳۲ (رجوع |
| خرمی - مولانا ۶۴، ۴۴۶، ۴۰۱ | به افضل الدین) |
| خزانی - مولانا ۳۷۷، ۳۷۸ | خاکی - مولانا ۴۹، ۴۴۴ |
| خسرو ۲۰۴، ۲۵۸، ۲۸۶، ۳۰۶، ۳۶۱ | خالد ولید ۱۲۰، ۲۹۸ |
| خسرو - امیر، ۵، ۱۴۸ | خالدی - مولانا ۱۴۰، ۴۹۸ |
| خسرو - خواجه ۱۱۵، ۴۸۶، ۳۶۰ | خاموشی - مولانا ۳۹۴ |
| خسرو دملوی ۳۶۴ | خاوری - مولانا ۴۷، ۴۴۱ |
| خسروی ۴۱۴ | خاوری - مولانا (سودانی) ۱۹۲ (رجوع بیا سودانی |
| خسروی - مولانا ۴۹ | و مولانا سودانی) |
| خضر ۳۰، ۷۷، ۹۴، ۹۵، ۹۶ | |

خواجو کرمانی ۳۳۴ ، ۳۳۴
 خواجه زاده ، لب
 خواند - خواجه ۱۱۶
 خواند شاه - سید ۹۴ ، ۲۷۰
 خواند میر - سید ، ج (حاشیه) ۱۳۶
 خورد - خواجه ۱۱۴
 خیابانی ۱۱ (حاشیه)
 خیابانی - خواجه ملا ۱۶۳
 خیالی - مولانا ۱۴ ، ۱۸۸
 خیری - مولانا ۱۱۷

خضر شاه استرآبادی - خواجه ۴۸ ، ۳۹۱
 خضری - مولانا ۸۱ ، ۴۵۶
 خطائی ۴۷ ، ۲۲۰
 خطیب کازرونی ۳۰۹ ، ۳۹۸
 خلف - مولانا ۲۴۸ ، ۶۵
 خلف تبریزی - مولانا ۶۵
 خلقی - مولانا ۸۲ ، ۴۵۷
 خلقی بهاری - ملا ۱۵۸
 خلیل - سلطان ۱۲ ، ۱۴۵ ، ۱۸۸
 خنجر - سید ۸۸ ، ۳۶۲

د

دقیقی ۴۴۴
 دلال - میر ۴۱۲
 دوست - ملا ۱۵۶
 دوست - مولانا ۴۵۱
 دوست حسین ۱۷۲
 دوست محمد ۲۵۲
 دولتشاه ۱۶ (حاشیه)
 دولتشاه - امیر، له، ۱۰۸ (رجوع بدولتشاه سمرقندی)
 دولتشاه ابن فیروز شاه - امیر ۴۸۲
 دولتشاه سمرقندی ، به ، بو ، یز ، یح ، یط ، لد
 دهمدار - خواجه ۹۹
 دهمکی - درویش ۱۱۸ ، ۲۱۲ ، ۴۹۰ ، ۲۹۱ ، ۲۹۲
 دیوانه بلخی ۴۸۶
 دیوانه نشابوری ۱۶۱

دائمی - مولانا ۸۶
 دارا ۲۴۷ ، ۲۷۸
 داعی - مولانا ۲۰ ، ۲۳ ، ۴۴۹
 دامی - مولانا ۳۶۰
 داود - حضرت ۲۶۸
 درمش خان ، کو ، کز ، ۳
 درویش دهمکی ۱۱۸ ، ۲۹۰
 درویش بیک ۵۴
 درویش بیک ، میرزا علی ایکوتیمور ۲۲۷ ، ۵۴
 درویش محمد - ملا ۱۵۴ ،
 درویش - مولانا ، ح ، ۶۳ ، ۱۶۸
 درویش علی - مولانا ۴۵۷
 درویش علی شماع - ملا ۸۳
 درویش مشهدی - مولانا ۴۴۶

ذ

ذمنی - مولانا ۱۶۰

ذاتی - مولانا ۸۸ ، ۳۶۲

ر

رئیس - ملا ۱۵۵

| | |
|--------------------------------------|------------------------------|
| رفیع الدین حسین - میر ۲۷۰ (حاشیه) | رازی بغدادی - مولانا ۴۸۴ |
| رفقی - مولانا ۴۰۴ | رافعی قزوینی - امام ۳۲۲، ۳۲۱ |
| رفیقی ۴۰۴، ۴۸۵ | رستم علی - امیر ۱۷۱ |
| روحی - مولانا ۱۹۰، ۱۹۰، ۳۰۸ | رشید الدین وطواط ۳۳۲، ۴۴۹ |
| روحی بخاری - ملا ۱۵۹ | رشید کارزونی - مولانا ۴۸۹ |
| رودکی ۳۳۲، ۴۴۶، ۳۴۶ | رضا - امام (ع)، ی، یا، ۱۴۳ |
| روزبه ۴۰۰ | (رجوع بعلی موسی الرضا) |
| رهائی - ملا ۱۵۹ | رضی الدین بابا ۴۴۸ |
| ریاضی - مولانا ۴۸، ۷۷، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۵۳ | رضی الدین علی لالا - شیخ ۳۱۹ |
| ربو - کج، لج، لد | رفیع الدین بکرانی ۴۴۵ |

ز

| | |
|--------------------------------------|-------------------------|
| زیرک - مولانا ۴۵۰ | زاری ۸۸، ۴۶۴ |
| زیرکی - مولانا ۷۵ | زال شاملو، لز |
| زین - مولانا ۴۴، ۱۹۷ | زاهد - مولانا ۱۹۴ |
| زین الدین - شیخ ۲۷، ۲۸، ۳۶، ۱۸۴، ۲۰۲ | زاهدی - مولانا ۱۸ |
| زین الدین خوانی ۱۸۳، ۲۰۲ | زلالی ۲۴۳ |
| زین الدین علی - ملا ۱۶۸ | زلالی - ملا ۱۴۶ |
| زینل خان ۱۷۰ | زلالی - مولانا ۷۴، ۴۴۴ |
| زینی ۴۰ (حاشیه) | زلیغا ۶۹ |
| | زمانی - مولانا ۷۶، ۴۵۲ |
| | زیبائی - مولانا ۸۴، ۴۵۷ |

ژ

| | |
|------------------------|-----------------------|
| ژنده قیل احمد جامی ۱۰۵ | ژنده پیل احمد جام ۲۸۰ |
|------------------------|-----------------------|

س

| | |
|-------------------------------|--|
| سالمی - مولانا ۴۴۸ | سالمی - مولانا، ل، ۶۶، ۶۷، ۱۱۸، ۲۴۱، ۲۸۹ |
| سامانی - ملا سرکای بخاری ۱۶۰ | سادات مصرخ ۴۳ |
| سامانیان ۲۳۵ | سافری - مولانا ۴۳، ۴۰۵ |
| سام میرزای صفوی، و، کو، کز | ساقی ۱۱۴ |
| سامی ۶۲ (حاشیه) | ساقی - ملا ۱۶۴ |
| سالمی - مولانا ۶۶ (حاشیه) | ساکتی - ملا ۱۴۷ |
| سیاهی ۲۸۳ (رجوع بامفورچی بیک) | |

- سعدید — خواجه ۳۸۱
 سعید — مولانا ۳۸۱
 سعید طیب قزوینی — مولانا ۴۸۱
 سعید طیب کیلانی ، مولانا ۴۸۴
 سراج قبری ۴۴۸
 سراجی ۴۴۸
 سربرهنه — سید ۴۶۵، ۹۱
 سرکای بخاری — ملا ۱۶۰
 سروی — مولانا ۱۵۷
 سروی — ملا ۴۹۴
 سری — مولانا ۱۷ - ۴۴۰، ۶۷
 سعد — مولانا ۴۵۹، ۸۵
 سعد (حافظ) ۸ ، ۱۸۴ ، ۱۸۵ ، (رجوع
 بحافظ سعد)
 سعدالدین تفتازانی — شیخ ۱۶۲
 سعدالدین — شیخ ۳۱۹
 سعدالدین کاشغری ۱۹۷
 سعدالدین کاشغری — مولانا ۲۳
 سعدالدین مسعود الایدی — ارجاسب ۳۹۹، ۱۴۱
 سعد بها ۴۴۹
 سعدی — شیخ ۳۶۴، ۴۴۹، ۴۴۷، ۳۲۰، ۵
 سعدی — مولانا ۴۱۶، ۴۴
 سعید — مولانا ۴۵۷، ۸۴
 سعید — سلطان ۳۰۵
 سعید — میر ۵۳ (حاشیه) ۲۵۵، ۸۰
 سعید نفیسی ، الف ، ب
 سعید بیك ۴۴۵، ۵۴
 سعید بورانی — شیخ ۲۷۵
 سعید کابلی — میر ۴۴۶، ۵۴
 سعید لاده — شیخ ۲۵۷
 سکاکی — مولانا ۲۲۵ (حاشیه)
 سکالی - سکاکی — مولانا ۴۴۵، ۵۱
 سلام الله — قاضی ۴۹۵
 سلامی — مولانا ۳۱۱، ۶۹
 سلطان بدیع الزمان ۳۱۵، ۱۴۷
 سلطانحسین — میر ۴۸۴
 سلطان صاحبقران (حسین باقرا) ک ، ل ، لو
 سلطانملی — مولانا ۱۵۱، ۱۰۰، ۲۷۳
 سلطانملی قاینی — مولانا ۴۷۴، ۱۰۱
 سلطان دین محمد ، لج
 سلطان محمد — مولانا ۹۹
 سلطان محمود — خواجه ۸۵ (حاشیه)
 سلطان ولی — امیر ۱۷۴
 سلمان — خواجه ۱۶، ۲۰، ۳۲، ۳۴، ۱۴۴
 ۱۹۰
 سلمان اتکه — شیخ ۲۸۵
 سلمان ثانی (مولانا عارفی) ۱۹۴
 سلمان ساوجی ۴۵۴
 سلیم ، لب
 سلیم — سلطان ۳۸۳، ۳۷۰، ۳۶۹، ۳۶۷، ۴۵۹
 سلیم خان بن ابیزید بن سلطان محمد خان — سلطان
 ل ، لا ، لب ۱۸۲۰
 سلیمان — مولانا ۱۹۴
 سلیمان ترکان ۱۶۱
 سلیمانخان — سلطان ، لب ، لج ۴۰۵، ۴۰۶، ۴۰۸
 سلیمان شاه ۳۲۶
 سلیمان صفوی — شاه ، یا
 سلیمانی — مولانا ۴۱
 سلیمی ۳۶۶، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۷، ۳۶۹

سیری - ملا ۱۶۵
 سیفی - خواجه ۸۲
 سیفی مولانا ۴۰۴، ۴۰۳
 سیفی ۸۴ (حاشیه)
 سیفی بغاری - مولانا ۲۵۹، ۲۳۰، ۵۷
 سیف الدین باخوری ۳۳۰، ۳۱۹
 سیمی نشابوری - مولانا ۱۶، ۱۹۱

سنائی ۳۲۴، ۳۴۷
 سنائی فزونی - حکیم ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۹
 سنجر - سلطان، ۳۳۷، ۳۱۸، ۳۴۲، ۳۴۶، ۳۴۹
 سنجریان ۳۴۶
 سودائی - مولانا (خاوری) ۱۸، ۱۹۴
 سوزنی ۴۵۱
 سوسنی ۲۵۴، ۷۶
 سبیک ۱۸۸ (حاشیه)
 سید زاده منشی ۷۸، ۲۵۴

ش

شریبتی - مولانا ۱۰۳، ۲۷۹
 شرعه - سید ۹۶ (حاشیه)
 شرف - مولانا ۱۸۷، ۱۹۱، ۲۰۰، ۲۰۲، ۲۷۰
 شرف الدین - مولانا ۲۷
 شرف الدین اصفهانی ۳۳۹
 شرف الدین علی یزدی، ح ۴۵، ۴۰، ۱۹۹، ۲۰۰
 ۲۱۸، ۲۱۴
 شرقه - سید ۹۶
 شرف خیابانی - مولانا ۱۹
 شریف - سید ۱۳۷، ۲۰۱، ۳۸۶، ۴۰۰
 شریف شیرازی ۳۸۶
 شریفی ۱۶ (حاشیه)
 شریفی - امیر ۱۴۹
 شریفی - مولانا ۳۰۶
 شکری - مولانا ۸۴، ۲۵۹
 شمس الدین بتکچی ۸۵
 شمس الدین بردهی - مولانا ۴۷۰
 شمس الدین سامی لب، کت
 شمس الدین صاحب دیوان - خواجه ۳۳۱، ۳۴۳

شامی - مولانا ۶۲، ۲۴۵
 شاه بدخشان (لطی) ۴۶، ۲۰۹
 شاه حسین - ملا ۱۶۴
 شاه حسین وزیر - میرزا، کز ۱۷۶
 شاه دین پناه (شاه اسماعیل صفوی) ۱۳۷
 شاهرخ، د ۱۴۴
 شاهرخ - سلطان ۶۱، ۶
 شاهرخ - میرزا، کج
 شاهرخ میرزا ۹۱، ۲۵، ۱۴۴، ۲۶۵، ۳۱۴
 شاهرخ میرزا - سلطان ۳۱۴
 شاه قلی، کز (حاشیه)
 شاه قلی یغور ۱۱۴، ۲۸۵
 شاه محمد - ملا ۱۵۴
 شاه محمد - مولانا ۱۶۷
 شاه محمود - مولانا ۴۹۱
 شاه ولد بیک، ۱۷۱
 شامی - امیر ۲۳، ۱۹۷
 شامک ۱۷۴
 شامی بیک خان ازبک ۲۲۳
 شراری - مولانا ۸۷، ۳۶۱

| | |
|--|--------------------------------------|
| شیخ خان ۱۵۹ ، | شمس الدین محمد لطیفی ، ۴۹۵ |
| شیخ - آذری ۱۰ ، ۱۸۵ | شمسی - مولانا ۱۹۸ ، ۴۸۹ ، ۴۰۵ |
| شیخ (ابوسمید ابوالغیر) ۲۰۸ ، ۲۰۹ | شوخی - مولانا ۸۲ ، ۴۵۷ |
| شیخ الاسلام بخارا ۳۷۹ | شوریده - ۸۶ (رجوع بیابا شوریده) |
| شیخ الاسلامی ۴۲ | شوقی - مولانا ، ۶۴ ، ۴۳۷ |
| شیخ زاده ۱۶۴ | شهاب - ملا ۱۵۶۷۰ |
| شیخ زاده انصاری ۱۰۴ ، ۳۷۷ | شهاب - مولانا ۲۴۹ ، ۴۸۵ |
| شیخ زاده بورانی ۹۷ ، ۴۷۵ | شهاب الدین - شیخ ۴۳۰ |
| شیخ زاده لامیجی ، ۴۸۴ | شهاب الدین احمد خوانی - خواجه ۱۴۹ |
| شیخ کبیر - قاضی ۳۹۶ ، ۳۹۷ | شهاب الدین خیابانی - مولانا ۵۰ ، ۲۲۳ |
| شیخم سبیلی - امیر ، ح ۵۶ ، ۱۰۹ (حاشیه) ۴۳۰ | شهاب مدون - مولانا ۹۷ |
| شیخی - مولانا ۸۰ ، ۱۹۶ ، ۴۵۵ | شهابی ۱۰۹ (حاشیه) |
| شیرعلی - مولانا ۱۰۰ ، ۴۷۳ | شهبیدی ۱۹۹ ، ۱۲۰ ، ۴۹۶ ، ۲۹۷ |
| شیرویه (ابن پرویز) ۱۲۶ | |

ص

| | |
|------------------------------------|--|
| صبری - مولانا ۴۸۹ | صابر ، ۳۲۴ ، ۴۴۷ |
| صبیحی - مولانا ۷۴ ، ۴۴۹ | صاحب - مولانا ، ح ' ۷۴ ، ۱۹۰ ، ۲۰۷ ، ۴۴۲ ، ۲۴۴ |
| صبوحی - مولانا ۴۸۸ | ۳۵۸ ، ۴۴۷ |
| صدر - سید ، و | صاحب بلخی - مولانا ۱۵ |
| صدر - ملا ۱۵۸ | صاحبقران (سلطان حسین) ۱۰۸ ، ۸۸ ، ۱۱۰ ، ۱۲۷ |
| صدر الدین اردبیلی - شیخ ۱۸۳ ، ۶ | ۲۸۷ ، ۲۶۲ ، ۲۳۰ (رجوع بسطان حسین باقرا) |
| صدر الدین رواسی ، ح ' ۴۸ ، ۴۰۴ | صادق کتابدار ، از ، |
| صدر الدین مجدوب - میر ۴۰۴ | صادقی - ملا ۱۵۱ |
| صدر دیوانه - مولانا ۴۸۶ | صافی - مولانا ، ۷۹ ، ۴۵۵ |
| صدر کاتب - مولانا ۴۴ ، ۴۱۷ | صافی توزبوش - مولانا ۱۵۲ |
| صدقی - ملا ۱۵۱ | صالح - مولانا ۱۱۰ ، ۲۸۲ ، ۴۹۰ |
| صفائی - مولانا ۴۸ ، ۷۹ ، ۲۲۲ ، ۴۵۵ | صالحی - مولانا ۱۱۸ |
| | صافی - مولانا ۵۴ ، ۴۳۶ |

صوفی (شاه اسمعیل) ٣٦٣، ٣٦٦
 صوفی - مولانا ٨٦، ٢٦٠، ٢٩١
 صوفی خلیل بیک ٢٩٣، ٢٩٤
 صوفی - درویش (پیرسید ساله) ١٠١

صفائی کرمانی - ملا ١٥٢
 صفائی مولانا، ٧٩، ٢٠٢
 صفی - مولانا ٩٨، ٢٧٥
 صفی الدین - شیخ ١٨٣، ١٨٤
 صفی الدین ابی ١٨٣ (حاشیه)

ض

ضیاء تبریزی - مولانا ٦٢، ٢٢٧

ضمیفی لنک - ملا ١٦٨
 ضیاء الدین - شیخ ٢٢١

ط

طاهری - مولانا ٧٩، ٨٢، ٢٥٧، ٢٠٢
 طفیلی (امیرحسن جلایر) ٢٨٢
 طفیلی - ملا ١٦٠
 طوسی - مولانا ١٨، ٨٤، ١٩٢، ٢٠٥
 طوطی - مولانا ١٠، ٢١، ٢٠٤، ٢٠٨
 طهماسب - شاه، کو، کج، کط

طاهری - مولانا ٧٨، ٧٧
 طاشکیری زاده، لب
 طاب - مولانا ١٩، ١٩٢
 طالی - مولانا ٢٩٠
 طالعی ١٧، ١٩١
 طاهر (ظهیر قاریابی) ٢٢٩
 طاهر محمد - خواجه ١٥٨

ظ

ظهیرالدین قاریابی ٢٢٩، ٢٤٠، ٢٤١، ٢٥٥
 ظهیر الدین محمد بابر پادشاه ١٧٢

ظاهری - مولانا ٨٢
 ظاهر - مولانا ٢٥٢
 ظریفی - مولانا ١٦٢

ع

عبدالجلیل - مولانا ١٥٥
 عبدالحق - سید ٢٢٠، ٢٢٧
 عبدالحی ٤٧ (حاشیه)، ٢٢٠
 عبدالباقی - میر ١٢٧ - ٢٨٢
 عبدالحمید مولوی، ی، یج، یز
 عبدالرحمن جامی - مولانا ٥٨، ٥٩، ٥٦، ١٤٥
 ١٥٠، ١٩٧، ٢٠٧، ٢٢٣، ٢٢٦، ٢٢٩، ٢٣٥، ٢٦٢

عارف - مولانا ١١٧، ٢٨٨
 عارف - ملا ١٥١
 عارفی - مولانا ٢٠، ١٩٢
 عاشقی - مولانا ٢١
 عاصمی - مولانا ٧٨
 عالم - مولانا ٦٥، ٢٢٢
 عاصی - مولانا ٢٥٢
 عایشه مقریه ٢٥٥
 عباس - شاه، یا، یو، لد

- عبدالله - سلطان ۲۷۸
- عبدالله - بابا چشمه ملان ۱۴۴
- عبدالله انصاری - خواجه ۱۵۷، ۲۷
- عبدالله دیوانه - شیخ ۲۷۷، ۱۰۲، ۹۸
- عبدالله شستری - شیخ ۴۶۶، ۴۰۶، ۴۰۵
- عبدالله صدر - خواجه ۱۰۶
- عبدالله کیلانی لاهیجانی - قاضی ۴۹۰
- عبدالله مهنه - خواجه ۲۸۰
- عبدالله هاتقی - مولانا ۱۷۷، ۲۴۵، ۶۳
- عبدی قلندر - ملا ۱۴۸
- عبدالله - خواجه ۲۷۵، ۹۸
- عبدالله سمرقندی - خواجه ۱۸۴
- عبدالله خان ۱۷۴
- عبد خان ۱۵۸
- عبد زاکانی - مولانا ۲۶۷
- عثمان ماکی - قاضی ۴۴۴
- عزالدین گرجی ۳۳۸
- عسجدی ۳۴۱
- عشقی - مولانا ۲۱۴، ۴۱
- عشقی - میر ۲۸۳، ۱۱۰
- عشرتی - ملا ۱۶۴
- عصت - خواجه ۱۸۸، ۱۸۷، ۱۲۵، ۱۴
- عصه الله ۱۲ (حاشیه)
- عطاء - خواجه (ملا والهی سمرقندی) ۱۵۵
- عطاءالله نیشابوری - میر ۹۲، ۳۶۶
- عطار - شیخ، بیج، ۲۰۷
- علاء الدوله میرزا ۱۰۹، ۱۴
- علاء الدین کرمانی - مولانا ۳۵۰
- علاء الملک - مولانا ۱۶۵
- ۲۹۶، ۲۷۸، ۲۷۴، ۲۷۱، ۲۶۶
- (رجوع شود بجای و نورا)
- عبدالرزاق - مولانا ۲۷۸، ۲۰۳، ۱۰۴، ۳۰
- عبدالرزاق اتکه ۱۰۹
- عبدالسلام خباز ۱۵۸
- عبدالصمد - مولانا ۳۶۱
- عبدالصمد - ملا ۱۵۰
- عبدالصمد بدخشی - مولانا، ۲۱۰
- عبدالصمد فدادی - مولانا ۳۸۵
- عبدالقادر - ملا زاده ۱۴۶
- عبدالقادر - مولانا ۲۰۳ (حاشیه)
- عبداللطیف میرزا ۱۴، ۳۱۵، ۱۳۶
- عبدالقادر هودی ۳۱۳
- عبدالقادر - خواجه ۱۲۳
- عبدالقهار ۱۱۲، ۲۸۵
- عبدالقهار - مولانا ۲۰۳، ۳۰
- عبدالکریم - ملا ۱۶۶
- عبدالمؤمن، لد، ۲۸۸، ۱۴۵، ۱۱۷
- عبدالواسع - مولانا ۲۷۶، ۹۹، ۹۸
- عبدالواسع جبلی ۴۴۲
- عبدالوهاب - میر ۲۸۳، ۱۰۹
- عبدالوهاب - مولانا ۲۶۰، ۲۱۴، ۲۰۹، ۴۲، ۳۶
- عبدالوهاب اسفرائینی - مولانا ۴۲
- عبدالوهاب مشهدی - مولانا قاضی ۲۶
- عبدالوهاب - قول ۱۷۱
- عبدالوهاب سهائی ۱۰۹
- عبدالله - خان اوزبک، کو، لد
- عبدالله - مولانا ۲۴۵، ۶۳
- عبدالله - ملا ۱۶۳
- عبدالله - خواجه ۲۸۱
- عبدالله، درویش - ۲۸۵، ۱۱۲

علیشیر - میرالف، د، و، ز، ح، ط، ی، ک، یا،
 یب، ید، یه، یو، یج، یط، یز، کز، کط، لج، لد
 ۲۹۹۰۲۰۱۰۲۴۴۰۲۴۳، ۳۵۷، ۱۳۳، ۵۳، ۷
 علی قلی میرزا اعتضاد السلطنه، ک
 علی قوشچی - مولانا ۳۱۴
 علی موسی الرضا ۴۱، ۱۰۴، ۱۹۱، ۲۱۴، ۲۷۸
 علی هاشمی - سید ۱۸۹، ۱۴
 علیکه - امیر ۶
 عماد الدین - سید ۱۳۲، ۳۱۲
 عماد - خواجه ۱۴۱، ۳۱۲
 عماد الدین حسن - خواجه ۱۰۳
 عماد الدین لر ۴۴۳
 عماد قورغانی ۲۰۱ (حاشیه)
 عماد کاتب - مولانا ۳۹۴
 عماد مشهدی - میر ۴۰۹، ۴۵
 عمارة مروزی ۴۴۵
 عمر خیام ۳۳۸، ۴۴۰
 عمر شیخ میرزا ۱۷۴
 عنایت الله - شاه ۴۰۴، ۳۰۴
 عنصری ۳۳۲، ۳۳۱، ۳۴۲، ۳۴۶
 عیانی - مولانا ۸۷، ۳۶۱
 عیانی - میر ۳۹۲
 عیسی - قاضی ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۴۲، ۲۹۳، ۲۹۵
 عیسی (ابن مریم) ۲۴۵
 عیسی ترخان، کج، کط
 عیسی - مولانا ۴۰۳

علاء شاشی - مولانا، ح، ۴۷، ۲۰۱
 علمی - مولانا ۱۵۰
 علی - مولانا ۹۸
 علی (امیرالومنین) ۲۴۵، ۲۶۹
 علی بخاری - لا، ۱۵۹
 علی - درویش ۲۶۵
 علی - مولانا درویش ۲۵۷
 علی بن عبدالملی، لج
 علی آسی - مولانا ۱۷
 علی اصغر حکمت، لج
 علی ایکو تیمور ۲۲۸، ۵۴
 علی جامی - مولانا ۴۰۷، ۴۴
 علی جلایر ۱۰۸، ۱۱۱
 علی چلبی ۳۹۱
 علیخان میرزا ۴۰۲
 علی خلیج - میرزا ۱۶۶
 علی خواب بین - سلطان ۱۲۸
 علی در دزد - مولانا ۲۰ (حاشیه)
 علی - مولانا میر ۲۶۲، ۸۸
 علی دوست - میر ۲۸۳، ۱۱۱
 علی زین الدین - خواجه ۲۵۰، ۷۵
 علی - مولانا سلطان ۱۰۰، ۲۷۴
 علی قاینی - درویش سلطان ۹۰۹، ۲۷۴
 علی شهاب - ۲۴۰
 علی شهاب الدین - مولانا ۱۷، ۶۷
 علی شهابی - مولانا ۱۹۱ (حاشیه)
 علی فیضی - ملا ۱۴۵
 علیشیر ۲۶۵، ۹۱، ۱۱۴، ۲۴۵
 رجوع به (میر علیشیر - نوائی)

غ

غیاث الدین - میر ۹۶
 غیاث الدین - مولانا ۳۷۷

غباری - مولانا ۳۵۳، ۷۷
 غریب میرزا - شاه ۱۲۸، ۱۰۱، ۱۰۴
 غرقی - مولانا ۴۰۳

غیاث الدین علی - ملا ۱۵۴
 غیاث الدین علی - مولانا ۱۵۴
 غیاث الدین محمد ۱۰۲ (حاشیه)
 غیاث الدین محمد - ملا ۱۴۵، ۱۵۰

غیاث الدین دهمدار - خواجه ۹۸
 غیاث الدین خواندمیر ، ز
 غیاث الدین - سید ، ۹۶، ۲۷۴
 غیاث الدین صباغ ۴۸۴
 غیاث الدین علی ۱۰۲، ۲۷۷

ف

فردوسی ، ۵، ۱۷۷، ۳۳۴، ۳۳۸، ۳۴۱، ۳۴۲
 ۴۴۴، ۳۴۴، ۳۴۵
 فروغی ۱۶۵
 فرهاد ۶۷
 فرهادی - ملا ۱۵۸
 فریدالدین عطار - شیخ ، ی ، بب ، یج ، ۳۴ (رجوع
 بمطار)
 فریدون حسین میرزا ۱۴۸، ۱۵۸
 فصیح - مولانا ۴۰۵
 فصیح الدین - خواجه ۱۰۶
 فصیح الدین - مولانا ، ط ، ۲۸۱
 فصیحی رونی - مولانا ۴۴
 فضل الله - خواجه ۱۱۹، ۲۸۷
 فضل الله - مولانا ۴۹۹
 فضل الله ابواللیثی ۴۶، ۱۱۶، ۱۳۴
 فضل الله سمرقندی ۴۰۹
 فضلی - مولانا ۸۴، ۲۵۶
 فغانی ۱۶۱، ۲۵۵، ۴۰۷
 فغانی - مولانا ۸۰ (حاشیه) ۴۶۱، ۸۶
 فقیری - ملا ۱۶۶
 فغانی - میر ۴۰۸
 فیضی - مولانا ۴۵۶
 فیضی کاردگر - ملا ۱۵۴

فاتح (سلطان محمد) ، ل
 فانی - مولانا ۱۱۶، ۲۸۸، ۴۰۶
 فانی کور ۱۶۰
 فارسی - مولانا ۶۹
 فاضل ۲۹۱، ۳۹۲
 فتاحی - مولانا یحیی شیبک ۱۸۸
 فتح الله - شیخ ۴۸۹
 فتح الله - مولانا ۴۵۴
 فتح الله کاتب - مولانا ۴۹۴، ۳۹۴
 فتحی - ۴۱۴
 فتحی - ملا ۱۵۸
 فخر - امام ۴۰، ۲۰۴، ۲۲۲
 فخر مولانا - ۴۰۹
 فخرالدین - مولانا ۲۵۴
 فخرالدین بتکوی ، ۲۵۵
 فخر خلیفائی - مولانا ۴۹۱
 فخر رازی ۴۴۴
 فخر گرگانی ۴۳۳
 فخری هراتی ، ح ، ی ، ل ، کو ، کز ، کج ، لا
 فخری سلطان محمد بن امیری ، کج ، کط
 فدائی - مولانا ۴۶۱ ،
 فدائی تبریزی ۸۷
 فراد ۴۲۳
 فراقی ۳۸۰
 فرائی - ملا ۱۶۸
 فرخی ، ۴۴۵
 فرخی - مولانا ۴۰۴

ق

| | |
|---------------------------------|---|
| ۲۳۷، ۲۴۶، ۶۴، ۶۳ - سید | قابی - مولانا ۲۴، ۶۶، ۲۴۰ |
| ۴۳۰، ۴۷۰ - مولانا میر | قاسم - امیر ۷، ۸، ۱۴۹ |
| قطب - سید ۶۴، ۲۳۷ (حاشیه) | قاسم - میرزا ۱۷۰ |
| قطب الدین - مولانا ۱۵۵ | قاسم انوار-امیری، بیج ۱۸۳ - ۱۸۴ (حاشیه) ۶ |
| قطب الدین احمد - خواجه ۴۸۰ | قاسم الانوار - سید، بط |
| قطب الدین محمد - خواجه ۱۰۵، ۲۸۰ | قاسم - شاه ۹۶ |
| قطب نای - استاد ۱۲۳ | قاسم عاصم - ملا ۱۶۵ |
| قطبی - مولانا ۴۳، ۱۹۶، ۱۹۷ | قاسم غنزه - ملا ۱۶۹ |
| فلاشی - مولانا ۸۳، ۴۵۸ | قاسم ولدی - میر ۱۷۱ |
| قل محمد - استاد ۲۷۸، ۱۰۳ | قاسمی - خواجه ابوالقاسم ۱۴۵ |
| قلندر - میر ۷۸ | قاسمی - درویش ۱۵۳ |
| قلندر - جریبی ۲۱۴ | قاضی زاده ۸۴، ۲۵۸، ۴۹۶ |
| قنبر ۱۴۳ | قاضی سلام الله ۳۹۵ |
| قنبر خراسانی - خواجه ۲۷۹ | قاضی عبدالوهاب مشهدی - مولانا ۴۶ |
| قنبر کیرنگی ۱۰۵ | قیاد ۲۴۵ |
| قنبری - مولانا ۴۹، ۲۱۴ | قبری (نسخه ترکی: قنبری) ۲۱۴ |
| قوام الدین معمار ۱۲۴، ۲۱۴ | قبولی - مولانا، ح ۴۳، ۲۱۶، ۲۴۴، ۴۰۷ |
| قوسی - مولانا ۷۳، ۲۴۸ | ۴۰۰ |
| قوسی - ملا ۱۶۷ | قبولی قندوزی - مولانا ۷۲ |
| | قدسی - مولانا ۱۵، ۱۹۰ |
| | قدیمی - مولانا ۲۱، ۱۹۵ |

ک

| | |
|-------------------------------|--|
| کاظمی ۳۱۱ | کاتب - یوسف شاه ۲۱۰ |
| کاظمی - سید ۳۷ | کاتب - بهلوان ۸۸ |
| کامی - مولانا ۶۰، ۲۳۴، ۲۳۳ | کاتبی ۱۹۳، ۲۰۴ |
| کاس ۲۷۸ | کاتبی - مولانا ۱۰، ۲۱، ۱۸۶، ۱۸۷ |
| کبیر - شیخ قاضی ۳۹۶، ۳۹۵، ۳۹۷ | کاتبی ترشیزی ۵ |
| کدود ۲۶ | کاشفی ۱۹۳، ۲۶۸ (رجوع شود به حسین واعظ) |

- کروود ۲۶ (حاشیه)
 کریم‌الدین - خواجه حبیب الله ساوجی، کو (حاشیه)
 گل هیشی - ۴۰۳
 کلان بزاز - خواجه ۲۵۹، ۸۵
 کلان قاضی - خواجه ۲۷۴، ۱۰۲
 کلان معمائی - ملا ۱۵۰
 کمال - مولانا ۳۶۴، ۳۶۲، ۳۶۰، ۵۱
 کمال اسمعیل ۳۵۳
 کمال خجندی - شیخ ۳۵۵، ۳۶
 کمال - شیخ ۲۰۹، ۲۰۶، ۱۹۳، ۳۵، ۳۳
 کمال - سید ۲۰۸
 کمال - خواجه ۱۸
 کمال الدین اسمعیل اصفهانی ۳۴۸
 کمال الدین شاه حسین اصفهانی، کز
 کمال الدین محمود - مولانا ۹۱
 کمال الدین حسین - خواجه ۲۸۰، ۱۰۶
- کمال الدین حسین - میر ۲۷۰، ۹۴
 کمال تربتی ح، ۲۰۵، ۴۲
 کمال کجکمل - سید ۲۰۷
 کمال کچکولی - سید ۴۴
 کمالی - مولانا ۲۲۴، ۵۱
 کمان ابرو - حافظ پنامی ۱۴۷
 کوثری مولانا ۲۱۹، ۲۴۲، ۶۸، ۴۵
 کوچک بیک ۴۰۴
 کور لطیف ۱۶۴
 کوسوی - خواجه ۴۹
 کوکی - مولانا ۲۸۴، ۱۱۱، ۱۵۵، ۲۵۸، ۲۸۴
 کوکلتاش ۱۵۴ (حاشیه)
 کیجیک میرزا ۳۸، ۱۷، ۱۲۷، ۱۱۵
 کیخسرو ۳۲۹
 کقباد ۳۲۹

گ

- کوه‌شاد بیگم ۷۶، ۹۱، ۱۰۴، ۲۵۳، ۲۶۶
 کیو ۳۴۱
- کدائی - مولانا ۲۵۸، ۸۳
 گشتاسف ۳۲۴، ۳۹۹
 گلغنی - مولانا ۱۶۹، ۲۰۳، ۲۹۷

ل

- لبید ۲۷۳
 لسان الغیب ۳۵۵
 لسانی - مولانا ۱۶۰
 لطفی - مولانا ۶۹، ۴۹
 ۲۲۳، ۱۶۴، ۷۱
 لطیف - مولانا ۳۹۴
 لطیفی ۳۹۶، ۳۹۰، ۲۲۵، ۵۱
 لقمانی ۱۱۷ (حاشیه)
- لقمانی - ملا، ۱۴۶، ۱۵۵
 لقمان - شیخ ۲۶۵، ۷۳، ۴۹
 لقمان اتکه - شیخ ۱۱۲
 لقمان پرند - شیخ ۲۴۹
 لقمان خاقانی - شیخ ۲۲۲
 لیکه - نیک - مولانا سید ۲۳۷
 لهراسف ۳۹۹

م

- ماتمی - مولانا ۳۸۹
 مانی - مولانا ۲۴۰، ۶۷
 مانی تربتی - ملا ۱۶۷
 مایلی - مولانا ۲۴۸، ۷۳
 مثالی - مولانا ۳۹۵
 مجدالدین - خواجه ۹۹
 مجدالدین بغدادکی ۳۱۹
 مجدالدین صاحب دیوان - خواجه ۲۳۴
 مجدالدین کاشی - مولانا ۳۹۵
 مجدالدین محمد - خواجه ۶۰، ۹۹، ۱۱۹، ۲۳۴
 مجدودین آدم - شیخ ۳۱۸ (رجوع بسنائی)
 مجرمی - ملا ۱۶۹
 مجلسی - مولانا ۱۵۴
 مجنون ۷۹ (حاشیه)
 مجنون - مولانا ۲۴۹، ۷۹
 مجنونی - مولانا ۲۵۴، ۷۹
 مجبتی - مولانا ۲۵۸
 مجبی - مولانا ۴۰ (حاشیه)
 مجبی نیشابوری ۱۶۱
 محرمی - مولانا ۲۶۱، ۸۷
 محرمی میرشکار - ملا ۱۶۹
 محمد آقا نخبجوانی - حاجی، الف، کو
 محمد - پهلوان ۲۶۴ (رجوع بپهلوان)
 محمد - مولانا ۲۳ (حاشیه) ۱۹۷، ۲۲۰
 محمد - سید ۷
 محمد - قاضی ۱۴، ۱۸۹
 محمد مجلسی - مولانا سید، ۱۵۴
 محمد خراسانی - ملا ۱۰۶، ۲۸۰
 محمد خندان - ملا سلطان ۱۴۸
 محمد - معامی، مولانا، ح، ۳۷، ۳۴، ۲۰۷، ۲۱۱
 محمد ابوسعید - پهلوان ح ۸۹
 محمد ادائی شیرازی - مولانا ۲۶۴ (حاشیه)
 محمد القزوی - حکیم شاه، لا، لب
 محمد امامی - قاضی ۱۴
 محمد آملی - مولانا ۴۵، ۲۱۸
 محمد امین ۴۳، ۲۰۰، ۲۱۶
 محمد امینی - مولانا ۹۹ (حاشیه)
 محمد بایسنقر - سلطان ۱۷، ۱۹۱
 محمد بشکچی - خواجه ۲۶۰
 محمد بدخشی - ملا ۹۵
 محمد بدخشی - مولانا (۱۹۳ حاشیه)، ۲۷۱
 محمد بن حاج مبارک شاه التطیب - ل، ۱۸۱ (حاشیه)
 محمد بن مبارک القزوی، ل، لا، لب
 (رجوع بابن المبارک القزوی)
 محمد تبادکانی - مولانا (۵۵ حاشیه)، ۲۷، ۲۰۲
 محمد تبریزی - شیخ الاسلام - ۴۰۹
 محمد جعفر ۱۱۲، ۲۸۴
 محمد - ملا حاجی ۱۵۴
 محمد حسن خان اعتماد السلطنه ی
 محمد خان - سلطان، ل، ۴۰۵
 محمد رضا امامی اصفهانی، یا
 محمد زمان بن حسین خاتون آبادی، لز
 محمد زمان میرزا - ۱۷۲
 محمد (سلطان محمد) - خواجه ۲۷۶
 محمد (سلطان محمد) - مولانا ۹۹
 محمد شغانی ۱۷ (حاشیه)
 محمد صاحب ۷۵ (حاشیه)
 محمد صالح ۱۱۰، ۲۸۳
 محمد طالب - مولانا ۷۵، ۲۵۰

- محمد عالم - مولانا ۱۵، ۱۹۰
- محمد حرب - مولانا ۲۸، ۲۰۴
- محمد عصار ۴۵۴
- محمد علی - ۱۱۱، ۲۲۷، ۲۸۴
- محمد علی - ملا ۱۶۵
- محمد علی - میر ۵۴
- محمد علی تربیت، ب، لز
- محمد فزالی - امام ۲۱۸
- محمد فوطه - ملا حاجی، ۱۵۱
- محمد قراضه - ۲۳۶، ۶۳ (حاشیه)
- محمد قورچی - شاه ۱۶۷
- محمد کتف - خواجه ۴۸۱
- محمد کشتی گیر - پهلوان ۴۶ (حاشیه)
- محمد لاهیجی - شیخ ۳۹۰، ۳۹۱
- محمد لمبت باز - استاد ۱۵۴
- محمد مأمونی ۹۹ (حاشیه)
- محمد مجلد - خواجه ۴۶، ۲۱۹
- محمد مروارید - خواجه ۱۰۶، ۲۸۱
- محمد معانی - مولانا ۳۴، ۳۷، ۳۰، ۲۱۱
- محمد مؤمن میرزا ۱۲۸، ۱۷۴، ۱۷۵ (حاشیه)
- محمد - مذهب کرمانی - مولانا ۴۰۰
- محمد میریوسف - میر ۱۳۷
- محمد نعمت آبادی - مولانا ۴۶، ۲۲۰
- محمد نائینی - ۲۷۶، ۹۹
- محمد نوربخش - سید ۹۶، ۲۷۲
- محمد یوسف، هزاره - یز
- محمد یوسف - امیر ۱۷۲
- محمد یوسف میر ۸۷
- محمد سلطان ۸۵، ۲۹۹، ۱۷۴، ۲۴۲
- محمد برلاس - امیر ۱۱۶ (حاشیه)، ۱۲۲، ۲۸۷
- محمد تابیادی - خواجه ۵۶ (حاشیه)
- محمد جان - شاه ۴۰۴
- محمد سبزواری - خواجه ۱۰۴، ۲۷۷
- محمد شبستری - شیخ ۳۶۶
- محمد عارفی - مولانا ۴۰
- محمد فزونی - سلطان ۲۲۷، ۳۴۲، ۳۴۴
- محمد کاتب ۱۴۸
- محمد میرزا - سلطان ۴۰، ۱۷۳، ۱۷۴
- مضنی - مولانا ۸۴
- محموی - مولانا ۶۵، ۸۷ (حاشیه)، ۲۳۸
- محبی الدین - مولانا ۴۹۸
- محبی الدین - شیخ ۴۲۴
- مخدوم - میر ۸، ۷، ۱۸۴
- مدیحی، مولانا ۳۱۱
- مرشدالدین عسری - شیخ ۳۷۷
- مروی - مولانا ۴۰۴
- مست - خواجه ۸۶، ۲۲۶
- مسعود - مولانا، ط ۴۶۶
- مسعود - خواجه ۴۱۱
- مسعود قمی - مولانا ۴۸
- مسعود قمی - خواجه ۲۱۴
- مسعود میرزا - سلطان ۲۲، ۱۷۳، ۱۹۵، ۱۹۶
- مسلسی - سید ۴۱۹
- مسلسی اصفرائینی - سید ۴۵
- مسیب - خواجه ۵۲، ۲۲۶
- مسیحی - مولانا ۱۹۶ (حاشیه)، ۲۳
- مشتری - مولانا ۴۰ (حاشیه)

- مشرقی - مولانا ۷۰
 مشرفی - مولانا ۲۴۹، ۶۸
 مشرفی - مولانا ۲۱۵، ۴۲
 مظفر الدین علی - شیخ ۳۸۹
 مظفر حسین میرزا ۱۷۵ (حاشیه)
 مظفر معمار - خواجه ۴۰۰
 مظهری - مولانا ۴۰۴
 ممزی نك - ملا ۱۵۷
 مرالدین سنجر - سلطان ۲۴۶
 ممزی ۴۴۶
 مصافی میرحسین - ۲۷۲، ۹۶
 معماریان، ۲۹۹
 مین - مولانا - ۲۹۹، ۱۲۹
 مین واعظ - مولانا ۹۴، ۲۶۹
 مینی - مولانا ۴۵۱
 مفلسی ۴۵ (حاشیه)
 مفلسی - میر ۴۰۴، ۲۹
 مقبلی - مولانا ۲۲۷، ۸۲، ۶۴ (حاشیه)
 مقصود - مولانا ۲۵۵
 مقصود - خواجه ۳۱۰، ۴۰۹
 مقصودنیرگر - ملا ۱۵۶
 مقصود فلام - امیر ۱۷۲
 مقصود کازرونی - خواجه ۴۰۹
 مقیم کازرونی - مولانا ۴۸۹
 مقیم کبیسروی | میرزا، ۱۷۱
 مقیمی - ملا ۱۵۹
 مقیمی - مولانا ۲۲۴، ۵۰ (حاشیه)، ۲۳۷
 ملك ساقی بيك ۲۸۵
 ملك شاه سلجوقی - سلطان ۳۳۰
 ملك كاشفري - سلطان ۲۸۶، ۱۱۴
 ملك - مولانا ۲۳۹، ۷۴
 مکتبی - مولانا ۳۸۷
 منصور - خواجه ۲۵۹، ۸۷، ۸۵
 منصور - درویش ۲۰۶
 منصور سبزواری - درویش ۴۳
 موسی - مولانا ۷۵، ۷۶ (حاشیه)
 موسی - خواجه ۲۵۰، ۱۲۹
 مولانا زاده ۳۷۰
 مولوی، یا، یو، یط
 مؤمنی - مولانا ۱۱۶
 مؤمن سمرقندی - مولانا ۲۸۸
 مؤید دیوانه - خواجه ۴۵، ۱۰۴، ۴۰۹
 مؤید مهنه - خواجه ۴۵، ۲۷، ۱۰۰، ۲۰۸، ۲۱۰
 ۲۷۹
 مهدی - مولانا ۷۸
 مهدی گاو - خواجه ۲۶۰
 مهستی ۳۲۷، ۴۵۰
 میر - ملا ۱۴۵
 میرانشاه - سلطان ۳۱۲
 میرحییب الله ۱۱۴، ۲۸۴
 میر خواند - مولانا ۲۷۰
 میرزا عبدالله تقة الاسلامی - حاجی، لاج
 میرزا علی - سلطان ۲۹۶
 میرزا حاجی - مولانا ۵۱ (حاشیه)
 میرسعید - مولانا ۲۴۶، ۵۴
 میرسید - مولانا ۲۲۷، ۲۳۶
 میرعلی - مولانا ۱۰۰ (حاشیه)
 میرعلی - ملا ۱۴۸
 میرک - خواجه ۱۷۰
 میرک - مولانا ۱۴۱
 میرک حسین ۲۷۶ (حاشیه)
 میرکی - خواجه ۱۷۰

میر ویس ۴۷ (حاشیه)

میر هاشمی ۷۳، ۴۴۴

میلی - مولانا ۱۵۹

میر کی - مولانا ۱۲۱ (حاشیه)، ۴۹۹

میر مرتضی ۹۳، ۹۲، ۴۶۷

میر مست - خواجه ۸۶، (رجوع بخواجه مست)

میرم سیاه ۱۶۹

ن

نسیمی - ملا ۹۰، ۱۴۵

نشاطی - مولانا ۸۲ (حاشیه)

نصرین احمد ۲۳۶

نصیبی - مولانا ۴۱۱،

نصیبی کیلانی - مولانا ۴۹۸

نصیرالدین طوسی - خواجه ۴۴۴

نصیر لنگه - مولانا ۴۹۰

نظام - مولانا، ۴۶، ۸۵، ۴۱۹،

۴۶۰

نظام بدر - ملا ۱۴۸

نظام الدین - مولانا ۱۰۶، ۹۰، ۱۴۸، ۲۶۹

نظام الدین احمد ساعدی - خواجه ۳۹۸

نظام الدین اولیاء - شیخ ۳۵۶

نظام الملك خواجه ۱۰۶، ۲۸۰

نظام الدین علیشیر - امیر د، ز، ۴، ۴۰، (رجوع بملیشیر)

نظامی، ۵، ۴۵۴، ۳۵۳

نظامی - حکیم ۲۳۳

نظامیان ۱۰۶

نظیر الدین - مولانا ۴۵۴

نعمت الله ثانی - شاه ۳۸۲

نعمت الله ولی - شاه ۱۳۷، ۳۸۳

نعمت طیب کیلانی - مولانا ۳۸۴

نعمی - مولانا ۴۴، ۱۹۷

نادری، - مولانا ۲۶۶، ۴۵۱،

نارن بیک ۱۷۰

نازکی - درویش ۴۵، ۴۱۸

نازنینی ۴۰، ۴۱۴

ناصر - مولانا ۲۸۸

ناصرالدین - مولانا ۱۱۷، ۴۸۸،

ناصر خسرو ۴۴۸

ناظری - مولانا ۸۸، ۴۶۴

نامی - مولانا ۴۷۵

نامی - ملا ۹۸

نثاری، ۲۸۴

نجم - شیخ ۱۱۹

نجم الدین - شیخ ۴۹۵

نجم الدین دابه ۴۴۰

نجم الدین کبری - شیخ ۴۱۹

نجم اول - شیخ، ۴۹۹

نجم ثانی ۴۹۹

نجمی - خواجه ۴۸۴

نجمی - مولانا ۷۹ (حاشیه)، ۴۵۴

نجموی - مولانا ۴۱۴

نجموی مولانا حاجی ۴۸

نخبوانی، کج

ندیم - مولانا ۴۴۵ (حاشیه)

ندیسی - مولانا ۴۱

نرگسی - مولانا ۶۵، ۸۱، ۴۴۸، ۴۸۶

نژادی قهستانی ۳۵۵

| | |
|---|---|
| نورالله - قاضی ۱۴۲ | نقابی - مولانا ۶۸ (حاشیه) |
| نورالله - مولانا ۱۶۸ | نقیبی - سید ۲۱۸ |
| نورالدین - مولانا (رجوع بجامی) (عبدالرحمن جامی) | نقیبی - مولانا ۵۰، ۷۲، ۲۲۴ |
| ۲۲۹، ۵۶ | نوائی ۹۰ (رجوع بمیر علیشیر) |
| نورسعید - امیر ۳۲۷ | نوائی - ملا ۱۶۸ |
| نورسعید بیک ۵۴ | نور - مولانا ۱۰۰، ۲۷۶ |
| نوری - ملا ۱۶۴ | نوراحمد مولانا عبدالرحمن جامی ۲۳، ۳۲، ۳۴، ۴۱، |
| نوری - مولانا ۷۳، ۲۴۹ | ۶۴، ۸۸، ۸۰، ۷۶، ۶۲، ۵۰ |
| نیازی ۳۶۶ (حاشیه) ۴۰۹ | |



| | |
|--------------------------------|---------------------------------|
| وصفی ۱۶۵ | واحدی - مولانا ۸۴، ۲۵۸ |
| وصفی - ملا ۱۶۳ | واعظ - مولانا ۲۶۸ (رجوع بکاشفی) |
| وصلی - مولانا ۲۷۴ | وانی - مولانا ۸۸ |
| وصلی - مولانا (عبدالرحمن) ۱۰۴ | واله - مولانا ۴۰ |
| وفائی (مولانا زمانی) ۲۰۲، ۷۶ | واله داهستانی، کج، |
| وفائی (امیر حاجی احمد) ۲۵۲، ۷۶ | والهی ۸۸، ۲۶۲ |
| وفائی مولانا ۴۰۹ | والهی - مولانا ۲۱۴ |
| ولد بیک - شاه ۱۷۱ | والهی سمرقندی - ملا ۱۵۵ |
| ولی بیک ۱۷۲ | واهی ۱۱۰ |
| ولی قلندر ۲۱۴ | وحدتی - مولانا ۷۶، ۲۵۱ |
| ولی قلندر - مولانا ۴۰ | وحیدی ۱۶۱ |
| ویسی - ملا ۱۶۳ | ودامی - مولانا ۶۷، ۲۴۱ |
| ویسی - مولانا ۴۱، ۲۲، ۲۰۵ | وصالی کاشی - مولانا ۴۹۰، ۳۹۰ |



| | |
|-----------------------------|---------------------|
| هاشمی - مولانا ۷۲، ۴۹۴، ۲۴۴ | هاتفی - ۶۲ |
| هاشمی - خواجه ۱۴۴ | هاشم - خواجه ۳۷۹ |
| هجری - ملا ۱۵۵، ۱۶۵ | هاشم - میر ۱۴۰ |
| هراتی - مولانا ۸۰ | هاشمی - سید ۱۴، ۱۸۹ |

| | |
|-----------------------|---|
| همام ۳۴۹ | هروی - امامی ۳۴۷، ۳۴۰ |
| همائی سمرقندی ۱۶۰ | هزار اسپیان ۱۴ |
| همایون - میر ۱۴۹، ۳۰۳ | هفت رنگی ۳۹۴ |
| همایون میرزا ۱۷۵ | هلاکوخان، بیج، ۳۲۲ |
| همدی - مولانا ۷۹، ۲۵۴ | ملاکی - مولانا ۷۶، ۱۵۱، ۳۰۶ |
| هوائی ۴۲، ۲۱۵ | ملا - مولانا ۵۳ (حاشیه) |
| هوارت، لد | ملالی - مولانا، ط، ۵۳، ۶۸، ۸۱، ۲۴۲، ۲۵۴ |
| هوشی - مولانا ۴۰۴ | همائی - مولانا ۱۲۰، ۲۹۸ |

ی

| | |
|--|--------------------------------------|
| ۳۱۰، ۳۰۹، ۳۰۸، ۳۰۵، ۳۰۴، ۳۰۳ | یادگار - میر (سبفی) ۳۰، ۳۰۴ |
| ۴۰۱، ۳۱۱ | یارهلی تبریزی - مولانا ۳۸۹ |
| یعقوب خان ترکمان آن توینلو - سلطان، د، ۳۰۰ (حاشیه) | یارمحمد رخنه ۱۷۳ |
| یعقوب سلطان ۲۹۷ | یاری ۲۶۰ (حاشیه) |
| یعقوب میرزا ۲۷۳ (حاشیه) | یاری - حافظ ۳۹، ۲۱۴ |
| یحورچی - میر ۱۱۱ | یاری - مولانا ۹۳، ۲۹۹ |
| یقینی - ملا ۱۷۵ | یاری - مولانا ۴۶، ۸۶، ۳۱۹، ۳۹۹، ۳۹۰ |
| یوسف - مولانا (بدیمی) ۲۲۲ | یامفورچی بیک ۱۱۱ |
| یوسف برهان - خواجه ۴۲ | یحیی - قاضی ۱۴۴ |
| یوسف بن محمد هروی ۱۵۶ (حاشیه) | یحیی سبیک - مولانا ۱۳، ۱۴۵، ۲۰۶ |
| یوسف چاکری - مولانا ۱۶۳ | یعقوب بیک ۲۸۵ |
| یوسف شاه - مولانا ۳۷، ۲۹۰ | یعقوب آن توینلو - سلطان، لا |
| یوسف هروی - مولانا ۳۸۷ | یعقوب - سلطان، د، ۱۱۸، ۱۱۹، ۲۳۳، ۲۹۳ |
| یوسف همدانی - خواجه ۵۲ | ۳۱۲، ۲۹۷، ۲۹۶، ۲۹۵، ۲۹۴ |
| یوسفی - ملا ۱۵۶ | یعقوب خان - سلطان ۱۰، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۹۱ |
| یوسفی طیب ۱۵۶ (حاشیه) | ۳۰۲، ۳۰۱، ۳۰۰، ۲۹۵، ۲۹۴، ۲۹۳ |

فهرست اماکن

الف

| | |
|---|---|
| اسفزار ۱۵۶ | ابهر ۳۳۵۰۸۱ |
| اشکوش ۹۵ | ایبورد ، بد |
| اصفهان ۱۵۳ ، ۳۴۸ ، ۳۶۳ | آذربایجان ، و ، لا ، ۲۳۲ ، ۳۰۹ |
| افغانستان ، ی | اردبیل ۳۹۶ |
| آق سرای ۴۱ | ارمنگک و سر ۱۹ |
| اقصا ۱۵۵ | ازبکستان ، ز ، ط |
| النجان ، کب | استرآباد ۲۰ (حاشیه) ۲۴۰ ، ۲۴۸ ، ۴۰۳ ، ۴۲۰ ، ۴۳۰ ، ۴۳۷ ، ۴۴۷ |
| النجق ۶۵ | ۷۷ ، ۷۸ ، ۷۸ ، ۸۵ ، ۸۷ ، ۱۲۰ (حاشیه) ، ۱۳۱ ، |
| آمو ۳۳۷ | ۱۳۴ ، ۱۳۵ ، ۱۳۵ ، ۱۳۷ ، ۱۳۸ ، ۱۴۰ ، ۲۱۴ (حاشیه) ، |
| اندجان ۱۵۵ ، ۱۵۸ ، ۲۲۲ ، ۳۸۱ | ۲۱۵ ، ۲۱۶ ، ۲۲۰ ، ۲۲۰ ، ۲۵۳ ، ۲۶۴ ، ۲۹۹ |
| اندخود ۴۱ | اسطنبول (اسلامبول) ، الف ، ب ، ج ، ل ، لا ، |
| اندیجان ۴۸ (حاشیه) | ۳۱۶ ، ۳۶۳ ، ۳۶۵ ، ۳۹۳ ، ۴۰۰ ، ۴۰۴ ، |
| اوبه ۶۰ ، ۷۴ ، ۲۳۳ ، ۲۴۹ | اسفراین - اسفراین ۴۲ ، ۴۵ ، ۷۳ ، ۱۳۹ ، ۱۸۵ ، |
| اومان ۳۲۶ | ۱۸۶ ، ۲۱۴ ، ۲۵۳ |
| ایاصوفیه ، ب | |
| ایران الف ، د ، ه ، و ، ز ، ۲۶۴ ، ۳۲۹ ، ۳۶۳ | |

ب

| | |
|--|--------------------------------------|
| بقعه امیر قاسم انوار ، ی | باخرز ۲۴۹ ، ۷۴ ، ۵۲ |
| بقعه هارونیه ، بط | بادغیس ، کب |
| بکران ۳۳۵ | بازرگان ، ب |
| باطغ ۳۴ ، ۳۵ ، ۴۳ ، ۴۶ ، ۵۰ ، ۶۶ ، ۶۷ ، ۷۹ | بازارچه شیخ چاوش ۲۱۶ (حاشیه) |
| ۱۱۰ (حاشیه) ، ۱۲۷ ، ۱۶۶ ، ۲۰۷ ، ۲۲۶ ، | بازارچه ملک ، ۲۱۶ |
| ۲۳۹ ، ۲۷۰ ، ۳۲۲ | باغ سفیددار (حاشیه) ۲۱۷ |
| بلفراد ۴۰۵ | بغارا ، ۴۵ ، ۱۴۴ ، ۱۵۵ ، ۱۵۹ ، ۱۶۰ ، |
| بورسه ۳۸۹ | ۱۶۳ ، ۱۶۵ ، ۱۶۶ ، ۱۸۸ ، ۳۳۶ ، ۳۳۷ |
| بیابانک ۲۷۰ | بدخشان د ، ۱۹۰ ، ۷۰ ، ۱۱۸ ، ۱۹۳ |
| بیت المقدس ۶۳ | بدخشانان ، ۱۷۳ |
| بیستون ۱۴۴ | بریتانیا ، الف ، لج |
| | بفداد ، ۳۱۹ ، ۴۸۱ |
| | بهدادک ۳۱۹ |

پ

پل مالان ۲۱۸

پای حصار ۲۷۱

ت

ترکیه، ب، ز
تفت یزد ۲۵، ۱۹۹، ۳۱۴
توران ۲۶۴
تون ۱۵۳، ۱۶۳
تهران، الف، ب، ز، لایا، یز، یح، ل، الو، الح، ۱۴۱

تاشکند، ط، ۵۴ (حاشیه)، ۱۴۶، ۱۶۴
تبریز، د، و، کز (حاشیه) ۶، ۶۵، ۱۲۳
۲۳۲، ۳۱۶، ۳۴۰
تربت ۳۳، ۱۴۵، ۲۰۶
ترشیز ۱۷، ۶۴، ۶۷، ۸۰، ۹۸، ۲۰۴، ۲۳۷
ترکستان ی ۹۱

ج

جوین ۶۷، ۷۷، ۱۶۸
جیبکتو ۸۸

جام ۴۲، ۲۱۵
جرجان ۸۵، ۲۲۰، ۲۵۹
جفتای ۱۲۴، ۱۶۱
جوزجان ۷۲

چ

چشمه کیلاس، بد
چین، یو، له
چشمه مالان ۱۴۴

چالدران ۳۹۷
چشمه کویان ۷۴
چشمه گلسب، بد، یو

ح

حلب ۳۹۷
حور ۲۸۵
حوض پای حصار ۹۵

حجاز ۲۶۱، ۳۶۳
حصار ۸۰، ۱۱۸، ۱۲۲، ۱۵۹، ۱۶۰، ۲۵۱، ۲۹۰
حصار شادمان ۱۲۰، ۲۹۸، ۳۱۲

خ

کج، ل، ۷، ۳، ۳۵، ۳۸، ۴۵، ۴۶، ۵۶
۶۳، ۶۵، ۶۶، ۹۱، ۹۲، ۹۴، ۹۸، ۱۰۰
۱۰۶، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۸
۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۴۲
۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۴
۱۵۵، ۱۵۶، ۱۶۸، ۱۷۰، ۱۷۱

خانقاه اخلاصیه ۹۸، ۱۱۶، ۲۷۵
خانقاه جدیدی ۶۹
خانقاه مولانا نظام ۷۰
خیوشان ۴۷
ختن ۸۴
خراسا ۶۷
خراسان ز، ط، ی، ل، به، یز، یح، یط، کو، کز،

| | |
|--|---|
| خطا ۶۷ | ۷۰۷ ، ۲۰۵ ، ۲۰۴ ، ۱۸۹ ، ۱۸۸ ، ۱۷۴ |
| خلخال ۳۹۱ | ۲۳۰ ، ۲۲۹ ، ۲۲۷ ، ۲۲۲ ، ۲۱۹ ، ۲۱۸ |
| خواجه خضر (لنگر) ۳۰ | ۲۶۷ ، ۲۴۲ ، ۲۳۸ ، ۲۳۷ ، ۲۳۶ ، ۲۳۴ ، ۲۳۳ |
| خواجه طاق ۵۳ ، ۳۴ | ۲۸۱ ، ۲۷۵ ، ۲۷۲ ، ۲۷۱ ، ۲۷۰ ، ۲۶۹ |
| خوارزم ۳۱۹ ، ۲۸۳ ، ۱۰۸۵ ، ۱۴۶ ، ۱۱۷ ، ۱۱۰ ، ۵۲ | ۳۰۹ ، ۲۹۹ ، ۲۹۷ ، ۲۹۶ ، ۲۹۳ ، ۲۹۱ |
| خواف ، یط ، ۱۶۸ ، ۱۶۷ | ۴۰۳ ، ۳۹۲ ، ۳۷۰ |
| خوجان ۲۲۰ ، ۴۷ (حاشیه) | خرگرد جام ، ی ، یط ، ۲ |

د

| | |
|----------------|------------------|
| دو برادران ۲۲۴ | دامغان ۶۲ |
| دوان ۱۴۱ | دجله ۳۴۸ |
| دیار بکر ۳۳۸ | درب خوش ۲۸ |
| دهکنار ۵۰ | درجز ، ید |
| دیز آباد ، بیج | دره دوبرادران ۵۰ |

ر

| | |
|---------------------------------------|---------------------------------|
| رودس ۴۰۹ ، ۴۰۵ ، ۳۶۵ | رادگان ، ید |
| روم ۳۷۰ ، ۲۸۹ ، ۲۷۳ ، ۲۵۶ ، ۲۴۸ ، ۲۴۱ | رباط سنک بست ، ر ، ی ، یز ، بیج |
| ۴۰۶ ، ۴۰۵ ، ۳۹۳ ، ۳۹۲ ، ۳۹۱ ، ۳۷۸ | رباط دیز آباد ، ی ، یز |
| روی (حاکم نشین خواف) ، یط | رستطلق ۳۲۹ |
| ری ۳۹۹ ، ۱۸۹ ، ۱۴۱ | رستمدهار ۴۰۰ |

ز

| | |
|-------------|---------------|
| زیارتگاه ۷۸ | زاوه ۲۵۳ ، ۷۷ |
|-------------|---------------|

س

| | |
|------------------------------------|--|
| سرخس ۲۴۹ ، ۲۲۲ ، ۱۶۸ ، ۷۳ | سافر ۲۰۵ ، ۳۲ |
| سربل ۳۱ | ساوه ۲۹۵ ، ۲۹۳ ، ۱۴۲ ، ۱۱۹ ، ۱۱۸ |
| سربل مالان ۲۱۷ | سبزوار ۱۴۵ ، ۹۸ ، ۹۳ ، ۴۲ ، ۲۶ ، ۲۴ ، ۲۳ |
| سلطانیه ۳۲۰ | ۲۱۳ ، ۱۹۸ ، ۱۶۵ ، ۱۶۳ |
| سمرقند ، د ، و ، ۴۷ ، ۴۱ ، ۲۷ ، ۱۹ | سراب ۱۸۳ |
| | سرخاب ۳۴۰ |

۳۴۵ ، ۳۲۴ ، ۲۸۸ ، ۲۸۶ ، ۲۷۵
 ۳۸۰ ، ۳۷۹ ، ۳۶۷ ، ۳۴۶
 سند ، کج ، کط
 سیستان ۲۹ ، ۱۴۴ ، ۲۰۳
 سینان ۱۴۴

حافیہ ۱۱۴ ، ۹۶ ، ۶۴ ، ۵۴ ، ۵۲ ، ۵۱ ، ۴۸
 ۱۴۶ ، ۱۳۴ ، ۱۲۳ ، ۱۱۷ ، ۱۱۶ ، ۱۱۵
 ۱۸۳ ، ۱۷۳ ، ۱۷۱ ، ۱۶۳ ، ۱۶۲ ، ۱۵۱
 ۲۲۱ ، ۲۲۰ ، ۲۱۴ ، ۲۰۲ ، ۲۰۱ ، ۱۹۹ ، ۱۹۰
 ۲۳۷ ، ۲۳۴ ، ۲۲۷ ، ۲۲۶ ، ۲۲۵ ، ۲۲۲

ش

شروان - شیروان ۹۱ ، ۱۶۶ ، ۳۲۹ ، ۳۴۵
 شقان ۲۸
 شهرسبز ۱۱۵
 شیراز د ، و ، ۱۹ ، ۳۷ ، ۴۰ ، ۶۳ ، ۱۲۰
 ۱۲۱ ، ۱۴۱ ، ۱۶۰ ، ۱۶۱ ، ۱۹۳ ، ۲۱۱
 ۲۱۳ ، ۲۹۹ ، ۳۸۵ ، ۴۰۱

شاخ ۱۵۵
 شادباخ ، یب ، یج
 شارخت ۹۹
 شام ۳۵۸ ، ۳۹۷
 شبرغان ۱۰۳ ، ۲۷۸

ص

صفا ۳۰۱

ط

طوس ، ید ، یه ، یز ۳۴۱ ، ۳۴۵

طیس ۸۰
 طوق - قره ، ی

ع

عربستان ۲۵۶ ، ۲۷۳ ، ۲۸۸ ، ۲۹۳ ، ۲۹۶ ، ۳۰۳ ، ۳۰۹ ، ۳۶۳

عراق ، و ، لا ، ۷ ، ۲۹ ، ۳۷ ، ۳۸ ، ۶۰ ، ۶۳
 ۶۶ ، ۸۰ ، ۸۶ ، ۹۴ ، ۱۱۷ ، ۱۱۸ ، ۱۲۰
 ۱۲۳ ، ۱۳۹ ، ۱۴۲ ، ۱۵۸ ، ۱۷۱ ، ۱۹۹ ، ۲۱۱ ، ۲۱۲
 ۲۲۲ ، ۲۳۳ ، ۲۳۷ ، ۲۳۸ ، ۲۵۵ ، ۲۷۰

غ

غزنین ۲۸۴ ، ۳۴۱

ف

فرخار ۱۴۵

فلوس ، و ، ۲۷۳ ، ۳۰۹
 فرح آباد مازندران ، یا

۳ - فرغانه ماوراء النهر ۳۲۶
فرنگک ۴۰۶

فرکت ۲۸۸، ۱۱۷

ق

قاین ۱۵۵، ۱۵۱

قلعه ملك خوانی ۸۴

قبچاق - دشت ۳۷۸

قم ۱۱۹، ۱۶۱، ۲۹۶

قریه ارمک (حاشیه) ۱۳۹

قندر ۹۵

قراواغ ۲۲۶

قندوز ۲۴۲

قزوین، یا، ۱۱۸، ۱۶۳، ۲۹۱، ۲۹۶، ۳۱۸، ۳۲۹

قونیه روم ۳۲۱

قسططنیه، لب

قهبستان ۱۴۳، ۱۴۹

ک

کابل ۱۶۰، ۲۲۶

کعبه ۱۵۹، ۹۷

کازرون ۱۴۱، ۳۰۹

کوچه صفا ۳۹، ۲۱۳

کاشان (حاشیه) ۱۳۹

کوسو ۲۲۳

کیود جامه ۷۳

کوشک مرغاب، کا

کنور ۱۷۳

کوهستان ۳۶

کردستان ۳۲۶

کوه صاف ۵۱، ۷۹، ۲۲۴، ۲۵۵

کرمان ۱۱۶، ۱۱۹، ۱۵۳، ۲۸۷

گ

گازرگاه ۵۵

گلسب، ید، به، یو

گازرگاه هری ۲۲۰

گنبد ملکان ۶۹

گنجه ۳۵۲

کوچه صفا، ۳۹

گرگان، بیج

گجرات ۲۹۷

ل

لار ۱۲۱، ۴۰۳

لنگر، ی، یط

لیدن، یو، بیج، یط

م

مزار مکاشه، ۷۹

۳۲۳، ۳۳، ۳۳۵

مزرعه لنگر، یط

محولات خراسان ۷۷، ۲۵۳

مازندران، ی

محلّه خواجه شهاب، کب

ماوراء النهر، لیج، لد، ۱۵۰، ۱۵۳، ۱۵۵

محلّه مرغنی ۷۱

۱۵۹، ۱۶۴، ۱۶۹، ۱۷۳، ۱۸۷، ۲۲۵

۲۱۵۰۲۰۹۰۲۰۶۰۲۰۳۰۲۰۱۰۱۹۱
 ۲۷۲۰۲۵۸۰۲۵۰۰۲۴۹۰۲۴۸۰۲۴۰
 ۲۸۸۰۲۸۴
 مصر، لب، ۳۶۳، ۳۴۸، ۴۰۵، ۳۹۷
 مکه، لب، ۷، ۲۲، ۳۲، ۳۳، ۶۳، ۷۶، ۸۲
 ۱۹۶، ۱۲۷، ۱۱۹، ۱۱۷، ۱۰۴، ۱۰۱، ۸۷
 ۲۸۹، ۲۸۰، ۲۷۲، ۲۶۷، ۲۵۶، ۲۳۶
 ۴۰۱، ۳۹۸، ۳۷۸، ۳۵۸، ۳۴۰، ۳۳۱
 ۴۰۶، ۴۰۲
 مهرآباد ۸
 مهنه ۳۷، ۲۱۰، ۲۷۷

مدینه ۶۳، ۲۳۶
 مدرسه اخلاصیه، ک، ۲۱۳، ۳۹۰، ۴
 مرو، یز، ۵۲، ۷۶، ۸۱، ۱۵۳، ۱۶۵، ۲۲۵، ۳۳۶
 مرو شامجان ۳۳۶
 مروه ۳۰۱
 مسجد جامع، ک
 مشهد، ح، ی، یا، ید، به، یو، یز، بیج، ۱۷، ۷
 ۶۷، ۴۵، ۴۳، ۴۲، ۴۱، ۳۵، ۳۰، ۲۹، ۲۶
 ۸۸، ۷۵، ۷۴، ۷۳، ۷۲، ۷۱، ۷۰، ۶۸
 ۱۵۰، ۱۳۹، ۱۳۷، ۱۲۴، ۱۱۲، ۱۱۱، ۹۶

ن

۳۹۰، ۲۱۳، ۱۶۸، ۱۶۶، ۱۶۵، ۱۵۰، ۱۴۸
 نیل ۳۴۸
 نيمروز ۱۱۱، ۲۸۴

نسا، ید
 نعمت آباد ۲۲۰، ۲۶۴
 نيشابور، ی، بیج، یز، بیج، ۷، ۸، ۳۹، ۴۵، ۹۲

ه

۲۱۵۰۲۰۲۰۱۶۹
 هری ۳۲، ۴۶، ۵۳، ۶۰، ۶۵، ۷۲، ۱۴۵، ۱۸۳
 ۲۱۰، ۲۰۵، ۲۰۳، ۱۹۴، ۱۹۰، ۱۸۵
 ۲۱۸، ۲۱۷، ۲۱۶، ۲۱۳، ۲۱۲، ۲۱۱
 ۲۳۶، ۲۳۳، ۲۳۲، ۲۳۰، ۲۲۶، ۲۲۰
 ۲۶۶، ۲۵۶، ۲۵۴، ۲۵۳، ۲۵۱، ۲۴۵، ۲۳۸
 ۲۷۵، ۲۷۴، ۲۷۳، ۲۷۲، ۲۷۱، ۲۶۷
 ۳۱۶، ۳۱۲، ۲۹۹، ۲۹۸، ۲۸۶، ۲۷۸
 هندوستان ۱۸۶، ۲۵۶، ۲۹۷، ۳۶۳
 همدان ۴۰۴، ۳۰۰، ۲۲۶

هرات، الف، و، ی، ک، ل، یز، کا، کب، کو
 کز، کج، کط، لد، ۱۹، ۲۰، ۲۸، ۳۰
 ۳۲، ۳۴، ۳۶، ۳۷، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲
 ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۷، ۴۸، ۵۰، ۶۰، ۶۳، ۶۵
 ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۶، ۷۸، ۷۹، ۸۲، ۸۵
 ۸۸، ۹۱، ۹۳، ۹۵، ۹۸، ۹۹، ۱۰۲، ۱۱۴
 ۱۱۵، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۹
 ۱۴۰، ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱
 ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹
 ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶

ی

یزد، ح، ۱۹۹، ۱۲۲

فهرست کتب

الف

| | |
|------------------|-------------------------------------|
| اشارات ۳۲۲ | ابدال نامه (حاشیه) ۱۰۹ |
| الفیه شلفیه ۳۲۵ | آداب بحث محمودی ۳۷۰ |
| انتخاب حدیقه ۳۱۸ | احسن التواریخ روملو، کو، کز (حاشیه) |
| انبس الماشقین ۶ | اخلاق ناصری ۳۲۳ |
| ایضاحوجی، لیج | اسکندر نامه ۲۳۵ |

ب

| | |
|--|----------------------|
| بوستان خیال، کج، کط | برهان (حاشیه) ۱۴ |
| بهارستان جامی، لا، لد، له، ۳۲۵ (حاشیه) | بدایع الوسط ۱۴۵ |
| بهرام و کلندام ۱۰، ۱۸۶ | بهل وکل ۱۹۰ |
| بیان، ۳۲۲ | بوستان ۲۴۱، ۳۳۷، ۳۵۰ |

پ

بنج کنج ۳۵۳

ت

| | |
|---|-----------------------|
| تحریر اقلیدس ۲۶۷ | تاریخ ابن خلکان ۳۹۷ |
| تحفة العیب، کج، کط | تاریخ ادبیات ایران، ز |
| تحفة المراقین ۳۴۲ | تاریخ الیوت، ز |
| تحفة سامی، و، ز، کو، کج | تاریخ حافظ ابرو ۲۷۰ |
| ترجمه حیاة العیوان، لب | تاریخ ظفرنامه ۲۵ |
| تذکرة الشعراء دولتشاه سمرقندی، و، ی، یب، کت، له | تاریخ مفول، لد |
| تذکرة النساء، کط | تجرید ۳۲۳ |
| تذکرة دولتشاه ۳۲۳ (حاشیه) | تجنیسات ۱۰ |
| تذکرة الشعراء ۱۰۸ (حاشیه) | تجنیسات کاتبی ۱۸ |

| | |
|-----------------------------|--------------------------------|
| تواریخ ۱۳۵ | ترجمه ظفرنامه (حاشیه) ۴۹ |
| تہافت مولیٰ خواجہ زادہ ، لب | تفسیر بنوی (معالم التنزیل) ۳۲۳ |
| تبغ و قلم ، ۳۹ ، ۲۱۲ | تفسیر خواب ۱۳ |
| | تفسیر قاضی ۳۷۰ |

ج

| | |
|--------------------------|--------------------|
| جواهر الاسماء ، ۹۱ ، ۲۶۵ | جام جم ۳۲۸ |
| جواهرالتفسیر ، ۹۳ ، ۲۶۸ | جمال الفوائد ، ۱۵۶ |
| جواهر المعجیب ، کج ، کط | جمشید و خورشید ۳۵۳ |
| | جواهر الاسرار ۱۰ |

ح

| | |
|------------------------------|--|
| حسن ودل ۱۳ | حالات یہلوان محمد ابوسعید ۱۳۵ |
| حسن و عشق ، ۱۰ ، ۱۸۶ | حالات سید حسن اردشیر ۱۳۵ |
| حلل ۱۹۹ ، ۲۵ | حبیب السیر ، ز ، کو (حاشیہ) ، کز (حاشیہ) |
| حیاء العیوان دمیری ، لب ، لج | حدائق السحر فی دقائق الشعر ۳۴۹ |
| حیرة الابرار ۱۳۵ | حدیقہ ۳۱۸ |

خ

| | |
|------------------|----------------------------------|
| خمسة المتعین ۱۳۵ | خسرو و شیرین ۶۲ |
| خمسة نظامی ۳۶۴ | خلاصۃ التواریخ کو (حاشیہ) |
| خیال وصال ۱۷ | خلاصۃ عباسی ، ۱۱ |
| | خمسة ۱۸۶ ، ۱۸۷ ، ۱۹۱ ، ۲۳۵ ، ۳۵۲ |

د

| | |
|--|-----------|
| دریای ابرار امیر خسرو ۱۸ ، ۴۲ ، ۹۴ ، ۱۹۳ ، ۲۱۵ | |
| | ۳۵۸ ، ۲۷۰ |

ذ

| | |
|-----------------------|----------------------|
| ذوالقائتین ، ۱۰ ، ۱۸۶ | ذوالبحرین ، ۱۰ ، ۱۸۶ |
|-----------------------|----------------------|

ر

| | |
|---------------------------|------------------------|
| رسالہ قدسیہ ۳۴۸ | رباعیات خیام ۳۳۰ |
| رسالہ در معرفت تقویم - لز | ربط السور والایات ، لب |
| روشنائی نامہ ۳۴۸ | رسالۃ سفرنامہ ۳۴۸ |

ریاض الشعراء ، کج | روضة الصفا (حاشیه) ، بد ، ٩٤
ریاض الادویه ١٥٦ (حاشیه)

ز

زبد ٣٢٢ | زید وزینب ٣٨

ژ

ژورنال آزیابک ، ز

س

سیرالنبی ٤٧ ، ٢٢٠ | سد سکندری ١٣٥
سکندر نامه (اسکندرنامه) ٦٢

ش

شاهنامه ٣٩٩ ، ٣٦٥ ، ٣٦٤ ، ٣٤٤ ، ٣٤٢ ، ٣٤١ ، ٣٣٤ | شاه و درویش ٦٩
شبهستان خیال ١٣ ، ١٨٨ | شرح ایسا غوجی ، لب ، لاج ، ٣٧٠٠
شرح اسماہ اللہ ٢٥ | شرح طوالم ٢٦٦
شرح هداية حکمت ميرک چنکی ٣٧٠ | شرح المقاید العضدية ، لب
شرح قصيدة برده ٢٥ | شقایق النعمانیه ، لب
شرح مواقف ٢٦٦ | شمع و پروانه ١٥ ، ١٩٠ ، ٣٦٧

ص

صفات العاشقين ٦٩

ظ

ظفرنامه ٦٢ ، ١٩٩ ، ٢٣٥

ع

عجایب المغلوقات ٩٧ | عالم آرای اسکندر بیک ، کو (حاشیه)
عجایب الدنيا ١٠ | عالم آرای عباسی ، بو
عزیز و محرر ٢٢١

غ

١ - غرایب الصفر ١٣٥

ف

| | |
|----------------------------|---------------------------|
| فراق نامه ۳۵۳ | نصوص ۲۸ |
| فراند القلاهد ۳۴۹ | فوائد الاخیار ۱۵۶ (حاشیه) |
| فرهنگ انجمن آرا ۸۲ (حاشیه) | فوائد الکبر ۱۳۵ |
| فرهاد و شیرین ۱۳۵ | |

ق

| | |
|------------------------------|--------------------------|
| قاموس الاعلام، ل، کط، لب، لج | قصیده برده ۱۸۵، ۱۹۹، ۲۰۲ |
| قرآن ۳۹ | قصیده شیخ صنعان ۱۳۵ |
| قصص العاقانی، یا | |

ک

| | |
|----------------|--------------------|
| کافیه، لج، ۲۶۶ | کشف الظنون، لب |
| کشاف ۳۲۳ | کلام الله ۱۲۵، ۱۲۸ |
| کشف حکمت ۳۲۵ | کلیله و دمنه ۳۳۶ |

گ

| | |
|---------------------------|-----------------------|
| گلستان ۲۴۱، ۲۸۹، ۳۳۷، ۳۵۵ | کل و بلبل ۱۵ |
| گلشن زار، ۱۲۶، ۳۸۹ | کوی و چوگان عارفی ۱۹۴ |

ل

| | |
|--|---------------------------------------|
| لطائف نامه، الف، کو، کز، کح، کط، ۶۹، ۴ (حاشیه) | لمعات شیخ عراقی ۳۵۱ |
| ۱۳۱، ۱۱۰ | لیلی و مجنون ۳۸، ۵۷، ۶۲، ۶۹، ۱۲۲، ۲۱۱ |
| لمعات ۱۲۶ | ۳۸۸، ۳۱۲، ۲۳۰ |

م

| | |
|--|--------------------------------|
| مثنوی ۱۸۵، ۳۱۹، ۳۲۱، ۳۲۲ | مرات العالم، لد |
| مثنوی ظفرنامه (حاشیه، ۲۳۶) | مرصاد العباد ۳۲۰ |
| مجالس النفائس، الف، د، ه، و، ل، کو، کز، کح | مطلع السعدین، ۳۰ |
| لا، لج، لد، لو، لز، ۲، ۱۳۵، ۱۹۴، ۳۱۶ | مطلع الشمس، ی، یا، بیج (حاشیه) |
| مجمع الخواص ترکی، لز | معالم التنزیل، ۳۲۳ |
| مجنون و لیلی ۱۳۵ | مفردات ۱۳۵ |
| محصول ۳۲۲ | مقصده اقصى ۱۸۵، ۹ |
| مرات الصفا ۲۲۲ | |

| | |
|-----------------|--|
| مناظره منتخت ۲۵ | مکارم الاخلاق ، ز |
| منشآت ترکی ۱۳۵ | منازل السائرین ۲۷ |
| موجز ، لج | منازل السائرین شیخ عبدالله انصاری ۲۷۱، ۲۰۲، ۲۰۹، ۲۰۹ |
| مهر و مشتری ۳۵۴ | مناظره شمس و قمر ۲۱۲، ۳۹ |
| | مناظر و منتخب ۲۵ (حاشیه) |

ن

| | |
|------------------|---|
| نوادر الشباب ۱۳۵ | ناظر و منظور (ناصر و منصور - حاشیه) ۱۸۶، ۱۰ |
| | نفعات الانس ۲۰۷، ۳۴ |

و

| | |
|-------------------------------|-----------------|
| وقفه میرعلیشیر ، ح ، بط ، ۲۸۶ | وامق و هذرا ۳۴۲ |
| ویس و رامین ۳۳۳ | وقفه ۱۳۵ |

ه

| | |
|-------------|----------------|
| هفت پیکر ۶۲ | هدایه ، لج |
| | هدایه حکمت ۳۲۲ |

ی

| | |
|---------------------|-------------------------------|
| یوسف وزلیغا ۲۱۲، ۳۹ | یادداشت‌های اوزلی ، ز |
| | یادداشت‌های سیلوستر دسائی ، ز |

فهرست مطالب

مقدمه مصحح

الف - ل

| | |
|----|---|
| و | مجالس النفائس ترکی |
| ز | مؤلف مجالس النفائس |
| ح | احوال میرعلیشیر (مستنبط از کتاب حاضر) |
| ط | آثار میرعلیشیر در خراسان : |
| یا | ۱ - ایوان جنوبی صحن عتیق حضرت رضا |
| یب | ۲ - مزار شیخ فریدالدین عطار |
| ید | ۳ - آب خیابان مشهد |
| یز | ۴ - رباط سنکک |
| یز | ۵ - رباط دیر آباد |
| یح | ۶ - بند آجری قریه طرق |
| یح | ۷ - بنای مقبره امیر قاسم الانوار تبریزی |
| یط | تکمله - وقف نامه میرعلیشیر |
| که | خلاصه وقف نامه میرعلیشیر |
| کو | لطائف نامه و مؤلف آن |
| ل | ترجمه دوم (اسلامبول) و مترجم آن |
| لا | شرح احوال حکیم شاه محمد فوزینی مترجم |
| لج | ترجمه سوم و مترجم آن |
| لد | مقدمه ترکی مجالس النفائس |
| لو | نسخ ترکی مورد مراجعه |
| لح | خاتمه |

لطائف نامه

مقدمه

مجلس اول

۵-۱

ذکر شعرائیکه میرعلیشیر آخر زمان ایشان را دریاخته اما بملازمت

ایشان نرسیده :

۶ - ۲۴

| شماره ترتیب | صفحات | شماره ترتیب | صفحات |
|----------------|-------|----------------|-------|
| ۱ | ۶ | ۲۲ | ۱۷ |
| ۲ | ۷ | ۲۳ | > |
| ۳ | ۸ | ۲۴ | > |
| ۴ | ۹ | ۲۵ | ۱۸ |
| ۵ | > | ۲۶ | > |
| ۶ | ۱۰ | ۲۷ | > |
| ۷ | > | ۲۸ | > |
| ۸ | ۱۱ | ۲۹ | ۱۹ |
| ۹ | ۱۲ | ۳۰ | > |
| ۱۰ | > | ۳۱ | > |
| ۱۱ | ۱۳ | ۳۲ | > |
| ۱۲ | > | ۳۳ | ۲۰ |
| ۱۳ | ۱۴ | ۳۴ | ۲۱ |
| ۱۴ | > | ۳۵ | > |
| ۱۵ | > | ۳۶ | ۲۲ |
| ۱۶ | ۱۵ | ۳۷ | ۲۳ |
| ۱۷ | > | ۳۸ | > |
| ۱۸ | > | ۳۹ | > |
| ۱۹ | > | ۴۰ | ۲۳ |
| ۲۰ | ۱۶ | ۴۱ | > |
| ۲۱ | ۱۷ | ۴۲ | > |

مجلس دوم

ذکر شعرائیکه میرعلیشیر در زمان کودکی باشباب بملازمت ایشان رسیده

و در تاریخ شروع بتألیف کتاب (۸۹۵) در قید حیات نبوده اند ۲۵ - ۵۶

| | | | |
|----|--------------------------------|----|----------------------------------|
| ۳۷ | ۷۴ - مولانا محمد مهمانی | ۲۵ | ۴۳ - مولانا شرف‌الدین علی یزدی |
| ۳۸ | ۷۵ - خواجه خضر شاه استرابادی | ۲۶ | ۴۴ - خواجه اوحد مستوفی |
| > | ۷۶ - مولانا حاجی نجومی | > | ۴۵ - مولانا قاضی عبدالوهاب مشهدی |
| > | ۷۷ - مولانا مسعود قمی | > | ۴۶ - خواجه فضل الله ابولیشی |
| ۳۹ | ۷۸ - حافظ یاری | ۲۷ | ۴۷ - مولانا علاه شاشی |
| > | ۷۹ - مولانا قنبری | > | ۴۸ - مولانا محمد تبادکانی |
| > | ۸۰ - مولانا خسروی | ۲۸ | ۴۹ - شیخ صدرالدین رواسی |
| ۴۰ | ۸۱ - مولانا نازنینی | > | ۵۰ - میر حیدر مجذوب |
| > | ۸۲ - مولانا ولی قلندر | > | ۵۱ - مولانا محمد عرب |
| > | ۸۳ - مولانا واله | ۲۹ | ۵۲ - میر مفلسی |
| ۴۱ | ۸۴ - مولانا حریمی قلندر | ۳۰ | ۵۳ - مولانا عبدالقهار |
| > | ۸۵ - مولانا ترخانی | > | ۵۴ - مولانا عبدالرزاق |
| > | ۸۶ - مولانا عاشقی | > | ۵۵ - امیر یادگار بیک |
| ۴۲ | ۸۷ - مولانا عبدالوهاب اسفراینی | ۳۱ | ۵۶ - مولانا طوطی |
| > | ۸۸ - خواجه یوسف برهان | > | ۵۷ - مولانا ویسی |
| > | ۸۹ - مولانا مشرقی | ۳۲ | ۵۸ - مولانا ساغری |
| > | ۹۰ - مولانا هوایی | > | ۵۹ - مولانا فصیحی رونی |
| ۴۳ | ۹۱ - مولانا قبولی | > | ۶۰ - شیخ کمال تربتی |
| > | ۹۲ - مولانا محمد امین | ۳۳ | ۶۱ - درویش منصور سبزواری |
| > | ۹۳ - مولانا سمعی | ۳۴ | ۶۲ - مولانا حافظ علی جامی |
| ۴۴ | ۹۴ - مولانا میر ارفون | > | ۶۳ - مولانا محمد مهمانی |
| > | ۹۵ - مولانا صدر کاتب | > | ۶۴ - سید کمال گجکولی |
| > | ۹۶ - مولانا ایازی | ۳۵ | ۶۵ - خواجه مؤید مهنه |
| > | ۹۷ - مولانا انیسی | > | ۶۶ - خواجه مؤید دیوانه |
| ۴۵ | ۹۸ - مولانا محمد آملی | > | ۶۷ - میر حماد مشهدی |
| > | ۹۹ - درویش نازکی | > | ۶۸ - شاه بدخشان |
| > | ۱۰۰ - مولانا کوثری | ۳۶ | ۶۹ - ابن لعلی |
| > | ۱۰۱ - سید مسلمی اسفراینی | > | ۷۰ - مولانا عبدالصمد |
| ۴۶ | ۱۰۲ - مولانا نظام | > | ۷۱ - مولانا یوسفشاه |
| > | ۱۰۳ - مولانا یاری | ۳۷ | ۷۲ - خواجه ابواسحق |
| > | ۱۰۴ - مولانا محمد مهجد | > | ۷۳ - سید کاظمی |
| > | ۱۰۵ - مولانا محمد نعمت آبادی | > | |

| | | | |
|----|--------------------------------|----|-----------------------------|
| ۵۱ | ۱۲۰ - مولانا لطیفی | ۴۷ | ۱۰۶ - سید عبدالحق استرآبادی |
| > | ۱۲۱ - مولانا سکاکی | > | ۱۰۷ - مولانا میرقرشی |
| > | ۱۲۲ - مولانا حاجی سعدی سمرقندی | > | ۱۰۸ - مولانا جوهری |
| ۵۲ | ۱۲۳ - نورسید بیک | > | ۱۰۹ - مولانا خاوری |
| > | ۱۲۴ - پهلوان حسین | > | ۱۱۰ - مولانا حلواتی |
| > | ۱۲۵ - مولانا صانعی | ۴۸ | ۱۱۱ - مولانا ریاضی |
| > | ۱۲۶ - خواجه مسیب | > | ۱۱۲ - صفائی |
| ۵۳ | ۱۲۷ - مولانا هلالی | > | ۱۱۳ - مولانا بدیعی |
| > | ۱۲۸ - میرسید کابلی | ۴۹ | ۱۱۴ - مولانا خانگی |
| > | ۱۲۹ - میرمحمد علی کابلی | > | ۱۱۵ - مولانا لطفی |
| ۵۴ | ۱۳۰ - درویش بیک | ۵۰ | ۱۱۶ - مولانا نقیبی |
| > | ۱۳۱ - میرزا بیک | > | ۱۱۷ - مولانا اتائی |
| > | ۱۳۲ - میر حسین اردشیر | > | ۱۱۸ - مولانا مقیمی |
| | | ۵۱ | ۱۱۹ - مولانا کمال |

مجلس سوم

ذکر شعرائیکه میرعلیشیر بملازمت ایشان رفته یا بخدمت میرآمده اند. ۵۶-۸۸

| | | | |
|----|--------------------------|----|--------------------------------------|
| ۶۴ | ۱۴۷ - مولانا قبولی | ۵۶ | ۱۳۳ - مولانا نورالدین عبدالرحمن جامی |
| > | ۱۴۸ - مولانا شوقی | > | ۱۳۴ - امیر شیخ سبیلی |
| > | ۱۴۹ - مولانا ضیاء تبریزی | ۵۷ | ۱۳۵ - مولانا سیفی |
| ۶۵ | ۱۵۰ - مولانا خلف تبریزی | ۵۸ | ۱۳۶ - مولانا آصفی |
| > | ۱۵۱ - مولانا معوی | ۶۰ | ۱۳۷ - مولانا بنائی |
| > | ۱۵۲ - مولانا نرگسی | > | ۱۳۸ - مولانا کامی |
| ۶۶ | ۱۵۳ - مولانا سائلی | > | ۱۳۹ - مولانا عالم |
| > | ۱۵۴ - مولانا جنتی | ۶۱ | ۱۴۰ - مولانا حسین شاه |
| > | ۱۵۵ - مولانا انوری | ۶۲ | ۱۴۱ - مولانا شامی |
| > | ۱۵۶ - مولانا قابلی | > | ۱۴۲ - مولانا عبدالله هاتفی |
| ۶۷ | ۱۵۷ - مولانا سرّی | ۶۳ | ۱۴۳ - مولانا درویش |
| > | ۱۵۸ - میرحاج | > | ۱۴۴ - مولانا خرمی |
| > | ۱۵۹ - مولانا مانی | > | ۱۴۵ - سید قراضه |
| > | ۱۶۰ - مولانا سائلی | ۶۴ | ۱۴۶ - سید قطب |

| | | | |
|----|-----------------------------|----|--------------------------|
| ۷۳ | ۱۹۲ - مولانا نوری | ۶۷ | ۱۶۱ - مولانا وداعی |
| > | ۱۹۳ - مولانا داعی | ۶۸ | ۱۶۲ - مولانا بقائی |
| ۷۴ | ۱۹۴ - مولانا صبیحی | > | ۱۶۳ - مولانا مشرفی |
| > | ۱۹۵ - مولانا مجنون | > | ۱۶۴ - مولانا اصیلی |
| > | ۱۹۶ - مولانا ملک | > | ۱۶۵ - مولانا کوثری |
| ۷۵ | ۱۹۷ - مولانا جلال الدین | > | ۱۶۶ - مولانا هلالی |
| > | ۱۹۸ - مولانا موسی | ۶۹ | ۱۶۷ - مولانا سلامی |
| > | ۱۹۹ - مولانا امینی | > | ۱۶۸ - مولانا فارغی |
| > | ۲۰۰ - مولانا محمد طالب | > | ۱۶۹ - ملاجمشید معامی |
| > | ۲۰۱ - مولانا زیر کی | ۷۰ | ۱۷۰ - ملاشهاب |
| ۷۶ | ۲۰۲ - مولانا وحدتی | > | ۱۷۱ - مولانا ابوطالب |
| > | ۲۰۳ - مولانا نادری | > | ۱۷۲ - مولانا مشربی |
| > | ۲۰۴ - مولانا زمانی | > | ۱۷۳ - مولانا . . . |
| > | ۲۰۵ - مولانا سوسنی | > | ۱۷۴ - مولانا . . . |
| > | ۲۰۶ - مولانا هلاکی | > | ۱۷۵ - مولانا . . . |
| ۷۷ | ۲۰۷ - مولانا قباری اسفراینی | ۷۱ | ۱۷۶ - مولانا . . . |
| > | ۲۰۸ - مولانا ریاضی | > | ۱۷۷ - مولانا . . . |
| > | ۲۰۹ - مولانا طابیری | > | ۱۷۸ - مولانا لطفی |
| ۷۸ | ۲۱۰ - سید حزین | > | ۱۷۹ - مولانا . . . |
| > | ۲۱۱ - مولانا مهدی | > | ۱۸۰ - مولانا . . . |
| > | ۲۱۲ - مولانا طابیری | > | ۱۸۱ - مولانا . . . |
| > | ۲۱۳ - میرقلندر | ۷۲ | ۱۸۲ - مولانا . . . |
| > | ۲۱۴ - سید زاده منشی | > | ۱۸۳ - مولانا قبولی قندزی |
| > | ۲۱۵ - مولانا عاصمی | > | ۱۸۴ - مولانا جانی |
| ۷۹ | ۲۱۶ - مولانا طاهری | > | ۱۸۵ - مولانا آنتی |
| > | ۲۱۷ - مولانا مجنون | > | ۱۸۶ - مولانا زلالی |
| > | ۲۱۸ - مولانا محمدی | > | ۱۸۷ - مولانا قیبی |
| > | ۲۱۹ - | > | ۱۸۸ - مولانا هاشمی |
| > | ۲۲۰ - ملا صفاتی | ۷۳ | ۱۸۹ - مولانا صاحب |
| > | ۲۲۱ - ملا صافی | > | ۱۹۰ - مولانا مابلی |
| ۸۰ | ۲۲۲ - میر سعید | > | ۱۹۱ - مولانا قوسی |

| | | | |
|----|-----------------------|----|--------------------------|
| ۸۵ | ۲۴۷ - مولانا سمد | ۸۰ | ۲۲۳ - مولانا بوعلی |
| > | ۲۴۸ - خواجه کلان بزاز | > | ۲۲۴ - مولانا شیخی |
| > | ۲۴۹ - خواجه منصور | > | ۲۲۵ - مولانا مرانی |
| > | ۲۵۰ - سلطان محمود | > | ۲۲۶ - ملا بهشتی |
| > | ۲۵۱ - مولانا نظام | > | ۲۲۷ - مولانا اهلی |
| ۸۶ | ۲۵۲ - مولانا یاری | ۸۱ | ۲۲۸ - ملا نرگسی |
| > | ۲۵۳ - مولانا دائمی | > | ۲۲۹ - مولانا خضری |
| > | ۲۵۴ - بابا شوریده | ۸۲ | ۲۳۰ - مولانا باطنی |
| > | ۲۵۵ - مولانا صوفی | > | ۲۳۱ - مولانا فضلی |
| > | ۲۵۶ - مولانا حمید کل | > | ۲۳۲ - مولانا شوخی |
| > | ۲۵۷ - مولانا بهشتی | > | ۲۳۳ - مولانا ظاهری |
| > | ۲۵۸ - مولانا نقانی | > | ۲۳۴ - مولانا خلعتی |
| ۸۷ | ۲۵۹ - مولانا شراری | > | ۲۳۵ - مولانا زیبایی |
| > | ۲۶۰ - فدائی تبریزی | ۸۳ | ۲۳۶ - مولانا سعید |
| > | ۲۶۱ - مولانا محرمی | > | ۲۳۷ - ملا درویش علی شماع |
| > | ۲۶۲ - مولانا عیانی | > | ۲۳۸ - مولانا فلاشی |
| ۸۸ | ۲۶۳ - مولانا وانلی | > | ۲۳۹ - مولانا گدائی |
| > | ۲۶۴ - سید خنجر | > | ۲۴۰ - مولانا واحدی |
| > | ۲۶۵ - مولانا زاری | ۸۴ | ۲۴۱ - قاضی زاده |
| > | ۲۶۶ - مولانا میرعلی | > | ۲۴۲ - مولانا کوکبی |
| > | ۲۶۷ - بهلولان کاتب | > | ۲۴۳ - مولانا معنی |
| > | ۲۶۸ - مولانا فاطری | > | ۲۴۴ - مولانا شکری |
| > | ۲۶۹ - مولانا ذاتی | > | ۲۴۵ - مولانا حقیری |
| | | ۸۵ | ۲۴۶ - مولانا اسیری |

مجلس چهارم

ذکر فضائلی که بشاعری شهرت نداشته اند و گاهی بر سبیل تصادف شعری

۸۹-۱۰۷

گفته اند.

| | | | |
|----|--|----|----------------------------|
| ۹۱ | ۲۷۲ - مولانا برهان الدین عطاءالله رازی | ۸۹ | ۲۷۰ - بهلولان محمد ابوسعید |
| > | ۲۷۳ - مولانا کمال الدین مسعود | ۹۱ | ۲۷۱ - سید سربرهنه |

| | | | |
|-----|-----------------------------|----|-----------------------------|
| ۱۰۰ | ۲۹۸ - مولانا نور | ۹۲ | ۲۷۴ - میر عطاء الله |
| > | ۲۹۹ - مولانا شیرعلی | > | ۲۷۵ - حافظ شربتی |
| > | ۳۰۰ - مولانا سلطانعلی | > | ۲۷۶ - میر مرتاض |
| ۱۰۱ | ۳۰۱ - درویش سلطانعلی قاینی | ۹۳ | ۲۷۷ - مولانا حسین واعظ |
| > | ۳۰۲ - درویش صوفی | ۹۴ | ۲۷۸ - مولانا معین واعظ |
| ۱۰۲ | ۳۰۳ - مولانا وصلی | > | ۲۷۹ - میر خواند |
| > | ۳۰۴ - فیات الدین علی | > | ۲۸۰ - مولانا حمیدالدین |
| > | ۳۰۵ - شیخ زاده انصاری | > | ۲۸۱ - میر کمال الدین حسین |
| ۱۰۳ | ۳۰۶ - خواجه محمد سبزواری | ۹۵ | ۲۸۲ - سید اختیار |
| > | ۳۰۷ - استاد قل محمد | > | ۲۸۳ - ملا محمد بدخشی |
| > | ۳۰۸ - مولانا شربتی | ۹۶ | ۲۸۴ - میر حسین معامی |
| ۱۰۴ | ۳۰۹ - خواجه ابوسمید مهنه | » | ۲۸۵ - سید جهنر |
| > | ۳۱۰ - مولانا حاجی | > | ۲۸۶ - میرغیاث الدین |
| > | ۳۱۱ - مولانا عبدالرزاق | ۹۷ | ۲۸۷ - میر حسین باوردی |
| > | ۳۱۲ - مولانا حاجی | > | ۲۸۸ - مولانا شهاب مدون |
| > | ۳۱۳ - مولانا جلال الدین | > | ۲۸۹ - شیخ زاده بورانی |
| ۱۰۵ | ۳۱۴ - خواجه ابوالنصر | > | ۲۹۰ - میر اسدالله |
| > | ۳۱۵ - خواجه حسین گیرنگی | ۹۸ | ۲۹۱ - مولانا علی |
| > | ۳۱۶ - خواجه ابوطاهر | > | ۲۹۲ - مولانا صفی |
| > | ۳۱۷ - خواجه قطب الدین محمد | > | ۲۹۳ - حافظ جمال الدین محمود |
| ۱۰۶ | ۳۱۸ - مولانا محمد خراسانی | > | ۲۹۴ - ملانامی |
| > | ۳۱۹ - خواجه کمال الدین حسین | ۹۹ | ۲۹۵ - مولانا عبدالواسع |
| > | ۳۲۰ - خواجه عبدالله صدر | > | ۲۹۶ - مولانا سلطان محمد |
| > | ۳۲۱ - خواجه فصیح الدین | ۹۹ | ۲۹۷ - مولانا محمد نائینی |

مجلس پنجم

ذکر امیر زادگان و بزرگان خراسان که طبع شعر داشته اما مداومت

۱۰۸ - ۱۱۳

| | | | |
|-----|------------------|-----|---------------------|
| ۱۰۸ | ۳۲۵ - عبدالوهاب | ۱۰۸ | ۳۲۲ - امیر دولتشاه |
| ۱۱۰ | ۳۲۶ - سلطان حسین | > | ۳۲۳ - حسن علی جلایر |
| > | ۳۲۷ - محمد صالح | ۱۰۹ | ۳۲۴ - میرحیدر |

نکرده اند.

| | | | |
|-----|---------------------|-----|----------------------|
| ۱۱۲ | ۳۳۵ - محمد جعفر | ۱۱۰ | ۳۲۸ - میرهشقی |
| > | ۳۳۶ - شاه قلی بغور | ۱۱۱ | ۳۲۹ - میرعلی دوست |
| > | ۳۳۷ - درویش عبدالله | > | ۳۳۰ - میر یشمورچی |
| > | ۳۳۸ - عبدالقهار | > | ۳۳۱ - محمد علی جلایر |
| > | ۳۳۹ - بیک قلی | > | ۳۳۲ - مولانا کوکبی |
| ۱۱۳ | ۳۴۰ - ساقی | > | ۳۳۳ - میر ابراهیم |
| | | ۱۱۲ | ۳۳۴ - میر حبیب الله |

مجلس ششم

ذکر لطائف فضلا و ظرفای ممالک غیر خراسان که در زمان میر بوده اند و

هر کدام در خور حال گفتار شیرین داشته و صاحب دیون بوده اند. ۱۱۴-۱۲۲

| | | | |
|-----|-----------------------|-----|-------------------------|
| ۱۱۸ | ۳۵۵ - درویش دهکی | ۱۱۴ | ۳۴۱ - امیر احمد حاجی بک |
| > | ۳۵۶ - قاضی سیسی | > | ۳۴۲ - خواجه خورد |
| ۱۱۹ | ۳۵۷ - شیخ نجم | ۱۱۵ | ۳۴۳ - ابوالبرک |
| > | ۳۵۸ - خواجه فضل الله | ۱۱۶ | ۳۴۴ - خواجه خواند |
| > | ۳۵۹ - مولانا شهبیدی | > | ۳۴۵ - میرمحمد برلاس |
| ۱۲۰ | ۳۶۰ - مولانا همائی | > | ۳۴۶ - مولانا فانی |
| > | ۳۶۱ - مولانا خالدی | > | ۳۴۷ - مولانا مؤمنی |
| ۱۲۰ | ۳۶۲ - ملاباری | ۱۱۷ | ۳۴۸ - مولانا عارف |
| ۱۲۱ | ۳۶۳ - مولانا بیک | > | ۳۴۹ - مولانا ناصرالدین |
| > | ۳۶۴ - مولانا فضل الله | > | ۳۵۰ - مولانا بقائی |
| > | ۳۶۵ - مولانا معین | > | ۳۵۱ - مولانا خیری |
| > | ۳۶۶ - خواجه عماد | ۱۱۸ | ۳۵۲ - مولانا سائلی |
| ۱۲۲ | ۳۶۷ - مولانا بیاضی | > | ۳۵۳ - مولانا شمس |
| > | ۳۶۸ - سید عماد | > | ۳۵۴ - مولانا صالحی |

مجلس هفتم

ذکر لطائف سلاطینی که بعضی طبع شعر داشته و بعضی شعریرا در مورد

مناسب یاد کرده اند. ۱۲۳-۱۲۹

| | | | |
|-----|---------------------------|-----|------------------------------|
| ۱۲۴ | ۳۷۱ - ابابکر میرزا | ۱۲۳ | ۳۶۹ - امیر تیمور گورکان |
| > | ۳۷۲ - سلطان اسکندر شیرازی | ۱۲۴ | ۳۷۰ - خاقان سمید شاهرخ میرزا |

| | | | |
|-----|-------------------------|-----|-----------------------|
| ۱۲۶ | ۳۷۹ - سلطان احمد میرزا | ۱۲۵ | ۳۷۳ - سلطان خلیل |
| ۱۲۷ | ۳۸۰ - بایقرامیرزا | > | ۳۷۴ - الغ بیک میرزا |
| > | ۳۸۱ - کیچیک میرزا | > | ۳۷۵ - بایسنقر میرزا |
| > | ۳۸۲ - سلطان بدیع الزمان | ۱۲۶ | ۳۷۶ - بابر میرزا |
| ۱۲۸ | ۳۸۳ - شاه غریب میرزا | > | ۳۷۷ - عبداللطیف میرزا |
| > | ۳۸۴ - فریدون حسین میرزا | > | ۳۷۸ - سید احمد میرزا |

مجلس هشتم

۱۳۰-۱۳۱

ذکر لطائف سلطان حسین میرزا بایقرا

۳۸۵ - ابوالغازی سلطانحسین بهادرخان ۱۳۰

مجلس نهم

ذکر احوال میرعلیشیر و شعرای معاصر مترجم که امیر علیشیر ذکر از ایشان

۱۳۲ - ۱۷۸

نکرده مشتمل بر نه قسم :

| | | | |
|---------|---------------------------------------|---------|-----------------------------------|
| ۱۴۸-۱۴۹ | هنر می بوده اند | ۱۳۳-۱۳۶ | قسم اول - ذکر احوال میرعلیشیر |
| ۱۵۰-۱۶۹ | قسم ششم - ذکر شعراء عامه | | قسم دوم - ذکر ساداتیکه گاهی بنظم |
| ۱۷۰ | قسم هفتم - ذکر وزراء شاعر | ۱۳۷-۱۴۰ | التفات میکرده اند |
| ۱۷۱-۱۷۲ | قسم هشتم - ذکر امراء شاعر | | قسم سوم - ذکر ولداتیکه گاهی بنظم |
| | قسم نهم - ذکر سلاطینی که گاهی بنظم | ۱۴۱-۱۴۵ | اشعار میپرداخته اند |
| ۱۷۳-۱۷۵ | شعر پرداخته اند | | قسم چهارم - فضلائیکه گاهی میل نظم |
| ۱۷۶-۱۷۸ | خاتمه - ذکر احوال کمال الدین شاه حسین | ۱۴۶-۱۴۷ | میکرده اند |
| | | | قسم پنجم - ذکر شعرائیکه از ارباب |

قسم اول

۳۸۶ - میر علیشیر ۱۳۳

قسم دوم

ذکر ساداتیکه گاهی بنظم التفات میکرده اند

| | | | |
|---------|----------------------------|-----|------------------------|
| ۱۳۷-۱۴۰ | | ۳۸۷ | میر عبدالباقی |
| ۱۳۸ | ۳۹۱ - میرسلطان ابراهیم صدر | ۱۳۷ | ۳۸۸ - امیر سید شریف |
| > | ۳۹۲ - امیر خسرو | > | ۳۸۹ - میرمحمد میر یوسف |
| > | ۳۹۳ - سید حکیمی | > | ۳۹۰ - میرزا اصغر |
| > | ۳۹۴ - امیر افضل | > | |

| | | | |
|-----|-----------------|-----|--------------------------|
| ۱۳۹ | ۳۹۸ - امیر قاسم | ۱۳۹ | ۳۹۵ - میر ابراهیم قانونی |
| | | > | ۳۹۶ - امیر شریفی |
| ۱۴۰ | ۳۹۹ - میرهاشم | > | ۳۹۷ - میرهایون |

قسم سوم

ذکر علمائیکه گاهی بنظم شعر میپرداخته‌اند. ۱۴۱-۱۴۵

| | | | |
|-----|------------------------------|-----|---------------------------------|
| ۱۴۴ | ۴۰۹ - بابا عبدالله چشمه ملان | ۱۴۱ | ۴۰۰ - مولانا نظام الدین |
| > | ۴۱۰ - قاضی یحیی | > | ۴۰۱ - ملا جلال الدین محمد دوانی |
| > | ۴۱۱ - خواجه هاشمی | > | ۴۰۲ - سعدالدین مسعود الامیدی |
| ۱۴۵ | ۴۱۲ - ملا میر | ۱۴۲ | ۴۰۳ - قاضی نورالله |
| > | ۴۱۳ - ملانسیمی | > | ۴۰۴ - مولانا آگهی |
| > | ۴۱۴ - ملا غیاث الدین محمد | ۱۴۳ | ۴۰۵ - ملا حسامی واعظ |
| > | ۴۱۵ - خواجه ابوالقاسم | > | ۴۰۶ - حافظ علی |
| > | ۴۱۶ - ملا عبدالؤمن | ۱۴۴ | ۴۰۷ - خواجه حافظ میر |
| > | ۴۱۷ - ملا علی فیضی | > | ۴۰۸ - حافظ سلیمان علی اوبوی |

قسم چهارم

ذکر فضائلی که گاهی میل بنظم میکردند ۱۴۶-۱۴۷

| | | | |
|-----|------------------------|-----|------------------------------|
| ۱۴۶ | ۴۲۲ - خواجه بهاء الدین | ۱۴۶ | ۴۱۸ - ملاحسن علی روغن گر |
| ۱۴۷ | ۴۲۳ - خواجه ایوب | > | ۴۱۹ - ملا زلالی |
| > | ۴۲۴ - ملا ساکنی | > | ۴۲۰ - ملا زاده ملا عبدالنفار |
| > | ۴۲۵ - حافظ پناهی | > | ۴۲۱ - ملا لقانی |

قسم پنجم

شعرائیکه از ارباب هنر میبوده‌اند. ۱۴۸-۱۴۹

| | | | |
|-----|-----------------------|-----|---------------------------|
| ۱۴۹ | ۴۳۱ - خواجه ابوالقاسم | ۱۴۸ | ۴۲۶ - ملاسلطان محمد خندان |
| > | ۴۳۲ - ملا جمشید منجم | > | ۴۲۷ - ملاعبدی قلندر |
| > | ۴۳۳ - ملا حاجی علی | > | ۴۲۸ - ملا نظام بدر |
| > | ۴۳۴ - ملاامان الله | > | ۴۲۹ - مولانا محمود کاتب |
| | | > | ۴۳۰ - ملا میرعلی |

قسم ششم

ذکر سایر شعراء

۱۵۰ - ۱۶۹

| | | | |
|-----|-------------------------|-----|-----------------------------|
| ۱۵۰ | ۴۶۳ - ملا والهی سمرقندی | ۱۵۰ | ۴۳۵ - ملا عبدالصمد |
| > | ۴۶۴ - ملا هجری اندجانی | > | ۴۳۶ - ملا کلان معصانی |
| > | ۴۶۵ - ملا لاقانی | > | ۴۳۷ - مولانا علمی |
| ۱۵۶ | ۴۶۶ - ملا مقصود تبرگر | > | ۴۳۸ - ملا فیاض الدین محمد |
| > | ۴۶۷ - ملا یوسفی | ۱۵۱ | ۴۳۹ - ملا صدیقی |
| > | ۴۶۸ - ملا دوست | > | ۴۴۰ - ملا عارف |
| > | ۴۶۹ - ملا شهاب | > | ۴۴۱ - ملا حاجی محمد فوطه |
| ۱۵۷ | ۴۷۰ - ملا یقینی | > | ۴۴۲ - مولانا سلطانعلی |
| > | ۴۷۱ - ملا ممزی لنگ | > | ۴۴۳ - ملا صادقی |
| > | ۴۷۲ - ملا اسمی | ۱۵۲ | ۴۴۴ - مولانا صافی نوز بوش |
| > | ۴۷۳ - ملا بیدای لنگ | > | ۴۴۵ - ملا غیث الدین علی |
| > | ۴۷۴ - ملا سروی | > | ۴۴۶ - مولانا غیاث الدین علی |
| ۱۵۸ | ۴۷۵ - خواجه طاهر محمد | > | ۴۴۷ - خواجه حافظ احمد |
| > | ۴۷۶ - ملا فرهادی | > | ۴۴۸ - مولانا حیدر کلوجه |
| > | ۴۷۷ - ملا صدر | ۱۵۳ | ۴۴۹ - خواجه حافظعلی |
| > | ۴۷۸ - ملا جزوی | > | ۴۵۰ - درویش قاسمی |
| > | ۴۷۹ - ملا فتحی | > | ۴۵۱ - ملا حیرتی |
| > | ۴۸۰ - ملا خلقی بخاری | > | ۴۵۲ - ملا پیامی |
| ۱۵۹ | ۴۸۱ - مولانا میلی | ۱۵۴ | ۴۵۳ - ملا حاجی محمد |
| > | ۴۸۲ - ملا مقیمی | > | ۴۵۴ - ملا درویش محمد |
| > | ۴۸۳ - ملا روحی بخاری | > | ۴۵۵ - مولانا مجلسی |
| > | ۴۸۴ - ملا رهائی | > | ۴۵۶ - ملا صفائی کرمانی |
| > | ۴۸۵ - ملا علی بخاری | > | ۴۵۷ - ملا فیضی کاردرگر |
| > | ۴۸۶ - ملا بلائی | > | ۴۵۸ - ملا شاه محمد |
| ۱۶۰ | ۴۸۷ - ملا طفیلی | ۱۵۵ | ۴۵۹ - ملا رئیس |
| > | ۴۸۸ - ملا سرکای بخاری | > | ۴۶۰ - مولانا قطب الدین |
| > | ۴۸۹ - ملا جری | > | ۴۶۱ - مولانا عبدالجلیل |
| > | ۴۹۰ - همائی سمرقندی | > | ۴۶۲ - مولانا کوکبی |

| | | | |
|-----|--------------------------|-----|-------------------------|
| ١٦٥ | ٥٢٢ - وصفي | ١٦٠ | ٤٩١ - فاني كور |
| > | ٥٢٣ - مولانا علاء الملك | > | ٤٩٢ - ملا ذهني |
| > | ٥٢٤ - ملا قاسم عاصم | > | ٤٩٣ - مولانا لساني |
| > | ٥٢٥ - ملا مجري | ١٦١ | ٤٩٤ - فاني |
| > | ٥٢٦ - ملا سبيري | > | ٤٩٥ - مولانا گلخني |
| > | ٥٢٧ - ملا محمد علي | > | ٤٩٦ - وحيدى |
| ١٦٦ | ٥٢٨ - ملا عبدالكريم | > | ٤٩٧ - مجيب نيشابورى |
| > | ٥٢٩ - ميرزا علي خلمج | > | ٤٩٨ - ديوانه نيشابورى |
| > | ٥٣٠ - ملا فقيري | > | ٤٩٩ - سليمان تركمان |
| > | ٥٣١ - ملا چاروبى | ١٦٢ | ٥٠٠ - ملا ساقى |
| > | ٥٣٢ - ملا سوادى | > | ٥٠١ - ملا حاجى |
| > | ٥٣٣ - ملا نجيبى | > | ٥٠٢ - ملاخواجه خيابانى |
| > | ٥٣٤ - ملا بسمه چى | > | ٥٠٣ - ملا وصفي |
| ١٦٧ | ٥٣٥ - ملا قوسى | > | ٥٠٤ - ملا شاه حسين |
| > | ٥٣٦ - ملا مانى تربتى | > | ٥٠٥ - ملا بيخودى |
| > | ٥٣٧ - ملا ابوالهالى | ١٦٣ | ٥٠٦ - ملا افسرى |
| > | ٥٣٨ - ملا تابهى | > | ٥٠٧ - ملا نادرى |
| > | ٥٣٩ - مولانا شاه محمد | > | ٥٠٨ - ملا وبسى |
| > | ٥٤٠ - درويش حيدر تونيانى | > | ٥٠٩ - ملا عبدالله |
| > | ٥٤١ - شاه محمد تورچى | > | ٥١٠ - مولانا يوسف چاكرى |
| ١٦٨ | ٥٤٢ - ملا دوويش | > | ٥١١ - ملا احمد سراج |
| > | ٥٤٣ - مولانا نورالله | > | ٥١٢ - مولانا ظريفى |
| > | ٥٤٤ - ملا نوائى | ١٦٤ | ٥١٣ - ملا عشرتى |
| > | ٥٤٥ - ملا ضيفى لنگك | > | ٥١٤ - ملا باباجان |
| > | ٥٤٦ - ملك مزالدين | > | ٥١٥ - كورلطيف |
| > | ٥٤٧ - ملا فراقى | > | ٥١٦ - مولانا لطفى |
| > | ٥٤٨ - ملا زين الدين على | > | ٥١٧ - شيخ زاده |
| ١٦٩ | ٥٤٩ - ملا مجرمى | > | ٥١٨ - ملا نورى |
| > | ٥٥٠ - ميرم سياه | > | ٥١٩ - آفاق بيگه چلاير |
| > | ٥٥١ - ملا محرمى ميرشكار | ١٦٥ | ٥٢٠ - فروغى |
| > | ٥٥٢ - ملا قاسم حمزه | > | ٥٢١ - ملا خاصى |

قسم هفتم

| | | |
|-----|------------------|----------------------|
| ۱۷۰ | | ذکر وزراء شاعر |
| ۱۷۰ | ۵۵۵ - میرزا قاسم | ۱۷۰ ۵۵۳ - خواجه میرک |
| | | > ۵۵۴ - ملا حسنعلی |

قسم هشتم

| | | |
|---------|-----------------------|------------------------------|
| ۱۷۱-۱۷۲ | | ذکر امراء شاعر |
| ۱۷۲ | ۵۶۱ - امیر محمد یوسف | ۱۷۱ ۵۵۶ - میرزا مقیم کیخسروی |
| > | ۵۶۲ - امیر مقصود غلام | > ۵۵۷ - میر قاسم ولدی |
| > | ۵۶۳ - یار محمد رخنه | > ۵۵۸ - مغول عبدالوهاب |
| > | ۵۶۴ - دوست حسین | > ۵۵۹ - امیر رستم علی |
| > | ۵۶۵ - شامک | > ۵۶۰ - شاه ولد بیک |
| > | ۵۶۶ - امیر سلطان ولی | |

قسم نهم

| | | |
|---------|-------------------------------|--|
| ۱۷۳-۱۷۵ | | ذکر سلاطینی که گاهی بنظم شعر پرداخته اند |
| ۱۷۴ | ۵۷۱ - هیید الله خان | ۱۷۳ ۵۶۷ - سلطان محمود میرزا |
| > | ۵۷۲ - محمد مومن میرزا | > ۵۶۸ - سلطان مسعود میرزا |
| ۱۷۵ | ۵۷۳ - همایون میرزا | ۱۷۴ ۵۶۹ - بایسنقر میرزا |
| | خاتمه | > ۵۷۰ - ظهیر الدین محمد بابر پادشاه |
| ۱۷۶ | ۵۷۴ - میر کمال الدین شاه حسین | |

مجالس النفايس = ترجمه حکيم شاه محمد قزوینی

۱۸۱

مقدمه

بهشت اول

ذکر شعرائیکه امیرعلیشیر بصحبت ایشان نرسیده اما شعر ایشان را دیده .

۱۸۳-۱۹۸

| | | | |
|-----|---------------------------|-----|--------------------------|
| ۱۹۱ | ۲۱ - مولانا آمی | ۱۸۳ | ۱ - امیر قاسم انوار |
| > | ۲۲ - مولانا طالعی | ۱۸۴ | ۲ - میر مہدوم |
| ۱۹۲ | ۲۳ - مولانا طوسی | > | ۳ - حافظ سعد |
| > | ۲۴ - مولانا سودائی | ۱۸۵ | ۴ - خواجه ابوالوفا |
| ۱۹۳ | ۲۵ - مولانا زاهد | > | ۵ - مولانا حسین خوارزمی |
| > | ۲۶ - مولانا امیر | > | ۶ - شیخ آذری |
| > | ۲۷ - مولانا بدخشی | ۱۸۶ | ۷ - مولانا کاتبی |
| > | ۲۸ - مولانا طالب | ۱۸۷ | ۸ - مولانا شرف |
| > | ۲۹ - مولانا بایزید | > | ۹ - خواجه عصمت |
| ۱۹۴ | ۳۰ - مولانا جنونی | ۱۸۸ | ۱۰ - مولانا خیالی |
| > | ۳۱ - مولانا عارفی | > | ۱۱ - مولانا بساطی |
| > | ۳۲ - مولانا سلیمان | > | ۱۲ - مولانا یحیی شیک |
| ۱۹۵ | ۳۳ - مولانا قدیمی | ۱۸۹ | ۱۳ - میراسلام |
| ۱۹۶ | ۳۴ - مولانا شبخی | > | ۱۴ - سید علی هاشمی |
| > | ۳۵ - مولانا حاجی ابوالحسن | > | ۱۵ - قاضی محمد |
| > | ۳۶ - مولانا قطبی | ۱۹۰ | ۱۶ - مولانا محمد عالم |
| ۱۹۷ | ۳۷ - مولانا نمیبی | > | ۱۷ - مولانا قدسی |
| > | ۳۸ - مولانا زین | > | ۱۸ - مولانا روحی خراسانی |
| > | ۳۹ - مولانا محمد | > | ۱۹ - مولانا صاحب |
| > | ۴۰ - امیر شامی | ۱۹۱ | ۲۰ - مولانا سببی پشاوری |

بهشت دوم

ذکر شعرائیکه در اوایل زمان میر علیشیر بوده اند و بعضی نیز بصحبت او

۱۹۹-۲۲۸

۲۰۰

۱۹۹ | ۴۲ - خواجه اوحد مستوفی

رسیده اند

۴۱ - مولانا شرف الدین علی

| | | | |
|-----|-----------------------|-----|-----------------------------|
| ۲۱۲ | ۷۴ - مولانا نجومی | ۲۰۱ | ۴۳ - مولانا عبدالوهاب |
| > | ۷۵ - خواجه مسعود قبی | > | ۴۴ - خواجه فضل الله سمرقندی |
| > | ۷۶ - حافظ یاری | > | ۴۵ - مولانا علاء شاشی |
| ۲۱۳ | ۷۷ - مولانا قنبری | ۲۰۲ | ۴۶ - مولانا محمد تبادکانی |
| > | ۷۸ - مولانا خسروی | > | ۴۷ - شیخ صدر الدین رواسی |
| > | ۷۹ - مولانا نازنینی | > | ۴۸ - میرصدرالدین مجذوب |
| > | ۸۰ - مولانا ولی قلندر | ۲۰۳ | ۴۹ - مولانا محمد عرب |
| ۲۱۴ | ۸۱ - مولانا والهی | > | ۵۰ - میر مفلسی |
| > | ۸۲ - چریسی قلندر | > | ۵۱ - مولانا عبدالقهار |
| > | ۸۳ - مولانا ترخانی | > | ۵۲ - مولانا عبدالرزاق |
| > | ۸۴ - مولانا عشقی | ۲۰۴ | ۵۳ - میر یادگار |
| > | ۸۵ - مولانا عبدالوهاب | > | ۵۴ - مولانا طوطی |
| ۲۱۵ | ۸۶ - خواجه برهان | ۲۰۵ | ۵۵ - مولانا ویسی |
| > | ۸۷ - مولانا مشرقی | > | ۵۶ - مولانا ساغری |
| > | ۸۸ - مولانا هوایی | > | ۵۷ - مولانا فصیح |
| ۲۱۶ | ۸۹ - مولانا قبولی | > | ۵۸ - شیخ کمال تربیتی |
| > | ۹۰ - مولانا محمد امین | ۲۰۶ | ۵۹ - درویش منصور |
| > | ۹۱ - مولانا سعدی | ۲۰۷ | ۶۰ - مولانا علی جامی |
| ۲۱۷ | ۹۲ - میر ارغون | > | ۶۱ - مولانا محمد معانی |
| < | ۹۳ - مولانا صدر کاتب | > | ۶۲ - سید کمال کجکمل |
| > | ۹۴ - مولانا ابازی | ۲۰۸ | ۶۳ - خواجه موبد مپنه |
| ۲۱۸ | ۹۵ - سید تقیبی | ۲۰۹ | ۶۴ - خواجه مؤبد دیوانه |
| > | ۹۶ - مولانا انیسی | > | ۶۵ - میرعماد مشهدی |
| > | ۹۷ - مولانا محمد آیلی | > | ۶۶ - شاه بدخشان |
| > | ۹۸ - درویش نازک | > | ۶۷ - ابن لملی |
| ۲۱۹ | ۹۹ - مولانا کوثری | ۲۱۰ | ۶۸ - مولانا عبدالصمد بدخشی |
| > | ۱۰۰ - سید مسلمی | > | ۶۹ - مولانا یوسفشاه |
| > | ۱۰۱ - مولانا نظام | > | ۷۰ - خواجه ابو اسحق |
| > | ۱۰۲ - مولانا یاری | ۲۱۱ | ۷۱ - سید کاظمی |
| > | ۱۰۳ - خواجه محمد مجلد | > | ۷۲ - مولانا محمد معانی |
| ۲۲۰ | ۱۰۴ - مولانا محمد | > | ۷۳ - خواجه حسین خضرشاه |

| | | | |
|-----|-----------------------|-----|---------------------|
| > | ۱۱۸ - مولانا سکالی | ۲۲۰ | ۱۰۵ - سید عبدالحق |
| > | ۱۱۹ - میرزا حاجی سفدی | > | ۱۰۶ - مولانا قرشی |
| > | ۱۲۰ - سعید بیک | > | ۱۰۷ - مولانا جوهری |
| > | ۱۲۱ - پهلوان حسین | ۲۲۱ | ۱۰۸ - مولانا خاوری |
| ۲۲۶ | ۱۲۲ - مولانا صانعی | > | ۱۰۹ - مولانا حلوائی |
| > | ۱۲۳ - خواجه مسیب | > | ۱۱۰ - مولانا ریاضی |
| ۲۲۶ | ۱۲۴ - مولانا میرسید | ۲۲۲ | ۱۱۱ - مولانا یوسف |
| > | ۱۲۵ - میرسید | ۲۲۳ | ۱۱۲ - مولانا خاکی |
| ۲۲۷ | ۱۲۶ - محمد علی | > | ۱۱۳ - مولانا لطفی |
| > | ۱۲۷ - میرزا علی | ۲۲۴ | ۱۱۴ - مولانا نقیبی |
| > | ۱۲۸ - میرزا بیک | > | ۱۱۵ - مولانا اتالی |
| ۲۲۸ | ۱۲۹ - سید حسن اردشیر | > | ۱۱۶ - مولانا کمالی |
| | | ۲۲۵ | ۱۱۷ - مولانا لطیفی |

بهشت سوم

ذکر شعرائیکه معاصر میر علیشیر بوده اند و میر علیشیر بصحبت ایشان

۲۲۹ - ۲۶۳

رسیده

| | | | |
|-----|--------------------------|-----|--------------------------------------|
| ۲۳۷ | ۱۴۳ - مولانا سید لکه دیک | ۲۲۹ | ۱۳۰ - مولانا نورالدین عبدالرحمن جامی |
| > | ۱۴۴ - مولانا مقیبی | ۲۳۰ | ۱۳۱ - میر شیخ مہدی |
| > | ۱۴۵ - مولانا شوقی | > | ۱۳۲ - مولانا سیفی بغاری |
| > | ۱۴۶ - مولانا ضیاء تبریزی | ۲۳۱ | ۱۳۳ - مولانا آصفی |
| ۲۳۸ | ۱۴۷ - مولانا محوی | ۲۳۲ | ۱۳۴ - مولانا بنائی |
| > | ۱۴۸ - مولانا نرگسی | ۲۳۳ | ۱۳۵ - مولانا کامی |
| > | ۱۴۹ - مولانا خلف | ۲۳۴ | ۱۳۶ - مولانا عالم |
| > | ۱۵۰ - مولانا سالمی | > | ۱۳۷ - مولانا حسن‌شاه |
| ۲۳۹ | ۱۵۱ - مولانا جنتی | ۲۳۵ | ۱۳۸ - مولانا شامی |
| > | ۱۵۲ - مولانا انوری | < | ۱۳۹ - مولانا عبدالله |
| > | ۱۵۳ - مولانا حمید | ۲۳۶ | ۱۴۰ - مولانا درویش مشہدی |
| > | ۱۵۴ - مولانا شہاب | > | ۱۴۱ - مولانا خرمی |
| > | ۱۵۵ - مولانا عبدالحق | > | ۱۴۲ - سید قراضہ |

| | | | |
|-----|-------------------------|-----|-------------------------|
| ۲۵۱ | ۱۸۶ - مولانا نادری | ۲۴۰ | ۱۵۶ - مولانا قابلی |
| > | ۱۸۷ - مولانا بهشتی | > | ۱۵۷ - مولانا سری |
| > | ۱۸۸ - مولانا اهلی | > | ۱۵۸ - میر حاج |
| > | ۱۸۹ - مولانا دوست | > | ۱۵۹ - مولانا مانی |
| ۲۵۲ | ۱۹۰ - حسن علی | ۲۴۱ | ۱۶۰ - مولانا سایلی |
| > | ۱۹۱ - مولانا فتح الله | > | ۱۶۱ - مولانا وداعی |
| > | ۱۹۲ - مولانا نظیر الدین | > | ۱۶۲ - مولانا بقائی |
| > | ۱۹۳ - مولانا زمانی | > | ۱۶۳ - مولانا مشرفی |
| > | ۱۹۴ - مولانا سوسنی | ۲۴۲ | ۱۶۴ - مولانا اصیلی |
| ۲۵۳ | ۱۹۵ - مولانا هلالی | > | ۱۶۵ - مولانا کونری |
| > | ۱۹۶ - مولانا غباری | > | ۱۶۶ - مولانا هلالی |
| > | ۱۹۷ - مولانا ریاضی | > | ۱۶۷ - مولانا قبولی |
| > | ۱۹۸ - مولانا ظاهر | > | ۱۶۸ - مولانا جانی |
| ۲۵۴ | ۱۹۹ - مولانا مجنون | ۲۴۳ | ۱۶۹ - مولانا آفتی |
| > | ۲۰۰ - همدمی | > | ۱۷۰ - مولانا زلالی |
| > | ۲۰۱ - مولانا نجفی | > | ۱۷۱ - میرهاشی |
| > | ۲۰۲ - سید زاده منشی | > | ۱۷۲ - مولانا صاحب |
| > | ۲۰۳ - مولانا عاصی | ۲۴۸ | ۱۷۳ - مولانا مایلی |
| > | ۲۰۴ - مولانا فخرالدین | > | ۱۷۴ - مولانا قوسی |
| ۲۵۵ | ۲۰۵ - مولانا مقصود | ۲۴۹ | ۱۷۵ - مولانا نوری |
| > | ۲۰۶ - مولانا صفائی | > | ۱۷۶ - مولانا داعی |
| > | ۲۰۷ - مولانا صافی | > | ۱۷۷ - مولانا صبغی |
| > | ۲۰۸ - مولانا قفانی | > | ۱۷۸ - مولانا مجنون |
| > | ۲۰۹ - مولانا بوعلی | > | ۱۷۹ - مولانا ملک |
| > | ۲۱۰ - مولانا شیخی | ۲۵۰ | ۱۸۰ - مولانا جلال الدین |
| ۲۵۶ | ۲۱۱ - مولانا خضری | > | ۱۸۱ - خواجه موشی |
| > | ۲۱۲ - مولانا باطنی | > | ۱۸۲ - مولانا امینی |
| > | ۲۱۳ - مولانا فیضی | > | ۱۸۳ - مولانا محمد طلب |
| ۲۵۷ | ۲۱۴ - مولانا شوخی | > | ۱۸۴ - مولانا زبیرک |
| > | ۲۱۵ - مولانا طاهری | > | ۱۸۵ - مولانا وحدتی |
| > | ۲۱۶ - مولانا خلقی | ۲۵۱ | |

| | | | |
|-----|---------------------|-----|------------------------|
| ۲۶۰ | ۲۳۵ - بابا شوریده | ۲۵۷ | ۲۱۷ - مولانا زیبائی |
| > | ۲۳۶ - مولانا صوفی | > | ۲۱۸ - مولانا سہید |
| > | ۲۳۷ - مولانا حمید | > | ۲۱۹ - مولانا درویش علی |
| > | ۲۳۸ - (محدوف) | ۲۵۸ | ۲۲۰ - مولانا قلاشی |
| ۲۶۱ | ۲۳۹ - مولانا بہشتی | > | ۲۲۱ - مولانا گدائی |
| > | ۲۴۰ - مولانا فغانی | > | ۲۲۲ - مولانا واحدی |
| > | ۲۴۱ - مولانا شراری | > | ۲۲۳ - قاضی زادہ |
| > | ۲۴۲ - مولانا فدائی | > | ۲۲۴ - مولانا کوکبی |
| > | ۲۴۳ - مولانا محرمی | > | ۲۲۵ - مولانا محبتی |
| > | ۲۴۴ - مولانا حیانی | ۲۵۹ | ۲۲۶ - مولانا شکری |
| ۲۶۲ | ۲۴۵ - والہی | > | ۲۲۷ - مولانا حقیری |
| > | ۲۴۶ - سید خنجر | > | ۲۲۸ - مولانا اسپری |
| > | ۲۴۷ - مولانا زاری | > | ۲۲۹ - مولانا سعد |
| > | ۲۴۸ - مولانا فاضلی | > | ۲۳۰ - خواجہ کلان بزار |
| > | ۲۴۹ - مولانا ذاتی | > | ۲۳۱ - خواجہ منصور |
| > | ۲۵۰ - مولانا میرعلی | > | ۲۳۲ - سلطان محمود |
| > | ۲۵۱ - بہلوان کاتب | ۲۶۰ | ۲۳۳ - مولانا نظام |
| | | > | ۲۳۴ - مولانا دامی |

بہشت چہارم

ذکر فضلائی کہ مشہور بشاعری نبوده اند اما گاهی شعر می گفته اند .

۲۶۴-۲۸۱

| | | | |
|-----|---------------------------|-----|------------------------------|
| ۲۶۹ | ۲۶۰ - مولانا معین واعظ | ۲۶۴ | ۲۵۲ - بہلوان محمد |
| ۲۷۰ | ۲۶۱ - مولانا میرخواند | ۲۶۵ | ۲۵۳ - سید سر برہنہ |
| > | ۲۶۲ - مولانا حمیدالدین | > | ۲۵۴ - مولانا برہان |
| > | ۲۶۳ - میر کمال الدین حسین | ۲۶۶ | ۲۵۵ - مولانا مسعود |
| ۲۷۱ | ۲۶۴ - سید اختیار | > | ۲۵۶ - میر عطاء اللہ نیشابوری |
| > | ۲۶۵ - مولانا محمد بدخشی | ۲۶۷ | ۲۵۷ - حافظ شربتی |
| ۲۷۲ | ۲۶۶ - میر حسین معالی | > | ۲۵۸ - میر مرتاض |
| > | ۲۶۷ - سید جعفر | ۲۵۸ | ۲۵۹ - مولانا واعظ |

| | | | |
|-----|-----------------------------|-----|-----------------------------|
| ۲۷۷ | ۲۸۵ - شیخ زاده انصاری | ۲۷۲ | ۲۶۸ - سید قیات الدین |
| > | ۲۸۶ - خواجه محمود | ۲۷۳ | ۲۶۹ - سید حسین باوردی |
| > | ۲۸۷ - خواجه ابوسعید | > | ۲۷۰ - مولانا شیرعلی |
| ۲۷۸ | ۲۸۸ - مولانا حاجی | > | ۲۷۱ - مولانا سلطانعلی |
| > | ۲۸۹ - مولانا عبدالرزاق | ۲۷۴ | ۲۷۲ - مولانا سلطانعلی قانلی |
| > | ۲۹۰ - مولانا حاجی | > | ۲۷۳ - بیر صوفی |
| > | ۲۹۱ - مولانا جمال الدین | > | ۲۷۴ - مولانا وصلی |
| > | ۲۹۲ - استاد قل محمد | ۲۷۵ | ۲۷۵ - شیخ زاده بورانی |
| ۲۷۹ | ۲۹۳ - مولانا شربتی | > | ۲۷۶ - مولانا صلی |
| > | ۲۹۴ - خواجه ابونصر مهنه | > | ۲۷۷ - حافظ جلال الدین محمود |
| > | ۲۹۵ - خواجه حسن | > | ۲۷۸ - مولانا نامی |
| ۲۸۰ | ۲۹۶ - خواجه ابوطاهر | ۲۷۶ | ۲۷۹ - مولانا عبدالواسع |
| > | ۲۹۷ - خواجه قطب الدین احمد | > | ۲۸۰ - خواجه سلطان محمد |
| > | ۲۹۸ - ملا محمد خراسانی | > | ۲۸۱ - مولانا میرک حسین |
| > | ۲۹۹ - خواجه کمال الدین حسین | > | ۲۸۲ - مولانا محمد نائینی |
| ۲۸۱ | ۳۰۰ - خواجه عبدالله | > | ۲۸۳ - مولانا نور |
| > | ۳۰۱ - مولانا نصیح الدین | ۲۷۷ | ۲۸۴ - مولانا قیات الدین |

بهشت پنجم

۲۸۵-۲۸۲

ذکرامیرزادگان خراسان از شعرا

| | | | |
|-----|----------------------|-----|----------------------------------|
| ۲۸۴ | ۳۱۱ - محمد علی جلایر | ۲۸۲ | ۳۰۲ - امیر دولت‌شاه ابن فیروزشاه |
| > | ۳۱۲ - مولانا کوکبی | > | ۳۰۳ - امیر حسن جلایر |
| > | ۳۱۳ - ابراهیم خایل | > | ۳۰۴ - میر حیدر |
| > | ۳۱۴ - میر حبیب الله | ۲۸۳ | ۳۰۵ - میر عبدالوهاب |
| > | ۳۱۵ - محمد جعفر | > | ۳۰۶ - میر سلطان حسین |
| ۲۸۵ | ۳۱۶ - شاه قلی ایغور | > | ۳۰۷ - میر محمد صالح |
| > | ۳۱۷ - درویش عبدالله | > | ۳۰۸ - میر عشقی |
| > | ۳۱۸ - عبدالقهار | > | ۳۰۹ - میرعلی دوست |
| > | ۳۱۹ - ملک ساقی بیک | > | ۳۱۰ - یامغورچی بیک |

بهشت ششم

ذکر شعرای سایر ممالک که شعرشان بخراسان رسیده و شهرت یافته .

۲۸۶-۳۱۲

| | | | |
|-----|-------------------------|-----|---------------------------|
| ۳۰۰ | ۳۴۶ - خواجه مظفر معمار | ۲۸۶ | ۴۲۰ - احمد حاجی بیک |
| > | ۳۴۷ - مولانا بیانی | > | ۴۲۱ - خواجه خسرو |
| ۳۰۱ | ۳۴۸ - مولانا وفائی | > | ۴۲۲ - قاضی ابوالبرکه |
| > | ۳۴۹ - مولانا انیسی کاتب | ۲۸۷ | ۴۲۳ - خواجه فضل الله |
| > | ۳۵۰ - مولانا خرمنی | > | ۴۲۴ - میر محمود برلاس |
| ۳۰۲ | ۳۵۱ - مولانا غرقی | ۲۸۸ | ۴۲۵ - مولانا فانی |
| > | ۳۵۲ - علیخان میرزا | > | ۴۲۶ - مولانا مؤمن سمرقندی |
| > | ۳۵۳ - کوچک بیک | > | ۴۲۷ - مولانا عارف |
| > | ۳۵۴ - مولانا آگهی | > | ۴۲۸ - مولانا ناصرالدین |
| ۳۰۳ | ۳۵۵ - مولانا صفائی | > | ۴۲۹ - مولانا بقای |
| > | ۳۵۶ - مولانا طاهری | ۲۸۹ | ۴۳۰ - مولانا صبری |
| > | ۳۵۷ - میر همایون | > | ۴۳۱ - مولانا سایلی |
| > | ۳۵۸ - شاه عنایت الله | > | ۴۳۲ - مولانا شمسی |
| ۳۰۴ | ۳۵۹ - شاه محمود جان | ۲۹۰ | ۴۳۳ - مولانا صالح |
| > | ۳۶۰ - مولانا مظهری | > | ۴۳۴ - درویش دهکی |
| > | ۳۶۱ - مولانا رفیقی | ۲۹۳ | ۴۳۵ - قاصی حبیبی |
| ۳۰۵ | ۳۶۲ - مولانا حقیری | ۲۹۵ | ۴۳۶ - شیخ نجم الدین |
| > | ۲۶۳ - مولانا جزوی | ۲۹۶ | ۴۳۷ - خواجه افضل |
| > | ۳۶۴ - مولانا فدائی | > | ۴۳۸ - مولانا شهیدی |
| > | ۳۶۵ - مولانا شمسی | ۲۹۷ | ۴۳۹ - گلغنی |
| ۳۰۶ | ۳۶۶ - مولانا باطنی | ۲۹۸ | ۴۴۰ - مولانا هائی |
| > | ۳۶۷ - مولانا هلاکی | > | ۴۴۱ - مولانا خالدی |
| > | ۳۶۸ - مولانا شفیقی | ۲۹۹ | ۴۴۲ - مولانا یاری |
| > | ۳۶۹ - مولانا فانی | > | ۴۴۳ - مولانا میرکی |
| ۳۰۷ | ۳۷۰ - مولانا فغانی | > | ۴۴۴ - مولانا فضل الله |
| > | ۳۷۱ - مولانا قبولی | > | ۴۴۵ - مولانا معین |

| | | | |
|-----|----------------------|-----|------------------------------------|
| ۳۱۱ | ۳۸۱ - مولانا سلامی | ۳۰۷ | ۳۷۲ - مولانا حیرانی |
| > | ۳۸۲ - مولانا مدیحی | ۳۰۸ | ۳۷۳ - میرفتالی |
| > | ۳۸۳ - مولانا نصیبی | > | ۳۷۴ - مولانا روحی |
| ۳۱۲ | ۳۸۴ - مولانا فتحی | > | ۳۷۵ - مولانا طوطی |
| > | ۳۸۵ - میر دلالت | > | ۳۷۶ - مولانا خانمی |
| > | ۳۸۶ - خواجه عماد | ۳۰۹ | ۳۷۷ - خواجه مقصود کازرونی |
| > | ۳۸۷ - مولانا بیاضی | > | ۳۷۸ - مولانا جلال الدین محمد دوانی |
| > | ۳۸۸ - سید عماد الدین | ۳۱۱ | ۳۷۹ - |
| | | > | ۳۸۰ - خواجه مسعود |

بهشت هفتم

ذکر سلاطین و شاهزادگانی که شعری سروده‌اند یا در مورد مناسب خوانده‌اند.

۳۱۳-۳۱۶

| | | | |
|-----|-------------------------|-----|------------------------------|
| ۳۱۵ | ۳۹۴ - میرزا عبداللطیف | ۳۱۳ | ۳۸۹ - سلطان تیمورخان |
| > | ۳۹۵ - سید احمد میرزا | ۳۱۴ | ۳۹۰ - خاقان سعید شاهرخ میرزا |
| > | ۳۹۶ - میرزا کیچیک | > | ۳۹۱ - میرزا الغ بیک |
| < | ۳۹۷ - سلطان بدیع الزمان | > | ۳۹۲ - بایسنقر میرزا |
| ۳۱۶ | ۳۹۸ - سلطان حسین میرزا | ۳۱۵ | ۳۹۳ - بابر میرزا |

بهشت هشتم

مشمول بر دو روضه:

روضه اول

۳۱۷-۳۵۸

ذکر شعرای متقدم تا زمان سلطان سلیم خان -

| | | | |
|-----|---|-----|--------------------------------------|
| ۳۲۰ | ۴۰۵ - شیخ شهاب الدین | ۳۱۷ | ۳۹۹ - شیخ ابو سعید فضل ابن ابی الغیر |
| > | ۴۰۶ - شیخ جمال الدین گیلانی | ۳۱۸ | ۴۰۰ - شیخ مجدود بن آدم سنالی غزنوی |
| > | ۴۰۷ - شیخ نجم الدین دایه | ۳۱۸ | ۴۰۱ - امام احمد غزالی |
| > | ۴۰۷ - شیخ سیف الدین باخرزی (شماره مکرر شده) | > | ۴۰۲ - شیخ اوحد الدین کرمانی |
| ۳۲۱ | ۴۰۸ - شیخ جلال الدین بهاء ولد | ۳۱۹ | ۴۰۳ - شیخ مجدود الدین بغدادکی |
| > | ۴۰۹ - شیخ ضیاء الدین تبریزی | > | ۴۰۴ - شیخ نجم الدین کبری |

| | | | |
|-----|---------------------------------|-----|----------------------------------|
| ۳۳۹ | ۴۳۹ - حکیم سنائی | ۳۲۱ | ۴۱۰ - شیخ امام الدین رافعی |
| > | ۴۴۰ - سمد بها | ۳۲۲ | ۴۱۱ - حکیم اثیر الدین ابهری |
| > | ۴۴۱ - شرف الدین اصفهانی | > | ۴۱۲ - فخرالدین رازی |
| > | ۴۴۲ - ظهیر الدین فاریابی | ۳۲۳ | ۴۱۳ - شیخ محیی الدین |
| ۳۴۱ | ۴۴۳ - هنصری | > | ۴۱۴ - خواجه نصیرالدین طوسی |
| ۳۴۲ | ۴۴۴ - عبدالواسع جلی | ۳۲۴ | ۴۱۵ - حکیم انوری |
| ۳۴۳ | ۴۴۵ - عماد الدین لر | ۳۲۵ | ۴۱۶ - حکیم ارزقی افضل الدین هروی |
| > | ۴۴۶ - قاضی عثمان ماکی | ۳۲۶ | ۴۱۷ - اثیرالدین اومانی |
| > | ۴۴۷ - فردوسی | > | ۴۱۸ - اثیرالدین فرغانی |
| ۳۴۵ | ۴۴۸ - فرخی شروانی | ۳۲۷ | ۴۱۹ - امامی هروی |
| ۳۴۶ | ۴۴۹ - معزی | > | ۴۲۰ - ابن خطیب کنجه |
| ۳۴۷ | ۴۵۰ - صابر | > | ۴۲۱ - اوحدی مراغه |
| ۳۴۸ | ۴۵۱ - کمال الدین اسمعیل اصفهانی | ۳۲۸ | ۴۲۲ - ابوالعلاء کنجه |
| > | ۴۵۲ - ناصر خسرو | ۳۲۹ | ۴۲۳ - جمال الدین رستعلق |
| ۳۴۹ | ۴۵۳ - هام | > | ۴۲۴ - جلال الدین هتیقی |
| > | ۴۵۴ - رشید الدین وطواط | ۳۳۰ | ۴۲۵ - سید جمال الدین کاشی |
| ۳۵۰ | ۴۵۵ - مهستی | > | ۴۲۶ - سید حسن غزنوی |
| > | ۴۵۶ - عائشه مقریه | > | ۴۲۷ - همر خیام |
| > | ۴۵۷ - بیجه منجه | ۳۳۱ | ۴۲۸ - خاقانی |
| ۳۵۱ | ۴۵۸ - مولانا معینی | ۳۳۳ | ۴۲۹ - فخر گرگانی |
| > | ۴۵۹ - سوزنی | > | ۴۳۰ - خواجو کرمانی |
| ۳۵۲ | ۴۶۰ - شیخ نظامی | ۳۳۴ | ۴۳۱ - دقیقی |
| ۳۵۳ | ۴۶۱ - سلمان ساوجی | ۳۳۵ | ۴۳۲ - عماره مروزی |
| ۳۵۴ | ۴۶۲ - محمد عصار | > | ۴۳۳ - رفیع الدین بکرانی |
| > | ۴۶۳ - حافظ شیرازی | ۳۳۶ | ۴۳۴ - رودکی |
| ۳۵۵ | ۴۶۴ - شیخ کمال خجندی | ۳۳۷ | ۴۳۵ - شیخ سعدی مصلح الدین |
| ۳۵۶ | ۴۶۵ - خسرو دهلوی | ۳۳۸ | ۴۳۶ - رضی الدین بابا |
| ۳۵۷ | ۴۶۶ - حسن دهلوی | > | ۴۳۷ - سراجی |
| > | ۴۶۷ - میرعلیشیر | > | ۴۳۸ - سراج قمری |

روضه دوم

ذکراحوال و اشعار سلطان سلیم خان و شعرای معاصر او که تا سنه ۸۲۹ حیات

داشته اند
۳۵۹-۴۰۰

| | | | |
|-----|------------------------------------|-----|-------------------------------|
| ۳۸۶ | ۴۹۵ - دیوانه بلخی | ۳۵۹ | ۴۶۸ - سلطان سلیم شاه |
| > | ۴۹۶ - مولانا صدر دیوانه | ۳۶۴ | ۴۶۹ - مولانا بهاء الدین علی |
| > | ۴۹۷ - مولانا نرگسی | ۳۶۶ | ۴۷۰ - شیخ عبدالله شبستری |
| > | ۴۹۸ - شریفی شیرازی | ۳۷۰ | ۴۷۱ - مولانا شمس الدین بردهی |
| ۳۸۷ | ۴۹۹ - اهلی شیرازی | ۳۷۷ | ۴۷۲ - شیخ مرشد الدین عمری |
| > | ۵۰۰ - مولانا یوسف مروی | > | ۴۷۳ - مولانا خزانی |
| > | ۵۰۱ - مولانا مکتبی | ۳۷۸ | ۴۷۴ - سلطان عبدالله |
| ۳۸۸ | ۵۰۲ - مولانا صبحی | ۳۷۹ | ۴۷۵ - خواجه هاشم |
| > | ۵۰۳ - مولانا آتشی | > | ۴۷۶ - مولانا بقائی |
| ۳۸۹ | ۵۰۴ - شیخ فتح الله | > | ۴۷۷ - مولانا حیرتی |
| > | ۵۰۵ - مولانا رشید کازرونی | ۳۸۰ | ۴۷۸ - خواجه ایوب |
| > | ۵۰۶ - مولانا مقیم کازرونی | ۳۸۱ | ۴۷۹ - خواجه محمد کتف |
| ۳۹۰ | ۵۰۷ - مولانا طالی | > | ۴۸۰ - مولانا سدید طبیب |
| > | ۵۰۸ - مولانا وصالی کاشی | > | ۴۸۱ - مولانا حبیب |
| > | ۵۰۹ - مولانا نصیرلنک | > | ۴۸۲ - مولانا بصیری جمعی |
| > | ۵۱۰ - قاضی عبدالله گیلانی لاهیجانی | ۳۸۲ | ۴۸۳ - مولانا حلوائی |
| > | ۵۱۱ - مولانا باری | > | ۴۸۴ - مولانا سلامی |
| ۳۹۱ | ۵۱۲ - مولانا شاه محمود | > | ۴۸۵ - میرعبدالباقی |
| ۳۹۱ | ۵۱۳ - مولانا صوفی | ۳۸۳ | ۴۸۶ - شیخ ابوالوجد |
| > | ۵۱۴ - مولانا فخر خلفعالی | > | ۴۸۷ - شیخ زاده لاهیجی |
| ۳۹۲ | ۵۱۵ - هفت رنگی | ۳۸۳ | ۴۸۸ - فیث الدین صباغ |
| > | ۵۱۶ - میرهیانی | ۳۸۴ | ۴۸۹ - عواجه نجی |
| ۳۹۲ | ۵۱۷ - مولانا سروی | > | ۴۹۰ - مولانا رازی بشدادی |
| ۳۹۳ | ۵۱۸ - مولانا بهاء | > | ۴۹۱ - مولانا سدید طبیب گیلانی |
| > | ۵۱۹ - مولانا فتح الله کاتب | > | ۴۹۲ - سید شریف |
| ۳۹۴ | ۵۲۰ - مولانا عماد کاتب | ۳۸۵ | ۴۹۳ - مولانا رفیقی |
| > | ۵۲۱ - مولانا حبیب کاتب | > | ۴۹۴ - مولانا شهاب |

| | | | |
|-----|---------------------------|-----|-------------------------------|
| ۴۰۰ | ۵۳۶ - روزبه | ۳۹۴ | ۵۲۲ - مولانا لطیف |
| ۴۰۱ | ۵۳۷ - مولانا خرمی | > | ۵۲۳ - مولانا هاشمی |
| > | ۵۴۸ - مولانا فخر | ۳۹۵ | ۵۲۴ - مولانا مثالی |
| > | ۵۳۹ - شیخ محمد تبریزی | > | ۵۲۵ - مولانا مجدالدین کاشی |
| ۴۰۲ | ۵۴۰ - مولانا جوهری | > | ۵۲۶ - قاضی سلام الله |
| ۴۰۳ | ۵۴۱ - مولانا رفقی | ۳۹۵ | ۵۲۷ - شمس الدین محمد لطیفی |
| ۴۰۳ | ۵۴۲ - مولانا عیسی | ۳۹۶ | ۵۲۸ - قاضی شیخ کبیر |
| > | ۵۴۳ - | ۳۹۷ | ۵۲۹ - مولانا یرتوی |
| > | ۵۴۴ - مولانا سیفی | ۳۹۸ | ۵۳۰ - مولانا نصیبی کیلانی |
| ۴۰۴ | ۵۴۵ - مولانا یاری | > | ۵۳۱ - مولانا محیی الدین |
| > | ۵۴۶ - مولانا هوشی خراسانی | ۳۹۹ | ۵۳۲ - مولانا امیدی |
| > | ۵۴۷ - مولانا مروی | ۴۰۰ | ۵۳۳ - مولانا محمد مذهب کرمانی |
| ۴۰۴ | ۵۴۸ - مولانا فرخی | > | ۵۳۴ - مولانا ارشد شیرازی |
| ۴۰۶ | ۵۴۹ - امینی | > | ۵۳۵ - مولانا قبولی |

| | |
|-----|-------------|
| ۴۱۰ | فهرست اشخاص |
| ۴۳۴ | فهرست اماکن |
| ۴۴۰ | فهرست کتب |
| ۴۴۵ | فهرست مطالب |
| | پایان |

THE MAJALIS-UN-NAFA'IS

"GALAXY OF POETS"

OF

MIR 'ALI SHIR NAVA'I

TWO 16TH. CENTURY
PERSIAN TRANSLATIONS

EDITED WITH AN INTRODUCTION AND
ANNOTATIONS ETC.

BY

ALI ASGHAR HEKMAT.

PROFESSOR OF THE HISTORY OF PERSIAN LITRATURE IN THE
UNIVERSITY OF TEHERAN



